

بسم الله [illegible]

هو الواقف على الضمائر والمطلع على السرائر [illegible]

والصلوة والسلام على محمد وآله [illegible]

[illegible]

١٢٤٨

كتاب الصوم كتاب مناسك الحج كتاب الكفارة كتاب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر كتاب التجارة

كتاب الرهن كتاب الدين كتاب الضمان والحوالة كتاب الصلح كتاب الشركة

كتاب القسمة كتاب المضاربة كتاب المزارعة كتاب الوديعة كتاب جعالة [illegible] در يك جلد

ومقدارى از مقدمات مسائل

کتاب الصوم سؤال زن در ایام صوم میتواند که در آب برود و به قدری که سر را داخل آب کند جواب داخل
شدن زن در آب در صوم اگرچه جایز است لکن احتیاط این است که در آب ننشیند که احتیاط شدید در ترک جلوس است
سؤال هرگاه شخص صائم در ایام رمضان غسل ارتماسی کند عمداً یا سهواً غسل واجب باشد یا مندوب آیا
غسل و صوم او هر دو صحیح خواهد بود یا باطل یا بعضی صحیح و بعضی باطل یا آنکه بعضی از صور حکمش با بعضی دیگر مخالف خواهد
بود جواب شخص سؤال بالمآل راجع به چند چیز است اول صحت و فساد غسل است با تعمد ارتماس و حکم این بنابر مشهور
و حکم این بنابر مشهور و حق من حرمة الارتماس للصائم بمقتضای قواعد شرعیه فساد است و فرق بین غسل واجب و مندوب
نیست بلی اگر در وقت غسل نیت غسل نکند بلکه در آن خروج قصد تحقق غسل کند حکم بصحت غسل وجهی است و اگر در وقت
کون در زیر آب نیز نیت کند شاید حکم بصحت آن مستند به شرح اشکال نیز ثانی آنکه تعمد ارتماس مفسد صوم میشود
یا نه و در این خلاف عظیم بین فقها اعلی الله تعالی مقامهم فی الجنة العلیا متحقق است جمعی از قدمای اصحاب قائل به افساد
صوم و لزوم قضا و کفاره اند بعضی دعوی شهرت قدما بر این نموده اند و سید مرتضی در انتصار و سید ابن زهره در غنیه
بر این دعوی اجماع کرده اند و فرقی در این باب بین که بجهت غسل واجب باشد و مندوب بوده باشد یا غیر غسل نباشد
و مشهور میان متأخرین صحت صوم و عدم لزوم قضا و کفاره است و بعضی قائل به افساد صوم و تفصیل بین قضا و کفاره به ثبوت
اول و نفی ثانی شده اند و این قول را مرحوم شهید در دروس اختیار نموده و از ابن براج نیز حکایت نموده اند و جمیع
این اقوال متفقند در ثبوت حرمت و بعضی قائل به عدم حرمت اصل ارتماس شده اند و این قول را جمعی نسبت
به سید مرتضی و ابن ادریس داده اند و از علامه مرحوم در منتهی نسبت به عدم کراهت را به ابن ابی عقیل جعفی
نقل نموده اند و بنا بر این قول این نیز قضا و کفاره منتفی است بلکه فساد غسل هم لازم نمی آید و قول ثانی اقوی است و اصل
عمومات شاهد بر این است و خصوص موثق اسحق ابن عمار دلیل بر آن است حیث قال قلت لابی عبدالله علیه السلام رجل صائم
ارتمس فی الماء متعمداً علیه قضاء ذلک الیوم قال لیس علیه قضاء و لا یعودن و شیخ مرحوم در استبصار بعد از آنکه میل به ترجیح
این قول نموده فرموده لست اعرف حدیثاً فی ایجاب القضاء و الکفارة او ایجاب احدهما علی المرتمس فی الماء و دعوی
اجماع سید مرحوم در باب ایجاب قضا و کفاره مسموع نیست سیما آنکه خود بر خلاف آن رفته باشد کما عرفت قال العلامة
فی التحریر الارتماس فی الماء قال الشیخان یفسد الصوم و قال المرتضی لا یفسده و هو قوی و للشیخ قول ثان بتحریمه غیر مفسد

و هو حسن انتهى و بهذا يعلم الجواب عن دعوى الاجماع الذى حكاه فى المخ عن الشيخ و دعوى اجماع سيد ابن زهره
بر فرض حجيت او در اين مقام مفاوت نميشود لكن شبهه نيست در اينكه اتيان قضا بلكه كفاره اقرب باحتياط و اوفق بمنهج
نجات است ثالث آنكه ارتماس نسياناً موجب فساد صوم نميگردد باينه و اگر بجهة غسل بوده باشد منشأ بطلان او نميشود
ظاهر اين است كه ارتماس نسياناً بى اشكال و بى خلاف مفسد صحت صوم نيست و غسل نيز ظاهراً بى اشكال صحيح بوده باشد
سؤال هرگاه شخصى در نهار رمضان استمنا كند عامداً و ناسياً عالماً بالحرمة او جاهلاً با مبطل صوم بودن آن و بر فرض
ابطال آيا قضا و كفاره هر دو واجب ميشود يا قضاى تنها و بر فرض وجوب كفاره آيا يكى كفاره واجب است
يا بيشتر جواب ملخص سؤال بالمآل راجع بچند چيز است اول آنكه تعمد استمنا با علم بحرمة در نهار رمضان منشأ فساد
صوم و موجب باشد و اين خالى از اين نيست يا عالم ببطلان صوم باستمنا بوده باشد در صورت اول بى اشكال مفسد
صوم و موجب قضا و كفاره است هر دو ميباشد لكن در صورتيكه منى خارج شود و الا صوم صحيح اثم است و در صورت
ثانى يعنى در صورتيكه جاهل بوده كه استمنا فساد صوم ميباشد مسئله محل خلاف است جمعى قايل بلزوم قضا و كفاره شده اند مثل
عالم و اين قول را صاحب كفايه نسبت باكثر داده و جمعى مثل محقق مرحوم و علامه و شهيدين مرحومين و صاحب
مدارك و غيرهم اكتفا بقضاى تنها نموده اند و جمعى قايل بلزوم هيچيك نشده اند و ظاهر قول ثانى است هرچند احتياط
با اول است ثانى تعمد استمناست با جهل بحرمت آن و در اين صورت اگر عالم بوده كه مفسد صوم است موجب
قضا و كفاره هر دو ه الا مثل عالم و جاهل بافساد است كه مذكور شد ثالث تعمد استمناست نسياناً باين معنى كه [illegible]
صوم نبوده اقدام اين فعل شنيع نموده در اين صورت قضا و كفاره بر او لازم نيست و صوم او صحيح است لكن آثم
خواهد بود باعتبار حرمة فعل رابع چون كفاره است يكى است يا بيشتر و اين صورتيكه استمنا ميدهد بالملا استمنا بحرام
باشد خلاف است جمعى از فقها رضوان الله عليهم بجمع بين كفارات ثلث قايل شده اند لكن ظاهر جواز اكتفاء بكفاره
واحده است هرچند مناسبت احتياط در جمع ميباشد سؤال هرگاه شخصى جاهل بتحريم الارتماس در نهار رمضان المبارك
غسل ارتماسى بعمل بياورد آيا موجب فساد صوم خواهد بود يا نه و بر تقدير افساد آيا قضا و كفاره هر دو واجب
خواهد بود يا نه و هرگاه شخصى در نهار رمضان افطار بعمل بياورد باستثناء بعد غسل ارتماس نمايد غسل او صحيح است
جواب حكم در مسئله اولى باينكه ارتماس مطلقاً بالعلم بحرمة يا جهل با و منشأ فساد صوم ظاهراً نيست پس قضا و كفاره

لازم نيست

بر مرتمس مطلقاً خصوصاً در صورتيكه جاهل بحرمت باشد لازم نيست لكن احوط اتيان قضا بلكه كفاره هم ميباشد و در مسئله ثانى اينكه اگر
ابطال صوم يكى از مفطرات بوده و بعد از آن غسل ارتماسى نمايد ظاهر اين است كه غسل صحيح است چه وجه بطلان
غسل ارتماسى از صايم تعلق نهى است بارتماس او بنا بر اينكه نهى در عبادات مقتضى فساد است و جميع اخبار ناهيه كه در
اين باب بنظر رسيده مختص بصائم است و شامل مفطر و ارتماسى كه از او افطار شده باشد نيست و دعوى اولويت
هم در اين باب ممكن نيست سؤال در خصوص نيت و منافيات صوم كه راى علماى زمان عالى چه باشد بيان فرمايند و وقت
نيت را هم بيان فرمايند چه وقت نيت كند و همچنين غسل جنابت هرگاه در شب احتياج شود چه وقت نيت نمايند قربة
يا واجب نيت كند جميع مراتب را بيان فرمايند جواب نيت چنين ميبايد كه من منع خود مينمايم از اكل و شرب
عادى و غير عادى و جماع و استمنا و تعمد كذب بر خدا و رسول و ائمه و ايصال غبار غليظ بحلق و ارتماس و حقنه بمايع و تعمد
قى و از معاودت بنوم جنباً از طلوع فجر صادق الى الغروب بجهة امتثال امر الهى جل شانه اگر چه حكم بلزوم
اين نحو مشكل است لكن باين نحو نيت قطعى الصحة است و وقت اين نيت در هر شب است بر وقتيكه خواهد و اولى است حفظ
همه اينها منوى نيست هيچگاه نوشته اينها را ديده باشد همين قدر اشاره كند كه امساك ميكنم از امور معهوده از اول فجر
صادق الى الغروب بجهة اينكه بر من واجب است قربة الى الله كفايت خواهد نمود و غسل جنابت در شبهاى ماه مبارك هر وقت
از شب كه نمايد نيت وجوب ميتواند نمود و قربة مطلقه در جميع عبادات كفايت ميكند سؤال در شروع نمودن بگرفتن
كفاره مراعات اول ماه اولى خواهد بود يا نه و هرگاه از اول ماه خواهد شروع كند و باعتبار ابر ماه را نديده باشد و
مشكوك باشد و يوم الشك را روزه بگيرد و روز بعد مشغول شود و آن ماه بيست و نه روز تمام شود از ماه ديگر
يك روزه را روزه خواهد داشت يا دو روز و اگر هرگاه دو روز را صايم باشد تمه را بيست و هشت روز روزه
گرفت يا بيست و نه روز و يوم الشك را هرگاه روزه بدارد در عشره محسوب خواهد داشت يا آنكه بعد از يوم الشك
همان ماهى كه بيست و نه روز تمام شد يكماه حساب خواهد كرد جواب اين سؤال مشتمل بر چند مطلب است اول آنكه
در روزه مراعات ماه اولى خواهد بود يا نه حكم اين آنست كه در اين باب مخير است ما بين آنكه شهرين هلالين را روزه
بگيرد با عدم انكسار يا شهرين عددين كه عبارت از شصت يوم بوده باشد با انكسار هر دو يا آنكه يكماه را هلالى نيت
كند و ماه ديگر را عددى مع انكسار واحد بماه و اتمام ماه منكسر على التقديرين سى يوم لازم است و اولويت بعض بر ديگرى

معلوم نیست مطلب ثانی آنکه هرگاه تا یوم الشک را روزه گرفت و ماه بعد بیست و نه روز تمام شود از ماه دیگر یک
روز را روزه خواهد گرفت بجهت تحقق تتابع یا دو روز جواب بگیرد قطعاً کفایت میکند در تحقق تتابع دو یوم
لازم نیست و بر فرض روزه گرفتن دو یوم از ماه بعد قطعاً بیست و هشت روز روزه لبعد کفایت میکند و احتیاج بیست
و نه روز نیست که گفته شود صوم همان یوم الشک کفایت میکند در تحقق تتابع نظر باینکه شرعاً آن روز از ماه قبل محسوب نیست
و خود ماه شرعاً یوم بعد است و بتمام شدن آن بیست و نه روز تمام میشود و ماه هلالی پس صادق است یکماه دیگر روزه را روزه
گرفته است شرعاً بنا براین اکتفا بروزه بیست و نه روز میتوانند نمود در تحقیق صوم شهرین لکن احتیاط این است از ماه بعد
روز اول را روزه بدارد و تتمه را بیست و نه روز تمام کند سؤال شخصی روزه استیجاری گرفته و بعد از ظهر فراموش کرده
چیزی خورده چه باید کرد جواب چونکه فرض این است که حین خوردن نسیاناً شده روزه او صحیح است و چیزی بر او نیست
بلی افطار بعد از ظهر عمداً جایز نیست و اگر بعد از ظهر افطار نماید لازم است ده مسکین را اطعام نماید و بایستی از ملکی
سه روز روزه بگیرد سؤال نیت صوم را بیان فرمایند بنحویکه مفهوم و مشخص شود جواب در صوم واجب چنین
نیت کند که من فردا روزه میگیرم بجهت امتثال امر خداوند عالم جل شانه که بر من واجب کرده است لکن باید روزه
را بداند که چه چیز است پس میگوئیم روزه و صوم عبارتست از امساک کردن از اکل و شرب معتاد و غیر معتاد و جماع
و استمناء و ارتماس و ایصال غبار و نحو آن مثل دود قلیان بحلق و کذب بخداوند عالم جل شانه و کذب بجناب
رسول خدا و ائمه ع و از حقنه بمایع یعنی اماله نمودن و از قی نمودن عمداً باین معنی که صوم عبارتست از اجتناب نمودن
از این چیزهای مذکوره از طلوع فجر صادق تا غروب پس معنی آنکه روزه میگیرم واجب قربة الی الله تعالی این است که ترک
میکنم از طلوع فجر صادق تا غروب آفتاب اشیاء مذکوره را بجهت اطاعت و فرمان برداری جناب باری تعالی شانه
و اما ابقای بر جنابت تا فجر پس این معنی شرط تحقق صوم است نه معتبر در مفهوم آن و همچنین است خواب ثانی در حق
جنب یعنی لازم نیست در حین نیت ملتفت این شود که من اجتناب میکنم از خواب ثانی با جنابت مجملاً اینقدر چیز معتبر است
در نیت و صوم عبارت است از اجتناب از این چیزهای مذکور در نهار بنحویکه مذکور شد سؤال التماس این است حکایت
قلیان کشیدن در روز ماه مبارک رمضان در حق صائم بیان فرمایند با قایل بحرمت و قایل بجواز و مستند طرفین جواب
مشخص نیست خصوص قلیان معنون در کتب احدی از فقها نیست بلکه مذکور دخان است پس میگوئیم الجمله تصریح کرده

بآن صاحب ذخیره و کفایه آنست که قایلین بحرمت اکثر متاخرین است و قایل بجواز بعضی لکن دود دخان غلیظ و عبارات
آن مرحوم در ذخیره و کتاب این است و اکثر المتاخرین الحقوا بالغبار الغلیظ الذی یحصل منه اجزاء و یتعدی الی الحلق
کبخار القدر و نحو ذلک و انکره بعضهم و هو حسن و لیس بشیء ملخصه ظاهر از صاحب مدارک اطلاق متاخرین است بر حرمت
مقال و الحق المتاخرون بالغبار الدخان الغلیظ الذی یحصل منه اجزاء و یتعدی الی الحلق و بخار القدر و نحوهما لکن
حال بنظر حقیر نیست از قایلین بحرمت محقق ثانی است در جمله از مصنفات خود قال فی تعلیقاته علی الشرایع بعد الحکم
بتحریم ایصال الغبار الغلیظ الی الحلق و لا بأس بالحاق الدخان الغلیظ الذی یحصل منه اجزاء غلیظ یتعدی الی الحلق
و کذا البخار القدر و نحوه و فی تعلیقاته علی الارشاد و لا یبعد الحاق الدخان الغلیظ الذی ینفصل منه اجزاء و کذا بخار القدر
و نحوه و همچنین شهید ثانی در مسالک و الحق به بعض الاصحاب الدخان الغلیظ و بخار القدر و نحوه و هو حسن بالحکم
معها جسم و مشی علی اثرهما الفاضل الخوانساری قال فی تعلیقاته علی الروضه بعد نقل ما حکاه من المسالک و دود دیگر
از غالب قلیان کشیدن ناشی میشود که دهن پر میشود در اینکه دخان غلیظ است محل تأمل نیست از همین دود منفصل
میشود اجزا بنا براین کسانیکه دخان غلیظ را مبطل صوم میدانند لازم آنها این است که حکم کنند باینکه قلیان بطریق
معتاد در میان اغلب ناس مبطل صوم بوده باشد بلی حرفیکه در این مقام میتوان گفت این است که موضوع
مشخص نیست یعنی رسیدن آن بحلق معلوم نیست لکن خلاف انصاف است نظر باینکه تجربه شده که هرگاه کسی پاره
رود یا بالشی جائیکه غبار متصاعد میشود و بعد بلغمی از دماغ یا از سینه خارج میشود میبینند آن بلغم مخلوط بآن گرد و غبار
پس این دودیکه داخل دهن میکند خصوص در صورتیکه دهن مملو از آن شود بی تشکیک داخل در حلق میشود و ملاحظه
پر شدن دهن ندارد و این ظاهر است و این قول ظاهر میشود از کسانیکه حکم فرموده اند که ایصال غبار بحلق مفطر
و مبطل صوم است یعنی تقیید غبار بغلیظ نکرده اند مثل مرحوم شیخ مفید در مقنعه و مرحوم محقق در کتاب شرایع و نافع
و مرحوم علامه در کتاب منتهی و تلخیص و تبصره و مرحوم شیخ شهید در لمعه و شیخ شهید ثانی مرحوم اصرار و مبالغه
فرموده اند در اینکه حاجت بتقیید بغلیظ نیست و عبارت آن مرحوم این است و ایصال الغبار المتعدی الی الحلق غلیظاً کان ام لا
لتحلل کالدقیق و غیره کتراب و التقیید بالغلیظ فی بعض العبارات و منها القواعد لا وجه له وجه ظهور این مطلب از آن عبارات
آنست که شکی نیست او دخال دخان غلیظ در حلق اشد است از ادخال مطلق غبار در حکم لقضیة دوران مستلزم حکم بمفطریة

آنست طریق اولی بلکه ادعا میتوان نمود تفرقه میان غبار غلیظ و دخان غلیظ در این باب نمیباشد نظر باینکه انفصال
اجزا حسیه از این دخان ظاهر است و اگر خواهد کسی تجربه نماید پاره کتان را بر سر قلیان بگذارد و بعد از قلیان کشیدن
ملاحظه آن نماید مرحوم ثقه جلیل فاضل شیخنا ابو الصلاح از جمله چیزها اینکه اجتناب از آن را در حق صایم واجب دانسته
وقوف در غبار [illegible] ست و ظاهرا لازم این قایل افتاده که اجتناب نماید از این پر کردن دهن از دود قلیان
کما لا یخفی و اما قایلین بر اینکه دخان مطلقا مفسد و مفطر نیست یعنی کسیکه حال در نظر است که تصریح کرده بعدم ابطال
اول صاحب منتقی است و عبارت المرحوم این است الدخان لا یفطر لروایة عمرو بن سعید عن الصادق علیه السلام
یدخن بعود او بغیر ذلک فتدخل الدخنة فی حلقه قال لا بأس و بعد از ایشان صاحب مدارک است قال الحق المتأخرون
بالغبار الدخان الغلیظ الذی یحصل منه اجزاء و یتعدی الی الحلق و نحوه و هو بعید انتهی ولکن ان نقول انه لیس تصریحا بالجواز
و عدم الابطال بل استبعاد و بعد از ایشان صاحب کفایه و ذخیره است قال فیهما بعد حکایة الحاق الدخان الغلیظ بالغبار
عن اکثر المتأخرین ما بهذا اللفظ و انکره بعضهم و هو حسن و المستند فی الجواز مضافا الی الاصل ما رواه فی التهذیب عن عمرو بن
سعید عن الرضا علیه السلام قال سألته عن الصائم یتدخن بعود او بغیر ذلک فتدخل الدخنة فی حلقه قال لا بأس به و قد عرفت انه تمام
تمسک به صاحب المنتقی فی المقام و یتوجه علیه انه ضعیف سندا و دلالة اما الاول فلان الشیخ الطایفه رواه باسناده
الی احمد ابی الحسن ابن علی ابن فضال عن عمرو بن سعید عنه علیه السلام و لم یذکر طریقه الیه فی المشیخه و اما فی الفهرست فانه و ان ذکر طریقه
الیه لکن بالاضافة الی کتاب الوضوء و کتاب الصلوة لاحمد المذکور و الظاهر ان الحدیث المذکور ماخوذ من غیرهما
و طریقه الیه مجهول و علی فرض الاغماض عنه نقول ان احمد هذا و من روی عنه کلاهما فطحیان و لک ان تقول سلمنا ان
لکن کلیهما ثقتان فقد وثق الاول منهما النجاشی و شیخ الطایفه و الثانی شیخ الطایفه و المحقق فی المعتبر عند ذکر الحدیث
الذی کلامنا فیه قال و فی عمرو قول لکنه ثقة فالحدیث موثق و اما الثانی فلوضوح ان الکلام انما هو فی ادخال الدخان الی الحلق
فی دخوله فیه من غیر عمد و القدر الظاهر من السؤال فی الحدیث المذکور انما هو الثانی لقوله علیه السلام فیدخل الدخنة فی حلقه بل
الظاهر انه من الدخول من الادخال فمقصود السائل من قوله عن الرجل یتدخن بعود او بغیر ذلک فیدخل الدخنة فی حلقه
من یشتغل بهذا العمل فی یوم الصوم فیدخل الدخنة من غیر عمد و شعور هل یجوز له ذلک قال لا بأس و الی هذا المطلب اشار المحقق
قدس سره فی المعتبر و العلامه رفع الله قدره فی المنتهی فی ذیل الحدیث المذکور و هو قوله و سألته عن الصائم

بدخول الغبار

بدخول الغبار فی حلقه قال لا بأس قال المحقق بعد الحکم بان الغبار مفسد للصوم ما هذا لفظه و روایة عمرو بن سعید عن الرضا علیه السلام
لذلک لانا نقول لموجبها لانا لا نوجب علیه قضاء و لا کفارة بدخول الغبار فی حلقه و انما توجب بادخاله حلقه و قصدا اختیارا
و فی المنتهی انا نقول بموجبها اذ المفطر عندنا ادخال الغبار عمدا الی الفم لا دخوله مطلقا و قال شیخنا المحدث الحر العاملی
فی الوسایل بعد ان اورد الحدیث هذا محمول علی الغبار و الدخان الغیر الغلیظین او علی عدم التعمد او عدم امکان
التحرز و لا اشعار فیه بتعمد الادخال بل ظاهره عدم التعمد و هو کما افاد بل ربما یمکن منه الاستدلال علی لزوم الاجتناب
بناء علی انه ربما یظهر من السائل انه اعتقد حرمة ادخال الدخان فی الحلق متعمدا و انما یکون سؤاله لاشتغال بذلک الشغل
فربما یدخل الدخنة فی حلقه من غیر اختیاره و قرره علیه و تقریرهم کافعالهم و اقوالهم حجة قال شیخ الطایفه ان عمرو بن سعید علی ما ذکره شیخ
الطایفه فی رجاله من اصحاب مولانا الرضا علیه السلام و قد روی هذا الحدیث عنه علیه السلام ثقة الاسلام فی الکافی من غیر نسبة الی مولانا الصادق علیه السلام و ینبغی
ان یکون من طغیان القلم و الله العالم و العاصم من الخطاء و الزلل و اما الاصل فیمکن ان یقال ان التمسک به هنا
فی غیر محله بل المقام مقام التمسک بقاعدة الاشتغال بناء علی الجهل بحقیقة الصوم فی الشریعة کما یکون بعضهم فیه الامساک
عن الغبار و الاحتقان بالمایع و غیرهما و یمکن ان یکون المعتبر فیه الاجتناب عن ایصال الدخان الی الحلق فثبوت
التکلیف بالاتیان بالصوم من الامور الضروریه و تحقق المکلف به مع عدم الاجتناب عنه غیر معلوم و لا بد من الاجتناب
تحصیلا للامتثال و یمکن الاستدلال بوجوب الاجتناب عن ذلک مضافا الی ما مر بما رواه شیخ الطایفه فی التهذیب عن سلیمان بن
داود المروزی قال سمعته یقول اذا تمضمض الصایم فی شهر رمضان و استنشق متعمدا و شم رائحة غلیظة او کنس بیتا
فدخل فی انفه و حلقه غبار فعلیه صوم شهرین متتابعین فان ذلک له فطر مثل الاکل و الشرب و النکاح و وجه الاستدلال
من وجهین اول مدلوله ان شم الرایحة الغلیظة یکون مفطرا فلا بد من الاجتناب عنه و تظهر من شیخنا المفید قدس الله
روحه السعید فی المقنعه و شیخ الطایفه الاجل فی المبسوط قال فی المقنعه و یجتنب الصایم الرایحة الغلیظة و الغبرة التی
تصل الی الحلق فان ذلک نقض فی الصیام قال و یشم الطیب کله الا المسک و الزعفران فانهما یصلان الی الحلق
و لا یخفی علیک ان الظاهر من ظاهر هذا الکلام المنع عن کل ما یصل الی الحلق و لو کان مثل الدخان بل الامر فیه اشد
من شم المسک و الزعفران کما لا یخفی و فی النهایه قال و اما الذی یفسد الصیام مما یجب فیه القضاء و الکفارة
فالاکل و الشرب الی ان قال و شم الرایحة الغلیظة التی تصل الی الحلق فنقول ان الحکم بلزوم الاجتناب

من الشيخ المذكور يستند على الحكم بلزوم الاجتناب عن الدخان الغليظ بالطريق الاول والثاني ان مقتضاه ان ادخال الطين
الغبار في الحلق يكون مفسدا ولم لو غليظا فالافساد بالدخان الغليظ بالطريق الاولى كما قد مر وايضا نقول ان التتبع في
الاخبار الواردة عن سادات الاخيار زيادة الاهتمام في الصوم والاجتناب فيه عن مطلق ما يدخل في الحلق وفي الصحيح
المروي في يب عن الحلبي عن ابي عبد الله ع انه سئل عن الرجل يكتحل وهو صائم فقال لا اني اتخوف ان يدخل في راسه والمقصود
ابراز الاشكال في المسئلة وانها ليست من المسائل التي يمكن الجرأة فيها بالفتوى بالجواز لان الاستدلال المذكور ليس فيه ما يمكن
المناقشة بل يمكن ان يقال مقتضى الانصاف ان الحكم بعدم الجواز فيه اسهل من الحكم بالجواز فينبغي فيه الاحتياط لكونه اقرب
الى سبيل النجاة واوفق بطريق السداد ومما يزيد الى قوة في هذا المطلب الصحيح المروي في يب عن محمد ابن مسلم عن احدهما
انه سئل عن المرأة تكتحل وهي صائمة فقال اذا لم يكن كحلا تجد له طعما في حلقها فلا باس والموثق كالصحيح المروي في في عن سماعة
ابن مهران قال سالته عن الكحل للصائم فقال اذا كان كحلا ليس فيه مسك وليس له طعم في الحلق فلا باس وغيرهما والتقريب
ظاهر اذ المستفاد منهما ومن امثالهما منع ايصال اي شيء كان الى الحلق سؤال ضعيفه شب رجب شد از شبهای
ماه مبارک رمضان وقبل از صبح لکن خون لفقد روش دید چون نزدیک بود بعده حیض او بود بیقینش حاصل شده که
حایض شده و ترک غسل جنابت نموده تا انکه صبح شد و روز شش معلوم شد که حیض نموده و لکن روزه را نگه داشته
بود ایا روزه اش صحیح است یا نه وعلی فرض البطلان قضا لازم با کفاره هم دارد جواب البته روزه نبود روزه
بگیرد و غسل بکند و قضای همان روز را قربة الى الله بگیرد و ظاهر این است که کفاره لازم نباشد سؤال هرگاه صوم مظنه
ضرر بوده باشد مثل اینکه موجب ظن مرض شود چنانچه هرگاه مرض نقل شده بی محتاج با خفقان از ... بوده و مقرر گا
انکه در شب اماله کرده شده و هنوز آثار نقل در روز باقی باشد یا انکه از صبح تا ظهر ظهوری نداشت و بعد از ظهر ...
حادث شده و قشعریره و درد و صداع ... الی غیر ذالک من الامارات وبر فرض جواز اکل و افطار آیا موقوف
باذن حاکم شرع است یا نه جواب هرگاه مظنه ضرر باشد در صوم افطار جایز بلکه متعین است و همچنین است حال در
تاخیر اماله الى الليل اگر تاخیر موجب مظنه ضرر باشد البته تاخیر ننمایند سؤال هرگاه طفل غیر ملتحی را در روز روزه
بوسد و باعث لذت نفس گردد نه انکه منظورش خلاف شرع باشد ایا روزه اش صحیح است یا باطل جواب در
صورت مسطوره اگرچه روزه باطل نیست لکن اجتناب از امثال این امور مهما امکن از مقتضای تقوی یا انست اگرچه

ارتفع

در غیر صوم باشد سؤال عبارت زاد المعاد به انکه از جمله سنتهای مؤکده که حضرت رسول صلعم بر آن مواظبت نمودند
روزه سه روز در هر ماهی است و از موافق مشهور پنجشنبه اول ماه و پنج شنبه آخر ماه و چهارشنبه اول از دهه میان ماه است آیا دلالت
قبل گاهی چنین است جواب بلی چنین است استحباب صوم سه روز از هر ماهی محل تشکیک نیست لکن اول پنجشنبه از عشره اول و اول
چهارشنبه از عشره وسط پس هرگاه روز پنج شنبه در عشر اول اتفاق افتد مثل اینکه روز چهارشنبه یا روز پنج شنبه اول را روزه
بگیرد و اما پنج شنبه آخر پنج شنبه را اجتناب نماید هرگاه پنج شنبه متعدد بوده باشد سؤال زید جاهل مسئله بوده و نمیدانست که استمنا
در ماه مبارک حرام و مفطر است و باین اعتقاد بجا آورد در ماه مبارک رمضان و بعد از آن چنین فهمید من دون
تقلید شخص که استمنا در ماه مبارک رمضان حرام است و موجب یک کفاره و دون قضا و قبل از بجا آوردن کفاره
و اختیار یکی از خصال و بنا بر آن اجیر باشد باین نحو که با شخصی قرار داد کردند که روزه نیابتی از شخصی بگیرد و وجه اجاره
ازرا تعیین کردند و لکن صیغه نخواندند و روزه را گرفت در سعة وقت و هر قدر که روزه گرفت آن شخص پول آن را داد حساب
قرار داد یک کرده است با او آیا این اجاره صحیح و منعقد است و روزه صحیح است و این شخص بری الذمه است از انکه ...
گرفته است یا خیر بر تقدیر فساد اجاره یا روزه و اشتغال ذمه آن آیا میتواند آن شخص وصی که پول را باین داده که روزه
بگیرد حلال از بابت رد مظالم بجای آن حساب کند با وجود انکه هیچ یک نمیدانستند مقدار آنرا بالفعل یا خیر وایضا هرگاه چنین
که کفاره استمنا چه چیز است یا خیر جواب ظاهر این است در صورت جهل بعدم جواز استمنا در روز ماه مبارک رمضان
علی وجه البطلان صوم و لزوم قضا است و ظاهر این است حکم لزوم کفاره در صورت مفروضه نمیتوان نمود لکن احتیاط مقتضی عدم
اخلال بکفاره است واما حکایت صوم اجاره پس هرگاه در صورت عدم تمکن از صیغه عربی باین نحو قرار داده باشند طرفین
شده باشد که خود را باجاره دادم بشرط که در روزهای شوم از جانب فلان شخص موصی شما بفلان مبلغ تا مدت یوم مثلا و دیگری گوید
باین نحو قبول کردم این کفایت در تحقق اجاره میکند یا اگر باین نحو مذکور کرده باشند آن شخص گفته باشد ده یوم روزه میگیرم
از جانب فلان شخص بفلان مبلغ این شخص گفته باشد خوب است ظاهر این است که این قدر کفایت کند در صحت و لزوم عمل
واما هرگاه از قرار مسطور بعمل نیاورده پس هرگاه این شخص عمل را ترک بعمل آورده و دیگری مثبت آن شخص وصی و به داده ترک عمل
باشد باو و این هم معیب است و هرگاه ترک عمل نیاورده باشد و قصد وجوب در آن نبوده باشد یا انکه مقتضی وجوب تحقق
نبوده باشد بعد از این حکم بصحت عمل در چنین صورت مشکل است شخص از این باین نحو خبر بود که حال سابق و جه ...

در منظالم یا از بابت وجوه بریه به این شخص داده و فایده بوصی از بابت وجه سابق مقدار صوم را میتوان مشخص کرد که یکماه
یا دو ماه یا زیاده بعد از آن شخص وصی بدهد بطریق اجاره یا دیا بدیگری که صوم بعمل آورد و چونکه مذکور شد که حکم بلزوم
کفاره در صورت جهل بحرمت استمنا میتوان نمود لهذا احتیاج بجهت کفاره جمع است یا انفراد اگرچه رعایت احتیاط مقتضی
اتیان بکفاره جمع است لکن ظاهر عدم لزوم است **سؤال** شخصی در اوایل بلوغ جاهل بمسئله بوده در شب ماه مبارک رمضان جنب
میشده و در شب غسل نمیکرده و صبر مینموده تا صبح شود بعد از آن غسل میکرده در ایام متعدده این عمل از او صادر شده چه حکم دارد آیا تکلیف
همان قضای فقط است یا قضا و کفاره و بر تقدیر قضا یا کفاره آیا یک کفاره باید بدهد یا بجهة هر روزی کفاره باید بدهد
چنانچه باید اطعام مساکین نماید آیا در یک مجلس باید اطعام شصت مسکین نماید یا در مجالس متعدده نیز جایز است و آیا جمیع
اطعام فقرا است یا جنس آن را نیز میتوان داد و بر تقدیر جواز جنس و تفرق مجالس میتوان جنس را به یک نفر داد یا به دیگر
نفر را میتوان شصت مرتبه اطعام کرد یا نه و اقل واجب در اطعام چه چیز است **جواب** قضای آن روزها واجب است و اما
کفاره و جهل چنانچه مفروض است ظاهر این است که واجب نبوده باشد لکن احتیاط مقتضی رعایت کفاره است بلکه تعدد کفارات
بعدد روزها بلکه غسل را تأخیر نموده تا صبح آن روز با تمکن از غسل و اما معتبر در اطعام پس آن است که باید عدد مطعم شصت
نفر بوده باشد خواه در مجلس واحده بوده باشد یا مجالس متعدده پس اطعام یکنفر در شصت دفعه یا سی نفر در دو دفعه کفایت
نمیکند **و اما سؤال از اطعام جنس** پس اگر مراد این است که پول نقد میتوان به فقیر بدهد ظاهر این است که جایز نباشد بلکه
لازم است نان یا طعام یا گندم و همچنین اقل واجب در اطعام یکمد است که ربع من تبریز است و پنجاه بوزن مثقاله که عبارت
از سنگ شانزده عباسی بوده باشد بعلاوه شش مثقال کسری علاوه از مد است که ربع من تبریز است و لکن احتیاط
در دو مد است و اما هرگاه اطعام را اختیار نماید پس واجب همان قدری است که سیر شود و هو العالم **سؤال** شخصی در ماه مبارک
رمضان شب بقصد خوردن شیئی برخاسته تصور اینکه شب باقی است و تفحص و تجسس نکرده اکل و شرب نموده با آنکه
وقت را نشناخته تا تفحص نماید در اثنای اکل صوت دو سه مؤذن شنیده بعد تفحص نموده چیزی معلوم او نشده که صبح طالع است
یا نه در اشتباه باقی مانده که شب باقیست یا صبح یا معلوم که صبح بوده است دو سه سال هم گذشته قضای روزه ماه مبارک را بجا
نیاورده آیا کفاره هم در این صورت لازم است یا همین قضا لازم است **جواب** در صورتیکه بعد از استماع اذان تفحص نموده صبح بودن
مشخص او نشده در چنین صورت ظاهر این است که قضا و کفاره هیچیک لازم نبوده باشد بلی هرگاه مشخص شود که اکل

لعبار

بعد از فجر شده و این شخص در حین اکل معتقد بقای لیل بوده در چنین صورت قضای صوم آن روز لازم است تا خیر یا عدم عذر ظاهر
این است که کفاره که عبارت از یکمد گندم بوده باشد لازم است و احتیاط مقتضی رعایت دو مد است **سؤال** چه میفرمایند در نوم اول
و ثانی و ثالث از برای صایم در حال جنابت از قضا و کفاره حکم آن را بیان فرمایند **جواب** شخصی که جنب شد و با جنابت خوابید این
بر چند قسم میشود **اول آنست** که خوابید با نیت عدم غسل قبل از طلوع فجر و بیدار نشد تا طلوع فجر در این صورت صوم باطل و قضا و کفاره
هر دو لازم **دوم آنست** که خوابید بی عزم و قصد غسل یعنی غافل از نیت غسل و عدم غسل نه نیت غسل کردن و نه نیت غسل نکردن
هیچیک نداشت و خوابید به همین حالت بیدار نشد تا طلوع فجر در این صورت حکم بلزوم کفاره مشکل بلکه بلزوم قضا نیز مشکل است و اگرچه
رعایت قضا بلکه اتیان بکفاره است **سیم آنست** که خوابید با نیت غسل و عادت او این بود که بیدار شود لکن اتفاق افتاد بیدار نشد مگر بعد
فجر در این صورت روزه او صحیح خواهد بود **چهارم** مثل سیم است یعنی خوابید با عزم غسل و بیدار شد و غسل نکرد و خوابید این نوم ثانی است
در حق او و چنین اعتقاد داشت که بیدار خواهد شد لکن بیدار نشد در این صورت اگرچه ظاهر این است که اصل خواب او در صورت مسطوره
جایز بوده پس معصیتی بجهة این خواب در حق او نخواهد بود لکن قضای صوم واجب خواهد بود **پنجم آنستکه** از خواب دوم بیدار شد
و مع ذلک قبل از اتیان بغسل خوابید این خواب سیم است در حق او و معتقد این بود که بیدار خواهد شد و لکن بیدار نشد مگر بعد از طلوع
فجر در این صورت ظاهر این است قضا و کفاره هر دو واجب باشد **مخفی نماند** آنچه مذکور شد در خواب اول و ثانی در صورتی بود که معتقد
این بود که بیدار شود و اما هرگاه که معتقد این بوده باشد که بیدار نخواهد شد و مایوس از بیدار شدن بوده باشد در این صورت
حکم کسی است که متعمدا باقی باشد بر جنابت پس قضا و کفاره هر دو واجب خواهد بود و کلامیکه در این مقام است این است که حکمی که
از برای جنب مذکور شد ثابت است و ملحق به جنبی حکم جنابتی که با احتلام بوده باشد یا خیر پس گوئیم لیکن معلوم نیست در جمیع آنچه مذکور شد
که خواب اول در حق محتلم ممکن است که حکم شود در آن به ثبوت قضا چنانچه در خواب ثانی است نظر بحدیث صحیح مروی در کافی عن الحلبی عن ابی
عبدالله علیه السلام انه قال فی رجل احتلم اول اللیل او اصابه من اهله ثم نام متعمدا فی شهر رمضان حتی اصبح قال یتم صومه ذلک ثم یقضیه اذا
افطر من شهر رمضان و یستغفر ربه و مقتضاه لزوم قضا الصوم ذلک الیوم ولو فی النوم الاول و التقیید ثابت فی غیر الاحتلام
للصحیح المروی فی التهذیب عن معویة بن عمار قال قلت لابی عبدالله الرجل یجنب فی اول اللیل ثم ینام حتی یصبح فی شهر
رمضان قال لیس علیه شیئ قلت فانه استیقظ ثم نام حتی اصبح قال یقضی ذلک الیوم الظهور دلالتها فی غیر الاحتلام
فعلی هذا لو نام بعد الاحتلام و لم یستیقظ الا بعد الانفجار ینبغی علیه التدارک بقضاء صوم ذلک النهار **مخفی نماند** کسیکه تیمم

۱۲

نکند در مواضعیکه قضا صوم لازم است یا کفاره یا با عدم آن اکل یا شرب مثلا در آن روز در حق او جایز بوده باشد قطعا
بلکه امساک در حق او لازم است در آن روز مثل سایر روزه داران و قضای صوم هم بعد از انقضای شهر لازم خواهد
بود سؤال حکم مضمضه در ماه مبارک رمضان را بیان فرمایند جواب مضمضه در روز روزه ماه رمضان منحصر بچند قسم
میشود اول آنست که مضمضه میکند که مطلق آب از حلق او که مخرج خای معجمه است تجاوز نمیکند در این صورت مطلق حرجی نیست قضا
بر او نیست دوم آنست که مضمضه میکند و متعمدا آب را فرو میبرد در این صورت بی تشکیک قضا و کفاره هر دو لازم است
سیم آنست که مضمضه میکند و آب از حلق او تجاوز میکند لکن بی اختیار و این یا بجهة تبرید و رفع عطش باشد یا بجهة پاک کردن
دهن باشد در اینصورت اگرچه اثمی در آن نیست لکن قضای آن لازم است چهارم آنست که این مضمضه جهة وضوی
مستحب بوده باشد خواه وضو بجهة نماز نافله بوده باشد یا بجهة تلاوت قران یا بجهة بودن با طهارت و بی اختیار آب
از حلق او پایین رفت این قسم هم مثل قسم سیم است قضای صوم آن روز لازم است پنجم آنستکه مضمضه بجهة وضوی نماز واجبی بوده
باشد خواه نماز فریضه ادائی بوده باشد یا قضای آن و در اثنای مضمضه آب بی اختیار بحلق او فرو رفت در این صورت قضای
صوم آن روز واجب نیست و ظاهر این است وضو بجهة هر نماز واجب چنین باشد اگرچه نماز از غیر باشد یا صلوة منذوره بوده
باشد سؤال هرگاه صایم نظر کند باجنبیه و نظر کردن او باعث انزال شود قضا و کفاره بر آن لازم جواب این مسئله منحصر
بچند صورت میشود وجوب قضا و کفاره در بعضی از صور محل تامل نیست و از بعضی محل تامل است تفصیل مقام
مقتضی این است که گفته شود صورت اولی از صور مسئله آنست که کسی عادت او این بوده که هرگاه نظر میکرده بزن
مثلا باعث انزال او میشده و مع ذالک در حال صوم شهر رمضان نظر کرده و در چنین نظر کردن قصد انزال هم داشت
در اینصورت قضا و کفاره هر دو لازم است فرقی در این مقام از جهت لزوم قضا و کفاره ما بین اینکه حلال باشد یا حرام
باشد نمیباشد بلی در صورتیکه بحرام باشد نعوذ بالله تم معصیت آن اکثر و عقوبت آن اشد خواهد بود دوم آنستکه معتاد
بوده که بنظر کردن موجب و در روز ماه رمضان نظر کرده ولکن در چنین نظر کردن قصد انزال نداشت و نظر کرده و انزال شده انزال میشده
دور نیست در اینصورت نیز قضا و کفاره هر دو لازم باشد در صورتیکه نظر کردن باختیار و اراده او بوده باشد بلکه نظر غیر
اختیاری ممکن است که گفته شود این بالمآل منفک از قصد بانزال نشود پس قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود سیم مثل ثانی یعنی معتاد
که هر وقت نظر بزن میکرد انزال میشد و در صوم رمضان نظر کرده و انزال شد لکن نظر کردن باختیار او نبود چنین اتفاق افتاد

که نظر او بر وجه اتفاق و انزال شد ظاهر آنست در این صورت قضا و کفاره هیچیک نباشد خواه ضعیفه حلال او باشد یا نه
چهارم آنستکه معتاد و در انزال نبود و لکن در نظر کردن قصد انزال کرد یعنی نظر کرد بجهة انزال شدن و نظر کرده و انزال هم شده
در اینصورت هم ظاهر این است که قضا و کفاره هر دو لازم باشد ظاهر این است که تفرقه میان حلال و حرام نبوده باشد پنجم
آنستکه نظر کرده در صورتیکه معتاد و در انزال نبود و قصد انزال هم نداشت لکن اتفاق افتاد انزال شد ظاهر آن است در این
صورت قضا و کفاره هیچیک لازم نبوده باشد ششم آنست که نظر کرده و باعث و داعی بر نظر کردن انزال بود یعنی نظر
کرد که انزال او شود و لکن نشد در این صورت محل اشکال است نظر باینکه استدامت در نیت معتبر است و استدامت
نیت عبارت است از این است که نیت منافی و مخالف با نیت صوم نداشته باشد و معلوم است که صوم عبارت از امساک
معهود است از طلوع فجر صادق تا غروب از جمله کف نفس از جنب شدن است مثلا مفروض این است که این شخص
قصد جنب شدن را بعضی از اجزای نهار شهر رمضان نموده و مشخص است کف نفس از جنب شدن مستلزم نیت عدم
جنابت است پس نیت در صورت مفروضه منتقض شد به نیت به جنب شدن پس استدامت نیت منتفی شد بنابرین
باید قضای صوم لازم باشد مثل اینکه کسی در صوم ماه رمضان قصد اکل نموده و لکن اکل عمل نیاورده و بجهة رعایت احتیاط
در مثل این صورت اتیان بقضا است لکن کفاره ضرور نیست اگرچه احتیاط رعایت کفاره نیز هست و چونکه کلام منجر
شد باینکه نیت افطار آیا مفطر است یا نه مناسب آنست که اشاره شود بخلاف در مسئله پس میگوئیم علما اختلاف کرده اند در این
مسئله بسه قول اول آنست که قضا و کفاره هر دو لازم است و این قول ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح قال فی الکافی
ان نوی الاکل او الشرب ای اتی بالنیة او عزم علی ذالک فسد صومه و لزمه القضا لصیام یوم و الکفاره عن کل یوم فی عتق رقبة
او صیام شهرین متتابعین او اطعام ستین مسکینا دوم مقابل قول اول است یعنی قصد فعل مفطر موجب بطلان صوم نیست
فلا یجب علیه القضاء و الکفاره این قول شیخ طوسی ره قال فی الخلاف اذا نوی فی اثناء النهار انه قد ترک الصوم او عزم
علی ان یفعل ما ینافی الصوم لم یبطل صومه الی ان قال دلیلنا ان نواقض الصوم قد نص لنا علیها و لم یذکروا فی جملتها
هذه النیة فمن جعلها من جملة ذالک کان علیه الدلالة قول ثالث تفصیل است ما بین قضا و کفاره یا بین که قضای صوم
آن روز واجب لکن کفاره واجب نیست احتیاط شده در رعایة این قول است محقق ثانی انچه مذکور شد در نگاه کردن بزن جاری است در گوش دادن بکلام
زن پس این نیز منقسم میشود بشش قسم اول آنست که کسی معتاد بوده باینکه هرگاه استماع صوت ضعیفه اجنبیه مشخصه را نماید این باعث

انزال او میشود و مع ذالک استماع نمود بجهت انزال یا بمعنی که استماع صوت آن ضعیفه را بجهت انزال شدن نمود و انزال هم شد
در چنین صورت قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود بلکه احتمال کفاره جمع هم در حق او ثابت است نظر باینکه ثابت است در حق چنین
شخصی حرمت استماع صوت اجنبیه مشخصه در صورت مسطوره در غیر حالت صوم پس ارتکاب چنین چیزی در حال صوم افطار
محرم خواهد بود دوم آنست که استماع صوت اجنبیه نمود با علم باینکه معتاد او این است که مذکور شد لکن قصد انزال نداشت اما نظر
باعتیاد او انزال شد بنا بر این فرق ما بین آن صورت و صورت اولی آنست که داعی بر استماع در صورت اولی میل بانزال بود
و در صورت ثانیه عکس آنست یعنی باعث انزال استماع صوت بود و ظاهر این است که در صورت ثانیه نیز قضا و کفاره هر دو
لازم باشد سیم آنست که قصد هر دو نموده یعنی مطلوب او هم استماع صوت ضعیفه اجنبیه و هم طلب انزال بود مشخص است
حکم بلزوم قضا و کفاره در دو صورت اولی مستلزم حکم بلزوم انهاست مجملا در این صورت نیز قضا و کفاره هر دو لازم خواهد
بود چهارم آنست که باستماع صوت زن معتاد بانزال نبود و استماع نمود لکن اتفاق افتاد انزال شد در این صورت ظاهر
این است که قضا و کفاره هیچیک لازم نباشد و وجه آنکه کلام شیخ طوسی در مبسوط محمول باین صورت بوده باشد
قال و متی نظر الی ما لا یحل النظر الیه بشهوة فامنی فعلیه القضاء فان کان نظره الی ما یحل فامنی لم یکن علیه شیء فان اصغی
او تسمع الی حدیث فامنی لم یکن علیه شیء پنجم این است که باستماع معتاد بانزال نبود لکن قصد انزال در استماع نمود و لکن
استماع نمود تا انزال شد در این صورت نیز ظاهر این است که قضا و کفاره هر دو لازم باشد ششم آنست که قصد انزال
باستماع صوت نمود یعنی داعی بر استماع صوت انزال بود باین جهت استماع صوت نمود لکن انزال نشد خواه معتاد بانزال
بوده باشد یا نه حکم این صورت راجع میشود باینکه جهت افطار موجب افطار میشود یا نه کلام در این مذکور شد مخفی نماند
حکم تقبیل زن و ملاعبه با زنان یعنی دست یا عضو دیگر ببدن زنان مالیدن از آنچه مذکور شد در این ظاهر میشود یعنی اقسام مذکوره
در اینها نیز جاریست در صورت اعتیاد بانزال و جهت انزال و تحقق انزال قضا و کفاره هر دو لازم است و لغو باید در حق آنکه
نسبت بغیر حلال خود بوده باشد احتمال کفاره جمع قایم است در صورتیکه هر یک از اینها را بعمل آورد و قصد انزال نداشته باشد و لکن
اتفاق افتاد انزال شد در صورت عدم اعتیاد ظاهر این است قضا و کفاره نباشد اما در صورت اعتیاد و علم باعتیاد و تحقق
بانزال ظاهر این است که هر دو لازم باشد و در صورت جهت انزال و عدم تحقق آن پس کلام راجع میشود که جهت افطار
مبطل هست یا نه حکم آن مذکور شد و همچنین حال تخیل جماع در حالت صوم آن نیز از آنچه مذکور شد ظاهر میشود در صورت

جهت

جهت انزال و تحقق انزال قضا و کفاره هر دو لازم است و در صورت تحقق انزال و عدم قصد بآن و عدم اعتیاد بانزال ظاهر این است
که هیچیک لازم نبوده و در صورت اعتیاد بانزال یا بمعنی که میداند از حال خود که هر وقت تخیل چنین چیزی کند انزال خواهد شد با آن
در حالت صوم تخیل نموده انزال شد ظاهر این است که قضا و کفاره هر دو لازم باشد و در صورت جهت انزال و عدم تحقق آن در جمیع صور
حکم آن راجع میشود باینکه جهت مفطر مبطل صوم هست یا نه مذکور شد و همچنین است حال در صورت تخیل صورت ضعیفه مثلا حکم آن نیز
از آنکه مذکور شد ظاهر میشود مخفی نماند آنچه مذکور شد حکم دست مالیدن یا عضو دیگر مرد بود ببدن زن و همچنین است حال دست زن
بدن مرد را خواه حلال مرد بوده باشد یا نبوده باشد مثل زن اجنبیه پس هرگاه زن دست خود را یا موضع دیگر از بدن خود را مالید
ببدن مرد مثل آنکه ران مرد را مالید یا آلت مرد را مالید پس اگر چنین چیزی بخواهش مرد بوده باشد و مقصود از این میل و رغبت بانزال
بوده باشد و انزال هم متحقق شود قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود و اما هرگاه قصد انزال نداشته باشد و لکن اصل
زن آلت مرد را یا ران مرد را بخواهش مرد بوده باشد پس اگر عادت او باین نحو مستقر شده باشد که هر وقت چنین امری
میشد انزال میشد و چنین هم میداند نظر بعادت مستمره انزال هم خواهد شد و انزال هم شد در این صورت نیز قضا و
کفاره هر دو لازم خواهد بود و اما هرگاه قصد انزال را نداشت و معتاد هم نبود بانزال در چنین صورت بی اختیار بعلی
قصد انزال شد ظاهر این است که قضا و کفاره هیچیک لازم نبوده باشد لکن غالب این است که انزال مسبوق به نمودن
و علامات انزال قبل از انزال ظاهر میشود در چنین صورت بر مکلف صایم واجب است که دفع جنب نماید یعنی ممانعت
نماید از مس و آنچه مذکور شد که موجب قضا و کفاره میشود نمود بالله قسم اگر غیر بوده باشد مثل زن اجنبیه و پسر امرد احتمال کفاره
جمع قایم است و از این قبیل است کلام در مالیدن و آنکه تعبیر از آن بشت مال میکنند تفصیل آن نیز از آنچه مذکور شد ظاهر میشود
سوال بیان فرمایند که مساحقه مفسد صوم هست یا نه و آلت مصنوعی که داخل در فرج نمایند مفسد است یا نه جواب تحقیق
حال در جواب از این سوال مقتضی ایراد کلام است در چند مطلب اول در حقیقت و معنی مساحقه است میگوییم مساحقه
از سحق است بمعنی سودن بهم و مراد از سحق در این مقام دلک نمودن فرج خود را بفرج زن دیگر قال فی التحریر السحق هو
دلک فرج امرأة بفرج اخری ظاهر این است محض سائیدن و مالیدن فرج بفرج نباشد بلکه اندک زدن و کوبیدن در آن
هست مطلب ثانی در حکم این است میگوییم شبهه ای در حرمت آن نیست بلکه از معاصی کبیره است احادیث در مذمت
آن مستفیض است و از اخبار ظاهر میشود که در زمان حضرت لوط لواط و مساحقه حادث شد بتعلیم شیطان

مشتغل چنکه پسر امرد شد لواطه را تعلیم رجال نمود و دلاقیس دختر شیطان سحق را تعلیم زنان نمود روی ثقة الا
سلام عن یعقوب ابن جعفر قال سئل رجل اباعبدالله ع او ابا ابراهیم عن المرأة تساحق المرأة و قال اتکئا فجلس فقال
ملعونة ملعونة الراکبة و المرکوبة و ملعونة حتی تخرج من اثوابها الراکبة و المرکوبة فان الله عز و جل و الملائکة و اولیاءه یلعنونهما
وانا و من بقی فی اصلاب الرجال و ارحام النساء فهو والله الزنا الاکبر و الله ما لهن توبة قاتل الله لاقیس بنت
ابلیس ماذا جاءت به حاصل ظاهر معنی حدیث این است که کسی سوال کرد از حضرت امام جعفر صادق ع یا از حضرت
امام موسی کاظم ع از حال زنی میکند مساحقه با زن دیگر امام تکیه کرده بود از تغیر راست نشست فرمود چنین زنی ملعونست
ملعونست هم زنیکه در فوق است و هم زنیکه در تحت است و هر دو ملعونست تا انکه خارج شود از ثوب خود و در بیست خروج
از ثوب کنایه بوده باشد از ترک این عمل یعنی چنین زنان ملعون است مگر انکه ترک عمل نمایند چنین زنی که فاعل چنین
عمل است خداوند عالم جل شانه او را لعنت میفرماید و همچنین ملائکه و همه اولیاء الله او را لعنت میکنند و همچنین من و
هر کس که در صلب پدران و در رحم مادران هست او را لعنت میکنیم پس قسم بخداوند جلیل این عمل که سحق بوده باشد زنای
اکبر است قسم بخدا زنانیکه فاعل چنین عمل هستند توبه در حق ایشان نیست خداوند عالم بکشد لاقیس دختر شیطان را که این
چه عمل بود که تعلیم زنان نمود مطلب ستم در این است چنین عملی نمود با العیاذ هر گاه در حال صوم ماه مبارک واقع شود
موجب بطلان صوم هست یا نه جواب آن این است که هر گاه این عمل را بقصد انزال نمایند و انزال هم متحقق شود
البته موجب بطلان صوم و قضا و کفاره هر دو هست بلکه لازم کفاره جمع است و اما هر گاه قصد انزال نداشته باشد
و انزال هم نشود ظاهر این است که موجب قضا و کفاره هیچیک نباشد و اما هر گاه قصد انزال داشت و لکن انزال
نشود این راجع باین میشود که نیت مفطر مبطل است یا نه و در نیت که مبطل باشد که در چنین صورت قضا لازم است
اما کفاره پس لازم نخواهد بود لکن احوط رعایة کفاره بلکه کفاره جمع است مخفی نماند حکم انزال که موجب قضا و کفاره
هر دو میشود در صورتی است که منی از خود ضعیفه بوده باشد و اما هر گاه منی خارج از ضعیفه از زوج ضعیفه باشد انتقال
در بطن ضعیفه دیگر کند و این صورت اگرچه فعل از معاصی کبیره است لکن ظاهر است که هر گاه نیت ضعیفه همین بوده
باشد در چنین صورت حکم ببطلان صوم نتوان نمود روی ثقة الاسلام فی الصحیح عن حماد بن عیسی عن علی بن
ابی حمزة عن اسحق ابن عمار عن ابی عبدالله ع قال دخلنا نساء زیاد فقال امیر المومنین کتب الی ان اسئلک عن هذه

المسئلة

المسئلة فقلت و ما هی فقال رجل اتی امرأة فاحملت مائه فساحقته به جاریة فحملت فقلت له سئل عنها اهل المدینة قال فالقی الی
کتابا فاذا فیه سئل عنها جعفر ابن محمد فان اجابک و الا فاحملها الی قال فقلت ترجم المرأة و تجلد الجاریة و یلحق الولد بابیه
مطلب چهارم در بیان اینکه این عمل شنیع از اعظم کبایر است عقاب این عمل زنان است روی ثقة الاسلام عن اسحق
ابن جریر قال سالتنی امرأة ان استاذن لها علی ابی عبدالله فاذن لها الی ان قال فقالت اخبرنی عن اللواتی مع اللواتی
ما حدهن فیه قال حد الزنا انه اذا کان یوم القیمة یوتی بهن قد البسن مقطعات من نار و قنعن بمقانع من النار و ادخل فی اجوافهن
الی رؤسهن اعمدة من النار و قذف بهن فی النار ایتها المرأة اول من عمل هذا العمل قوم لوط فاستغنی الرجال بالرجال
فبقی النساء بغیر رجال ففعلن کما فعل رجالهن حاصل ظاهر معنی حدیث این است که ضعیفه بعد از استیذان و اذن مشرف
شده خدمت جناب امام جعفر ع عرض کرد که زنانیکه مساحقه میکنند با هم حد ایشان چه چیز است حضرت فرمود حد ایشان حد زناست
که یکصد تازیانه بوده باشد آورده میشوند در روز قیامت زنانیکه مباشر چنین عمل شده باشند در حالتیکه پوشانیده شده
باشند مقطعات از آتش جهنم مقطعات را تفسیر کرده اند بلباسی که قطعه قطعه کنند بعد با هم وصل کنند مثل پیراهن و نحو آن
نظر باینکه ملاصق چنین لباس ببدن بیشتر است از اینکه یک قطعه بوده باشد مثل رداء و همچنین در حالتیکه سر زنان مستور
باشد بمقنعه از آتش جهنم و در بر جامهای آنها از آتش جهنم بوده باشد و عمودهای از آتش داخل میکنند در جوف آنها تا سر آنها و می اندازند
آنها را در آتش جهنم آنوقت خطاب فرمود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بان زن که اول زنان آنانیکه چنین عمل کرده اند زنان قوم لوط
بودند چونکه مردان در دفع شهوت مشغول مردان شدند بواسطه ترک زنان کردند زنان هم باهم مشغول مساحقه شدند در دفع شهوت بهر دو
بفعل شیطان بود و بجهت مشکل نیست که عقاب این عمل شنیع حد زناست که یکصد تازیانه بوده باشد لکن مخرج به در کلمات جماعتی از اجلاء از علماء
این است که حد ایشان یکصد تازیانه است در صورتیکه زن محصنه نباشد و اما هر گاه محصنه بوده باشد حد آن رجم است یعنی او را سنگسار کنند که بجا
باشند اگر ضعیفه بعد از آنکه ضعیفه را در آن قرار داده سنگ بضعیفه بزنند تا بمیرد و این در غیبت نظر بحدیث صحیحی که دال بر این مطلب
روایه ثقة الاسلام عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن عمرو بن عثمان و عن ابیه جمیعا عن بردان بن محمد بن مسلم قال سمعت
ابا جعفر و اباعبدالله علیهما السلام یقولان بینا الحسن بن علی فی مجلس امیر المومنین صلوات الله علیهما اذ اقبل قوم فقالوا یا ابا محمد اردنا امیر المومنین
علیه السلام قال و ما حاجتکم قالوا اردنا ان نسئله عن مسئلة قال و ما هی تخبرونا بها فقالوا امرأة جامعها زوجها فلما قام عنها قامت بحموتها فوقعت
علی جاریة بکر فساحقتها فالقت النطفة فیها فحملت فما تقول فی هذا فقال الحسن علیه السلام معضلة و ابو الحسن لها و اقول فان اصبت فمن الله ثم

من امیر المؤمنین وان اخطات فمن نفسی فارجو ان لا اخطی ان شاء الله تعمد الی المرأة فیؤخذ منها مهر الجاریة البکر فی اول
وهلة لان الولد لا یخرج منها حتی یشق فیذهب عذرتها ثم ترجم المرأة لانها محصنة وینتظر بالجاریة حتی تضع ما فی بطنها ویرد
الولد الی ابیه صاحب النطفة ثم تجلد الجاریة الحد قال فانصرف القوم من عند الحسن ع فلقوا امیر المؤمنین ع فقال ع
قلتم لابی محمد وما قال لکم فاخبروه فقال لو انّنی المسئول ما کان عندی فیها اکثر مما قال ابنی توضیح فی القاموس حمو الشمس
حرها فمعنی قوله بحموتها بحرارتها والظ ان المراد من جیز کل فصل ثم لا یخفی ان مورد الحدیث وان کان مختصا بامرأة جامعها
زوجها فالقت نطفة فی جاریة بکر لکن مفهوم العلة فی قوله ع لانها محصنة یقتضی ثبوت الحکم ای الرجم فی کل امرأة تحقق فیها
الاحصان کما لا یخفی ثم ان السند فی احد الطریقین وان اشتمل علی عمرو بن عثمن لکن الطریق الاخری عدة من
اصحابنا عن احمد بن محمد ابن خالد عن ابیه عن هرون ابن جهم عن محمد ابن مسلم صحیح فالحدیث صحیح و دلالته علی ثبوت
الرجم فی کل محصنة غیر خفیة کما عرفت فالظ ثبوت الاحصان فی المساحقة المحصنة فان تحقق الاحصان فی الطرفین
فیرجمان جمیعا وان تحقق فی احدیها اختصت بالرجم وتجلد الاخری مطلب پنجم در حکم ادخال آلت مصنوعی ست در فرج
میکوییم این بر چند قسم میشود اول این ست که ادخال نمود و انزال متحقق شد و در این قسم قضا و کفاره هر دو لازم ست
دوم آنست که انزال نشد و قصد انزال هم نداشت و در این قسم قضا و کفاره هیچیک نیست سیم آنست که ادخال آن
بجهة انزال بود لکن انزال نشد و این راجح میشود که جهت افطار مبطل صوم هست بلی احتیاطا مقتضی رعایة قضا بلکه
کفاره هست فرق در این باب میان آلت مصنوعی وغیرها مثل انگشت نیست مخفی نماند انچه مذکور شد در صورتی است
که خود شخص متصدی ادخال شده باشد و اما هرگاه غیر او متصدی شده باشد پس اگر باراده و خواهش خود شخص باشد
فرقی در این باب در انچه مذکور شد نخواهد بود و اما هرگاه بخواهش و اراده خود نبوده باشد مثل اینکه زوج انگشت خود را
داخل نمود در فرج زوجه با عدم رضای زوجه پس حرجی در این باب بر زوجه نیست اگرچه با تحقق انزال بوده باشد سؤال
بفرمایند که حکم حایض و مستحاضه در شهر رمضان در حکم بقای بر جنابت ست تا صبح یا چه و همچنین حکم مس میت
جواب این سؤال مشتمل بر سه مطلب ست اول سؤال از مشارکت حایض ست با جنب در انچه در جنب مذکور
شد بلی مشارکت و مخالفت هر دو ثابت ست اما مشارکت پس میگوییم چنانچه بر جنب واجب بود که اتیان بغسل قبل از
فجر نموده باشد و در صورت اخلال و بقای بر جنابت عمدا تا فجر طالع شود آثم بوده و قضای صوم آن روز لازم بود

همچنین ست

همچنین ست حال در حایض والمستند فی ذالک الموثق المروی فی باب الحیض والاستحاضة من طهارة التهذیب
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله ع قال ان طهرت بلیل من حیضها ثم توانت ان تغتسل فی رمضان حتی اصبحت علیها قضاء
ذالک الیوم مما ذکره العلامة فی المنتهی حیث قال لم اجد لاصحابنا نصا صریحا فی حکم الحیض فی ذالک فلیس علی ما بقی
وان استقرب المشارکة قال بعد العبارة المذکورة یعنی انها اذا انقطع دمها قبل الفجر هل یجب علیها الاغتسال و
یبطل الصوم لو اخلت به حتی طلع الفجر والاقرب ذالک لان حدث الحیض یمنع الصوم فکان اقوی من الجنابة
وقال فی التحریر من اجنب لیلا وتعمد البقاء علی الجنابة من غیر عذر ولا ضرورة حتی طلع الفجر فسد صومه ثم قال الاقوی
ان حکم الحایض والنفساء اذا انقطع دمها قبل الفجر کذالک واما مخالفت پس باین جهة ست که بر جنب در صورت
مفروضه علاوه قضا کفاره هم لازم بود و در حایض ظاهر این ست که کفاره لازم نباشد ولکن نظر باینکه از مرحوم
علامه در کتاب مختلف ظاهر میشود لهذا رعایت کفاره احوط خواهد بود و در حق حایض در صورت مسطوره تنقیح
کلام در حق حایض مقتضی نقل کلام ست در چند مقام اول آنست در صورت عدم تمکن حایض از غسل لازم ست که تیمم
نماید بدل از غسل و باقی ماند بر تیمم باشد تا طلوع فجر در صورت انتقاض تیمم به بعضی از نواقض اعاده تیمم نماید بدل از غسل
دوم در بیان حکم مسلوبات در صورتیکه غسل بر ضعیفه در شب ماه مبارک از حیض پاک شده در صورت فقد طهورین که متمکن از
تیمم و غسل هیچیک نیست میگوییم اگرچه حکم فاقد طهورین سقوط صلوة ست لکن ظاهر این ست که حکم صوم چنین نباشد
یعنی در چنین صورت صحت صوم موقوف بغسل و تیمم نداشته باشد مجملا شرطیة طهارت نسبت بصلوة اگرچه شرطیة
مطلقه ست لکن نسبت بصوم شرطیة مطلقه ثابت نیست بلکه شرطیة طهارت نسبت بصوم شرطیة مقیده ست یعنی
شرطیة در حال قدرت ست سیم آنست که زمان بعد از نفاس وسعت تیمم نداشته باشد در چنین صورت متحقق شخص
حصول نقاء از حیض منصور بچند صورت ست اول آنست که پاک شد از حیض و زمان بعد از نقاء وسعت غسل بجا آوردن
لازم و متحقق ست در چنین صورت غسل واجب ست دوم آنست که زمان بعد از نقاء وسعت غسل نداشته لکن
وسعت تیمم داشته باشد در چنین صورت متحقق ست تیمم لازم ست سیم آنست که زمان بعد از نقاء وسعت
تیمم نیز نداشته باشد مثل اینکه آب نیست ولکن تحصیل یا تیمم محتاج بزمانی ست که زمان مفروض کفایه آن نکند
ظاهر این ست در چنین صورت صحت صوم با آن حالت لازم بوده باشد و صحت صوم در چنین صورت

توقف بطهارت نداشته باشد **چهارم آنست** که بعد از طلوع فجر مطلع شد که از حیض پاک شده است این منقسم
بسه صورت میشود **یکصورت آنست** که علم هم رساند که آن نقا قبل از فجر بوده **دوم آنست** که علم هم رساند که
در حین فجر پاک بوده است و حصول نقا بعد از طلوع فجر شده **سیم آنست** هیچیک که قبل و بعد بودن باشد مشخص نشده
احتمال میدهد که نقا قبل از طلوع فجر شده چنانکه احتمال میدهد بعد از طلوع فجر شده در قسم اول ظاهر این است که صوم صحیح
و لازم بوده باشد چه آن وقت نیت صوم و در قسم ثانی ظاهر این است که صوم واجب نباشد نظر باینکه شرط وجوب
صوم بلکه صحت آن خلو از حیض است در مجموع نهار مفروض این است که این ضعیفه در اول جزء نهار حایض بوده پس
صادق است در جمیع اجزای نهار خالی از حیض نبوده متحقق نیست انتفا شرط مستلزم انتفاء مشروط است اما کون الخلو
بل الصحة مشروطا بذلک فیدل علیه مضافا الی اطباق الاصحاب **الصحیح المروی فی الکافی** عن الحلبی عن مولانا
الصادق عم قال سالته عن امراة رئت الطهر فی اول النهار من شهر رمضان وتغتسل ولم تطعم فما تصنع فی
ذالک قال تفطر فی ذالک الیوم فانها فطرها من الدم **واما قسم سیم** یعنی ضعیفه بعد از طلوع فجر مطلع بتحقق
نقا شد لکن احتمال میدهد که این نقا قبل از طلوع فجر متحقق شده باشد چنانچه احتمال میدهد بعد شده باشد چنانچه
اصالة بقای حیض و عدم حصول نقا مقتضی این است که حکم شود که نقا بعد از طلوع فجر شده باشد بنابراین صوم
واجب نخواهد بود میکوئیم اصالة بقا لیلیة و عدم النفی مقتضی این است که تحقق نقا قبل از انفجار شده باشد
بنابراین صوم لازم خواهد بود لکن الاستدلال بعدم الوجوب بالصحیحة المذکوره بناء علی ان المفروض فیها رؤیة
الطهر فی اول النهار وهو اعم من ان یکون متیقنة بحصول النقا بعد الانفجار ام لا بل الغالب هو الثانی کما لا یخفی
فمقتضی ترک الاستفصال الافطار فی کلا القسمین سیما بعد کون الغالب عدم تیقن حصول النقا بعد الا
نفجار کما علمت و بعد کون عدم وجوب الصوم علیها مستصحبا **دوم سوال** از شرکت مستحاضه است باجنب
میکوئیم این نیز مثل حایض است یعنی مشارکت و مخالفت هر دو ثابت است **اما مشارکت پس از این جهت**
که هرگاه استحاضه که موجب غسل باشد در شب هم رسید لازم است غسل کرده باشد مثل جنب و در صورت
اخلال بغسل با تمکن از آن روزه باطل و قضای آن لازم است و اما مخالفت پس یکی از جهت لزوم کفاره است
که بر جنب در صورت اخلال بغسل عمدا قضا و کفاره هر دو لازم بود و ظاهر این است در استحاضه کفاره

لازم

لازم نباشد **و وجه دیگر** در صورت در اثنای نهار است باین معنی که هرگاه در اثنای روز جنابت هم رسید بطریق احتلام
اگرچه قبل از ظهر بوده باشد غسل در این صورت شرط صحت نیست لکن استحاضه نظر باینچه از کلمات اصحاب
ظاهر میشود چنین نیست بلکه غسل در نهار را موجب شرط صحت صوم میدانند پس اخلال بغسل در نهار موجب بطلان
صوم خواهد بود در مستحاضه بخلاف اخلال بغسل در حق جنب نظر بغرض مذکور **قال فی النهایه** ومتی طهرت المرأة
من الحیض او النفاس ثم استحاضت وصامت ولم تفعل ما تفعل المستحاضة کان علیها قضاء الصوم **وفی المبسوط**
فی کتاب الطهارت اذا فعلت المستحاضه ما یجب علیه من الاغتسال و تجدید الوضوء لم یحرم علیها شیء مما یحرم علی الحائض
ویجوز لزوجها وطیها ومتی صامت لم یجب علیها القضاء الا فی ایام الحیض وان لم تفعل ما یجب علیها وصامت **فقد روی**
اصحابنا ان علیها القضاء **وفی کتاب الصوم** منه والمستحاضة اذا فعلت من الاغتسال وما یلزمها من تجدید القطن
والخرقة وتجدید الوضوء وصامت صح صومها الا الایام التی یحکم لها بالحیض فیها ومتی لم تفعل ما تفعله المستحاضة وجب علیها
قضاء الصلوة والصوم **وفی کافی ابی الصلاح** حقیقة الصوم فی الشرع العزم علی کراهیة امور مخصوصة فی زمان مخصوص
لکون ذالک مصلحة مختصا به المکلف سبحانه والامور التی یکون بکراهیتها یکون المکلف صائما الاکل والشرب
والجماع وانزال المنی والکذب علی الله وعلی رسوله او علی احد الائمة من آله م والتصبیح علی الجنابة والاستحاضة
والحیض والنفاس والارتماس فی الماء والجلوس فی الماء الی اوساطهن والقیء والسعوط والحقنة والتقطیر فی الاذن
والوقوف فی الغبار المتکاثف **وفی السرایر** بعد الحکم بوجوب الاغسال الثلثة وغیرها للمستحاضه ما هذا لفظه فان
لم تفعل ما وصفنا وصامت وصلت وجب علیها اعادة صلوتها وصیامها ولا یحل لزوجها وطیها **وفی الجامع** اذا کان
دم الاستحاضه یسیرا لا یظهر علی القطن کان علیها الوضوء لکل صلوة و تصلی عقیبه بلا فصل فان اخرت بطل واستانفت
غیره و تغییر القطن والخرقة وان ظهر علیها فعلیها مثل ذلک و غسل واحد لصلوة الغداة وان ظهر ورشح علی القطن
فعلیها ذالک مع غسلین للظهر والعصر تجمع بینهما توخر الظهر و تعجل العصر بغیرها بینهما و غسل للمغرب والعشاء
مثل ذالک وهی اذا فعلت ذالک بحکم الطاهرات وهی مریضة فلا یحرم علیها الا ما یوجب الغسل و یکره لها دخول
الکعبة و یحل للزوج والسید وطیها فان لم تفعله کان للسید والزوج جبرها علیه ومتی صامت ولم یفعل الغسل
قضت الصوم **وفی المعتبر** مذهب علمائنا اجمع ان الاستحاضه حدث تبطل الطهارة بوجوده فمع الاتیان بما ذکر

من الوضوء ان كان قليلا او الاغتسال ان كان كثيرا تخرج عن حكم الحدث لا محالة ويجوز لها استباحة كل ما تستبيحه الطاهر
وان اخلت بذلك لم تصح صلوتها وان اخلت من الصلوة والطواف ودخول المساجد وحل وطيها ولو لم تفعل ذلك
كان حدثها باقيا ولم يجز ان تستبيح شيئا مما يشترط فيه الطهارة ولو صامت والحال هذه قال في المبسوط روى اصحابنا ان
عليها القضاء ومثله قال في الطهارة وفي الشرايع واذا فعلت ذلك كانت بحكم الطاهر وان اخلت بذلك لم تصح صلوتها
وان اخلت بالاغسال لم تصح صومها وفيه في كتاب الصوم ولا يصح صوم الحائض ولا النفساء سواء حصل العذر
قبل الغروب او انقطع بعد الفجر ويصح من المستحاضة اذا فعلت ما يجب عليها من الاغسال او الغسل وفي النافع
ويصح من المستحاضة مع فعل ما يجب عليها من الاغسال وفي تحصيل المنافع ويصح من الصبي المميز والمستحاضة القائمة
بالواجب وفي المنتهى اذا فعلت هذه الاغسال صارت طاهرة لان الاستحاضة حدث تبطل الطهارة بوجوده
فمع الاتيان بما ذكر من الوضوء حالة القلة والاغسال حالة الكثرة تخرج عن حكم الحدث ويجوز لها استباحة كل ما يشترط فيه
الطهارة كالصلوة والطواف ودخول المساجد وقراءة العزايم واباحة الوطي ولو لم تفعل ذلك كان حدثها باقيا
ولم يصح صومها قال اصحابنا يجب عليها الصوم ويصح منها اذا فعلت ما تفعله المستحاضة من الاغسال الا ان
قال ولو اخلت بالاغسال لم تعتد بذلك الصوم وتقضيه لفوات شرطه وفيه ايضا انما يعتبر الغسل في صوم المستحاضة
في حق من يجب عليها واما من لا يجب كالتي لا تظهر الدم على الكرسف فانه لا يعتبر في صومها غسل ولا وضوء واما كثيرة
الدم الذي يجب عليها غسل واحد فانها اذا اخلت به بطل صومها والتي يجب عليها اغسال ثلاثة لو اخلت باحدى
غسل النهار فكذلك ولو اخلت بالغسل الذي للعشائين فالاقرب صحة صومها لان ذلك الغسل انما يقع بعد انقضاء
صوم ذلك اليوم وفي التذكرة اذا فعلت المستحاضة ما يجب عليها من الاغسال او الوضوء والتغيير للقطن او الخرقة صارت
بحكم الطاهر ذهب اليه علماؤنا اجمع ويجوز لها استباحة كل شيء تستبيحه المتطهرة كالصلوة والطواف ودخول المساجد وحل
الوطي وان لم تفعل كان حدثها باقيا ولم يجز ان تستبيح شيئا مما يشترط فيه الطهارة واما الصلوة فظاهر واما الصوم
فان اخلت بالاغسال مع وجوبها بطل ووجب عليها الاعادة ولا كفارة الا مع فعل المفطر ولو لم يجب الاغسال
فاخلت بالوضوء لم يبطل صومها لعدم اشتراطه بالوضوء واما الوطي فالظاهر من عبارة علمائنا اشتراط الطهارة في اباحته
قالوا يجوز لزوجها وطيها اذا فعلت ما تفعله المستحاضة وفيه ايضا لو اخلت ذات الدم الكثير بالغسل للصلوة العشائين

بطلت

بطلت الصلوة والوجه صحة الصوم لو توضأت قبل تجدد وجوب الغسل وفيه في مباحث الصوم الاستحاضة ليست بمانعة
من فعل الصوم وغيره من العبادات كالصلوة وشبهها اذا فعلت ما تفعله المستحاضة ويجب عليها الصوم ويصح منها
مع فعل الاغسال ان وجبت عليها ولو اخلت المستحاضة بالاغسال مع وجوبها عليها لم ينعقد صومها وتقضيه لفوات
شرطه ولا يجب عليها الكفارة لاصالة البراءة وانما يعتبر الغسل في صحة الصوم في حق من يجب عليها الغسل كالمستحاضة
الكثيرة الدم اما التي لا يظهر دمها على الكرسف فانه لا يعتبر في صومها غسل ولا وضوء واما كثيرة الدم التي يجب عليها
غسل واحد فان اخلت به بطل صومها ولو اخلت بالغسل الذي للعشائين فالاقرب صحة صومها لان هذا الغسل
انما يقع بعد انقضاء صوم ذلك اليوم وفي نهاية الاحكام واذا فعلت ما يجب عليها من الاغسال والوضوء صارت
طاهرا وتستبيح لها مع الوضوء كل ما يستباح به مما شرطه الطهارة ويجوز وطيها ولو لم تفعل الاغسال كان حدثها باقيا
ولا يصح صومها بل يجب عليها قضاؤه والاقرب اباحة وطيها وفيه في مباحث الصوم المستحاضة بحكم الطاهر يجب عليها
الصوم ويصح منها اذا فعلت ما يجب عليها من الاغسال ولو اخلت بها مع وجوبها بطل صومها وقضته وفي القواعد
والغسل يجب لما وجب له الوضوء ولدخول المسجد وقراءة العزايم ان وجبا ولصوم الجنب مع تضيق الليل الا لفعله
ولصوم المستحاضة مع غمس القطن ولو اخلت بالاغسال لم يصح صومها وفيه في مباحث الصوم ويصح من المستحاضة
وان اخلت بالغسل او غسل النهار مع وجوبها لم يصح ووجب القضاء وفي الارشاد والغسل يجب لما وجب له الوضوء
ولدخول المساجد وقراءة العزايم ان وجبا ولصوم الجنب والمستحاضة مع غمس القطن وفيه ايضا لو اخلت بالاغسال لم يصح
الصوم ولو اخلت بالوضوء او الغسل لم يصح صلوتها وفيه في مباحث الصوم ويصح من المستحاضة اذا فعلت الاغسال التي وجبت
وان اخلت مع قضت وكذا البحث في غير رمضان وفي التلخيص ويصح من المستحاضة مع الاغتسال وفي الدروس والجمع
بين الليلتين والفجر بغسل قبل الصبح لا بيع الليلية ولو لم تنتقل اغتسلت بعد الفجر الا ان تريد الصوم فتقدم مع الاغسال
وهي طاهر وترك بعضها تبطل صلوتها وترك الغسل يبطل صومها والاقرب كراهة الوطي وان لم تأت بالافعال
وقال الشيخ لا يجوز بدونها وفيه في مباحث الصوم ويصح من المستحاضة اذا اغتسلت غسل النهار فلو تركت فكالحائض
وفي اللمعة ويصح من المستحاضة اذا فعلت الواجب من الغسل النهاري وفي البيان وصحة الصوم يكفي فيه غسل النهار
تنقضي لو تركت وفي الذكرى اما الصوم فيكفي فيه الغسل ولو اخلت به قضت لا خبر المجوز وكلام الشيخ يشعر بتوقفه على القضاء

حيث اسنده الى رواية الاصحاب ثم لا يشترط في صحة صوم يوم غسل الليلة المستقبلة قطعا لسبق تمامه وفي الجعفرية ومع الاخلال
هي الحكم الطاهر فان اخلت بشيء منها لم تصح صلوتها او لشيء من غسل النهار لم يصح صومها وفي جامع المقاصد في شرح
ولو اخلت بالاغسال لم يصح صومها ما هذا لفظه المراد بالاغسال النهارية فلا يشترط لصوم يوم غسل الليلة المستقبلة قطعا
وهل يشترط غسل ليلته فيه وجهان ولو اخلت بالغسل بطل صومها ووجب القضاء خاصة وفي تعليقاته على الالفية المراد
بالاغسال غسلا النهار فلو اخلت بواحد منهما بطل الصوم ولو اخلت بغسل الليل لم يؤثر في يوم صوم السابق وفي مباحث
الصوم منها صحة صومها موقوفة على فعل الاغسال النهارية خاصة دون غسل العشائين في الليلة المستقبلة وفي
تعليقاته على الارشاد في شرح ولو اخلت بالاغسال لم يصح الصوم المراد غسل النهار فان غسل الليل لا دخل له في
صوم اليوم السابق بخلاف ما بعده ويجب عليها قضاء الصوم خاصة مع الاخلال وفي مباحث الصوم منها في شرح
ويصح من المستحاضة ان فعلت الاغسال ان وجب فان اخلت ح قضت ما هذا كلامه هذا الحكم انما هو في الغسلين الواجبين
نهارا فان اخلت او بواحد منهما حيث يجبان او بغسل الصبح حيث وجب خاصة فسد صومها ووجب القضاء اما غسل الليل
فلا اثر له بالنسبة الى صوم اليوم الذي قبله نعم يعتبر غسل الليلة لصوم يومها وفي الموجز وهي لعلها طاهرة وباهمال تقضي
العبادتين وان حل الوطي والطلاق وبترك الوضوء الصلوة وبترك احد غسلي الصوم ولا كفارة كالحايض استثنى المراد
بترك الوضوء تقضي الصلوة وبترك احد غسلي النهار تقضي الصوم وفي المسالك في شرح والغسل لصلوة الغداة ما هذا
لفظه بعد طلوع الفجر ان لم تكن صائمة والا قدمته على الفجر بمقدار فعله يقينا او ظنا ان كان الغمس سابقا على ذلك
وكذا تقدم مريدة التهجد ليلا بالصلوة وتجتزي به للفجر وفيه ايضا في شرح فاذا اخلت بالاغسال لم يصح صومها ما هذا لفظه
المراد بها الاغسال النهارية او مطلقا بالنسبة الى صوم المستقبل اما الماضي فلا يتوقف على غسل العشائين لسبق الحكم
بصحته قبل الحكم بوجوبه ويعلم من ذلك عدم توقف الصوم على الوضوء وهو ظاهر اذ لا للحدث الاصغر في الصوم وربما
يحتمل اشتراطه به بناء على كون الوضوء والغسل معا علة تامة في رفع الحدث الاكبر وفيه في كتاب الصوم والغسل انما
يشترط في صحة صومها فعل اغسال النهار بالنسبة الى اليوم الحاضر اما غسل العشائين فلا يتوقف عليه الصوم المذكور لسبق
انعقاده فلا يؤثر فيه بعد ذلك نعم هو شرط بالنسبة الى الصوم المقبل فاذا لم تفعل في محله فلا بد من الغسل قبل الفجر للحدث
السابق ان لم يجب عليها غسل اخر للمستقبل والا تداخلا وحيث وجب عليها الغسل فاخلت به فسد الصوم ووجب عليها القضاء

اجماعا

اجماعا والاقوى عدم الكفارة وكذا الحايض والنفساء اذا انقطع دمهما قبل الفجر ولو تعذر الغسل تيممت به لانه وجب
لو تركته وجب القضاء وعدم الكفارة هنا اولى وفي الروض لو اخلت المستحاضة بالاغسال الواجب عليها في حال التوسط
والكثرة لم يصح منها الصوم للنص ويظهر من المبسوط التوقف فيه حيث اسنده الى رواية الاصحاب لكن مع اخلالها بالغسل
يجب عليها القضاء دون الكفارة وهو اختيار المصنف في التذكرة والشهيد وجماعة لاصالة عدم وجوبها وعدم الدليل
وكذا الحكم في الحايض والنفساء بطريق اولى لما تقدم من الخلاف في اشتراط صومهما بالغسل دونها واوجب المصنف في المختلف
عليهما الكفارة والمراد في الاغسال المشتركة في صحة الصوم الاغسال النهارية فلا يشترط في صوم يوم غسل الليلة المستقبلة لسبق
تمامه وقد تقدم وهل يشترط في اليوم الحاضر غسل ليلته الماضية وجهان والحق اعتباره ان قدمت غسل الفجر ليلا اجتزأت عن غسل العشائين
بالنسبة الى الصوم وان اخرته الى الفجر بطل الصوم هنا وان صحت لو لم يكن غيره وفي الروضة وما يجب لها من الغسل
تزيد على ما ذكر في الحالة الاولى الغسل للصبح ان كان الغمس قبلها ولو كانت صائمة قدمته على الفجر واجتزأت به
للصلوة ولو تاخر الغمس عن الصلوة فكالاولى وفي مجمع الفائدة عدم صحة صومها يعني وجوب القضاء فقط لو تركت
جميع الاغسال النهارية ليس ببعيد بناء على ما يرى من مكاتبة علي بن مهزيار مع نقل الشارح الاجماع الا انه يظهر من المبسوط
التوقف في وجوب القضاء على ما نقله الشارح ايض وفي المدارك بعد ان حكى عبارة الشرايع وان اخلت بالاغسال
لم يصح صومها ما هذا لفظه هذا مذهب الاصحاب الى ان قال ويظهر من الشيخ ره في المبسوط التوقف في هذا الحكم حيث
اسنده الى رواية الاصحاب وهو في محله ثم قال واعلم ان اطلاق العبارة يقتضي ان اخلال المستحاضة بشيء من الاغسال
مقتض لفساد الصوم وهو مشكل وقيده الشارحون بالاغسال النهارية وقطعوا بعدم توقف صوم اليوم على غسل
الليلة المستقبلة وترددوا في غسل الليلة الماضية وفصل جدي قدس سره فقال والحق الى اخر عبارة الروض السالفة ثم قال
والمسألة محل توقف فان الرواية مع تسليم سندها انما تدل على الفساد بترك الاغسال كلها فاثبات ما زاد على ذلك
مشكل وكيف كان فيجب القطع بعدم وجوب تقديم غسل الفجر عليه بل يكفي فعله للصلوة وان الاخلال بما يجب عليها من الاغسال
مقتض لوجوب القضاء خاصة ومرحوم مغفور ملا عبد الله شوشتري در رساله فارسيه فرموده جنب بغسل نمودن در شهر
رمضان وقضاى آن مانند اوست و همچنين بهتر آنست كه در روزه نذر از واجبات ديگر مثل كفاره و غير آن مراعات اين كند
اما روزه مستحب موقوف بر آن نيست و اگر غسل متعذر باشد بهتر آنست كه تيمم كرده بيدار باشد تا صبح طالع شود و هم

چنین کند کسیکه غسل حیض و نفاس بر او واجب باشد اگرچه اثبات وجوب نسبت بایشان خالی از تأمل نیست و ظاهرا
که چون مستحاضه اغسالیکه بروی واجبست بجهة نماز در اوقات نماز بجا آورد روزه او صحیحست اگرچه غسلیکه بجهة نماز
صبح بروی واجبست از پیش از صبح نکند وقال المولی التقی المجلسی والمشهور انه یشترط الاغسال بصحة صومها وخص
بعضهم الاغسال بالنهاریة واشترط بعضهم ان یکون الغسل للصبح قبل طلوعه ولا ریب فی انه احوط وفی الذخیرة
فی شرح ولو اخلت بالاغسال لم یصح الصوم ما بعض علیه هذا مذهب الاصحاب وربما یدعی اتفاقهم علیه ویظهر من الشیخ
فی المبسوط التوقف فی هذا الحکم حیث اسنده الی روایة الاصحاب وفی الکفایة والظاهر عدم توقف الصوم علی غیر الغسل
واما الغسل فالظاهر من الروایة ان ترک جمیع الاغسال موجب لقضاء الصوم واطلاق کلام بعضهم یقتضی حصول فساد
الصوم بالاخلال بشیء من الاغسال وقید ذلک جماعة من المتاخرین بالاغسال النهاریة وحکموا بعدم توقف صحة علی
غسل اللیل المستقبل وترددوا فی الغسل اللیلة الماضیة الی ان قال والظاهر عدم تقدیم غسل الفجر علیه للصوم وفی المنظومة
وهو بحکم طاهر من بعد ما اتت بما کان علیها لزما فالمستحیضة ذات الدم قلیلة ما لیس للمحدث من سبیله فیه من الصلوة والطواف
ومس تنزیل بلا خلاف فیه والمستحیضة ذات الدم کثیرا دمائه کان علی الحایض قبل جریانه فان اخلت فالصلوة تبطل فیه کذا الطواف
فیها والعمل فیه وهکذا الصوم اذا لم تغتسل فیه ان مثل فیها فاقت او لم یبطل فیه ولیس غسل اللیلة المستقبلة شرطا له وشمل
تلک الاولی فیه ان قدمت فی اللیل غسل الفجر ولیس من ناجزه من حجر فیه ان لم یجب فی اللیل غسل او یجب فیه وقدات
فیه مغتسل قد طلب فیه وهو الحاکم

مناسک الحج بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید الاولین والآخرین وآله العترة
الطیبین الطاهرین اما بعد مقصر درگاه رب العالمین وخادم آثار الائمة الطاهرین محمد باقر بن محمد تقی الموسوی بعرض
برادران دینی میرساند که این رسالهایست در بیان آداب واعمال حج در اول عزم تشرف به بیت الله العظیم بسمت تحریر رسانیده
و مرتب نمود این رساله را بمقدمه و سه مطلب و خاتمه مقدمه منحصرست در سه مطلب مطلب اول در آداب سفر بدان ای طالب
طریق سداد هداکم الله تعالی و ایانا سبیل الفلاح والرشاد اهم امور نسبت بقاطبه افراد انسان آنست که تفقد احوال خود
را باهتمام تمام نموده که در حد مقدور از حقوق الهیه عظمی و حقوق ناس در تصحیح احوال بری نموده خصوصا در اوان مسافرت
سیما در حین عزم به بیت الله العظیم چه مقصود مسافر در انشاء این سفر جهت تکرار طاعت و بندگی معبود ملکی لا یعزب عن علمه مثقال
ذرة فی السموات والارضین و مخفی نیست که حقیقت بندگی با مخالفت پروردگار حقیقی امریست غیر معقول و نقصانی است
فاتیه معبود بعد از دون تفویض امور مهمه خود دست شخص متدین موثوق به در ضبط و ثبت امور خفیه بس که یکی اگر غافل در حق این
شخص واقع شود خدا منتی در مسامحه و مسامحه نداشته باشد و سفر سفریست خطیر حیات امریست نا ثابت فی الاعتبار و نقل باشد
و در نهایه سریع الزوال بعد از این مراحل مناسب مواظبت اموریست که از ارکان دین ثابت شده است از جمله آنها مستحبست
در حق مسافر در حین اراده خروج دو رکعت نماز بکند و در هر رکعت الحمد و سوره که خواهد و اگر در رکعت ثانیه بعد از حمد اختیار
سوره توحید نماید و در قنوت دعا در امور مهمه نماید انسب خواهد بود و بعد از فراغ از صلوة یا در قنوت این دعا را
بخواند اللهم انی استودعک نفسی واهلی ومالی وذریتی ودنیای وآخرتی وامانتی وخاتمة عملی و در حدیث وارد شده است که هیچ
کسی چنین کند کرا پروردگار عالم عطا میفرماید او را هرچه را که سوال نموده است حاصل ظاهر معنی این دعا اینست که خداوندا
من امانت میسپارم بتو نفس خودم را و اهل و فرزندان و ذریه خود و مال و دنیای و آخرت خود را و امانت خود و خاتمه عمل خود را
مراد از سپردن اهل و عیال و مال آنست یعنی اینها را بتو میسپارم که اذیتی از برکت محافظت از تو باینها نرسد و اینها را فی حفظ
فرموده و محفوظ فرموده باشی که مراد از سپردن آخرت این باشد که در جایکه از لطف و مرحمت خود بجهة توفیق
بعضی طاعات و اعمال حسنه بجهة من مقرر فرموده بنوعی نشود که بجهة ارتکاب معاصی مساوی اعمال از اعمال نمودم شوم
و شاید مراد از امانت دین این شخص بوده باشد که امانتی که از جانب خداوند عالم و بر او دیگانست عمل بمیتواند این بوده
باشد که خاتمه عمل خود را بتو میسپارم که محافظت فرمائی از شیطان که در آخر عمر اذیتی از آن ملعون بمن برسد و در وقت

در آخر حدیث وارد است که جهت هیچ بنده که چنین کند یعنی این دو رکعت نماز را بکند و این دعا بخواند مگر اینکه پروردگار عالم
عطا میفرماید او را هر چه را که سؤال فرموده است در بعضی از کتب بنظر رسیده روایتی از جناب سید اوصیا علیه آلاف
التحیة والثنا که روزی عرض لشکر را ملاحظه میفرمودند پیرمرد پیری دیدند بسیار شبیه بیکدیگر حضرت از ملاحظه شدت
شباهت فرمودند الله اکبر پیر مرد عرض کرد بعد از استنباط شدت تعجب از آن سرور که یا امیر المؤمنین عجب تر از این
قصه دارم بعد از صدور رخصت از آن حضرت در اظهار مطلب عرض کرد وقتی عازم بودم که در رکاب فیض انتساب
در سفر جهاد رفته باشم این پسر که ملاحظه میفرمائید در آن وقت در حمل مادر خود بود در اول حرکت بسفر عرض کردم
خداوندا این فرزند که در شکم مادر است او را بتو سپردم و استدعای من آنست که او را بسلامت به بنده خود رد فرمائی
و بسفر رفتم و بعد از مراجعت از سفر جهاد دیدم که زن فوت شده بود و طفل را با خود بگور برده بود و مدتی بر من گذشت
از مصیبت الطفل گریه و زاری مینمودم تا شبی در خواب دیدم که نوری از قبر آن ضعیفه بسوی آسمان رفته چون
بیدار شدم از این خواب در تعجب بودم تا سر قبر آن ضعیفه رفتم صدای کودکی بگوشم رسید سر قبر را باز کردم دیدم
این فرزند به پستان مادر مرده خود چسبیده شیر میخورد فرزند را گرفته از گور بیرون آوردم و گفتم خداوندا چه حکمتیست که
مادر این طفل زنده شدی ندائی شنیدم که ایمرد آنچه سپرده بودی ما نیز بتو رد کردیم و در کافی حدیث معتبر روایت
که حضرت امام محمد باقر ع وقتیکه اراده سفر میفرمودند اهل و عیال خود را در خانه جمع میفرمودند و این دعا میخواندند
اللهم انی استودعک الغداة نفسی و مالی و اهلی و ولدی الشاهد منا و الغائب اللهم احفظنا و احفظ علینا اللهم
اجعلنا فی جوارک اللهم لا تسلبنا نعمتک و لا تغیر ما بنا من عافیتک و فضلک و در کتب معتبره از جامع المحاسن و المکارم
جناب امام موسی کاظم ع مرویست که فرمودند هرگاه کسی اراده سفر نماید و بایستد در در خانه خود و در مقابل سمتی که متوجه
آن سمت میشود پس بخواند فاتحة الکتاب را در جلو روی خود یکبار و در جانب چپ و یسار خود و در هر سمتی و همچنین
آیة الکرسی در جلو روی خود و بعد از آن بخواند اللهم احفظنی و احفظ ما معی و سلمنی و سلم ما معی و بلغنی و بلغ ما معی
ببلاغک الحسن هرگاه چنین نماید خداوند عالم او را و آنچه را که با او است و برساند او را و آنچه را که با او است و سالم دارد
او را و آنچه را که با او است و ممکن است که گفته شود در بیان تفرقه مابین این سه عبارت مراد از محافظت محافظت از
امور خارجه مثل قطاع الطریق و دزد و نحو آن باشد و مراد از سلامت سلامت مزاج است از ناخوشی و مرض سلامت و امثال

از مرض و سلامت ما دست از ضایع شدن و شکستن ظروف آن و مراد و تبلیغ رسانیدن بمقصود ظاهرا و باطنا
مثل رسانیدن بحج و قبول آن و رسانیدن نماز و غیره بی برکت در آن و تحقیق تمام اینها که مذکور شد در مطلق سفر است و در
خصوص سفر حج در حدیث صحیح وارد است از حضرت کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع فرموده است
وقتیکه بیرون رفتی از خانه خود و اراده حج و غیره داشته باشی پس دعای خروج را بخوان و آن این است لا اله الا الله
الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و رب العرش العظیم
والحمد لله رب العالمین بعد از آن بگو اللهم کن لی جارا من کل جبار عنید و من کل شیطان مرید بعد از آن بگو بسم الله
دخلت و بسم الله خرجت و فی سبیل الله اللهم انی اقدم بین یدی نسیانی و عجلتی بسم الله و ما شاء الله فی سفری
هذا ذکرته او نسیته اللهم انت المستعان علی الامور کلها و انت الصاحب فی السفر و الخلیفة فی الاهل اللهم هون
لنا سفرنا و اطو لنا الارض و سیرنا فیها بطاعتک و طاعة رسولک اللهم اصلح لنا ظهرنا و بارک لنا فیما رزقتنا
و قنا عذاب النار اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر و کآبة المنقلب و سوء المنظر فی الاهل و المال
والولد اللهم انت عضدی و ناصری بک احل و بک اسیر اللهم انی اسئلک فی سفری هذا السرور و العمل
بما یرضیک عنی اللهم اقطع عنی بعده و مشقته و اصحبنی فیه و اخلفنی فی اهلی بخیر لا حول و لا قوة الا بالله اللهم انی عبدک
و هذا حملانک و الوجه وجهک و السفر الیک و قد اطلعت علی ما لم یطلع علیه احد فاجعل سفری هذا کفارة لما قبله
من ذنوبی و کن عونا لی علیه و اکفنی وعثه و مشقته و لقنی من القول و العمل رضاک انما انا عبدک و بک و لک
پس در وقتی که پای خود را در رکاب میگذاری بگو بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و الله اکبر پس در وقتی که بر راحله
خود قرار گرفتی بگو اللهم الذی هدانا للاسلام و من علینا بمحمد ص سبحان الله سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین
و انا الی ربنا لمنقلبون و الحمد لله رب العالمین اللهم انت الحامل علی الظهر و المستعان علی الامر اللهم بلغنا بلاغا
یبلغ الی مغفرتک و رضوانک اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا حافظ غیرک و طیر بمعنی شوم است یعنی
شوم نیست مگر آنچه را تو شوم کرده باشی و همچنین خیری نیست مگر خیری را که از جانب تو بوده باشد و از جمله آداب
سفر و مستحبات آن تصدق است و احادیث معتبره در فضیلت آن وارد شده است در کتب معتبر و در حدیث
صحیح وارد است که تصدق بکن و بیرون رو نکه خواسته باشی اثنا سفر بکن مراد این است که تصدق رفع کند

الوعثاء بفتح الواو و سکون العین بمعنی مشقت است
منه دام ظله

ایامی که سفر در آن مذموم است میکند ظاهر این است که کفایت میکند تصدق نمودن خواه قبل از دو رکعت نماز که گفته
شد بوده باشد یا حین سوار شدن وقت گذاشتن پا بوده باشد در رکاب یا بعد از آن و جمع ما بین همه اکمل
بوده باشد و مستحق آن مطلق فقیر است لکن العیال لعیلی و مقدم سیمن اعدول الیه اولی است مطلب دوم
در فضیلت حج است در کافی بسند صحیح مروی است که اعرابی آمد بخدمت جناب رسول خدا ص و بعد از آنکه آن
سرور از حج فارغ شد کوچ نموده بود و عرض کرد یا رسول الله من از خانه بیرون آمدم بقصد حج فاتنی بهم رسید
و من مال بسیاری دارم امر فرما مرا که بعمل آورم در حالتی که ثواب از ثواب حج بوده باشد پس جناب
سرور عالم التفات فرموده بسوی کوه ابو قبیس پس فرمود ای اعرابی اگر بقدر کوه ابو قبیس طلا داشته
باشی و صرف کنی از او در راه خداوند عالم نمیرسی با آن قدر فضیلتی که اهل حاج با آن رسیده اند و ایضا در
کافی مرویست از ابراهیم ابن میمون که گفت من عرض کردم خدمت حضرت صادق که ما دو نفر شریکیم یک
سال من بحج مشرف میشوم و سال دیگر شریک من حضرت فرمود چه چیز مانع تو است از حج ای ابراهیم عرض کردم
خداوند عالم مرا ابتلای تو کرده اند نظر بشغلی که دارم ممکن نمیشود در هر سال مشرف شوم لکن در سالی که مشرف
نمیشوم بانصد درهم یا بانصد دینار تصدق میکنم بعوض حج حضرت فرمودند که حج افضل است عرض کردم هزار
درهم یا هزار دینار تصدق میکنم فرمودند حج افضل است عرض کردم دو هزار درهم یا دو هزار دینار خرج میکنم فرمودند
آیا در دو هزار تصدق طواف بیت الله هست عرض کردم نه فرمودند در دو هزار تصدق سعی ما بین الصفا والمروة
هست عرض کردم نه فرمودند آیا در دو هزار تصدق که میکنی وقوف بعرفات هست عرض کردم نه فرمودند
در دو هزار تصدق رمی جمرات میشود عرض کردم نه فرمودند آیا در دو هزار تصدق که میکنی اعمال حج هست عرض کردم نه
فرمودند حج افضل است و احادیث در باب فضیلت حج بسیار است مطلب سیم در اقسام حج است بدانکه حج بر سه
قسم است حج تمتع و این تکلیف شخصی است که مسافت ما بین آنها و ما بین مکه بقدر شانزده یا بیشتر بوده باشد و بعضی از
علما فرموده اند که هرگاه مسافت بقدر چهار فرسخ بوده باشد تکلیف حج تمتع است و معتبر قول اول است و قسم ثانی
حج افراد است و ثالث حج قران است و این هر دو تکلیف شخصی است که مسافت ما بین او و مکه معظمه کمتر از شانزده
فرسخ بوده باشد بنا بر مختار و چهار فرسخ بنا بر مختار دو فرق ما بین حج تمتع و دو قسم دیگر با اشتراک هر سه قسم

در بسیار از امور در چند چیز است اول آنست که عمره در حج تمتع مقدم است و در دو قسم دیگر موخر است دوم آنست که عمره
حج مفرده در حج تمتع لازم است در اشهر حج که عبارت از شوال و ذی القعده و ذی الحجه بوده باشد بتفصیلی که مطلع
خواهی شد واقع شود بخلاف حج قران و افراد که عمره اینها در غیر این نیز ممکن است که واقع شود سیم آنست که احرام حج
تمتع لازم است از احد مواقیت بوده باشد در صورت مرور به یکی از آن مواقیت و در صورت عدم مرور لازم که محرم شود
از مواضعی که محاذی احد مواقیت بوده باشد و احرام در حج تمتع لازم است از مکه بوده باشد بخلاف حج افراد و قران
که عمره اینها این چنین نیست بلکه اگر منزل او در مکه است محرم میشود در مکه مثل متمتع و اگر در غیر مکه است محرم میشود در منزل
خود در صورتیکه اقرب از میقات بوده باشد بعرفات و در عمرهٔ قران و افراد لازم است که خارج شود از حرم
و محرم شود از اقرب مواضع حل چهارم آنست که در عمره تمتع طواف نسا واجب نیست بخلاف عمره و حج قران و افراد
که طواف نسا در هر دو واجب است پس در حج قران و افراد طواف واجب نیست و وجوه دیگر نیز هست در بیان
تفرقه ما بین اقسام مذکوره لکن در این مقام اینقدر که مذکور شد کفایت مینماید مقصد اول در بیان مواقیت
و چون که دانستی که حج واجب در حق اشخاصیکه دوری منازل آنها از مکه معظمه زادها الله عزا و شرفا بقدر شانزده فرسخ یا زیاده
حج تمتع است و غالب ناس چنین اند لهذا در اینمقام اقتصار میشود به بیان حج تمتع پس میگوییم که معلوم شد که واجب
باحرام عمره تمتع در یکی از مواقیت واقع شود پس لازم است معرفت مواقیت پس بدانکه مواقیت متعدد است
اول مسجد شجره است و آن میقات اهل مدینه است دوم جحفه است و آن میقات اهل شام است سیم قرن المنازل است
و آن میقات اهل طائف است چهارم یلملم است و آن میقات اهل یمن است پنجم وادی عقیق است و آن میقات
اهل عراق است و هر کسی که مرور بکند لازم است که محرم شود از آن اگر چه از اهل آن مذکوره نبوده باشد و اگر کسی مرور به یکی
از مواقیت نکند لازم است که محرم شود بموضع محاذی یکی از این مواقیت و وادی عقیق میقات اهل عراق است
بدانکه بعضی از علما تحدید اول وادی عقیق را ببرکه که معروف ببرکه شریف است فرموده اند در حق کسانیکه از
عراق میروند لکن سفری که حقیر مشرف میشدم از سمت ... رفتیم ببرکه شریف عبور کردیم بعد از آنکه بوادی
رسیدیم که میگفتند وادی عقیق است مقداری که از آن وادی طی نمودیم رسیدیم بمحاذات چاهی که مستی
بود دیدم نه بعد از آنکه از آن چاه گذشتیم و مقداری دیگر از آن وادی طی نمودیم رسیدیم بمحاذات چاه دیگر

که مسمّی بود بحینیه در آنجا منزل کردیم از چاه ثانی یا از چاه ثالث آب آورده غسل احرام کردیم قریب بنصف
شب محرم شدیم صبح از آنجا روانه شدیم ظهر بذات عرق که مشهور بضاسل عرب است رسیدیم چشمه بود و در آنجا
غالب اهل قافله که از عامه بودند در آنجا محرم شدند و نماز ظهرین را در آنجا ادا نمودیم روانه شدیم تا غروب رفتیم
در آنجا منزل کردیم شب در آنجا بودیم بعد از ادای نماز صبح بار نموده روانه شدیم تقریبا ده ساعت بغروب مانده
روز هشتم ذی الحجة الحرام سنه هزار و دویست و بیست و یک وارد مکه زادالله عزا و شرفا شدیم و آنچه مستفاد از اخبار
و کلمات اصحاب و علما ظاهر میشود امتداد آن تقریبا بمقدار هشت فرسخ اول آن مسلخ است و وسط آن غمره است
و آخر آن ذات عرق است و در هر یک از این مواضع ثلثه که محرم شوند کافی است و لکن افضل آنست که محرم شود از
مسلخ بعد از آن غمره بلکه احوط این است که تاخیر احرام تا ذات عرق ننمایند **مقصد دوم** در بیان افعال
عمره تمتع است و آن پنج است **اول** احرام است **دوم** طواف است **سیم** دو رکعت نماز طواف است **چهارم** سعی
مابین صفا و مروه است **پنجم** تقصیر است پس در این پنج مبحث است **مبحث اول** در بیان احرام است بدان ای قاصد حج الله
که اهم امور در همه عبادات خلوص نیت است از شوایب خلل و نقصان پس باید سعی و تامل و جد و جهد تمام نماید که
انشاء این سفر نشود مگر بمحض امتثال و فرمان برداری و اطاعت و بندگی خداوند عالم جل جلاله و بعد از وصول
بیکی از مواقیت اول مستحب است که تطهیر و تنظیف بدن نموده از چرک و کثافت و غبار و چیدن شارب و ناخن
و نوره کشیدن بعد از آن غسل احرام نماید که غسل احرام عمره تمتع میکنم **سنت قربة الی الله** بعد از آن غسل نماید
و در وقت شروع در غسل تا وقت غسل کردن سنت است که این دعا بخواند **بسم الله و بالله اللهم اجعله لی نورا**
و طهورا و حرزا و امنا من کل خوف و شفاء من کل داء و سقم اللهم طهرنی و طهر لی قلبی و اشرح لی صدری و اجر علی لسانی
محبتک و مدحتک و الثناء علیک فانه لا قوة الا بک قد علمت ان قوام دینی التسلیم لامرک و الاتباع لسنة
نبیک صلواتک علیه و آله و این غسل مستحب است بعمل آورده شود در میقات و قبل از ورود بمیقات جایز نیست
مگر در صورتیکه خوف عدم وجود آب در میقات باشد در اینصورت میتوان غسل را قبل از ورود بمیقات بعمل آورد
و هرگاه در چنین صورت غسل را قبل از ورود بمیقات بعمل آورد و بعد فساد او منکشف شود مستحب است اعاده
غسل در میقات چنانچه مستحب است اعاده غسل در صورتیکه بپوشد بعد از غسل و قبل از احرام لباسی را که

جایز

جایز نباشد پوشیدن آن در حق محرم یا بخورد چیزی را که حرام بوده باشد در حق محرم یا استعمال عطری نماید که در حق محرم استعمال
آن جایز نباشد و اما هرگاه بعمل آورد سایر محرمات بر محرم را مثل عقد نمودن و غیره ظاهر این است که حکم باستحباب
اعاده غسل محکی نبوده باشد و ظاهر این است در صورت عدم تمکن از غسل تیمم بدل از غسل توان نمود و همچنین در
جمیع موارد اغسال مستحبه و بعد از غسل هرگاه تعجیل در احرام نموده خوب و اگر تعجیل نماید تا غروب آن روز اکتفا
بهمان غسل میتوان نمود و همچنین است غسلی که در اول لیل واقع شود اجزا بان در آخر شب میتوان نمود اگرچه حدث متخلل
شده باشد مابین غسل و احرام و اگرچه نوم بوده باشد لکن اولی اعاده غسل است با تخلل حدث خصوصا نوم بعد از
فراغ از غسل میپوشد دو جامه احرامی را یکی را مثل لنگ می بندد بکمر و همان قدر که بپوشد مابین السره و الرکبه را
کفایت میکند لکن اولی این است که تا ساق برسد و ثوب دیگر را مثل ردا بر دوش می اندازد لکن احد طرفین را بر طرف
دیگر به بندد و جایز است ثوب ثانی را بطریق توشیح نیز بپوشد مثل اینکه جامه را بدوش خود انداخته باشد بعد از آن
یک طرف ازار از زیر بغل راست گذرانیده بدوش چپ اندازد و طرف دیگر را از زیر بغل چپ گذرانیده بدوش
راست اندازد و جایز است در صورتیکه حاجت داعی بوده باشد مثل شدت حرارت یا برودت هوا علاوه از
دو جامه بپوشد و تبدیل جامه بجامه دیگر اگر خواهد جایز است لکن اولی آنست که طواف در همان جامه اول نماید در
جامه که مصلی در آن نماز میتواند نمود میتواند جامه احرام نمود و در حین اراده لباس احرام پوشیدن نیت نماید که این
جامه را میپوشم لامتثال لامر الله و طلبا لمرضاته بعد از آن بپوشد و سنت است در وقت پوشیدن لباس این دعا بخواند
الحمد لله الذی رزقنی ما اواری به عورتی و اؤدی به فرضی و اعبد فیه ربی و انتهی فیه الی ما امرنی ربی الحمد لله الذی
قصدته فبلغنی و اردته فاعاننی و قبلنی و لم یقطع بی و وجهه اردت فسلمنی فهو حصنی و کهفی و حرزی و ظهری و
ملاذی و ملجای و منجای و ذخری و عدتی فی شدتی و رخائی بعد از آن شش رکعت نماز احرام بعمل آورد و اگر اقتصار
بدو رکعت نماز نماید مجزی است و در رکعت اول بعد از قرائت فاتحة الکتاب بهتر آنست سوره **قل یا ایها الکافرون** بخواند
و در رکعت ثانیه بعد از حمد سوره **قل هو الله احد** بخواند و افضل این است که محرم شود عقب فریضه از فرایض یومیه و اگر ممکن
عقب فریضه ظهر است و در صورتیکه احرام عقب فریضه بوده باشد اولی این است که اتیان نماید بسنت احرام قبل از فریضه که
صورتیکه وقت فریضه مضیق بوده باشد در آنوقت فریضه را مقدم میدارد و اگر وقت فریضه تنگ نباشد و نافله در آن

او باشد اولی آنست سنت احرام را تعجیل آورد و بعد از آن فریضه فائته را تعجیل آورده و الوقت محرم شود تا احرام عقب
فریضه شده باشد بعد از فراغ از صلوة مستحب ست اتیان بحمد و ثنای جناب منعم بی زوال نماید و بعد از آن اتیان بصلوة
بر محمد و آل اطهار آن سرور نماید و این دعا را بخواند اللهم انی اسئلک ان تجعلنی ممن استجاب لک و آمن بوعدک
واتبع امرک فانی عبدک و فی قبضتک لا اوقی الا ما وقیت و لا اخذ الا ما اعطیت و قد ذکرت الحج فاسئلک ان تعزم
لی علیه علی کتابک و سنة رسولک صلی الله علیه و آله و تقوینی علی ما ضعفت عنه و تسلم منی مناسکی فی یسر منک و عافیة
واجعلنی من وفدک الذین رضیت و ارتضیت و سمیت و کتبت اللهم فتمم لی حجی و عمرتی بعد از آن جهت عمره تمتع
نموده باشد دانستنی که عمره عبارت است از احرام و طواف و دو رکعت نماز طواف و سعی ما بین الصفا و المروه و تقصیر
باین نحو نیت نماید که ای معبود پروردگار من چونکه بر این بنده ذلیل عاصی رو سیاه فرموده واجب عمره و حج را در اینوقت
بتوفیق و اعانت تو ای پروردگار من وارد میقات شده ام شروع مینمایم بعمره تمتع بجهت اطاعت و انقیاد و فرمان
برداری برای تو ای خداوند صاحب اختیار من در این وقت مستحب این ست که بگوید اللهم انی ارید التمتع بالعمرة الی
الحج علی کتابک و سنة نبیک صلی الله علیه و آله فان عرض لی شیء یحبسنی فحلنی حیث حبستنی لقدرک الذی قدرت
علی بعد از آن جهت احرام که اول اجزای عمره است نماید باین نحو که من کف نفس خود میکنم از پوشیدن مخیط و استعمال عطر
و صید بری و اکل آن و عقد نمودن و شاهد بر عقد شدن و فسوق یعنی کذب و سب و جدال یعنی قول لا و الله و بلی
و الله و تقبیل و وطی کردن و نظر بشهوت بزن نمودن و سرمه کشیدن و نظر در آینه نمودن و ازاله مو از بدن نمودن
و ناخن چیدن و سر پوشانیدن و جبت پا پوشیدن و سایه بر سر قرار دادن و کشتن جانوران بدن مثل شپش
و غیره بلکه القای اینها از بدن و قطع درخت و حشیش و انگشتر در دست کردن بجهت زینت و پوشیدن سلاح در حال
اختیار و ارتماس در آب و استمنا و ظاهر این ست اخطار اینها تفصیلا لازم نباشد بلکه مجملا کافی باشد باین نحو که
جهت کند کف نفس میکنم از اموریکه خداوند عالم نهی از اینها نموده است در حق محرم بعد از آن واجب ست تلبیه بگوید باین نحو
لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک و احوط این ست اضافه نماید باین نحو ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک و اکثر چنین
قول نمایند بین تلبیه ثلثه و اربعه بگوید بهتر خواهد بود و این نحو لبیک اللهم لبیک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک لبیک و حج عمره
آن و کسر آن هر دو جایز ست لکن کسر بهتر خواهد بود و افضل از همه این ست بنا بر جمیع اینها نماید مع قصد قربة و اگر بعد از این بگوید که

که مذکور شد لفظ لبیک بعد از الملک اتیان نماید و اما دو تلبیه اربع نماید انشاء الله اکمل خواهد بود باین نحو بگوید لبیک اللهم لبیک لبیک ان الحمد
و النعمة و الملک لک لا شریک لک لبیک بعد از اتیان بتلبیه احرام منعقد میشود و لازم است اجتناب از امور مذکوره و ظاهر این است اکتفا بتلبیات
اربع بکلمه جبران نمود لکن مستحب است تکرار تلبیه و در حدیث معتبره وارد شده است که هر کس در حال احرام هفتاد مرتبه تلبیه بگوید
قربة الی الله تعالی شاهد میگیرد خداوند عالم هزار هزار ملائکه را بری بودن آن شخص از آتش جهنم و سنت است تلبیه گفتن در
حال صعود و هبوط و در عقب صلوات واجب بوده باشد یا مستحب و در اسحار و در وقت بیدار شدن از خواب
و در وقت ملاقات نمودن سواره و سنت است در حق رجال جهر در تلبیه و در حق نسا اخفات و سنت است که بسیار بگوید لبیک
ذا المعارج لبیک و در حدیث وارد شده است در مقام بیان تلبیه که باین نحو بگوید لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک
ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک لبیک ذا المعارج لبیک لبیک داعیا الی دار السلام لبیک لبیک غفار الذنوب
لبیک لبیک اهل التلبیة لبیک لبیک ذا الجلال و الاکرام لبیک لبیک مرهوبا و مرغوبا الیک لبیک لبیک بالکرم لبیک
جوان ای طالب بیت الله الاکرام معنی لبیک انست که اجابت امر تو میکنم ای پروردگار عالم و ایستاده ام در خدمت
و بندگی تو یعنی چونکه بر من واجب فرموده حج و عمره را اختیار بعد از اهل و عیال و فرزند و مال نموده ام و متحمل زحمات و مشقت
شده ام بجهت امتثال امر پروردگار خود پس تامل نما که کیست مخاطب تو و با که خطاب مینمائی و ملتفت عظمت معبود خود بشو
و حقارت و پستی خود را منظر در آور و خطاب نمودن با غفلت قلب از معبود از امارات طرد از ساحت حضور است پس
سعی نما در وقت گفتن لبیک خاضع و خاشع و خائف و گریان بوده باشی و از جمله حکایات جگر سوز که مزیل اسباب غفلت
از گوش ما غافلان است حکایت تلبیه فخر عابدین و اسوة العارفین جناب سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه است و
بیان آن این ست که سفیان بن عیینه نقل میکند که جناب علی بن الحسین بعد از آنکه محرم شد رنگ مبارک آن سرور زرد شد
و لرزه بر اعضای مبارک آنحضرت ظاهر گردید بحدیکه قدرت بر لبیک گفتن نداشت عرض کردند چرا لبیک نمیگوئید
فرمودند تشویش این دارم که اگر لبیک گویم پروردگار عالم گوید لا لبیک و لا سعدیک و بعد از آنکه از زبان مبارک
ایشان جاری شد لبیک اللهم لبیک بیهوش شدند و از مرکب بزیر افتادند همواره حال آن سرور چنین بود
تا از اعمال حج فارغ شدند ای برادر عزیز قلت خوف و خشیت از جناب رب العزة باعث قلت و کثرت معاصی نیست
بلکه باعث قلت و کثرت معرفت است هر کس معرفت او بخداوند عالم بیشتر است خوف و خشیت او بیشتر خواهد بود چنانچه

سید الساجدین در بعضی از مناجاتها فرموده اند اخشی خلقک لک اعرفهم بک یعنی خایف ترین مردمان بتوای پروردگار
عالم کسی است که اعرف بتو بوده باشد از دیگران لهذا سید الساجدین با آنکه بری و معرّی از جمیع معاصی بودند و مرتبه
عبادت ایشان بحدی بوده در بعضی کتب بنظر رسیده که در مدت پانزده سال نماز صبح را با وضوی نماز مغرب
میفرمودند با آن مرتبه این بود حال آن سرور و در حین لبیک گفتن پس تفکر در حال خود نما و تاسی با امام خود کن احتراز
کن از آنکه از زبان تو جاری شود و قلب تو از معبود غافل باشد و مخفی نبوده باشد رجحان تکرار تلبیه در عمره تمتع لازم است
تا آنکه خانهای که مشاهده شود بعد از مشاهده خانهای که آنوقت قطع تلبیه نماید و چونکه در حال احرام مقصود از تلبیه
اجابت و جواب دعوت جناب احدیت است لهذا در مقام جواب دعوت هر یک جه یکدیگری اثبات بلبیک محرم
و منهی عنه است پس در حال احرام جواب دادن بلبیک مکروه میباشد بدانکه زنان را لازم نیست در حال احرام اجتناب
نماید از لبس محیط بلکه جایز است در حق زن آنکه محرم شوند در جامه که پوشیده است و در احرام طهارت محرم شرط
نیست بنا بر این زن در حال حیض محرم میتواند شد غسل احرام و سایر آداب مذکوره را بعمل می آورد بغیر نماز احرام
بعد از آن محرم میشود بلکه میتوان گفت بعنوان قاعده که جمیع افعال عمره و حج را بحال حیض اتیان میتواند نمود بغیر طواف
و دو رکعت نماز طواف را مستحب دوم در طواف است و در این چند مقام است مقام اول در آداب دخول در حرم است
و این چند چیز است اول مستحب است غسل بجهة دخول در حرم دوم سنت است دخول در حرم ماشیا پا برهنه در حالتیکه کفشهای
خود را بهر دو دست خود گرفته باشد سیم سنت است در حین دخول در حرم ابتدا بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انک
قلت فی کتابک المنزل و قولک الحق واذن فی الناس بالحج یأتوک رجالا و علی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق اللهم انی
ارجو ان اکون ممن اجاب دعوتک و قد جئت من شقة بعیدة و من فج عمیق سامعا لندائک و مستجیبا لک مطیعا
لامرک و کل ذلک بفضلک علی و احسانک الی فلک الحمد علی ما وفقتنی له ابتغی بذلک الزلفة عندک و القربة
الیک و المنزلة و المغفرة لذنوبی و التوبة علی منها بمنک اللهم صل علی محمد و آل محمد و حرم بدنی علی النار و آمنی من عذابک
و عقابک برحمتک یا کریم چهارم از جمله مستحبات چاییدن اذخر است بعد از دخول در حرم و آن گیاهیست معروف الورق مقام دوم
در آداب دخول در مکه است و آن نیز چند امر است اول غسل کردن بجهة دخول در مکه دوم دخول در مکه در حالت نظافت ثوب
و بدن از کثافات سیم داخل شدن مکه است پا برهنه مع آرام ظاهری و باطنی مقام سیم در آداب دخول در

مسجد الحرام

در مسجد الحرام است و مستحبات آن و آن چند امر است اول غسل است بجهة دخول در مسجد الحرام هرگاه در غسل اول فصل
نماید ظاهر آنکافی بوده باشد دوم مستحب است در وقتیکه به مسجد الحرام رسید توقف نماید و این دعا بخواند بسم الله و بالله
و من الله و ما شاء الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله و خیر الاسماء لله و الحمد لله و السلام علی محمد رسول الله و السلام علی
محمد بن عبد الله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علی انبیاء الله و رسله السلام علی ابراهیم خلیل الله
السلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک
علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد کما صلیت و بارکت و رحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علی
محمد و آل محمد عبدک و رسولک و علی ابراهیم خلیلک و علی انبیائک و رسلک و سلم علیهم و سلام علی المرسلین
الحمد لله رب العالمین اللهم افتح لی ابواب رحمتک و استعملنی فی طاعتک و مرضاتک و احفظنی بحفظ الایمان
ابدا ما ابقیتنی جل ثناء وجهک و الحمد لله الذی جعلنی من وفده و زواره و جعلنی ممن یعمر مساجده اللهم انی عبدک و زائرک فی
بیتک و علی کل مأتی حق لمن اتاه و زاره و انت خیر مأتی و اکرم مزور فاسئلک یا الله یا رحمن بانک انت الله الذی لا اله الا
انت وحدک لا شریک لک و بانک واحد احد صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و ان محمدا عبدک و رسولک صلی الله علیه و آله
و علی اهل بیته یا جواد یا کریم یا ماجد یا جبار یا کریم اسئلک ان تجعل تحفتک ایای بزیارتی ایاک اول شیء تعطینی فکاک
رقبتی من النار بعد از آن سه مرتبه بگوید اللهم فک رقبتی من النار و اوسع علی من رزقک الحلال الطیب و ادرأ عنی شر
شیاطین الانس و الجن و شر فسقة العرب و العجم و اگر وقت مساعدت نماید از این دعا که مذکور شد این دعا را بخواند
در حالتیکه ایستاده باشد در در مسجد الحرام بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته بسم الله و بالله و من الله و ما شاء الله
و السلام علی انبیاء الله و رسله و السلام علی رسول الله و السلام علی ابراهیم و الحمد لله رب العالمین سیم دخول در مسجد است پا برهنه
با خضوع و خشوع چهارم بعد از آنکه داخل شد مستحب این است که بایستد رو بکعبه و هر دو دست را بلند نماید و این دعا بخواند اللهم
انی اسئلک فی مقامی هذا فی اول مناسکی ان تقبل توبتی و ان تجاوز عن خطیئتی و تضع عنی وزری الحمد لله الذی
بلغنی بیته الحرام اللهم انی اشهد ان هذا بیتک الحرام الذی جعلته مثابة للناس و امنا مبارکا و هدی للعالمین اللهم انی عبدک
و البلد بلدک و البیت بیتک جئت اطلب رحمتک و اؤم طاعتک مطیعا لامرک راضیا بقدرک اسئلک مسئلة المضطر الیک
الخائف لعقوبتک اللهم افتح لی ابواب رحمتک و استعملنی بطاعتک و مرضاتک پنجم از جمله مستحبات نظر کردن بسوی

کعبه است در حال توجه و استقبال بسوی آن ملکه معظم و اخبار در فضیلت نظر کردن بکعبه بسیار است و در وقت نظر کردن
این دعا بخواند الحمد لله الذی عظمک و شرفک و کرمک و جعلک مثابة للناس و امنا مبارکا و هدی للعالمین ششم مستحب است
بعد از دخول در مسجد الحرام در وقتی که محاذی حجر الاسود میایستد این دعا بخواند اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله آمنت بالله و کفرت بالجبت و الطاغوت و باللات و العزی و بعبادة الشیطان و
بعبادة کل ند یدعی من دون الله هفتم در وقتیکه نزدیک حجر الاسود رسید مستحب است که بایستد و دستها را بلند نماید و حمد و ثنای الهی بجا
و صلوات بر محمد و آل اطهار الجناب بفرستد و سوال نماید از درگاه با رفعت الهی که اعمال او قبول فرماید الوقت
دست و صورت خود را بحجر الاسود رساند و حجر الاسود را ببوسد و اگر نظر بازدحام ناس ممکن از بوسیدن نباشد اکتفا بر
جز دست مالیدن بحجر الاسود و اگر قدرت بر دست مالیدن نباشد اشاره نماید بسوی حجر و مستحب است در این وقت این دعا بخواند
اللهم تصدیقا بکتابک و علی سنة نبیک و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله آمنت
بالله و کفرت بالجبت و الطاغوت و باللات و العزی و بعبادة الشیطان و بعبادة کل ند یدعی من دون الله و در حالتی
که دستها را بلند نموده بگوید اللهم الیک بسطت یدی و فیما عندک عظمت رغبتی فاقبل سبحتی و اغفر لی و ارحمنی اللهم انی
اعوذ بک من الکفر و الفقر و مواقف الخزی فی الدنیا و الاخرة هشتم مستحب است که طواف را نزد زوال شمس بعمل آورد
نهم آنست که در حین طواف پا برهنه بوده باشد دهم آنست که در حین طواف نمودن خطوات یعنی گامها نزدیک
بهمدیگر بوده باشد یعنی فرجه میان گامها کم بوده باشد یازدهم آنست که در هر شوط از اشواط طواف دست بحجر الاسود
برساند و ببوسد حجر را با امکان و عدم ایذای غیر و اگر در هر شوط ممکن نبوده باشد در شوط اول و آخر چنین نماید دوازدهم
آنست که در جمیع احوال طواف مشغول ذکر خداوند عالم باشد با خضوع و خشوع سیزدهم مستحب است در حال طواف این دعا بخواند
اللهم انی اسئلک باسمک الذی یمشی به علی ظلل الماء کما یمشی به علی جدد الارض و اسئلک باسمک الذی یهتز له عرشک و اسئلک
باسمک الذی تهتز له اقدام ملائکتک و اسئلک باسمک الذی دعاک به موسی من جانب الطور فاستجبت له و القیت علیه
محبة منک و اسئلک باسمک الذی غفرت به لمحمد صلی الله علیه و آله ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و اتممت علیه نعمتک ان تفعل بی کذا
و کذا آنچه از مطالب داری از خداوند عالم بخواه که انشاء الله باجابت میرسد ظلل بظا نقطه دار است ظاهر این است که بضم
ظا و فتح لام بوده باشد یعنی روی آب و همچنین جدد بضم جیم و فتح دال بی نقطه یعنی روی زمین و الفاظست است

در حال

در حال طواف این دعا بخواند اللهم انی الیک فقیر و انی خائف مستجیر فلا تغیر جسمی و لا تبدل اسمی چهاردهم مستحب است که
هر شوط از طواف که بدر خانه کعبه برسد صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و این دعا بخواند سائلک فقیرک مسکینک
ببابک فتصدق علیه بالجنة اللهم البیت بیتک و الحرم حرمک و العبد عبدک و هذا مقام العائذ بک المستجیر بک من النار فاعتقنی
و والدی و اهلی و ولدی و اخوانی المؤمنین من النار یا جواد یا کریم پانزدهم مستحب است در وقت رسیدن به رکن یمانی سر را
بلند نماید بسوی کعبه و بگوید الحمد لله الذی شرفک و عظمک و الحمد لله الذی بعث محمدا صلی الله علیه و آله و اجعل علیا اماما
اللهم اهد له خیار خلقک و جنبه شرار خلقک شانزدهم مستحب است در ما بین حجر الاسود و رکن یمانی این دعا بخواند ربنا
آتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار هفدهم مستحب است بعد از بلوغ بحجر اسمعیل قبل از رسیدن بجانب
سر را بلند کند و نظر بمیزاب اندازد و بگوید اللهم ادخلنی الجنة برحمتک و اجرنی برحمتک من النار و عافنی من السقم
و اوسع علی من الرزق الحلال و ادرء عنی شر فسقة الجن و الانس و شر فسقة العرب و العجم هیجدهم مستحب است در وقتیکه
رسید به پشت کعبه این دعا بخواند حین تجاوز نمودن از حجر اسمعیل یا ذا المن و الطول و الجود و الکرم ان عملی ضعیف
فضاعفه لی و تقبله منی انک انت السمیع العلیم نوزدهم مستحب است بغل گرفتن رکن یمانی و دست مالیدن جمیع ارکان
بیستم مستحب است ایستادن نزد مستجار و بغل گرفتن آن در شوط سابع و رو را بر مستجار گذاردن و اعتراف نمودن بگناهان خود
و سوال مغفرت نمودن از خداوند عالم و همچنین مستحب است این دعا نزد مستجار بخواند اللهم البیت بیتک و العبد عبدک
و هذا المقام العائذ بک من النار اللهم من قبلک الروح و الفرج و مبالغه در دعا و الحاح مطالب دنیوی و اخروی نماید
اما واجبات طواف پس آن چند چیز است اول واجب است در حال طواف ستر عورتین نماید دوم لازم است طهارت
از خبث یعنی در حال طواف واجب است بدن و لباس از نجاست پاک بوده باشد مگر نجاستیکه معفو عنها است
در نماز مثل خونیکه کمتر از درهم بغلی بوده باشد و ظاهر این است که چنین نجاست مضر نبوده باشد لکن احوط
اجتناب است سیم طهارت از حدث است خواه حدث اکبر بوده باشد یا اصغر پس طواف واجب با عدم وضو
جایز نیست بلکه باطل است چهارم واجب است که نیت نماید که طواف عمره تمتع بجا میآورم در عمره تمتع یا طواف حج
حج تمتع بجا میآورم قربة الی الله پنجم واجب است که طواف هفت شوط بوده باشد یعنی هفت مرتبه در خانه کعبه بگردد ششم
واجب است در حال طواف خانه کعبه را در جانب چپ خود قرار دهد در جمیع شوطها هفتم واجب است در طواف

ابتدا نماید بحجر الاسود که جزو اول از مقادیم جانب یسار خود را محاذی حجر الاسود قرار دهد آنوقت شروع بطواف نماید
تا عود بهمان وضع نماید آنوقت یک شوط تمام میشود و همچنین لازم است تا هفت شوط تمام شود و اما آنچه جمعی از اعاظم
علما فرموده اند که لازم است جزو اول از مقادیم بدن مثل سر و دماغ و انگشت بزرگ پای چپ یا مقدم شکم در حق
کسیکه چاق بوده باشد محاذی جزو اول حجر الاسود قرار دهد آنوقت شروع در طواف نماید ظاهر این است که واجب
نبوده باشد بلکه این موجب عسر و حرج است بالغیه از دعام بمحاذات بجزو اول حجر الاسود قرار دهد بطوریکه بوده باشد
کفایت میکند لکن لازم است بهمان حالت را یک شوط قرار دهد **و مخفی نماند** این حجر الاسود در بدو الامر یکقطعه بوده و بعد از
آنکه خانه کعبه منهدم شد این سنگ را چندین قطعه کرده اند بقصد یمن و تبرک هر کس یک قطعه نگاه داشته بود تا آنکه وقت
بنای خانه کعبه شد اجزا و آلات بنا را جمع نمودند و اجزای حجر الاسود را بجای خود قرار دادند و حقیر اجزای آنرا که شمردم
چنین در نظر هست که هفده قطعه یا متجاوز نباشد که نصب کرده اند و در اطراف این قطعات رنگ سیاهی کو با نقره
داده اند و این برنگ قطعات حجر الاسود است بسیار مشتبه میشود بکسانیکه تازه میروند و گاه است او را هم دست
قرار میدهند البته از این غافل نباید شد که این اجزا حجر الاسود نیست و واجب این است که در ابتدای
طواف محاذی حجر الاسود بایستد **هشتم** که حجر اسمعیل را در حال طواف داخل نماید یعنی حجر را در حال طواف
در جانب یسار خود قرار دهد **نهم** واجب است در جمیع احوال طواف خارج از اجزای خانه کعبه و حجر اسمعیل بوده
باشد پس هرگاه در بعضی احوال طواف قدم گذارد به بعضی از اساس کعبه یا به بعضی از اجزای دیوار حجر اسمعیل
باطل خواهد بود و دقیقه در این مقام هست که غافل شدن از آن موجب مفسده عظیمه میشود و بیان آن این است
که اطراف خانه کعبه بقدر یک وجب زیاده بر فضای آن را کم نموده اند و این مقدار خارج از بنای کعبه مانده و مسمی
بشاذروان است و این مقدار البته میباید داخل در طواف بوده باشد باین معنی که مکلف در خارج آن می باید
طواف نماید پس در اثنای طواف که دست مالیدن ارکان مستحب است و همچنین بوسیدن رکن یمانی و رکن حجر
و بوسیدن خود حجر الاسود در این احوال این شخص داخل این فضا میشود پس بعد از بوسیدن رعایت این را نماید
که خود را پس کشیده بحالت اول بوده نماید آنوقت شروع بطواف نماید تا در جمیع اجزا طواف خارج از آن فضا بوده باشد
بدانکه معرفت ارکان مناسب است رکن عراقی رکنی است که حجر الاسود در آن منصوب است و از آن گذشت

که رو

که در و باب خانه کعبه است که رکنی که متصل است باول حجر اسمعیل آن رکن شامی است و بعد از آنکه گذشت از حجر اسمعیل
آن رکنی است که منتهی الیه حجر است رکن مغربی است و از آن گذشت بمستجار میرسد و از او بمحاذات مستجار میروند اول مستجار بیت
که مقابل باب کعبه واقع شده و رکنی که بعد از مستجار است آن رکن یمانی است و اشرف ارکان او است و بعد ازینها دو رکن است
یعنی رکن یمانی و رکن عراقی **دهم** واجب است که طواف مابین مقام حضرت ابراهیم ع و کعبه بوده باشد بلکه لازم است
رعایت این مسافت در جمیع احوال طواف پس هرگاه در بعضی از اشواط طواف دورتر شود از این مسافت یعنی مسافت
مابین او و خانه کعبه زیادتر شود از مسافت مابین مقام حضرت ابراهیم و کعبه طواف باطل خواهد بود و در جانب حجر
اسمعیل و این مسافت مقدر میشود از منتهی الیه حجر تا آنموضع که محاذی آن بوده باشد بدانکه آنچه واجب است در
طواف همین هفت شوط است خواه در عمره بوده باشد یا در حج خواه طواف نسا باشد یا غیر لکن مستحب است اکثار در طواف
تا سیصد و شصت طواف و اگر ممکن نبوده باشد سیصد و شصت شوط طواف نماید **بحث سیم** در صلوة طواف
بدانکه بعد از فراغ از طواف واجب است بر مکلف که برود در مقام حضرت ابراهیم ع و مراد از مقام حضرت
ابراهیم سنگی است که حضرت ابراهیم بر آن ایستاده بنای کعبه مینمودند و بر آن سنگ اثر قدم شریف آنحضرت
هویدا شد و در عصر حضرت ابراهیم ع در جنب خانه بوده در ایام جاهلیت آن سنگ را نقل نمودند در مکانیکه حال
در آن مکانست گذاردند در ایام رسالت جناب پیغمبر آخر الزمان باز آن حضرت آنسنگ را نقل نموده
در مکان اصلی خود قرار دادند و در آن مکان بود تا مجموع ایام رسالت جناب پیغمبر ص و مجموع خلافت خلیفه
اول و بعضی از زمان خلافت خلیفه ثانی تا آنکه خلیفه ثانی چنین صلاح دانست که رد شود در مکانی که در ایام جاهلیت
در آن مکان بود تا مخل بمکان طواف نشود لهذا باز خلیفه ثانی سنگ را نقل نمودند در آن مکان
که حال در آن مکانست معلوم است که خود این سنگ چیزی نیست که نماز در آن توان نمود بلکه مراد این است که بعد از فراغ
از طواف واجب برود مکلف نزد این سنگ و در خلف آن سنگ بایستد و دو رکعت نماز نماید و نیت چنین کند که دو رکعت نماز طواف فلان از حج
میکنم واجب قربة الی الله و در رکعت اولی بعد از حمد اولی آنست که سوره قل هو الله احد بخواند و در رکعت ثانیه بعد از حمد قل یا ایها الکافرون
بعد از فراغ از دو رکعت نماز مستحب است که برود نزد چاه زمزم یک دلو یا دو دلو آب از چاه بکشد و قدری از آن بخورد و قدری بر
و پشت و شکم خود بریزد و اینطور بگوید اللهم اجعله علما نافعا و رزقا واسعا و شفاء من کل داء و سقم و بعد از آن برود نزد حجر الاسود

و دست بر حجر الاسود بمالد و حجر الاسود را ببوسد **بحث چهارم** در سعی است و مطلوب در سعی بیان میشود در دو فصل
فصل اول در واجبات است بدانکه واجب در سعی چند چیز است **اول** نیت است که سعی میکنم یعنی راه میروم مابین صفا و مروه
در عمره تمتع مثلا واجب قربة الی الله **دوم** آنست که بهفت شوط سعی نماید و مراد از شوط در این مقام یک مرتبه راه رفتن است
مابین صفا و مروه که از صفا تا مروه شوط اول است و از مروه تا صفا شوط ثانی و همچنین است تا آخر **سیم** واجب است در سعی ابتدا
از صفا نماید باین طور که بعد از نیت پاشنه پا را بصفا چسبانیده شروع برفتن بسمت مروه نماید تا برسد بمروه یعنی انگشتهای دو پا
بمروه برسد از وقت شوط اول تمام میشود بعد از آن قصد شوط ثانی نماید پاشنه دو پا را بمروه بچسباند پس شروع برفتن بسوی
صفا نماید تا برسد بصفا شش اول از وقت شوط دوم تمام میشود و همچنین نماید تا آخر یعنی هفتم که از صفا ابتدا نماید و ختم بمروه
نماید و اینکه مذکور شد که واجب است پاشنه دو پا را بصفا یا بمروه بچسباند در وقتی است که بالای صفا نرفته باشد پس اگر
بالای صفا رفته باشد همان پائین آمدن اکتفا مینماید بعد از این است حال در مروه چونکه قبل از شروع نمودن بسعی
مستحب است که ببالای صفا رفته مشغول بدعا شود و همچنین است بعد از فراغ از شوط اول سنت است که ببالای مروه برود و مراد
این است که اگر ببالای صفا یا مروه رفته باشد اکتفا بهمان الحاد مینماید دیگر لازم نیست که در اول شوط عقب پا را یا در اول صفا
یا اول مروه بچسباند و انگشتها را و اما هرگاه بالا نرفته باشد لازم است که چنین نماید یعنی در چهار شوط پاشنه دو پا را بچسباند بصفا
و انگشتان دو پا را بمروه و در سه شوط پاشنه دو پا را بمروه بچسباند و انگشتان آنها را بمروه **چهارم** این است که در حین رفتن
از صفا بمروه پشت بصفا نموده رو بجانب مروه نماید و در حین از مروه بجانب صفا بالعکس یعنی پشت بمروه نموده رو بصفا
نماید **فصل دوم** در بیان مستحبات سعی است و آن بسیار است **اول** آنست که در حال سعی طاهر از حدث و جنب بوده باشد
دوم آنست که بیرون رود از مسجد الحرام بسوی صفا از دریکه محاذی حجر الاسود است **سیم** آنست که بالا رود بر روی صفا و در
آنجا نظر کند بکعبه در حالتیکه رو نموده باشد بسوی رکنی که حجر الاسود در آن رکن جا باشد **چهارم** مستحب است که توقف
نماید در روی صفا و مشغول شود بحمد و ثنای خداوند عالم و بخاطر بیاورد نعمتهای که پروردگار عالم باو عطا فرموده از اول
تا اوقت و استقصای آن نعمتها نماید بتامل و تفکر در آن و اعتراف ببعض آن نعمتها نماید و اعتراف نماید باحسانهای
غیر متناهیه که پروردگار عالم باو عطا فرموده که از جمله آنها همین نعمت عظمی است که باین رسیده که بشرف وصول
بیت الله رسیده است که سلاطین دوران قابل نیستند که باین فوز عظیم فایز شوند و در آنجا مشغول شوند بمناجات با قاضی الحاجات

با تضرع

با تضرع و ابتهال و سنت است که هر یک از الله اکبر و الحمد لله و لا اله الا الله را بهفت مرتبه بگوید بعد از آن سه بار بگوید
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت و هو علی کل شیء قدیر و بعد از این صلوات بر پیغمبر و آل
اطهار آنسرور بفرستد و سه مرتبه بگوید الله اکبر علی ما هدانا و الحمد لله علی ما اولانا و الحمد لله الحی القیوم و الحمد لله الحی الدائم و بعد
سه مرتبه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین و لو کره المشرکون
و همچنین سه مرتبه بگوید اللهم انی اسئلک العفو و العافیة و الیقین فی الدنیا و الآخرة بعد از آن سه بار بگوید اللهم آتنا فی الدنیا
حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار بعد از آن نیز مستحب است هر یک از الله اکبر و لا اله الا الله و الحمد لله و سبحان الله را یکصد مرتبه
بگوید بعد از آن بگوید لا اله الا الله انجز وعده و نصر عبده و غلب الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد وحده وحده اللهم بارک
لی فی الموت و فیما بعد الموت اللهم انی اعوذ بک من ظلمة القبر و وحشته اللهم اظلنی فی ظل عرشک یوم لا ظل الا ظلک **پنجم** مستحب است
که بسیار بگوید رب استودعک دینی و نفسی و اهلی هر کسانی که خواهد خوب بعد از آن بگوید استودعک الله الرحمن الرحیم
الذی لا یضیع ودایعه نفسی و دینی و اهلی اللهم استعملنی علی کتابک و سنة نبیک و توفنی علی ملته و اعذنی من الفتنة و در
در حدیث وارد است که جناب امیر المؤمنین ع بعد از بالا رفتن بصفا روی مبارک بکعبه منور نمودند و دستها را بالا نمودند
این دعا میخواندند اللهم اغفر لی کل ذنب اذنبته قط فان عدت فعد علی بالمغفرة فانک انت الغفور الرحیم اللهم افعل بی ما انت
اهله فانک ان تفعل بی ما انت اهله ترحمنی و ان تعذبنی فانت غنی عن عذابی و انا محتاج الی رحمتک فیا من انا محتاج الی رحمته
ارحمنی اللهم لا تفعل بی ما انا اهله فانک ان تفعل بی ما انا اهله تعذبنی و لن تظلمنی اصبحت اتقی عدلک و لا اخاف جورک فیا
من هو عدل لا یجور ارحمنی **ششم** مستحب است طول مکث در صفا و مروه و در حدیث وارد است کسیکه خواهد مال او بسیار شود
پس طول دهد مکث را در صفا و مروه **هفتم** مستحب است در وسط هر یک از هفت شوط هروله یعنی مابین مناره و کوچه عطاران
بسرعت راه رود و قریب بدویدن بانزدیک گذاشتن گامها و در دو طرف دیگر راه رود بتأنی و آرام در حالتیکه
راه بسرعت رود یعنی در حال هروله در شوط اول یا جمیع اشواط سنت است این دعا بخواند بسم الله و بالله و الله اکبر و صلی الله
علی محمد و علی اهل بیته اللهم اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم و انت الاعز الاکرم و در شوط اول یا جمیع اشواط بعد از آنکه
بکوچه عطاران رسید که منتهی الیه است در هروله در شوط اول این دعا بخواند در حال مشی یا ذا المن و الفضل و الکرم
و النعماء و الجود اغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت **هشتم** مستحب بالا رفتن بمروه و بجا آوردن در آن آنچه که

در روی صفا بعمل آورد و بعد از فراغ از سعی تقصیر که آخر افعال عمره است نماید مراد از تقصیر در این مقام آنست که جدا نماید
از بدن خود چیزی را از مو یا ناخن را بعنوان تخییر پس هر کدام از مو یا ناخن را که از بدن جدا نمود خارج میشود از عمره یعنی
عمره با تمام میرسد جمیع چیزها که با حرام بود حلال میشود مگر صید مقصد هشتم در بیان افعال حج است و افعال حج دوازده است
احرام و وقوف در عرفات و وقوف در مشعر و رمی جمره در منی و ذبح یا نحر و حلق یا تقصیر و طواف حج و دو رکعت نماز
طواف و سعی ما بین الصفا والمروه و طواف نسا و دو رکعت نماز آن و مناسک منی بعد از عود به آن که بیتوته در منی
بوده باشد در لیالی تشریق و رمی جمرات الثلث در هر روز از ایام تشریق و این افعال در ضمن چند مبحث بیان
میشود مبحث اول در احرام حج است بدانکه آدابی که مذکور شد در احرام عمره مستحب است در احرام حج پس مستحب است در
وقت اراده احرام حج تنظیف و تطهیر بدن از کثافات و نوره کشیدن و هرگاه نوره که بجهت احرام عمره کشیده باشد
و فاصله ما بین او و احرام حج اقل از پانزده روز بوده باشد اکتفا بهمان نوره سابق میتواند نمود و نوره دیگر ضرور نیست
مخلص مقال جمیع آداب مذکوره در احرام عمره مستحب است در احرام حج و تفاوت ما بین او و احرام عمره بجهت یکی دو چند
چیز اول در مکان احرام که احرام حج تمتع لازم است در مکه بوده در موضعی که از مواضع مکه بوده باشد لکن افضل این
اماکن این احرام مسجد الحرام است و افضل این تحت میزاب یا مقام حضرت ابراهیم است دوم نیت است که در آنجا
نیت احرام عمره میکرد در اینجا نیت احرام حج تمتع یعنی اول نیت میکنم که حج تمتع بعمل میآورم لوجوبه قربة الی الله بعد از آن
نیت احرام حج که اول اجزای حج است میکند باین نحو که احرام حج تمتع بعمل میآورم واجب قربة الی الله پس در مسجد الحرام
یا موضع دیگر از مکه شش رکعت نماز احرام بعمل میآورد و قبل از احرام یا دو رکعت بنحویکه سابق بیان شد بعد از آن سؤال
نماید از خداوند عالم تسهیل امر را و بگوید اللهم انی ارید الحج فیسره لی وحلنی حیث حبستنی بقدرک الذی قدرت علی
احرم لک شعری وبشری ولحمی ودمی من النساء والطیب والثیاب ارید بذلک وجهک والدار الآخرة وحلنی حیث
حبستنی بقدرک الذی قدرت علی الخ وقت شروع میکند بتلبیه بنحویکه در سابق مذکور شد این کلام را لبیک بحجة تمامها
وبلاغها علیک سوم در وقت احرام است مستحب است این است احرام حج را در یوم ترویه که هشتم ماه ذالحجه است در وقت زوال
بعمل آورد و سنت است که بعد از آن برود بمنی و شب را در منی بماند و سنت است در وقتیکه متوجه میشود که بمنی رود این دعا بخواند
اللهم ایاک ارجو وایاک ادعو فبلغنی املی واصلح لی عملی و در وقتیکه وارد منی شود سنت است این دعا بخواند اللهم

هذه منی وهی ما مننت به علینا من المناسک فاسئلک ان تمن علینا بما مننت به علی انبیائک فانما انا عبدک وفی قبضتک
و در روز نهم که روز عرفه است از منی برود بعرفات اولی این است قبل از طلوع شمس از وادی محسر که آخر حد منی است
بجانب عرفات نگذرد و نماید تکرار تلبیه مستحب است تا زوال روز عرفه بعد از زوال شمس قطع تلبیه نماید و در حدیث صحیح
وارد شده که جناب رسول خدا ص در روز عرفه بعد از زوال قطع تلبیه میفرمودند بعد از قطع تلبیه سنت است تهلیل و تحمید
وتمجید و ثنا بر خداوند عالم جل جلاله مبحث دوم در وقوف بعرفات است و در آن چند مبحث است مبحث اول در بیان آداب
مستحبه است و آن چند چیز است اول سنت است در وقت رفتن بجانب عرفات این دعا بخواند اللهم ایاک صمدت وایاک
اعتمدت و وجهک اردت فاسئلک ان تبارک لی فی رحلتی وان تقضی لی حاجتی وان تجعلنی الیوم ممن تباهی
به من هو افضل منی دوم غسل مستحب است بعد از زوال شمس در روز عرفه و نیت میکنم که غسل عرفه روز عرفه میکنم سنت
قربة الی الله سوم سنت است که جمع کند میان ظهر و عصر باذان و دو اقامه اگرچه در حق مقیم بوده باشد و ترک نافله ظهرین
نماید بعد از فراغ از ادای فریضتین مشغول ذکر و دعا و استغفار شود و در حدیث صحیح وارد شده است که مشغول
حمد خداوند عالم و تهلیل و تمجید و ثنای الهی شود و یکصد مرتبه الله اکبر بگوید و یکصد مرتبه قل هو الله احد بخواند
و بسیار مبالغه در دعا و سؤال و هر حاجت که خواهد از خداوند عالم طلب نماید و پناه ببرد به پروردگار عالم از شر شیطان رجیم
پس بدرستیکه غافل نمیکند شیطان در هیچ موضعی مثل غافل گردانیدن در آن موضع و اجتناب کن از نظر کردن بمردم
و از جمله ادعیه که در آن وقت مستحب است که خوانده شود این دعا است اللهم رب المشاعر کلها فک رقبتی من النار واوسع علی
من الرزق الحلال وادرء عنی شر فسقة الجن والانس اللهم لا تمکر بی ولا تخدعنی ولا تستدرجنی یا اسمع السامعین ویا
ابصر الناظرین ویا اسرع الحاسبین ویا ارحم الراحمین اسئلک ان تصلی علی محمد وان تفعل بی کذا وکذا ذکر حاجات
خود نماید و بعد از آن دستها را بسوی آسمان بلند کند و بگوید با تضرع و ابتهال اللهم حاجتی التی ان اعطیتنیها لم یضرنی
ما منعتنی وان منعتنیها لم ینفعنی ما اعطیتنی اسئلک خلاص رقبتی من النار اللهم انی عبدک وملک یدک وناصیتی
بیدک واجلی بعلمک ان توفقنی لما یرضیک عنی وان تسلم منی مناسکی التی اریتها ابراهیم خلیلک صلی الله علیه و
دللت علیها حبیبک محمدا صلی الله علیه و آله و از جمله دعاهائیکه در آن وقت مناسب است که بخواند این است اللهم
اجعلنی ممن رضیت عمله واطلت عمره واحییته بعد الموت حیوة طیبة و بهترین دعاها در آن وقت دعای صحیفه کامله است

کمقرون بدعای یوم العرفه میباشد چهارم مستحب است دعا در حق برادر مؤمن و مبالغه در آن در کافی در سند صحیح نقل شده
از ابراهیم هاشم که او گفت من دیدم عبد الله ابن جندب را در عرفات هیچ کس را مثل او ندیدم دایم دو دست او بسوی
آسمان بالا بود و اشک از دیدهای او جاری بود بحدی که اشک چشم او بزمین میرسید چونکه مردم متفرق می‌شدند گفتم باو که
ندیدم هیچکس را در عرفات کمالیکه در تو مشاهده کردم او در جواب گفت در اینحالت که مشاهده نمودی دعا نکردم مگر بحق برادران
دینی خود بعلت آنکه از مولا و سرور خود جناب موسی ابن جعفر شنیدم که فرمود که هرکس دعا نماید در حق برادران دینی خود
ندا میرسد از عرش از برای تو است صد هزار ضعف مثل آن پس خوش نداشتم اینکه بگذارم صد هزار ضعف که اجابت
آنها مضمون و مشخص است و اختیار نمایم یک دعای خود را در حق خود که نمیدانم آن مستجاب خواهد بود یا نه مبحث دوم
واجب است ماندن در عرفات از اول روز عرفه تا غروب پس نیت کند که من میمانم از زوال امروز تا غروب شمس
لوجوبه قربة الی الله تعم و قصد نماید که این وقوف از اجزای حج است چنانچه در ضمن اجزای حج مذکور شد پس واجب است
توقف نمودن در عرفات بعد از زوال روز عرفه تا غروب بعد از تحقق غروب کوچ مینماید میرود بمشعر الحرام نماز مغرب
و عشا را سنت است که در مشعر بعمل آورد ملکه با امکان احتیاط این است که هر دو نماز را در غیر مشعر بعمل نیاورد و نماز
تا فلان مغرب را بعد از صلوة عشا قضا نماید مغرب را در آنجا بتوقف مینماید و وقوف مشعر که از جمله اعظم اجزای حج است
عبارت است از توقف در مشعر الحرام از طلوع فجر روز دهم ذی الحجه است تا طلوع شمس ... آنچه مذکور شد از زمان وقوف عرفات
و وقوف در مشعر زمان وقوف است در حق مختار یعنی در حق مختار جایز نیست ترک وقوف در این زمان و اما زمان وقوف در حق مضطر در عرفات
پس آن از غروب شمس است در شب دهم ذی الحجه تا طلوع فجر و در مشعر از طلوع شمس است در روز دهم تا زوال یعنی وقوف اختیاری عرفات
از زوال روز عرفه است تا غروب شمس و وقوف اضطراری از غروب شمس است در شب دهم تا طلوع فجر و وقوف اختیاری مشعر از طلوع فجر روز
دهم است تا طلوع شمس و وقوف اضطراری از طلوع شمس است تا زوال بعد از آنکه دانستی که هر یک از دو توقف منقسم میشود
باختیاری و اضطراری میگوئیم در این مقام هشت قسم متصور میشود اول آنست که مکلف در هر یک از عرفات
و مشعر عامد و این قسم احسن و اکمل اقسام است و شبهه در صحت و کمال حج در این وقت نخواهد بود دوم آنست که درک نماید اضطراری
... و این قسم محل خلاف است لکن ظاهر این است که حج را درک نموده باشد و حج صحیح بوده باشد سیم آنست که درک نماید اختیاری
عرفات و اضطراری مشعر را چهارم عکس آنست یعنی درک نماید اختیاری مشعر را و اضطراری عرفات و ظاهر آنست

که در این دو قسم نیز درک حج نموده باشد و صحت حج در اضطرارین مستلزم صحت حج است در این دو قسم بطریق اولی
پنجم آنست که درک اختیاری مشعر الحرام نماید فقط یعنی درک عرفات نماید نه اختیاری را و نه اضطراری را و در این
قسم نیز درک حج خواهد بود و در صحت حج در این قسم نیز مثل قسم ثالث و رابع محل اشکال نبوده باشد ششم آنست
که درک نماید اختیاری عرفات را به تنهائی یعنی درک مشعر نماید نه اختیاری و نه اضطراری را اجماعی از فقها از جمله علامه
رحمه الله تعالی قدر هم حکم فرموده اند که حج صحیح است و نسبت باکثر فقها داده اند که حج صحیح است و نسبت باکثر فقها داده
که حج صحیح است ملا شهید ثانی در این نقل خلاف فرموده و مختار نزد حقیر قول ثانی است پس حج در این صورت نیز صحیح
خواهد بود لکن احتیاط در این صورت و قسم دوم آنست که در سال دیگر اعاده حج نماید هفتم آنست که درک نماید مگر اضطراری
عرفات را در این صورت نیز حج صحیح نخواهد بود بلکه اشکالی در عدم صحت نیست و مراد از زمان وقوف در حق مختار آنست
که مختار را ترک وقوف در این مدت نمیتواند نمود لکن رکن وقوف در همه این زمان نیست بلکه رکن مسمی وقوف
پس هرگاه کسی متعمدا ترک وقوف نماید در بعضی اجزای این زمان و درک نماید در بعضی دیگر اگرچه آثم و گناهکار خواهد
بود لکن درک نموده خواهد بود پس حج او صحیح خواهد بود چه آنکه مراد از وقوف در عرفات و مشعر کون در آن مکان شریف است
خواه در ضمن قیام بوده باشد یا در ضمن قعود بلکه اگر نیت نماید در خواب باشد درک حج نموده خواهد بود و در حدیث صحیح
منقول است از حضرت امام جعفر صادق که آنحضرت فرموده که جناب رسول خدا در عرفات بود در وقتیکه شمس
میل بغروب نموده این دعا میخواندند اللهم انی اعوذ بک من الفقر و من تشتت الامر و من شر ما یحدث باللیل
والنهار امسی ظلمی مستجیرا بعفوک و امسی خوفی مستجیرا بامانک و امسی ذلی مستجیرا بعزک و امسی وجهی الفانی
مستجیرا بوجهک الباقی یا خیر من سئل و یا اجود من اعطی جللنی برحمتک والبسنی عافیتک واصرف عنی شر جمیع خلقک بجلال
اشتغال بدعا و مناجات در آن روز مطلوب است هر دعا و مناجات که خواهد خصوصا مناجاتهای وارده از سید
الساجدین و دعای توبه صحیفه کامله در آن روز مناسب است بعد از تحقق غروب واجب است از عرفات کوچ
نموده روانه مشعر الحرام شود با آرام ظاهری و باطنی یعنی تند نرود بلکه متوسط را اختیار نماید و با خضوع بوده باشد
و در وقت کوچ نمودن استغفار نماید و وقتیکه رسید بکثیب الاحمر یعنی تل سرخ که از جانب راست راه
واقع است سنت است این دعا بخواند اللهم ارحم موقفی و زد فی عملی و سلم لی دینی و تقبل مناسکی اللهم

ولا تجعله آخر العهد من هذا الموقف وارزقنیه ابدا ما ابقیتنی بعد از وصول بمشعر تعجیل در ادای نماز مغرب و عشا نماید
قربة الی الله و شب عید در بیت در مشعر در شب عید جنت لکن اختلاف کرده اند در اینکه آیا بیتوته در این شب در مشعر واجب
است اولی این است که نیت وقوف در آنشب در مشعر نماید قربة الی الله و دیگر متعرض وجوب و استحباب نشود و احیای آن
شب بعبادت و مناجات با قاضی الحاجات نهایت فضیلت دارد و وارد شده کسیکه احیای آنشب نماید قلب او
در روزیکه می میرد قلوب و در حدیث صحیح مرویست که اگر توانسته باشی آن شب را احیا نمائی بکن بدرستیکه درهای آسمان
در آن شب بسته نمیشود و در آنشب خطاب میرسد از جانب پروردگار بسوی بندگان عباد که من پروردگار شما و شما
بندگان من ادا حق من نمودید سزاوار است بر من اینکه حاجات و دعاهای شما را بشرف اجابت مشرف گردانم
بعد از انکه طلوع فجر طالع شد فریضه فجر را بعمل آورده و نیت وقوف بنماید شبهه در وجوب این وقوف نیست و نیت میکند
که من وقوف مینمایم در مشعر بجهت ادا نمودن وقوفیکه معتبر است در حج تمتع مثلا قربة الی الله و وقت مستحب است مشغول حمد و ثنای
الهی شود و نعمتهای الهی را بخاطر بیاورد و شکر نماید و صلوات بر محمد صلعم بسیار بفرستد و مستحب است که بگوید اللهم رب
المشعر الحرام فک رقبتی من النار واوسع علی من رزقک الحلال وادرء عنی شر فسقة الجن والانس اللهم انت خیر مطلوب
الیه وخیر مدعو وخیر مسئول ولکل وافد جائزة فاجعل جائزتی فی موطنی هذا ان تقبل معذرتی وان تجاوز عن خطیئتی
ثم اجعل التقوی من الدنیا زادی سنت است کوچ نماید از مشعر قلیلی قبل از طلوع شمس تا اینکه میرسد بوادی محسر طلوع شمس
شده باشد و در حدیث بسیار معتبر از حضرت موسی بن جعفر سؤال شده که چه ساعت محبوب تر است بسوی شما که
کوچ شود از مشعر حضرت در جواب فرمودند قبل از طلوع شمس بقلیلی محبوب تر بین ساعاتست بجهت کوچ نمودن اما هرگاه
کسی بماند تا طلوع شمس باکی نیست و بعضی تفصیل داده اند در حق غیر امام راجح این است که قبل از طلوع شمس و در حق
امام بعد از طلوع شمس مجملا از مشعر الحرام کوچ بنماید بجانب اول میرسد بوادی محسر و مستحب این است در وادی محسر
سرعت نماید در سیر چنانچه در سعی بین الصفا والمروه مذکور شد و در حدیث صحیح وارد است وقتیکه میخواهی مرور
نمائی بوادی محسر و آن وادی عظیم است ما بین مشعر و منی و لیکن نزدیک تر است بسوی منی در آن یعنی بسرعت برو تا آنکه از آن
بگذری بدرستیکه جناب رسول خدا صلعم حرکت دادند شتر خود را در آن موضع ظاهرا مراد این است که شتر را بسرعت راه
بردند و این دعا در حال مرور بوادی محسر سنت است اللهم سلم لی عهدی واقبل توبتی واجب دعوتی واخلفنی

لمن

لمن ترکت بعدی و از حدیث صحیح ظاهر میشود که امتداد وادی محسر بقدر یک صد گام است چنانچه در حدیث دیگر ظاهر
که امتداد آن صد ذراع است و هر دو با اقال راجح میشود و یک نظر باینکه مقدار ذراع و گام غالبا مساوی است
و در اخبار مبالغه بسیار شده در رعایت سرعت سیر که عبارت از هروله بوده باشد در وادی محسر چنانچه در حدیثی
وارد شده که مردی مرور کرده بوادی محسر یعنی بکجا ورنکرده ازان و هروله ننموده جناب حضرت امام جعفر صادق
امر فرمودند آن شخص را که برگردد بمکه تا سعی و هروله نماید در آن وادی ظاهرا این است استحباب هروله در آن وادی محسر
اختصاص داشته باشد بوقت رفتن از مشعر بسوی منی و اما در وقت رفتن از منی بعرفات در روز نهم ظاهرا این است
استحباب ثابت نباشد بلکه بقصد مشروعیته بدعت خواهد بود و صاحب مدارک در این دعوی اجماع فرموده بحث سیم
در اعمال منی است بدانکه واجب است در روز دهم که روز عید است سه چیز در منی اول رمی جمرات دوم نحر است یا ذبح
سیم حلق است یا تقصیر بهمین ترتیب که مذکور شد مراد بجمره در این مقام اقرب جمرات است بمکه که مسمی است بجمرهٔ عقبه
و واجب در این رمی چند چیز است اول نیت است باین نحو که رمی این جمره که معتبر است در حج اسلام حج تمتع مثلا
میکنم واجب قربة الی الله دوم میباید بهفت عدد سنگ ریزه بوده باشد سیم لازم است بنحوی بوده باشد که
حقیقة رمی در حق آن صادق بوده باشد پس گذاردن سنگ بر جمره مجزی نخواهد بود چهارم واجب است که این
شخص مستقل بوده باشد در رسانیدن سنگها بجمره پس هرگاه معاونت دیگری بوده باشد مجزی نخواهد بود پنجم لازم است
این سنگ ریزها را از حرم برچیده باشد پس هرگاه از غیر حرم برداشته باشد مجزی نخواهد بود ششم لازم است که از مسجد الحرام
یا از مسجد خیف نباشد از مسجد دیگر بوده باشد هفتم لازم است که همه این سنگها بکر بوده باشد یعنی سابق برین کسی با آنها
رمی نکرده باشد هشتم لازم است رمی هفت سنگ بطریق تعاقب بوده باشد پس هرگاه دفعة واحدة مثلا رمی نماید مجزی
نخواهد بود نهم وقت رمی بعد از طلوع شمس است تا غروب شمس در هر جزو از اجزای این مدت که رمی نماید مجزیست و
مستحبات آن نیز چند چیز است اول آنست که این سنگها را بانکه بعضا دعده در را اخذ نموده باشد هفت عدد زائد
بعدد رمی جمره مذکوره نماید و جهت دیگر در روز یازدهم رمی جمرات ثلث و جهت دیگر در روز دوازدهم و جهت دیگر
بجهت در روز سیزدهم چنانچه بعد مطلع خواهی شد دوم آنست که در حال رمی با طهارت بوده باشد و قول بوجوب آن
ضعیف است سیم آنست که در حال رمی رو به جمره بوده باشد از جمره بقدر ده ذراع یا پانزده ذراع چهارم خواندن این دعا است

در وقت اراده رمی و سنگها در دست بگوید اللهم هؤلاء حصیاتی فاحصهن لی وارفعهن فی عملی پنجم مستحب است با هر سنگی که
میاندازد تکبیر بگوید الله اکبر اللهم ادحر عنی الشیطان اللهم تصدیقاً بکتابک وعلی سنة نبیک صلی الله علیه وآله اللهم اجعله حجاً مبروراً
وعملاً مقبولاً وسعیاً مشکوراً وذنباً مغفوراً ششم مستحب است بعد از مراجعت از رمی بعد از آنکه بمنزل خود آمد این دعا بخواند
اللهم بک وثقت وعلیک توکلت فنعم الرب ونعم المولی ونعم النصیر هفتم سنت است در حین رمی سنگها را بدست
چپ بگیرد و یک یک را از دست راست بر داشته و بگذارد در شکم انگشت ابهام دست راست و به بیندازد آن را با
ناخن سبابه و جماعتی از فقهاء رمی باین نحو را واجب دانسته اند بنابراین احتیاط مقتضی رعایت این است هشتم
آنست که هر یک از این سنگ ریزها بقدر سر انگشت بوده باشد نهم آنست که در حین رمی در این مقام یعنی رمی جمره
عقبه دور ایستاده رو بجمره نماید و پشت بقبله نماید دهم آنست که سنگها رخوه بوده باشد یعنی صلابت نداشته باشد یازدهم
اگرچه وقت رمی ممتد است از طلوع شمس تا غروب لکن اولی آنست که بعد از طلوع شمس سرعت نماید در رمی دوازدهم
آنست که سنگ طاهر بوده باشد و بعضی از علماء طهارت آن را لازم دانسته اند پس احتیاط در رعایت طهارت است اما احکام ذبح پس
تحقیق مسائل آن محتاج است بنقل کلام در چند بحث بحث اول در جنس آنست واجب است اینکه شتر بوده باشد یا گاو و یا گوسفند
یا بز اگر شتر بوده باشد لازم است نحر نماید و اگر گاو و یا گوسفند یا بز بوده باشد ذبح نماید بحث دوم در سن آنهاست اگر شتر بوده
باشد لازم است پنج سال را تمام نموده و داخل در سال ششم شده باشد و اگر گاو است مشهور آنست که معتبر است که یکسال را
تمام نموده و داخل در سال دویم شده باشد و همچنین بز و بعضی از اعاظم علماء در گاو و بز معتبر دانسته اند اتمام دو سال و دخول در سال سیم را
و این اولی است لکن اگر گوسفند بوده باشد کفایت میکند آنچه از آن هفت ماه را تمام و داخل در ماه هشتم شده باشد و بعضی اکتفا نموده
بدخول در ماه هفتم لکن معتبر این است که تام الخلقه بوده باشد پس هرگاه اعرج بوده باشد یا اعور بوده باشد یا شاخ داخل آن شکسته
باشد یا گوشش را قطع نموده باشند مجزی نخواهد بود و اما هرگاه شاخ خارج او شکسته باشد و شاخ داخل او صحیح باشد
نقصی ندارد و همچنین هرگاه گوش او را شق نموده باشند یا سوراخ نموده باشند عیب است و اما خصی پس مشهور این است
که مجزی نبوده باشد و این مختار است مگر در صورتیکه از غیر خصی متمکن نبوده باشد در این وقت ظاهر این است که مجزی بوده
باشد و معتبر در هر یک از اینها آنست که چاق بوده باشد پس هرگاه لاغر بوده باشد مجزی نخواهد بود و از جمله احادیث [illegible]
لاغر شده باینکه در قلوه‌های آن پیه نداشته باشد پس هرگاه بر روی قلوه آن قلیل از پیه باشد ظاهر این است که مجزی بوده باشد

و هرگاه خرید باعتقاد اینکه چاق است بعد از آن مشخص شد که لاغر است پس اگر بعد از ذبح نمودن معلوم شد که لاغر بوده
ظاهر این است که مجزی بوده باشد و اما هرگاه قبل از ذبح نمودن ظاهر شود ظاهر این است که مجزی نبوده باشد و اما هرگاه
خرید باعتقاد اینکه لاغر است بعد از آن ظاهر شد که چاق است پس اگر قبل از ذبح نمودن باشد بی اشکال مجزیست
و اگر بعد از ذبح نمودن بوده باشد مقتضای حدیث صحیح آنست که باز مجزی بوده باشد و قول اصحاب هم همین است
نظر بعضی سند و مرجع در تشخیص چاقی و لاغری اخبار اهل خبره است بحث دوم واجب است که نیت کند باین نحو که این
یا ذبح که هدی است در حجة الاسلام حج تمتع بعمل میاورم واجب قربة الی الله و این نیت خود او میکند در صورتیکه خود مباشر
ذبح شود و هرگاه مباشر ذبح دیگری شود احوط این است خود و نایب هر دو نیت نمایند معلوم است نایب نیت در نیت و فعل
قصد نیابت مینماید و واجب است این نحر یا ذبح را در منی واقع سازد و وقت این روز عید اضحی است متأخر از رمی و
مقدم از حلق بحث سیم در مستحبات است مستحب است شتر را اختیار بعد از آن گاو را چنانچه در حدیث صحیح وارد است
که افضل شتر است و حدود سط البقر و پستر انها گوسفند است و در شتر و گاو سنت آنست که ماده بوده باشد و در گاو و بز
نر و افضل آنست که چاق بوده باشد یعنی علاوه از قدریکه مذکور شد که واجب بود در حین ذبح نمودن سنت است اینکه
دعا بخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب
العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین اللهم منک ولک بسم الله والله اکبر اللهم تقبل منی و هرگاه
صورتیکه مباشر ذبح دیگری شود اولی آنست که خود دست را بر روی دست ذابح گذارد و سنت نماید و سنت است اینکه
که ذبح یا نحر بنماید در عرفات بوده باشد در منای عرفه اگرچه باختیار رایج بوده باشد و بعد از کشتن سنت است
که آن را سه قسمت نماید یک قسم را بجهت خود قرار دهد و یک قسم را تصدق نماید و قسم دیگر را بجهت مؤمنین تفریق شود
ظاهر این است که اصل خوردن این شخص فی الجمله واجب باشد لکن استحباب ضبط ثلث بجهت خود در صورتیکه
نبوده باشد بلکه مختص بوده باشد در صورتیکه اهل و عیال با او بوده باشد چنانچه ایمائی دارد باین در بعضی اخبار [illegible]
در صورتیکه شتر یا گاو بوده باشد مستحب است که تصدق نماید بآن سائل و قانع و معتر است اما سائل فقیر است که سؤال میکند
و اما قانع آن کسی است که خود هر چه میدهی بآن قناعت مینماید ابرار بلکه اظهار و علاوه بر آن نمی نماید و معتر آن کسی است
که خود را بتو مینماید که باو داده باشی لکن اظهار نمی نماید و در حدیث که فقیر معتبر در همه بوده باشد و بعضی از علماء قانع را فقیر

قبال نموده اند بدانکه دادن گوشت یا پوست ذبیحه بشخص ذابح بازای اجرت جایز نیست لکن اگر فقیر بوده باشد از سهم
فقرا دادن باو ضرر ندارد و اما حلق یا تقصیر پس بدانکه بعد از انکه فارغ از ذبح یا نحر شد باید انکه حلق نماید یعنی سر تراشد
یا چیزی از ناخن یا از موی از خود جدا نماید و نیت نماید در صورت سر تراشیدن که من سر میتراشم بجهة انکه سر تراشیدن
در حجة الاسلام حج تمتع بر من واجب است قربة الی الله آن وقت شروع بسر تراشیدن میکند و اگر تقصیر مینماید بجای سر
تراشیدن تقصیر را بجهت مینماید لکن احوط آنست که اگر نو حاجی بوده باشد یا نذر بری در مو نموده باشد بجهة رفع شپش یا
کیک مثل انکه صمغ بو چسبانیده باشد احتیاط سر تراشیدن نماید و عدول از سر تراشیدن ننماید و انچه مذکور شده در
حق مرد است و اما در حق زنان در حج تمتع متعین تقصیر است دور نیست که مسمی کفایت کند لکن احوط آن است که لااقل
بقدر سر انگشت از خود مو جدا کنند و بعضی بقدر قبضه را معین دانسته اند اگر مراعات این نماید احوط خواهد بود
و سنت است موی سر را در منی دفن نماید در خیمه خود یا منزل خود و بعضی از علما دفن شعر را در منی واجب دانسته اند و احتیاط
این است ترک دفن ننماید و سنت است در وقت شروع بسر تراشیدن ابتدا به پیش سر نماید بگوید اللهم اعطنی بکل شعرة
نورا یوم القیمة و سنت است بعد از سر تراشیدن ناخنها را بگیرد و همچنین شارب بچیند بعد از انکه حلق یا تقصیر نمود جمیع
محرمات در حال احرام بر این شخص حلال میشود مگر عطر و زنان لکن اولی این است که لبس مخیط و ستر راس ننماید مگر بعد از
فراغ از طواف حج و سعی بین الصفا والمروه بعد از انکه فارغ شد در روز عید اضحی از عبادات منی که عبارت از
رمی جمره عقبه و ذبح یا نحر و حلق یا تقصیر بوده باشد لازم است که عود نماید بمکه و اولی آنست که تعجیل در عود نماید در همان روز
و اگر تاخیر نماید تا فردای آن روز هم جایز خواهد بود و احوط آنست که از روز یازدهم تاخیر ننماید بعد از عود بمکه بعد از
انکه بدر مسجد الحرام رسید سنت است که بدر مسجد بایستد و این دعا بخواند اللهم اعنی علی نسکک وسلمنی له وسلمه
لی اسئلک مسئلة القلیل الذلیل المعترف بذنبه ان تغفر لی ذنوبی و ان ترجعنی بحاجتی اللهم انی عبدک والبلد بلدک
والبیت بیتک جئت اطلب رحمتک المشفق من عذابک الخائف لعقوبتک ان تبلغنی عفوک وتجیرنی من النار برحمتک بعد از
آن بیاید نزد حجر الاسود و دست خود را بان بمالد و حجر را ببوسد و اگر ممکن نبوده باشد بوسیدن آن دست بان بمالد و دست
خود را ببوسد و اگر این هم ممکن نباشد مواجه حجر الاسود بایستد و تکبیر بگوید و دعائیکه در طواف عمره مذکور شد بخواند و قصد
نیت طواف حج نماید باین نحو که من طواف حجة الاسلام حج تمتع را بعمل میاورم واجب قربة الی الله آن وقت شروع نماید بطواف

بنحوی که مذکور شد سعی نماید که در خضوع و خشوع بعمل آورد و میماید و دعائیکه میگوید اللهم حرمک والبیت بیتک والعبد عبدک
بعد از فراغ هفت شوط طواف میرود بمقام حضرت ابراهیم در انجا دو رکعت نماز طواف حج را بعمل آورد و نیت دو رکعت
نماز طواف حج تمتع نماید بعد از فراغ از دو رکعت نماز برود نزد حجر الاسود و ببوسد حجر را اگر ممکن بوده باشد و مقابل
حجر الاسود بایستد و تکبیر بگوید بعد از ان برود بجانب صفا و مروه و سعی ما بین الصفا والمروه را بعد از نیت بعمل آورد
بهمان نحو که در عمره تمتع مذکور شد بعد از تمام هفت شوط سعی عطر نیز بر این شخص حلال میشود و بعد از معاودت از صفا و مروه
داخل مسجد الحرام میشود و نیت طواف نسا را مینماید بعد از ان شروع مینماید بطواف نسا بهمان نحو که مذکور شد بعد از فراغ
از هفت شوط طواف نسا میرود بمقام حضرت ابراهیم و نیت دو رکعت نماز طواف نسا را میکند آن وقت دو رکعت نماز
را بعمل میاورد و این محل ثالث است که زنان نیز بر ان حلال میشود پس در این وقت جمیع محرمات در حال احرام بر
ان شخص حلال میشود و اما حرمت صید یا باعتبار آنست بسبب احرام بلکه باعتبار کون در حرم است بعد از فراغ از
طواف نسا و دو رکعت نماز ان عود بجانب منی بجهة بیتوتة در آن و رمی جمرات ثلث و در شب یازدهم نیت میکند که من
امشب را در این مقام شریف که منی است میمانم بجهة واجب بودن ان بر من در حج تمتع قربة الی الله ثم پس شب را در
ان میماند تا صبح بعد از ادای فریضه صبح واجب است در ان روز رمی جمرات ثلث نماید اول لازم است شروع نماید
برمی جمره اولی که اقرب جمرات است بمشعر و بعد از انها است بمکه و واجب است که رمی نماید بهفت عدد سنگ ریزه و کیفیت
رمی بهمان نحو است که در رمی روز نحر مذکور شد مگر در استقبال که در اینجا مستحب است که رو بقبله نموده رمی جمره نمود
بعد از فراغ از رمی جمره اولی رمی جمره وسطی نماید بهمین نحو که مذکور شد بعد از فراغ از رمی این دو جمره رمی جمره عقبه
که اقرب جمرات است بمکه نماید بهفت عدد سنگ ریزه و وقت این رمی از طلوع آفتاب است تا غروب لکن اولی این است
که از زوال تاخیر نیندازد و در شب دوازدهم نیز بیتوته ماندن در منی نماید بهمان نحو که مذکور شد این شب را قبل از غروب
نزدیک بغروب نماید و در روز دوازدهم نیز بنحوی که مذکور شد رمی جمرات ثلث نماید و هر گاه در حال احرام اجتناب از صید
و زنان نموده باشد جایز است در روز دوازدهم بعد از زوال عود بمکه نماید لیکن بشرطیکه کوچ نماید از منی بجانب مکه قبل از غروب
و اما هر گاه بماند تا غروب لازم است در منی مثل کسیکه در حال احرام اجتناب از هر یک از صید و زن ننموده باشد بماند این
لازم است شب سیزدهم را نیز بماند و در روز سیزدهم نیز رمی جمرات ثلث نماید بهمان نحو که مذکور شد و در این وقت اگر

اعمال حج فارغ شود و در روز سیزدهم اولی آنست که قبل از زوال کوچ نماید و نماز ظهر را در مکه ادا نماید و مستحب است
مادامیکه در منی است مشغول مناجات باقاضی الحاجات و توبه و انابه با کمال تضرع و ابتهال نماید و بسیار نماز در مسجد
خیف که در منی است نماید و در حدیث صحیح وارد است که هزار پیغمبر در ان مسجد نماز نموده اند اگر توانسته باشی که آن
مسجد را مصلی خود کن چنین وارد شده که هر کس در ان مسجد یک صد رکعت نماز بعمل آورد معادل هفتاد سال عبادت
و هر کس که در ان مسجد یکصد تسبیح بعمل آورد مثل اینکه یکصد مرتبه بگوید سبحان الله در نامه عمل او ثبت میشود ثواب عتق یک رقبه
و هر کس در ان مسجد لا اله الا الله صد مرتبه بگوید معادل این است که نفسی را از قتل نجات داده باشد و کسیکه بگوید در
ان مسجد الحمد لله یک صد مرتبه معادل خواهد بود با خراج عراقین که انفاق شود در راه خدا و نقل عالم بدانکه این مسجد
در عصر رسول خدا مقداری بوده و حال بزرگتر نموده و از قراریکه نقل شده انچه در زمان رسول خدا بوده از
مناره که در میان مسجد واقع است که بهفت ذرعه بسمتین از جانب راست و چپ بوده و از جمله مستحبات که
نهایت اهتمام در اتیان بان هست تکبیرات در ایام تشریق است عقب پانزده نماز در منی و ده نماز در سایر شهرها
اول در عقب نماز ظهر در روز عید اضحی و در حدیث صحیح تفسیر شده آیه واذکروا الله فی ایام معدودات که مراد تکبیر
تکبیرات است باین نحو که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة
الانعام این تکبیرات را در منی عقب پانزده نماز بگوید که اول ان نمازها نماز ظهر دهم و اخر انها نماز صبح روز سیزدهم است
و در سایر شهرها عقب ده نماز بگوید اول انها نماز روز دهم است و آخر انها نماز صبح روز دوازدهم و در حدیث
صحیح دیگر کیفیت این تکبیرات باین نحو وارد شده الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی
ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما ابلانا و هر یک از این دو طریق که اتیان نماید خوبست
و هرگاه در روز دوازدهم کوچ نماید از منی اقتصار نماید باتیان تکبیرات عقب عشر صلوات و چونکه جماعتی از اعاظم
فقها این تکبیرات را واجب دانسته اند رعایت احتیاط مقتضی عدم اخلال با تیان است و در سه حدیث صحیح عدد
تکبیرات در اول دو است ولکن جماعتی از اعاظم فقها سه مرتبه ذکر فرموده اند در حین کتابت این اوراق
چونکه در کشتی بودیم تفصیل کتب احادیث در اینوقت همراه موجود نبود و استقصا ممکن نشد لکن اتیان
سه مرتبه از بابت مسامحه عیب است بدان ای طالب طریق سداد رزقنا الله وایاکم تو زاد المعاد امور یکه

چندی هست که مراعات انها موجب فلاح است و رستکاری آخرت است و غفلت از انها موجب حرمان از فضایل
بسیار است اول مشرف شدن بموضع تولد جناب رسول خدا است که تولد انجناب در خانه شده که ان خانه بحسب
الارث منتقل بان سرور شده بوده و آن جناب ان خانه را بخشیده بعقیل ابن ابیطالب و ان خانه در تصرف
عقیل بوده و بعد از فوت او منتقل شد باولاد او و ایشان فروختند همان خانه را بمحمد ابن یوسف که برادر حجاج
ابن یوسف بوده باشد و محمد انخانه را داخل قصر خود نموده و چنین بود تا دولت بنی امیه منقرض شد بعد از انکه مادر
هرون الرشید بمکه مشرف شد انخانه را از قصر بیرون کرده و در ان مسجدی ساخت مجملا حال الموضع مبارک در
مسجدی مهیا شده تحتانی یعنی گود است چند ازچین دارد و از ان ازچینها داخل آن مسجد میشوند حجری از چوب بشکل
محجر و طلی ساخته اند و نصب در انجا نموده اند که محیط است بموضع تولد ان حضرت و در یک جنبه این محجر قرار داده اند سنگ
آنست که در را باز نموده بقصد تیمن و تبرک رو برا بان موضع شریف مالند و بقصد تعظیم الموضع را بوسند و زیارت
انسرور در ان مکان شریف مناسب است چرا که علمای مسلمین در وقت تولد ان جناب اختلاف کرده اند مشهور
میان اهل مکه و مدینه آنست که تولد انجناب در روز دوازدهم شهر ربیع الاول واقع شده و از علمای شیعه ثقة الاسلام
در اصول کافی این قول را اختیار نموده و شیخ طوسی در تهذیب و علامه در تذکره و شیخ شهید در دروس فرموده اند
که ولادت آن سرور در روز هفدهم ماه ربیع الاول شده و این مشهور ما بین شیعه است دوم مشرف شدن بخانه
خدیجه زوجه جناب رسول خدا است مادر فاطمه زهرا است و این خانه در همان سمت که موضع تولد جناب رسول
خدا بوده پس شرافت این موضع از چندین راه است مناجات با قاضی الحاجات در آن مکان شریف لیما
مناسب است و موضع دیگر هست بعضی میگویند موضع تولد حسنین است و این غلط محض است که ولادت سعادت
مآب آن دو فرزند ارباب سعادت در مدینه مشرفه بوده اما ولادت جناب امام حسن در سال دوم
هجرت بوده چنانچه ثقة الاسلام ذکر فرموده یا در سال سیم از هجرت چنانچه شیخ مفید ذکر فرموده و در روایت
که صحیح این بوده باشد نظر بملاحظه تاریخ تولد جناب امام حسین در سال سیم از هجرت بوده بنابر اول سال
چهارم بنابر ثانی شاید الموضع موضع تولد شریف جناب سیدة النسا علیها آلاف التحیة والثنا بوده چه تولد
ان حضرت در سال پنجم از بعثت فخر عالم بوده در مکه معظمه و موضع دیگر هست که می گفتند موضع عبادت جناب

حضرت امیر المؤمنین ع هست مجملا شرافت آن مکان بجهان بسیار واضح است محروم از سعادت مشرف شدن آن
بسیار حیف است در همان مکان در فوق آن مسجدی ساخته اند در آن مسجد مشرف شدن ادای نماز تحیت گذاردن
بسیار مناسب است سیم مشرف شدن بزیارت قبر ابیطالب عم جناب رسول خدا و والد جناب امیر المؤمنین ع
و آن در مقبره واقع است که چند قبر در آن هست و در سمت دست جانب ... است و فاتحه خواندن در سر قبر آن جناب مناسب است
و از اخبار ظاهر میشود که آنجناب خدمت بسیار نسبت بجناب رسول خدا ص کرده با اخلاص حتی آنکه وارد شده بعد از
فوت ابو طالب جناب رسول خدا بسیار محزون شده و شکایت حزن و غم خود را بحضرت اظهار کرد جبرئیل فرمود
وحی از جانب خداوند عالم جل شانه رسید که بیرون رو از مکه که اهل آن ظالمند و معینی و ناصری بعد از فوت
ابو طالب بجهة تو در آن بلد نمیباشد و در حدیث صحیح از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت صادق وارد است
که مثل ابو طالب مثل اصحاب کهف است که در باطن ایمان آورده بودند و اظهار شرک میفرمودند تقیةً مجملا بزیارت
آنجناب مشرف شدن و فاتحه خواندن بر قبر آن مناسب است چهارم زیارت قبر حضرت خدیجه زوجه جناب
رسول خدا ص و مادر فاطمه ع و قبر آن مرحوم در دامنه کوهی واقع است و بقعه دارد و قبر در حجره ایست در همان بقعه
در سمتی که ... قبر جناب ابو طالب در آن سمت واقع است لکن قبر جناب خدیجه دور تر است از مکه معظمه و جناب
رسول خدا ص احترام او را منظور میداشتند حتی آنکه نقل کرده اند که آن جناب تا خدیجه در حیات بود تزویج دیگر
نفرموده و بعضی نقل کرده اند که فوت حضرت خدیجه قبل از وفات جناب ابو طالب بود بسه روز پنجم مشرف
شدن بغار ... که در جبل حرا واقع است و آن موضعیست که جناب رسول خدا ص در اوایل نزول وحی در آنجا مشغول عبادت
بوده مناسب است که در آن مکان مشغول مناجات بقاضی الحاجات شد ششم آنست که مشرف شدن بغاری که در جبل ثور واقع است
و آن غاریست که جناب رسول خدا ص در آن مخفی شده از ترس مشرکین هفتم مشرف شدن بمسجد ... است و خانه که این
مسجد در آنجا واقع است مشهور است ... هشتم ختم نمودن کلام مستحبات مؤکده ختم قرآن نمودن است در مکه و در حدیث وارد است
که کسیکه ختم قرآن در مکه نماید نمیرد تا آنکه ببیند جناب رسول خدا ص را و ببیند منزل خود را در بهشت پس مناسب است که
بنشینند نزدیک خانه کعبه ما بین رکن یمانی و حجر الاسود زیرا که هفتاد پیغمبر در آنجا مدفون میباشند و در آنجا مشغول شود بعبادت
یا ما بین حجر الاسود و مقام حضرت ابراهیم ع یا در حجر حضرت اسمعیل ع یا در قرب مستجار در هر یکی از این مواضع را که اختیار نماید

خوبست و اگر جمع ما بین همه نماید شاید اکمل بوده باشد و همچنین ثواب ذکر نمودن و عبادت در آن مکان شریف نمودن از جمله
مستحبات است از جناب علی ابن الحسین وارد است که یک تسبیح در مکه افضل است از خراج عراقین که انفاق شود
در رضای جناب باری عز شانه و از جمله مستحبات اکیده وداع خانه کعبه است که اشرف امکنه عالم است و شخص است
که بنده فقیر هر گاه در مدت عمر یکدفعه بآن مکان شریف مشرف شود و مفارقت از آن مکان شریف میباید بجهت
کمال حزن و نهایت تالم او شود پس با نهایت حزن و ملال و تضرع و ابتهال وداع نماید چنانچه در حدیث از صادق
آل محمد ع وارد شده که در وقتیکه میخواهی از مکه معظمه بیرون روی پس وداع کن خانه کعبه را و هفت شوط طواف بکن
با امکان و دست بر حجر الاسود و رکن یمانی در هر شوط بعد از فراغ از طواف برو نزد مستجار و پرده را که خواسته باشی
بگیر آن و حوایج خود را بخواه و بعد از آن برو نزد حجر الاسود و دست بر حجر بمال و یک دست خود را بر حجر بگذار و دست
دیگر را بسمت در کعبه بر دیوار خانه بگذار و شکم خود را آنجا نه بچسبان و حمد و ثنای خداوند عالم بسیار بکن و صلوات
بر فخر کاینات و آل اطهار آن سرور بفرست بعد از آن این دعا بخوان اللهم صل علی محمد و علی آل محمد عبدک و رسولک و نبیک
و امینک و حبیبک و نجیبک و خیرتک من خلقک اللهم کما بلغ رسالاتک و جاهد فی سبیلک و صدع بامرک
و اوذی فی جنبک و عبدک حتی اتاه الیقین اللهم اقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بافضل ما ینقلب به احد من وفدک
من المغفرة و الرحمة و الرضوان و العافیة اللهم ان امتنی فاغفر لی و ان احییتنی فارزقنیه من قابل اللهم لا
تجعله آخر العهد من بیتک اللهم انی عبدک ابن عبدک ابن امتک حملتنی علی دابتک و سیرتنی فی بلادک حتی اقدمتنی
حرمک و امنک و قد کان فی احسن ظنی بک ان تغفر ذنوبی فان کنت غفرت لی ذنوبی فازدد عنی رضا
و قربنی الیک زلفی و لا تباعدنی و ان کنت لم تغفر لی فمن الآن فاغفر لی قبل ان تنأی عن بیتک داری
فهذا اوان انصرافی ان کنت اذنت لی غیر راغب عنک و لا عن بیتک و لا مستبدل بک و لا به اللهم احفظنی من بین
یدی و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی حتی تبلغنی اهلی فاذا بلغتنی اهلی فاکفنی مؤنة عبادک و عیالی فانک ولی
ذلک من خلقک و منی آنوقت برود نزد چاه زمزم و از آن آب بخورد بعد از آن بیرون رود و در حدیث
دیگر وارد است که از باب حناطین بیرون رود و باب حناطین در بیست در مقابل رکن شامی و این در تغییر یافته
بسبب گرده در مسجد الحرام بنابر این اگر در مقابل رکن شامی رود تا ... مسجد بعد از آن هر دری که خواهد بیرون رود

ظاهر این است که استحباب را بعمل آورده باشد مقصد چهارم در مدینه مشرفه است و در این چند مبحث است مبحث اول
در آنکه سنت است در حق فاطمه ناس سیّما بالاضافه الی الحاج مشرف شدن بزیارت روضه مطهره و آستان منوره
فخر عالمیان و سید المرسلین است صلوات الله علیه و آله اجمعین از جناب محمد صادق ع روایت شده که جناب رسول
خدا ص و آله فرمودند که هرکس بقصد حج بمکه مشرف شود و بزیارت من در مدینه مشرف نشود من او را در روز قیامت
جفا خواهم نمود و کسیکه بزیارت من آمد واجب شود بر من شفاعت او و کسیکه واجب شد در حق او شفاعت
من واجب میشود برای او بهشت و اولی آنست که اول بمکه مشرف شوند و بعد بمدینه چنانچه در صحیح حدیث از جناب
ابی جعفر ع ظاهر این است که مراد حضرت امام محمد تقی است سؤال نمود که ابتدا کنم بمدینه یا بمکه فرمودند که ابتدا کن بمکه
و ختم کن بمدینه که آن افضل است بدانکه سنت است غسل بجهة دخول در مدینه خواه متصل بدخول بوده باشد یا قبل از
آن و همچنین غسل سنت است بجهة دخول در مسجد النبی ص و زیارت آنسرور و اگر در حین غسل اول نیت هر سه نماید انشاء الله
مجزی خواهد بود و بعضی از اعاظم علما فرموده اند که داخل مسجد رسول خدا شود از در جبرئیل و آن دریست که از جانب
بقیع مفتوح میشود و بخدمت جناب امام رضا عرض کردند از کیفیت سلام بر جناب رسول خدا نزد قبر مقدس
آنحضرت فرمودند که بگو السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله
السلام علیک یا امین الله اشهد انک قد نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل الله و عبدته مخلصا حتی اتیک
الیقین فجزاک الله افضل ما جزا نبیا عن امته اللهم صل علی محمد و آل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم
انک حمید مجید و مستحب است رو بقبله نموده و منکب الیسر را بجانب قبر مقدس جناب رسول خدا ص و منکب الیمن را
بجانب منبر آنسرور نموده و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد
انک رسول الله و اشهد انک محمد بن عبد الله و اشهد انک قد بلغت رسالات ربک و نصحت لامتک و جاهدت
فی سبیل الله و عبدت الله حتی اتیک الیقین بالحکمة و الموعظة الحسنة و ادیت الذی علیک من الحق و انک
قد رؤفت بالمؤمنین و غلظت علی الکافرین فبلغ الله بک افضل شرف محل المکرمین الحمد لله الذی استنقذنا
بک من الشرک و الضلالة اللهم فاجعل صلواتک و صلوة ملائکتک المقربین و عبادک الصالحین و انبیائک المرسلین
و اهل السموات و الارضین و من سبح لک یا رب العالمین من الاولین و الآخرین علی محمد عبدک و رسولک و نبیک

دائمک

و امینک و نجیک و حبیبک و صفیک و خاصتک و صفوتک و خیرتک من خلقک اللهم اعطه الدرجة و الوسیلة من الجنة
و ابعثه مقاما محمودا یغبطه به الاولون و الآخرون اللهم انک قلت و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله
و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما و انی اتیتک مستغفرا تائبا من ذنوبی انی اتوجه الیک بنبیک نبی
الرحمة محمد صلی الله علیه و آله یا محمد انی اتوجه بک الی الله ربک و ربی لیغفر لی ذنوبی بعد از آن دو رکعت نماز زیارت
بکند و حوایج خود را از درگاه خداوند عالم مسئلت نماید و چونکه در زیارت ماثوره نسبت بکل کائنات زیارت
طولانی منظر این قاصر در سفر مکه معظمه زادها الله عزة و شرفا رسید نظر بعدم اجتماع کتب در این سفر خیر اثر زیارتی
تالیف که غالب آن ماخوذ از زیارت جامعه است که احسن و اکمل زیارات است با تغییر بعضی از فقرات که مقام مقتضی
آنست و غالب اوقات آنسرور عالم را باین نحو زیارت میمنودم مناسب دانست که در این مقام ثبت نماید تا دیگران
نیز باین سعادت عظمی فایز شوند شاید این مقصر درگاه اله را از دعا و زیارات فراموش ننمایند پس در وقتیکه
مقابل صندوق سید انبیا علیه السلام میایستی بگو السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک
یا خیرة الله السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا امین الله السلام علیک یا نور عرش الله و مصباح دینه
السلام علیک یا سید انبیاء الله و فخر رسله السلام علیک یا ضیاء الدجی و علم الهدی السلام علیک یا عماد الاتقیاء و آیة
الله العظمی السلام علیک یا زین الدهر بین الحیا السلام علیک یا من خصه جبرئیل الحبا السلام علیک یا کهف
الوری و حجة الله علی اهل الدنیا و الآخرة و الاولی السلام علیک یا غیاث المکروبین و عصمة المؤمنین السلام علیک
یا امان الخائفین و قدوة المتقین و رحمة الله و برکاته اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له کما شهد الله لنفسه
و شهدت له ملائکته و اولوا العلم من خلقه لا اله الا هو العزیز الحکیم و اشهد انک رسول الله عبده المنتجب و رسوله المرتضی
و ولیه المصطفی و انک مهبط الوحی و معدن الرحمة و مختلف الملائکة ارسلک الله تعالی بالهدی و دین الحق لیظهره
علی الدین کله و لو کره المشرکون و اشهد انک المطیع لله الفائز بکرامته العامل بارادته اصطفاک الله بعلمه و ارتضاک
لسره و اجتباک لدینه و اعزک بهداه و خصک ببرهانه و انتجبک لنوره و ایدک بروحه و جعلک حجة علی بریته
و ناصرا لدینه و حافظا لسره و خازنا لعلمه و مستودعا لحکمته و رکنا لتوحیده و علما لعباده و منارا فی بلاده و دلیلا علی
صراطه عصمک الله یا سیدنا یا رسول الله من الزلل و امنک من الفتن و طهرک من الدنس و اذهب عنک

واذهب عنك الرجس وطهرك تطهيرا بابي انت وامي ونفسي واهلي ومالي اشهد انك يا رسول الله قد امرت بالمعروف
ونهيت عن المنكر وجاهدت في الله حق جهاده وبذلت نفسك في مرضاته وصبرت على ما اصابك في جنبه ودعوت
الى سبيله بالحكمة والموعظة الحسنة حتى اعلنت دعوته وبينت فرائضه واقمت حدوده ونشرت شرايع احكامه
وسننت سنته وعظمت جلاله وكبرت شانه ومجدت كرمه واحكمت عقد طاعته ونصحت له في السر والعلانية واديت
ذكره ووكدت ميثاقه وانك السبيل الاعظم والصراط الاقوم والشاهد في دار الفنا والشفيع في دار البقاء والرحمة
الموصولة والآية المخزونة والامانة المحفوظة والباب المبتلى به الناس من اتاك يا رسول الله فقد نجى ومن لم ياتك
فقد هلك سعد الله من والاك وهلك من عاداك وخاب من جحدك وضل من فارقك وفاز من تمسك به
وامن من لجا اليك وسلم من صدقك وهدى من اعتصم بك من اتبعك يا رسول الله فالجنة ماواه ومن
خالفك فالنار مثواه ومن جحدك كافر ومن حاربك مشرك ومن رد عليك وهو في اسفل درك من الجحيم فالمتخلف
عنك مارق واللازم لك لاحق والمقصر في حقك زاهق والحق معك وفيك ومنك واليك وانت اهله و
معدنه وماويه ومنتهاه وعلوم الانبياء عندك واياب الخلق اليك وعليك حسابهم وفصل الخطاب عندك وآيات الله
لديك ونوره وبرهانه عندك وامره اليك بابي انت وانت نفسي واهلي ومالي ومن اراد الله يا رسول الله بدا بك ومن
وحده قبل عنك ومن قصده توجه بك مولاي لا احصي ثنائك ولا ابلغ من المدح كنهك ومن الوصف قدرك
اذ ابلغ الله بك اشرف محل المكرمين واعلى منازل المقربين واسنى مدارج المفضلين وارفع درجات المرسلين حيث
لا يفوته فائق فلا يلحقه لاحق ولا يطمع في ادراكه طامع حتى لا يبقى مؤمن صالح ولا فاجر طالح ولا صديق شهيد ولا خلق
فيما بين ذلك شهيد ولا ملك مقرب ولا نبي مرسل الا عرفهم جلالة امرك وعظم خطرك وكبر شانك وتمام نورك
وثبات مقامك وشرف محلك ومنزلتك عنده وكرامتك عليه وخاصتك لديه وقرب منزلتك بابي
انت وامي ونفسي واهلي ومالي اشهد الله واشهدك اني مؤمن بك وبما آمنت به كافر بعدوك وبما كفرت به
مستبصر بشانك وبضلالة من خالفك موال لك ولاوليائك مبغض لاعدائك ومعاد لهم محقق لما حققت
مبطل لما ابطلت مطيع لك عارف بحقك مقر بفضلك محتجب بذمتك معترف بك اخذ بقولك وعامل
لامرك مستجير بك زائر لك عائذ ببابك لائذ بقبرك مستشفع الى الله عز وجل بك ومتقرب بك اليه ومقدمك

امام

امام طلبتي وحوائجي وارادتي في احوالي واموري فاشفع لي عند الله يثبتني ابدا على موالاتك ومحبتك ووفقني لطاعتك
ورزقني شفاعتك وجعلني من خيار مواليك التابعين لما دعوت اليه وجعلني ممن يقتص آثارك ويسلك سبيلك ويهتدي
بهديك ويحشر في زمرتك نور الاخيار هادي الابرار وحجة الجبار بك فتح الله وبك يختم فانك ينزل الغيث وبك يمسك
السماء ان تقع على الارض الا باذنه وبك ينفس الهم وبك يكشف الضر والغم وعندك ما نزلت به رسله وهبطت به
ملائكته واليك يا رسول الله بعث الروح الامين اتيك الله ما لم يؤت احدا من العالمين طاطا كل شريف لشرفك
وبخع كل متكبر لطاعتك وخضع كل جبار لفضلك وذل كل شيء لك واشرقت الارض بنورك وفاز الفائزون
بولايتك بك يسلك الى الرضوان وعلى من جحد نبوتك بك اعوذ بالله من الذل غضب الرحمن بابي انت
ونفسي واهلي ومالي كيف اصف حسن ثنائك واحصي جميل بلائك بك اخرجنا الله من الذل وفرج عنا غمرات
الكروب وانقذنا بك من شفا جرف الهلكات ومن النار يا نبي الله ويابن عبد الله ان لي الى الله حوائج همتي
لا ارجو الفوز بها الا بشفاعتك فمحى من اتيتك على سنته واستر عاكا م خلفه وقرن طاعتك بطاعته اشفع لي عند الله
ثم في قضائها فان لك عند الله مقام المحمود والجاه الوجيه العظيم والشان الاكبر والشفاعة المقبولة اللهم اني لو
وجدت شفعاء اقرب اليك من محمد واهل بيته الاطهار وصحبه الاخيار لجعلتهم شفعائي اليك فبحقهم الذي اوجبت لهم عليك
اسئلك ان تدخلني في جملة العارفين بهم وبحقهم وفي زمرة المرحومين بشفاعتهم انك ارحم الراحمين وصلى الله على محمد واهل
بيته الطيبين وصحبه الاخيار المنتجبين وسلم تسليما كثيرا كثيرا اگر تواني ان فخر عالم را پيوسته باين نحو زيارت نمائي بسيار
مناسب است اگرچه از دور بوده باشد وسنت است كه بسيار نماز در آن مسجد نمايد خصوصا در روضه كه عبارت از مابين منبر
وقبر شريف آن سرور است در طول واما در عرض بعضي گفته اند بلوده اند كه از منبر است تا چهار ستون متوالي از مسجد
ودر حديث معتبر بلكه صحيح روايت است كه چون از دعا نزد قبر شريف آن حضرت فارغ شوي برو نزد منبر پس دست
بر آن مال و دو رمانه ماپين بگير و چشمها وروي خود را بر آن مال كه باعث شفاي چشم ميشود وحمد وثناي الهي را
نزد منبر بجا آور وحاجتهاي خود را از درگاه باري تعالي خداوند عالم مسئلت نما

فرع مطلب مقتضی این است که گفته شود که چون در دو طرف منبر شکل چهار دانه انار از برنج قرار داده اند دو در فوق و
دو در تحت و مراد از این حدیث دو عدد دیگر است مخفی نماند که این منبر که حال موجود است در مسجد شریف آن سرور عالم
ظاهر است که منبر موجود در عصر شریف آن حضرت نیست لکن ظاهر از شیخ در کتاب دروس آنست که استحباب امور مذکوره
در این حال نیز ثابت است بحث دوم در زیارت سیدة النساست بدانکه از جمله آداب مؤکده در مدینه منوره زیارت
سیدة النساست و چونکه جناب حضرت امیر المؤمنین بمقتضای وصیت آن معصومه را در شب دفن فرمودند مخفی لهذا
در موضع قبر شریف آن سیدة النسا اختلاف کرده اند بعضی گفته اند در خانه شریف خود دفن شده و بعضی گفته اند در روضه
که مابین قبر شریف جناب رسول خدا و منبر آن حضرتست دفن شده و بعضی گفته اند در بقیع مدفون شده و اقوی اول
و این مشهور ما بین سنی و شیعه است لکن اولی آنست که زیارت آن معصومه در سه مکان شود بلکه در بقیع در سه موضع
زیارت آن معصومه نمایند یکی زیارت نمایند آن معصومه را با ائمه بقیع دوم قربیت جنب صندوق ائمه بقیع
و حال در بقیع متداول شده که مواجه آن قبر می ایستند و زیارت آن معصومه می نمایند و بعضی این قبر را قبر فاطمه بنت
اسد که مادر جناب امیر المؤمنین است میدانند و سیم در بیت الاحزان و رعایت زیارت آن معصومه در این مواضع
نمودن اگر چه نصیب است لکن مظنون بظن قوی آنست که قبر شریف آن معصومه در خانه شریف آن معصومه جا شد که حالا
صندوق در آن مکان می باشد و ظهور آثار عظمت و جلال در آن مکان دلیل قوی بر این مطلب است و در زیارت آن معصومه
در کافی چنین مذکور است السلام علیک یا سیدة نساء العالمین السلام علیک یا والدة الحجج علی الناس اجمعین السلام
علیک ایتها المظلومة الممنوعة عن حقها السلام علیک ایتها الصدیقة الطاهرة المظلومة السلام علیک یا بضعة النبی
صلی الله علیه و آله بعد از آن بگو اللهم صل علی امتک و ابنة نبیک و زوجة وصی نبیک صلوة تزلفها فوق زلفی عبادک المکرمین
من اهل السموات و الارضین پس هر حاجت که داری بخواه بدانکه سنت است در مقام حضرت جبرئیل ع که تحت ناودانست
این دعا بخواند ای جواد ای کریم ای قریب ای بعید اسئلک ان تصلی علی محمد و اهل بیته و ان ترد علی نعمتک بحث
سیم در بیان زیارت ائمه بقیع ع یعنی جناب حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع
ثقة الاسلام در کتاب کافی ذکر فرموده بعد از آنکه در بقیع بقبر آن بزرگواران رسیدی قبر را پیش روی خود قرار بده و بگو
السلام علیکم ائمة الهدی السلام علیکم الحجة علی اهل الدنیا السلام علیکم القوام فی البریة بالقسط السلام علیکم اهل الصفوة

السلام علیکم اهل النجوی اشهد انکم قد بلغتم و نصحتم و صبرتم فی ذات الله و کذبتم و اسیئ الیکم فغفرتم و اشهد انکم الائمة الراشدون
المهتدون و ان طاعتکم مفروضة و ان قولکم الصدق و انکم دعوتم فلم تجابوا و امرتم فلم تطاعوا و انکم دعائم الدین و ارکان
الارض و لم تزالوا بعین الله ینسخکم فی اصلاب کل مطهر و ینقلکم من ارحام المطهرات لم تدنسکم الجاهلیة الجهلاء و لم تشرک
فیکم فتن الاهواء طبتم و طاب منبتکم من بکم علینا دیان الدین فجعلکم فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه و جعل
صلواتنا علیکم رحمة لنا و کفارة لذنوبنا اذ اختارکم لنا و طیب خلقنا بما من به علینا من ولایتکم و کنا عنده مسمین بفضلکم معترفین
بتصدیقنا ایاکم و هذا مقام من اسرف و اخطأ و استکان و اقر بما جنی و رجی بمقامه الخلاص و ان یستنقذه بکم مستنقذ الهلکی
من الردی فکونوا لی شفعاء فقد وفدت الیکم اذ رغب عنکم اهل الدنیا و اتخذوا آیات الله هزوا و استکبروا عنها یا من هو قائم
لا یسهو و دائم لا یلهو و محیط بکل شیء لک المن بما وفقتنی و عرفتنی بما ائتمنتنی علیه اذ صد عنه عبادک و جهلوا معرفته
و استخفوا بحقه و مالوا الی سواه فکانت المنة منک علی مع اقوام خصصتهم بما خصصتنی به فلک الحمد اذ کنت عندک
فی مقامی هذا مذکورا مکتوبا فلا تحرمنی ما رجوت و لا تخیبنی فیما دعوت بعد از آن هر دعا که خواهی بکن و از جمله زیارات جامعه
که در جمیع روضات متبرکه میتوان خواند تلاوت نمود این است السلام علیکم علی اولیاء الله و اصفیائه السلام علی امناء الله
و احبائه السلام علی انصار الله و خلفائه السلام علی الدعاة الی الله السلام علی المستقرین فی مرضات الله السلام علی الممحصین
فی طاعة الله السلام علی الادلاء علی الله السلام علی الذین من والاهم فقد والی الله و من عاداهم فقد عادی الله و من عرفهم
فقد عرف الله و من جهلهم فقد جهل الله و من اعتصم بهم فقد اعتصم بالله و من تخلی منهم فقد تخلی من الله اشهد الله انی
سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم مؤمن بسرکم و علانیتکم مفوض فی ذلک کله الیکم لعن الله عدو آل محمد من الجن و الانس
و ابرء الی الله منهم و صلی الله علی محمد و آله و بهترین زیارات در هر یک از اماکن متبرکه و روضات مطهره بر یک از ائمه زیارت جامعه کبیره است
که کاملترین زیارات است مبحث چهارم در بیان زیارت سایر اعاظم است که در آن مکان شریف مدفون میباشند پس بعد از فراغ از زیارات
ائمه بقیع مناسب این است که زیارت نماید فرزند رسول خدا را در بقیع و همچنین قبر عبدالله بن جعفر و فاطمه بنت اسد و قبور سایر صحابه و تابعین
که در آن مکان شریف مدفون میباشند بعد از آن برو بجانب احد و زیارت نما جناب حمزه و سایر شهدا را و در زیارت جناب حمزه چنین میگوئی
السلام علیک یا عم رسول الله و خیر الشهداء السلام علیک یا اسد الله و اسد رسوله اشهد انک قد جاهدت فی الله و نصحت لرسول الله
وجدت بنفسک و طلبت ما عند الله و رغبت فیما وعد الله بعد از آن دو رکعت نماز میکنی و ثواب آن را هدیه میکنی بآنحضرت و تسبیح صدیقه کبری

کامل

کامل الزیارة ذکر فرموده اند بعد از فراغ از نماز خود را میاندازی بر روی قبر آنحضرت و میگوئی اللهم انی تعرضت لرحمتک
بلزومی بقبر عم نبیک صلواتک علیه و علی اهل بیته لتجیرنی من نقمتک و سخطک و من الازلال فی یوم تکثر فیه الحسرات
و الاصوات و تشغل کل نفس بما قدمت و تجادل کل نفس عن نفسها فان ترحمنی الیوم فلا خوف علی و لا حزن
و ان تعاقب فمولی لک القدرة علی عبده اللهم فلا تخیبنی الیوم و لا تصرفنی بغیر حاجتی فقد لزقت بقبر عم نبیک و تقربت الیک
ابتغاء مرضاتک و رجاء رحمتک فتقبل منی و عد بحلمک علی جهلی و برأفتک علی جنایة نفسی فقد عظم جرمی و ما اخاف
ان تظلمنی و لکن اخاف سوء الحساب فانظر الیوم الی تقلبی علی قبر عم نبیک صلواتک علی محمد و اهل بیته فبهم فکنی و لا تخیب
سعیی و لا یهون علیک ابتهالی و لا تحجب عنک صوتی و لا تقلبنی بغیر حوائجی یا غیاث کل مکروب و محزون و یا مفرج عن الملهوف
الحیران الغریب الغریق المشرف علی الهلکة صل علی محمد و اهل بیته و انظر الی نظرة لا اشقی بعدها ابدا و ارحم تضرعی و غربتی و انفرادی
فقد رجوت رضاک و تحریت الخیر الذی لا یعطیه احد سواک و لا ترد املی و در زیارت سایر شهدا احد چنین وارد شده که بعد از
آنکه نزد قبور ایشان رسیدی در آنجا بایستی بگو السلام علیکم یا اهل الدیار انتم لنا فرط و انا بکم لاحقون و اگر تواند در آنجا سوره
از قرآن تلاوت نما و ثواب آن را هدیه کن بارواح شریفه ایشان که مناسب است و در کافی روایت بسند صحیح که جناب رسول خدا
وقتیکه میرسیدند بقبور شهدا میفرمودند السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار جا اماکن مشرفه چند است در مدینه که ایشان
با نماز و عبادت در آنها مطلوب است اول مسجد قبا است که مشهور است مسجد ذی القبلتین دوم مسجد فضیخ است و در حدیث معتبر وارد
شده است وجه تسمیه این مسجد بخدمت جناب امام جعفر صادق عرض کرد که چه سبب این مسجد را مسجد فضیخ می نامند
فرمود چونکه نخلی در آن جا است مسمی بفضیخ باین سبب این مسجد را فضیخ مینامند و در این مسجد رد شمس شده تا جناب
حضرت امیرالمؤمنین نماز را در آن وقت درک نماید سیم مشربه ام ابراهیم است یعنی غرفه مادر ابراهیم فرزند رسول خدا و در روایت
وارد شده است که شخصی بخدمت جناب امام جعفر صادق عرض کرد که با بر دیدم مساجدیکه اطراف مدینه است بکدام یک
ابتدا نمایم جواب فرمودند که ابتدا کن بمسجد قبا پس نماز بسیار بکن در آن مسجد بعد از آن برو بمشربه ام ابراهیم و نماز
کن در آن که مسکن جناب رسول خدا و مصلای آنجناب بوده بعد از آن میروی بمسجد فضیخ پس دو رکعت نماز در آن مسجد بکن
و آنکه مسجد قبا مسجدیست در قبا و آن اول مسجدیست که جناب رسول در آنجا نماز فرمودند بعد از هجرت از مکه معظمه
و مراد مسجدیکه در سوره برائة مذکور است که فرموده است لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه

همین مسجد است و این مسجد معروف است و اهل قبا غالب شیعه‌اند و مسجد فضیخ ظاهر این است در حوالی واقع است یا ما بین قبا و حوالی آن
معروف است در آن مسجد که مشرف شدیم مکتب داری در آنجا بود و اطفال مشغول درس و مشق بودند و اما مشربه ام ابراهیم و این زمان
معروف نیست حقیر با جمعی از حاج که همراه بودند سعی بسیار کردیم تا میان نخلستان بدر مسجد فرا به رسیدیم بعضی از اهالی آنجا گفتند
که این مشربه ام ابراهیم است در هر دو مسجد نماز کردیم چهارم مسجد احزاب است که در سمت دیگر مدینه واقع است و مسجد فتح نیز میگویند
در این مسجد سنت است که این دعا بخوانند یا صریخ المکروبین و یا مجیب دعوة المضطرین اکشف همی و غمی و کربی کما کشفت
عن نبیک همه و غمه و کربه و کفیته هول عدوه فی هذا المکان و مخفی نماند که از جمله اعمال مستحبه موکده در مدینه مشرفه روزه گرفتن
سه روز است در آن مکان شریف خواه قصد اقامه عشره داشته باشد یا نه و روزه این سه روز در حق مسافر جایز خواهد شد و این سه
روز روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه خواهد شد و سنت است در شب چهارشنبه نزد ستونی که مشهور است باسطوانه ابی لبابه و اسطوانه
توبه نماز کند و وجه اشتهار این اسطوانه باسطوانه توبه و اسطوانه ابی لبابه این است که ابی لبابه با بعضی دیگر در بعضی اسفار که
جناب رسول خدا بجهاد تشریف می بردند تخلف نموده خود را از شرافت رکاب آنسرور محروم نمود بعد بشدت نادم شد
و لحوق بآنحضرت ممکن نبود خود را بآن ستون محکم بست و سوگند یاد نمود که آب و طعام نخورد تا آنکه بمیرد یا خداوند عالم توبه او را
قبول فرماید و در بعضی از احادیث وارد شده که تا هفت روز چنین بود از شدت عطش و جوع بیهوش شد جناب رسول خدا از
سفر معاودت فرمودند بنظر عادت شریف داخل مسجد شده بجهة نماز بعد از ملاحظه ابی لبابه و غیره از حال ایشان تفحص فرمودند
حقیقة حال را بعرض آنسرور رسانیدند که ابولبابه قسم یاد نموده که تا جناب رسول خدا بدست مبارک خود او را وا نکند
خود را وا نکرده باشد حضرت فرمودند که من سبقت باین امر نخواهم نمود تا خطابی از جانب خداوند عالم نرسد بعد از آن
لیکن بشارت توبه نازل شد و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم ان الله
غفور رحیم آنوقت جناب رسول خدا آن بند را گشودند و این اسطوانه مشهور است و در این هم نوشته شده اسطوانه
توبه مراد این است که در نزد آن ستون شب چهارشنبه که روز بعد عازم روزه خواهد شد در آن نماز نماید بلکه در نزد آن ستون
که محل اجابت است در هر وقت مناجات با قاضی الحاجات بسیار مناسب است و در شب پنجشنبه که نادی روزه در روز
خواهد شد سنت است که نماز در نزد ستونی که بعد از آن ستون است سمت منبر حضرت نماید و در شب جمعه نماز سنت است نزد ستونی
که محاذی محراب آنحضرت است و اگر ممکن باشد که کسی اعتکاف نماید در این سه روز و سه شب در اول نزد ستون ابی لبابه

و در ثانی نزد ستونی که پهلوی اوست در جانب منبر و در ثالث نزد ستونی که محاذی محراب است و آنچه مذکور شد در مقامات بسیار مناسب است
مبحث پنجم در بیان وداع است در حدیث معتبر وارد شده است در وقتیکه بخواهی از مدینه بیرون روی غسل کن بعد از آن
مشرف شو بقبر جناب رسول خدا بعد از زیارت آن سرور عالم و طلب حوایج خود را از خلاق عالم جل شانه در مقام وداع
آنحضرت چنین بگوی اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر نبیک فان توفیتنی قبل ذلک فانی اشهد فی مماتی علی ما شهدت
علیه فی حیوتی ان لا اله الا انت و ان محمدا عبدک و رسولک صلی الله علیک یا رسول الله و لا جعله الله آخر تسلیمی علیک
و در مقام وداع ائمه بقیع و غیر ایشان از سایر ائمه این زیارت را بخوان السلام علیکم سلام مودع لا سئم و لا قال
و رحمة الله و برکاته علیکم یا اهل بیت النبوة سلام ولی غیر راغب عنکم و لا مستبدل بکم و لا مؤثر علیکم غیرکم و لا منحرف عنکم و لا
زاهد فی قربکم و لا جعلنی الله آخر العهد من زیارة قبورکم و اتیان مشاهدکم و السلام علیکم و حشرنی الله فی زمرتکم و او
ردنی حوضکم و جعلنی من حزبکم و ارضاکم عنی و مکننی فی دولتکم و احیانی فی رجعتکم و ملکنی فی ایامکم و شکر سعیی بکم و غفر ذنبی
بشفاعتکم و اقال عثرتی بحبکم و اعلی کعبی بموالاتکم و شرفنی بطاعتکم و اعزنی بهداکم و جعلنی ممن انقلب مفلحا منجحا غانما
سالما معافا غنیا فائزا برضوان الله و کفایته بافضل ما ینقلب به احد من زوارکم و موالیکم و محبیکم و شیعتکم و رزقنی الله
العود ابدا ما ابقانی بنیة صادقة و ایمان و تقوی و اخبات و رزق واسع حلال طیب اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتهم [ذکرهم]
و ذکرهم و الصلوة علیهم و اوجب لی المغفرة و الرحمة و الخیر و البرکة و الفوز و النور و الایمان و حسن الاجابة کما اوجبت لاولیائک
العارفین بحقهم و الموجبین طاعتهم و الراغبین فی زیارتهم المتقربین الیک و الیهم بابی انتم و امی و نفسی و اهلی و مالی
اجعلونی فی همکم و صیرونی فی حزبکم و ادخلونی فی شفاعتکم و اذکرونی عند ربکم اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابلغ ارواحهم
و اجسادهم منی السلام و السلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته و صلی الله علی محمد سیدنا و آله و سلم تسلیما کثیرا و حسبنا الله و نعم [الوکیل]
سؤال کسانیکه اراده احرام دارند بنیت عمره تمتع را بچه نوع نمایند و کیفیت عمره تمتع را هم بیان فرمایند جواب
این چند کلمه در بیان آداب عمره تمتع در چند منزل وادی عقیق از این مقصر درگاه باری جل شانه محمد باقر الموسوی
مرقوم گردیده و در این غایت احتیاط منظور شده بدانکه بعد از وصول بحد میقات لازم بر اشخاصی که اراده احرام
دارند بحج تمتع را نمایند مراد بعمره تمتع احرام و طواف بیت الله و دو رکعت نماز طواف و سعی بین الصفا و المروه
و تقصیر یعنی مو و ناخن از بدن جدا نمودن است و چون عمره تمتع مرتبط است بحج تمتع لهذا مناسب این است در عمره

تمتع افعال حج نیز نماید پس جهت چنین نماید که من اتیان بعمره تمتع که معتبر است در حج تمتع بجهة امتثال امر خداوند عالم جلّ شأنه
بجا می‌آورم قربةً الی الله و همچنین بعد از فراغ از عمره تمتع اتیان بحج تمتع خواهم نمود قربةً الی الله تعالی و اگر باین نحو نیت نماید که اتیان
باحرام و طواف کعبه و دو رکعت نماز طواف و سعی و تقصیر و احرام حج و وقوف در عرفات و وقوف در مشعر الحرام
و رمی جمره عقبه و قربانی و حلق و تقصیر و طواف حج و دو رکعت نماز طواف و سعی بین الصفا والمروه و طواف نساء
و دو رکعت نماز آن و بیتوتت در منی در شب یازدهم و دوازدهم و رمی جمرات ثلث در روز یازدهم و دوازدهم
می‌نمایم قربةً الی الله و بعد از این نیت سنت است که تلفظ باین کلام نماید اللّهم انّی ارید التمتع بالعمرة الی الحج علی کتابک
وسنة نبیک فان عرض لی شیء یحبسنی فحلّنی حیث حبستنی بعد از آن شروع نماید بمقدمات احرام مثل تطهیر بدن
از غبار و چرک و شارب و ناخن گرفتن و نوره کشیدن بدن و بعد از آن غسل احرام نماید و نیت غسل باین نحو نماید
که غسل احرام بجا می‌آورم قربةً الی الله تعالی و قبل از غسل وضو نسازد و بعد از آن غسل نماید و بعد از غسل دو جامه احرام
بپوشد یکی را مثل لنگ و دیگری را مثل ردا بر دوش اندازد هرگاه هر دو طرف ردا را از زیر بغل درآورده و بدوش
دیگری اندازد هم خوبست و در وقت اراده پوشیدن باین نحو نیت نماید که من دو جامه احرام میپوشم قربةً الی الله تعالی و بعد از
این شش رکعت نماز احرام سنت است در هر دو رکعت یک سلام و اگر اقتصار بدو رکعت نماید عیب ندارد و در رکعت اول
بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت ثانی قل هو الله احد بخواند بعد از آن نیت احرام نماید باین نحو که من
محرم میشوم در عمره تمتع واجب قربةً الی الله تعالی و اگر بعد از این چنین نیت نماید که من اجتناب می‌نمایم در عمره تمتع از
صید بری نمودن و دلالت بر آن نمودن و از خوردن گوشت آن و از خوردن بچه آن و تخم آن و نظر در آن بجهة نمودن
و مقاربت نمودن و بوسه دادن و نظر شهوت بزن نمودن و بدن ببدن زن مالیدن بشهوت و عقد نمودن
و شاهد بر عقد شدن و وکیل در عقد نمودن و سرمه سیاه کشیدن و انگشتر در دست نمودن بجهة زینت و کذب
و فحش و افتخار نمودن و گفتن لا والله و بلی والله بلکه از مطلق قسم و استعمال عطر نمودن و بو بیدن و خوردن
عطر و از حتی طعام ادویه دار مثل زعفران و روغن بر بدن مالیدن و اخراج نمودن خون از بدن حتی بتوسط خلال دندان
و موی از بدن جدا نمودن حتی کندن یک موی از بدن خود یا غیر و ناخن گرفتن و سایه بر سر قرار دادن در حالت مشی
و در سایه راه رفتن و از پوشیدن جامه دوخته و کشتن شپش و کیک و انداختن اینها از بدن و جامه و پوشیدن

و آن میشود از جامه دوخته [illegible] در حال احرام [illegible] محرم [illegible]

بر زنان [illegible] پای پوشیدن واجب نیست [illegible]

و پشت پای و گرفتن دماغ در حین وصول بوی بد بمشام و از ارتماس یعنی سر در آب فرو بردن و استمناء یعنی
طلب خروج منی نمودن بهر نحو باشد اگر چه بتخیل صورت زوجه خود بوده باشد و از حنا بستن و رنگ بستن بجهة زینت
و دندان کندن و سلاح بستن در غیر حال ضرورت قربةً الی الله تعالی یعنی اجتناب میکنم از امور مذکوره بتمامها قربةً
الی الله تعالی اگر چه حکم بحرمت جمیع امور مذکوره در حال احرام مشکل است لکن رجحان اجتناب محل اشکال نیست و بعد از
آن اندک تأمل نموده نیت تلبیه را باین نحو بگوید تلبیه میگویم در احرام عمره تمتع قربةً الی الله تعالی و بگوید لبیک اللهم لبیک
لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک لبیک و چونکه بر زن سایه بر سر قرار دادن
حرام نیست و همچنین در زیر سایه راه رفتن و پوشیدن رخت دوخته لهذا زن میتواند در حال احرام کجاوه که رو پوش داشته
باشد بنشیند بنا بر این در نیت التفات اجتناب از اینها ضرور نیست در حق زن و همچنین حرمت ستر راس و ستر پشت
پا این هر دو نیز از خواص مرد است چنانچه حرام است ستر وجه و بر مرد حرام نیست پس هیچ چیز نیست که حرمت اینها مختص است
برجال ستر راس و ستر پشت پا و سایه بر سر قرار دادن و در سایه راه رفتن و پوشیدن مخیط چنانچه بر زن حرام است
ستر وجه و بر مرد حرام نیست و پس زن در نیت قصد اجتناب از ستر وجه باید نماید چنانچه اجتناب از زیور و طلا و لا
نیز از خواص زن است چه حرمت آن نسبت برجال اختصاص بحالت احرام ندارد سؤال ضعیفه عازم مکه معظمه
شده و در وقت رسیدن بمیقات حایض شده کیفیت عمل آن در احرام و طواف و غیر هما را بیان فرموده که دستور
العمل آن چه چیز است جواب حایض مانع از احرام نیست بلکه حایض غسل احرام که مستحب است میتواند نمود لکن ترک
نماز می‌نماید و محرم میشود و مثل حالت غیر حایض در اتیان تلبیه می‌نماید و داخل مکه میشود و بعد از دخول مکه اگر حیض قطع
شد غسل میکند و اعمال عمره را تمام بعمل می‌آورد و اگر قطع نشد تا روز عرفه یعنی تا زوال روز عرفه آن وقت عدول
نماید از تمتع بافراد اکتفا بهمان احرام سابق نماید و وقوف عرفات و مشعر و اعمال منی را بعمل می‌آورد و اگر در روز
عاشر ذی الحجة الحرام حیض منقطع شد عود بمکه نماید غسل نموده طواف حج و سعی بین الصفا والمروه و طواف نساء را
بعمل بیاورد آن وقت عمره مفرده بعمل خواهد آورد و حج او صحیح خواهد بود سؤال ضعیفه در حال حیض محرم شده در روز
چهارم حیض و هشتم عادت او که هشتم ذی حجه بوده باشد وارد مکه شده چنین فهمیده که خون او قطع شده غسل نموده
طواف عمره و سعی و تقصیر نموده محرم بحج شده و وقوفین و مناسک منی را بعمل آورده روز عید اضحی که دهم ذی حجه است هشتم عا

او بوده خون می بیند عود بکه نبوده متمکن از غسل نبوده بهم بعد از غسل بنماید وطواف این را بعمل آورد و بعد عود می بنماید روز دهم بدیهم
ماذکر دهم عادت او بوده خون می بیند بعد غسل حیض میکند بعد دیگر خون نمی بیند اکتفا بهمان طواف که نموده می نماید اذکه مراجعت
بنماید آیا حج او صحیح است یا فاسد حقیقت حال را بیان فرمایند جواب ظاهر این است که حج او فاسد نبوده باشد تحقیق حال
در اثبات مرام محتاج است به بیان چند مطلب اول آنست که ضعیفه هرگاه در ایام عادت حیض خون دید و خون تا عشره
بوده و بعد از آن قطع شود خون در مجموع عشره حیض خواهد شد خواه ایام عادت او کمتر از عشره ایام بوده باشد یا نه خواه خون
در مجموع عشره متصل بوده باشد یا نبوده باشد بلکه هرگاه در سه روز اول پیوسته خون دیده و بعد خون ندیده و باز روز
دهم خون دیده و بعد مطلقا ندیده ظاهر این است مجموع عشره ایام محکوم بحیض خواهد بود قال الشیخ الطایفة فی النهایة اذا رأت
المرأة الدم یوما او یومین فترک الصلوة والصوم فان رات الیوم الثالث او فیما بعدها الی یوم العاشر فذلک دم حیض
فان لم تره بعد ذلک ورأته بعد انقضاء عشرة ایام فان ذلک لیس بدم حیض قال فی المبسوط اول ما ترى المرأة الدم ینبغی ان
تمتنع من الصوم والصلوة فان استمر بها ثلثة ایام متتابعة قطعت علی انه دم حیض ولم یکن علیها شیء فاذا رات دون
من ذلک قطعت علی انه لم یکن دم حیض وقضت الصلوة والصوم وعلی الروایة الاخری اذا رات الثلثة فی جملة
العشرة وما یلزمها قضاء الصلوة واذا قلنا لایکون اقل من ثلثة ایام متوالیات فمتی رات ثلثة ایام ترکت الصلوة
والصوم فان رات بعد ذلک الطهر وصلت وصامت فان رات بعد ذلک وما قبل ان یستوفی عشرة ایام علی
ای صفة کان الدم اسود کان او احمر او اصفر وعلی کل حال کان ذلک حیض ولم یکن علیها فی ما صامت وصلت شیء غیر انها
تقضی الصوم فیما بعد وان رات بعد ان یمضی لها عشرة ایام وما قطعت علی انه لیس بدم حیض وانه من الاستحاضة
وسنذکر حکمه فان رات الصفرة او الکدرة فی هذه العشرة ایام حکمها بانها من الحیض فان رات الدم ثلثة ایام
حکم لها بانه دم من الاستحاضة ثم رات یوم الحادی عشر والثانی عشر والثالث عشر من وقت ما رات الدم الاول
کان حکمه بانه من الاستحاضة وقال فی الوسیلة وللحیض ثلثة احوال اما یری الدم قلیلا وهو ثلثة ایام متوالیات
وروی مقدار ثلثة ایام من عشرة او کثیرا من عشرة ایام او متوسطا وهو ما بین الثلثة الی العشرة فاذا بلغت المرأة
تسع سنین فصاعدا ورات ولم تحقق من ثلثة احوال اما عرفته یقینا انه دم حیض او غیره او اشتبه علیها فان
عرفت یقینا عملت علیه وان اشتبه علیها بدم الاستحاضة فهو حیض وان اشتبه بدم العذرة اعتبرت بالقطنة فان

القصد

القصد فهو دم حیض فان تطوقت فهو دم عذرة وان اشتبه بدم القرح وان کان خارجا من جانب الایسر
فهو دم حیض والصفرة والکدرة فی ایام الحیض او فیما ان یکون حیضا فهو حیض وفی ایام الطهر طهر واذا رات الدم
انقضاء تسع سنین ولم یشتبه علیها او اشتبه وکان محکوما علیه بالحیض ترکت الصلوة والصوم ولها اربعة احوال احدها
ان تری ثلثة ایام متوالیات ثم ینقطع ولا تراه بعد ذلک الی انقضاء عشرة ایام والثانی ان ینقطع الدم ثم یعود
قبل انقضاء عشرة ایام والثالث ان تراه یوما او یومین ثم ینقطع عنها ولا یعود والرابع ان ینقطع عنها بعد یوما او یومین ثم
یعود وقبل انقضاء عشرة ایام بمقدار ما یتم به ثلثة ایام فالاول یلزمها ان تعمل عمل الحایض فی الایام التی رات فیها الدم
ثم تغتسل والثانی کان الدم فیهما والطهر المتخلل بینهما حیضا والثالث یکون دم فساد ویجب علیه قضاء الصلوة والصوم
والرابع یکون جمیع عشرة ایام بحکم الحایض فی احدی الروایتین وقال فی الجامع اقل الحیض ثلثة ایام متوالیات واکثره
عشرة ایام وان توالی ثلثة ایام ثم یعرف الی العشرة فالکل حیض فقال فی المعتبر لو رات الدم ثلثة ایام ثم انقطع
فهو دم حیض لحصول شرایطه فان رات قبل العاشر فانقطع علیه فالجمیع حیض وکذا ایام النقاء المتخللة بین الدمین
اذ لایکون الطهر اقل من عشرة ایام وغیر ذلک من عبارات العرکة فی هذا المطلب التی لا داعی لایرادها والی حمل
انها اذا رات الدم فی ثلثة ایام ثم لم تره الی الیوم العاشر فرأته فیه ثم انقطع بعده محکومة بانها حایض فی مجمع
العشرة ولو فی ایام النقاء والمستند فیه الصحیح المروی فی الکافی عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر قال اذا رات المرأة
الدم قبل عشرة ایام فهو من الحیضة الاولی او قوله فهو من الحیضة الاولی یومی الی عدم اتصال الدم والاطلاق
مشتمل محل الکلام وغیره کما لایخفی نعم ان قوله قبل العشرة وان کان ظاهره عدم شموله لما اذا رات الدم فی نفس
العاشر لکن ذیل الحدیث یشمله ایضا وهو قوله وان کان بعد العشرة فهو من الحیضة المستقبلة مضافا الی امکان حمل
الصدر علی ما یکون شاملا لما رأته فی یوم العاشر ایضا فان یقی ان المراد قبل انقضاء عشرة ایام یکون التحدید بالاضافة
الی رویة الدم ویکون ذیله قرینة علی هذا التقدیر واطلاقه یقتضی الحکم بالحیضة ولو فی ثلثة ایام فی جملة العشرة وعلی
هذا یکون الاستثناء به فی محل الکلام بالاطلاق والفحوی کما لایخفی علی اولی النهی مطلب دوم آنست چنانچه صوم
وصلوة مشروط است بخلو از حیض چنین است طواف پس طواف در حال حیض صحیح نخواهد بود بلکه میتوان بعنوان
قاعده کلیه ادعا نمود که جمیع اعمال حج وعمره با حیض میتوان اتیان نمود مگر طواف وصلوة آن وصلوة احرام واین مطلب

یعنی عدم صحت طواف با حیض مجمع علیه بین العلماست بعد از اتفاق علما در این مطلب اختلاف کرده اند در حق ضعیفه
که محرم شده بعمره تمتع و ممنوع از طواف شده بجهة حیض و مشهور ما بین فقها این است که صبر کند تا انقطاع حیض هرگاه
مشخص شد که هرگاه تاخیر نماید وقوفین از او فوت میشود و در این صورت عدول میکند از تمتع بحج افراد و بهمان احرام
سابق را احرام حج قرار میدهد میرود بعرفات و مشعر و منی بعد از ادای مناسک و هو دلکه اگر حیض قطع شد یوم عید
غسل نموده طواف حج و صلوة طواف و سعی و تقصیر و طواف نسا را بعمل میآورد و اگر منقطع نشد اقتصار مینماید بافعال
غیر از طوافین بعد از انقطاع حیض طوافین را بعمل میآورد و از مرحوم علامه در تذکره ظاهر میشود که این اجماعی است
حیث قال اذا حاضت المرأة بعد الاحرام قبل الطواف لم یکن لها ان تطوف اجماعا لانها ممنوعة من الدخول فی المسجد بل
فتنتظر الی وقت الوقوف اذا طهرت وتمکنت من الطواف والسعی والتقصیر وانشاء احرام الحج وادراک عرفة صح لها التمتع
وان لم تدرک ذلک وضاق الوقت بطلت متعتها وصارت حجتها مفردة عند علمائنا وتقرب منه ما ذکره فی المنتهی
قال اذا دخلت المرأة مکة متمتعة طافت وسعت وقصرت ثم احرمت بالحج کما یفعل الرجل سواء فان حاضت قبل الطواف
لم یکن لها ان تطوف بالبیت اجماعا لان الطواف صلوة ولانها ممنوعة من الدخول فی المسجد وتنتظر الی وقت الوقوف
بالموقفین فان تطهرت وتمکنت من الطواف والسعی والتقصیر وانشاء احرام الحج وادراک عرفة صح لها التمتع
وان لم تدرک ذلک وضاق علیها الوقت او استمر علیها الحیض الی وقت الوقوف بطلت متعتها وصارت حجها مفردا
ذهب الیه علماؤنا اجمع وحکی شیخنا الشهید فی الدروس عن جماعة عدم العدول بل تترک الطواف وتسعی وتقصر
ثم تحرم للحج ثم تقضی طواف العمرة وطواف الحج والنسا حیث قال الاظهر ان الحائض اذا خافت فوت الوقوف بالحیض
نقلت عمرتها الی الحج ثم تعتمر بعده الی ان قال وروی انها تسعی ثم تحرم بالحج وتقضی طواف العمرة مع طواف الحج وعلیه
علی ابن بابویه وابن الجنید وابو الصلاح والحلبی والمشهور هو المختار للصحیح المروی فی التهذیب عن جمیل ابن دراج قال سألت
اباعبدالله عن المرأة الحائض اذا قدمت مکة یوم الترویة قال تمضی کما هی الی عرفات فتجعلها حجة ثم تقیم حتی تطهر وتخرج الی
التنعیم فتحرم فتجعلها عمرة وهو لصحة سنده واشتهاره علی جماعة من الاصحاب الاجماع واعتضاده بالاشتهار بل دعوی
الاتفاق اقوی مما دل علی القول الثانی وان کان متعددا ولزوم العدول الی الافراد فی الصورة المفروضة مما لا
ینبغی التامل فیه بعد از ذکر اینکه مرقوم میگوئیم که مکلف به در حق حایض در صورت مفروضه تاخیر طواف است بالاتفاق

علما خواه بعد از عدول از عمره تمتع بحج افراد بوده باشد چنانچه مختار و مشهور است یا با عدم عدول چنانچه مقتضی
قول ثانی است پس اتیان بطواف در ان حالت خواه در عمره بوده باشد یا در حج اتیان بغیر ماموربه است بلکه اتیان
بمنهی عنه پس ماتی به در این حالت غیر ماموربه است و ماموربه غیر ماتی به است پس ماتی به موجب امتثال و حصول
نمیتواند شد مطلب سیم آنست که جاهل بموضوع یعنی جاهل باینکه حایض است حین العمل بعد از انکه فساد العمل
منکشف شود یعنی معلوم شود بعد از فراغ از عمل که حایض بوده است حکم عالم است در فساد عمل و اگرچه مثل عالم نیست
در اثم پس در صورت علم بموضوع عالم آثم است و عمل محکوم بفساد و در صورت جهل بموضوع اگرچه اثم منتفی است
لکن عمل فاسد است زیرا انتفاء الاثم فقط واما الفساد فلکون الخلو من الحیض من شرایط صحة الطواف وانتفاء الشرط
یقتضی انتفاء المشروط قال فی المبسوط ومن شرط صحة الطواف الطهارة فان طاف جنبا او علی غیر وضوء لم یجزه
وعلیه اعادة الطواف وفیه ایضا ومن نسی طواف الزیارة حتی یرجع الی اهله وواقع اهله کان علیه بدنة والرجوع الی مکة
وقضی طواف زیارة وان کان طواف النساء وذکر بعد رجوعه الی اهله جاز ان یستنیب غیره فیه لیطوف عنه فان
ادرکه الموت قضی عنه ولیه وفی النهایة من طاف طواف الفریضة وصلی ثم تبین انه علی غیر وضوء اعاد انتهی
کلامه رفع مقامه والحکم بالاعادة فیما اذا تبین وقوع الطواف مع الحدث الاصغر یستدعی وجوبها فیما اذا تبین
وقوعه مع الحدث الاکبر بطریق اولی کما لایخفی وفی الجامع وان سهی فطاف محدثا ثم ذکر تطهر واعاد فی الفرض وتطهر
وتصلی رکعتین فی النفل وفی التذکرة وقد بینا وجوب الطهارة من الحدث والخبث فی الثوب والبدن ووجوب
الستر فلو کان جنبا او محدثا او عاریا او طافت المرأة حایضا او طاف وعلی ثوبه او بدنه نجاسة عالما او ناسیا فی طواف
الفریضة لم یعتد بذلک الطواف وفیه ایضا لو ذکر انه طاف محدثا فان کان طواف الفریضة استانف الطواف
والصلوة ان کان قد صلی بحدثه وفی الشرایع من طاف وذکر انه لم یتطهر اعاد فی الفریضة دون النافلة ویعید صلوة
الطواف الواجب واجبا والندب ندبا وفیه ایضا الطواف رکن من ترکه عامدا بطل حجه ومن ترکه ناسیا
قضاه ولو بعد المناسک ولو تعذر العود استناب فیه وفی النافع لو ذکر انه لم یتطهر اعاد طواف الفریضة وصلوته
ولا یعید طواف النافلة ویعید صلوته استحبابا ولو نسی طواف الزیارة حتی رجع الی اهله وواقع اعاد وان تعذر
العود یستنیب فیه وفی الکفارة تردد والاشبه انه لایجب الا مع التذکر ولو نسی طواف النساء استناب ولو مات

فعلى الولى وفيه ايضا الطواف ركن فلو تركه عامدا بطل حجه ولو كان ناسيا اتى به ولو تعذر العود استناب فيه
وفيه رواية وان كان على وجه جهالة اعاد وعليه بدنة وفى التذكرة ايضا الطهارة شرط فى الطواف الواجب فلا يصح
طواف المحدث عند علمائنا وفى المنتهى الطهارة شرط فى الطواف الواجب ذهب اليه علمائنا اجمع ولا يصح طواف
الا مع الطهور من الحدث وفيه ايضا قد بينا ان الطهارة شرط فى الطواف فلو طاف وهو محدث متعمدا وجب عليه
اعادة الطواف لان الطهارة شرط فيه وقد فاتت ويبطل المشروط كالصلوة وفى التحرير لو طاف الواجب
وهو محدث لم يجزه وان كان ساهيا ويجب اعادته وفيه ايضا الطواف ركن من تركه عامدا بطل حجه ولو كان ناسيا
قضاه ولو بعد المناسك فان تعذر العود استناب فيه وفيه ايضا لو طاف واجبا وهو محدث عامدا او ناسيا لم
يصح طوافه ولو كان على جسده نجاسة عامدا اعاد الى ان قال لو تحلل من احرام العمرة ثم احرم بالحج وطاف وسعى
ثم ذكر انه طاف محدثا فى احد الطوافين ولم يعلم ايهما اعاد الطوافين معا وفيه ايضا طواف الحج ركن فيه بالاجماع
كما ان الطواف العمرة ركن فيها فلو اخل به عامدا بطل حجه وان اخل به ناسيا وجب عليه ان يعود ويقضيه فان
لم يتمكن استناب فيه ولا يجزى طواف الوداع عنه وغير ما ذكر من عبارات القوم الصريحة فى هذا المطلب والمستند لذلك
مضافا الى الاجماع الاصحاب ما روى عن النبى صلعم انه قال الطواف بالبيت صلوة الا انكم تتكلمون فيه وجه الاستدلال
هو ان الحمل على الحقيقة متعذر فلابد ان يصار الى اقرب المجازات ومقتضاه الاشتراك فى جميع الاحكام
ومن جملة ما ثبت فى الصلوة انها اذا اتى بها فى حال الحيض تفسد سواء كان عامدا او ناسيا او جاهلا فتعين ان يكون
الامر بالطواف ايضا كك ويؤيد ارادة هذا المعنى الاستثناء المذكور فى ذيل الحديث ثم ان الحديث وان حكى من
طرق العامة لكن الاصحاب تلقوه بالقبول ويدل عليه ايضا الصحيح المروى فى فى عن محمد بن مسلم قال سالت احدهما
عن رجل طاف طواف الفريضة وهو على غير طهور قال يتوضأ ويعيد طوافه وان كان تطوعا توضأ وصلى ركعتين والصحيح
المروى فى يب عن على بن جعفر عن اخيه ابو الحسن قال سالته عن رجل طاف بالبيت وهو جنب فذكر وهو فى الطواف
قال يقطع طوافه ولا يعتد بشئ مما طاف بعد از تمهيد مراتب مذكوره ميگوئيم در صورت مفروضه بمقتضاى مقدمه اولى
طواف عمره وهمچنين طواف حج وطواف نساء هرسه در حال حيض واقع شده و بمقتضاى مقدمه ثالثه طواف
در حال حيض باطل خواهد بود خواه ضعيفه عالم بحيض بوده باشد يا نه و بمقتضاى مقدمه ثانيه لازم بود بعد از

عالم شد

عالم شدن عادت طواف اعاده بهر طوافها نموده باشد و مفروض اين است كه ننموده پس اخلال بطواف واجب نموده و اين موجب
فساد حج است پس لازم است اعاده حج ظاهر اين است تفاوتى ما بين اينكه اخلال بطواف شود عامدا يا جاهلا نباشد
و در فرض سؤال اخلال بطواف واجب نموده با جهل بوجوب ان و در اين صورت پس ضعيفه مزبوره در صورت
مسطوره اخلال بجزء هر يك از حج نموده كه عبارت از طواف حج وطواف نساء وطواف عمره بوده باشد و دليلى بر اتفاق
اين نداريم و نظر بقاعده اخلال بجزء موجب اخلال بكل است مگر در صورتيكه دليل دلالت كند بر خلاف آن و اين در مورد
سؤال منتفى است بعلاوه چند نصوص معتبره ناطق بلزوم اعاده است منها الصحيح المروى فى يب عن على بن يقطين
قال سالت ابا الحسن عن الرجل جهل ان يطوف بالبيت طواف الفريضة قال ان كان على وجه الجهالة اعاد الحج وعليه بدنة
ومنها الصحيح المروى فيه ايضا عن حماد بن عيسى عن على بن ابى حمزة قال سئل عن رجل جهل ان يطوف بالبيت حتى يرجع الى
اهله قال اذا كان على جهة الجهالة اعاد الحج وعليه بدنة واما انچه از عبارات سابقه ظاهر ميشود كه اجتزا باعاده خود طواف
شود پس ظاهر اين است كه مراد از آنها با بقاى محل طواف است واما هرگاه محل ان منقضى شده باشد مثل ما نحن فيه
چنين نيست بلكه لازم است اعاده اصل حج نظر باينكه فقها تقسيم نموده اند افعال عمره وحج را بركن وغير ركن و فرموده اند
ركن در مباحث حج آنست كه اخلال ان متعمدا موجب فساد عمره يا حج بوده باشد وغير ركن انست كه اخلال ان عمدا موجب
فساد نشود و طواف عمره و طواف حج را از جمله اركان گرفته اند دون طواف نساء پس بمقتضاى اين كلام اين است كه
اخلال بطواف عمره و طواف حج عمدا موجب فساد حج بوده باشد و در صورت مفروضه اخلال بهر دو شده جهلا والجهل
فى المقام عامد وقد سمعت مستنده پس معلوم شد كه اخلال بطواف عمره و طواف حج اگرچه جاهلا بوده باشد موجب
فساد حج است پس واجب است اعاده حج و اعاده طوافين تنها كفايت نميكند بلى در صورت نسيان طواف
نساء اكتفا بطواف نساء ميتوان نمود بلكه اكتفا بنيابت غير ميتوان نمود اما در نسيان طواف عمره و نسيان طواف
حج در اينجا فقها خلاف كرده اند اما نسيان طواف حج مثل اخلال باو است عامدا پس موجب فساد حج است و اعاده
حج لازم است يا چنين نيست بلكه اكتفا باتيان طواف فقط ميتوان نمود يعنى هرگاه قضاى طواف فايت از حج خواه
بود اگرچه در ماه محرم مثلا بوده باشد پس با امكان عود لازم است خود اين شخص معاودت نموده قضا نمايد و با عدم
امكان عود ميتواند نايبى تعيين نمايد كه از جانب او طواف نمايد و اين حكم يعنى جواز استنابت در نسيان

طواف نسا ظاهر این است اتفاقی بوده باشد نظر باینکه طواف نسا را فقها واجب غیر رکن میدانند واخلال
بان را عمداً موجب فساد حج میدانند ولکن در نسیان طواف حج محل خلاف است قال الشیخ الطایفة فی المبسوط مشیراً
الی طواف النساء ان ترکه وهو حی کان علیه القضاء فان لم یتمکن من الرجوع الی مکة جاز ان یامر من ینوب عنه فیه فاذا
طاف النایب عنه حلت له النساء قال فی یب فی هذه اللفظة والذی رواه علی بن جعفر عن اخیه ع قال سألته عن رجل نسی
طواف الفریضة حتی قدم بلده وواقع النساء کیف یصنع قال یبعث بهدی ان کان ترکه فی حج وان کان ترکه فی عمرة بعث
بهدی فی العمرة ویوکل من یطوف عنه ما ترکه من طوافه محمول علی طواف النساء لان من ترک طواف النساء ناسیاً جاز له ان
یستنیب غیره مقامه فی طوافه ولا یجوز له فی طواف الحج وهذا الکلام منه صریح علی ان جواز الاستنابة فیه مطلقاً قال فی التذکرة
الطواف رکن من ترکه عامداً بطل حجه ولو ترکه ناسیاً قضاه ولو بعد المناسک فان تعذر العود استناب فیه وفیه لو
ترک الحاج او المعتمر مفرداً طواف النساء لم یحلل له ویجب علیه العود مع المکنة لتطوفه فان لم یتمکن امر من یطوف عنه
طواف النساء فاذا طاف النایب عنه حلت له النساء ولو مات قبل طوافه طاف عنه ولیه بعد موته تحقیق الحال یستدعی
ان یقال هو صور الاولی ان یکون قد ترک طواف الحج عامداً والحکم فیه انه ان تمکن من الاتیان به فی وقته کما اذا
تمکن من الاتیان به فی طول ذی حجة وجب علیه ذلک فیصح حجه عند الاتیان به وبما بعده من السعی وغیره وفیه وان لم
یتمکن منه کما اذا خرج الشهر کله بطل حجه سؤال هرگاه زید استطاعت داشت وفوت شد وحال یک دختر ده ساله دارد
وزوجه او هم هست آیا بر دختر یا بر والده دختر واجب است که حج از برای او بگیرند یا نه ومفروض این است وصیت هم نکرده است
آن زید وبر فرض آنکه واجب شد که حج بگیرند از برای او آیا دختر بگیرد یا والده او یا حاکم شرع هر یک باشد بیان فرمایند جواب
بر فرض تحقق استطاعت ولزوم حج وعدم ادای حج البته لازم است از اصل ترکه او وجه حج اخراج نمایند خواه زوجه اخراج
نماید یا دختر لکن اولی این است که هر یک متصدی میشوند باذن واطلاع حاکم شرع بوده باشد سؤال سایه بر سر انداختن را
که در حال احرام منع فرموده اند منتهی که در خیمه هم نمیتوان قرار گرفت یا نه واگر گرما شدت کرد وعمامه یا چیز دیگر در سر بست
واو را کفاره لازم شد اگر عمامه یا چیز او را بر دارد ودفعه دیگر باز بر سر گذارد کفاره مکرر میشود یا نه جواب در راه رفتن
در زیر سایه بودن محرم حرام است لکن نشستن در خیمه ممنوع نیست واگر مضطر شود در ستر راس ستر راس می نماید و
کفاره میدهد ومحض برداشتن عمامه وسر گذاشتن همان عمامه در صورتیکه فصل طویل نشود وهمچنین استمرادی

در ستر راس یعنی وقت مستور بودن در اس طول نکشیده باشد ظاهر این است موجب تکرر کفاره نشود واما هرگاه استمراری
در زمان مستور بودن تحقق شده باشد یا فصل طویلی مابین کشف نمودن ستر وپوشیدن آن ثانیاً متخلل شود احوط تکرر
کفاره است سؤال هرگاه زید مکه معظمه رفته است فراموش کرده است طواف نسا را بعمل نیاورده است یوم چهار
دهم ذی حجه بخاطرش می آید که حج نسا را فراموش کرده است آیا باید آنجا بماند تا سال دیگر حج او صحیح است یا نه و [illegible]
احلال او صحیح است یا نه جواب نسیان طواف نسا یعنی طواف نسا را فراموش کرده باشد در روز چهاردهم ذی حجه طواف
متذکر شود همان روز طواف نسا را بعمل می آورد حج او صحیح است وحرجی بر او نیست بی اشکال وهو العالم سؤال کسانیکه
از بلاد بعیده به نیابت در حج بمکه معظمه زادها الله شرفاً مشرف میشوند آیا بر ایشان واجب است اتیان بعمره مفرده یا نه
جواب اگرچه توهم از کلمات جماعه از فقهاء رضوان الله علیهم مقامهم عدم وجوب میشود نظر باینکه عمره را تقسیم
فرموده اند بعمره مفرده ومتمتع بها وفرموده اند عمره مفرده فرض اهل مکه است وعمره متمتع بها فرض ما عدا است قال فی الشرایع
ینقسم الی متمتع بها ومفردة والاولی تجب علی من لیس حاضری المسجد الحرام الی ان قال والمفردة تلزم حاضری المسجد الحرام
لکن ظاهر این است که واجب بوده باشد والمستند فی الوجوب عموم المستند ففی الصحیح المروی فی الکافی عن معاویة بن عمار
عن ابی عبد الله ع قال العمرة واجبة علی الخلق بمنزلة الحج علی من استطاع لان الله عز وجل یقول واتموا الحج والعمرة لله
وانما نزلت العمرة بالمدینة قال قلت له فمن تمتع بالعمرة الی الحج ایجزی ذلک عنه قال نعم والمراد من قوله ع من استطاع
الاستطاعة للعمرة الی الحج الجزی ذلک عنه اذ الظاهر من السؤال ان السائل اعتقد وجوب العمرة علی الناس ایضا لکن
الدال علی السؤال ان العمرة المتمتع بها هل تکون مجزیة عن العمرة المفردة ام لا فرده ع علیه واجاب بما سأل
مع الاتیان بالعمرة المتمتع بها لا یجب الاتیان بالعمرة المفردة بل یکون التمتع مجزیة عنها واوضح منه فی الدلالة علی
المرام الصحیح المروی فی الکافی عن الحلبی عن ابی عبد الله ع قال اذا استمتع الرجل بالعمرة فقد قضی ما علیه من فریضة العمرة
وجه الدلالة هو ان العمرة المتمتع بها انما هی فی حق النائی وقد حکم ع فی ذیل الحدیث بان الاتیان بالعمرة المتمتع
بها یسقط ما علیه من العمرة المفردة واللازم منه وجوب العمرة المفردة فی حق النائی ایضا فلا یکون مختصة بحاضری
المسجد الحرام ان قلت ان النائب قد اتی بالعمرة المتمتع بها ولکن یسقط عن العمرة المفردة فی حقه ایضا قلنا
فعل النائب لکونه نائبا عن المنوب عنه یترتب الثمرة عنه بالاضافة الیه بالنسبة الی النائب والمفروض انه

فمن استطاع الى العمرة فيجب عليه وهو المراد ويدل عليه ايضا ما رواه في في عن محمد ابن ابي نصر قال سالت ابا الحسن ع
عن العمرة اواجبة قال نعم قلت فمن تمتع يجزي عنه قال نعم وجه الدلالة لا يظهر تماما مقتضاه الى قوله ع نعم مع ترك المتفرقة
بين الثاني وغيره وامّا عبارة الشرايع فان فيها ما يوحي الى ان وجوب العمرة ثابت في حق الثاني ايضا لكنها تسقط
بفعل فانها بكذا ينقسم الى متمتع بها ومفردة فالاولى يجب على من ليس من حاضري المسجد الحرام ولا يصح الا في اشهر الحج
وتسقط المفردة معها الى آخره فان قوله وتسقط المفردة الى آخره يقتضي ان المفردة واجبة في حق الثاني ايضا لكنها
تسقط بفعل العمرة التمتع بها فعلى هذا يكون المراد من قوله ويلزم المفردة الى آخره ان المفردة لازمة على حاضر المسجد
الحرام ولا تصح الا في اشهر الحج وتسقط المفردة معها اي آخره يقتضي ان المفردة واجب في حق الثاني ايضا لكنها تسقط
بفعل العمرة التمتع بها فعلى هذا يكون المراد من قوله ويلزم المفردة الى آخره ان المفردة لازمة على حاضري المسجد الحرام
ايضا بخلاف التمتع فانها لا يجب الا على من ليس من حاضري المسجد الحرام والعبارة لا تخلو من مسامحة والاولى عبارته في النافع واقتضى وجوب
العمرة على كل مكلف قال المقصد الثاني في العمرة فهي واجبة في العمر مرة على كل مكلف بالشرايط المعتبرة في الحج سؤال
هرگاه نايب بعد از فراغ از اعمال عمره وحج بلا فصل ميتواند اتيان بعمره مفرده نمايد يا نه بلكه لازم است تاخير نمايد تا اينكه
بعد از فراغ از عمره تمتع ده روز منقضي شود بعد از انقضاى عشره ايام شروع نمايد بعمره افراد جواب ظاهر اين است
اگرچه خلاف است مابين فقها بچهار قول بعضى تجويز فرموده اند توالي عمرتين و بعضى شرط كرده اند فصل عشره ايام
ميان دو عمره و بعضى معتبر دانسته اند فصل بيك ماه و بعضى معتبر دانسته اند فصل بسنه اين خلاف ظاهر است اين
در عمره مفرده است نه مطلق عمره لانه الظاهر من كلمات الاصحاب والنصوص الواردة في الباب بل صريح بعض العبارات
كما صرح في ذلك قال في الشرايع ويستحب المفردة في كل شهر واقله عشرة ايام وذكره ان باقي العمرتين بينهما اقل من عشرة
وقيل يحرم والاول اشهر وروى في في عن علي ابن حمزة قال سالت ابا الحسن ع عن رجل يدخل مكة في السنة المرة
والمرتين او الاربعة كيف يصنع قال اذا دخل فليدخل ملبيا فاذا خرج فليخرج محلا قال ولكل شهر عمرة فقلت يكون
اقل قال لكل عشرة ايام عمرة بنابراين هرگاه فرض شود كه فراغ از عمره تمتع در روز عرفه متحقق شود در روز سيزدهم
ميتواند اتيان بعمره مفرده نمايد بلكه تاخير مشكل است نظر باحتمال فقديه قال في الشرايع وجوب العمرة على الفور سؤال
طواف نساء معتبر در عمره هست يا نه جواب امّا در عمره متمتع بها معتبر نيست بنابر مشهور و معروف بين الاصحاب

بلكه

بلكه قايل بخلاف اين نديده ايم چنانچه مرحوم علامه اعتراف باين فرموده اند و بعضى نصوص از معتبره ائمه اطهار ناطق براين است
لكن شيخ شهيد در دروس از بعضى اصحاب نقل نموده كه قايل شده است باينكه طواف نساء در عمره تمتع واجب است و اين
قول با مجهوليت آن شاذ است وضعيف و امّا عمره مفرده پس طواف نساء در آن لازم است ويدل على المطلبين الصحيح
المروي في في عن محمد ابن عيسى قال كتب ابو القاسم مخلد ابن موسى الرازي الى الرجل يساله عن العمرة المبتولة هل
على صاحبها طواف النساء والعمرة التي يتمتع بها الى الحج فكتب اما العمرة المبتولة فعلى صاحبها طواف النساء واما التي
يتمتع بها الى الحج فليس على صاحبها طواف النساء بنابراين اعمال عمره متمتع بها عمره است از احرام و طواف بيت الله
هفت شوط و دو ركعت نماز خلف مقام حضرت ابراهيم و سعى بين الصفا والمروه هفت شوط و تقصير و عمره مفرده
مثل عمره متمتع بها است باضافه طواف نساء و دو ركعت نماز طواف نساء سؤال كسى در منى در روز نحر رمى جمره نموده و اول
ذبح نموده بعد از آن رمى جمره نموده حج او چه صورت دارد جواب لازم اين بود كه اول رمى جمره عقبه نموده بعد از
آن رمى جمره نموده بعد از هر دو حلق راس نمايد در صورتيكه باين ترتيب عمل نياورده مثل اينكه اول ذبح نمايد
اگر سهوا يا جهلا بوده باشد باكى نيست اگر عمدا بوده باشد في اشكال آثم و مستحق عقاب لكن ظاهر اصحاب حجيج در
عدم وجوب اعاده است اگرچه با بقاى وقت بوده باشد قال في الشرايع و ترتيب هذه المناسك واجب
يوم النحر الرمي ثم الذبح ثم الحلق ولو قدم بعضها على بعض اثم ولا اعادة ويدل عليه مضافا الى دعوى الاجماع
صحيحة جميل ابن دراج عن ابي عبد الله ع قال ان رسول الله ص اتاه اناس يوم النحر فقال بعضهم يا رسول الله حلقت
قبل ان اذبح وقال بعضهم حلقت قبل ان ارمي فلم يتركوا شيئا كان ينبغي لهم ان يقدموه الا اخروه والا شيئا كان ينبغي
لهم ان يؤخروه الا قدموه فقال لا حرج اگرچه در دلالت اين بر عدم وجوب اعاده اشكال ميتوان نمود لكن نظر بعدم
ظهور مخالف در مسئله با دعوى اجماع اعتنائي بآن اشكال نيست سؤال هرگاه كسى ذبح نموده در منى بمحض فراغ
از ذبح جايز است حلق راس نمايد يا جواز حلق موقوف است براينكه قسمت نمايد گوشت باقسام ثلثه جواب
ظاهر اين است كه بمحض فراغ از ذبح حلق ميتواند نمود و معنى آيه شريفه ولا تحلقوا رؤسكم حتى يبلغ الهدي محله اين است
كه لازم باشد تاخير حلق يا گوشت ان بمحلش برسد بلكه ظاهر اين است كه مراد اين باشد كه تاخير حلق شود تا رسيدن
بمنى و ذبح آن يروى عمرو ابن يزيد عن ابي عبد الله اذا ذبحت اضحيتك فاحلق راسك بلكه مستفاد از بعض اخبار

این است که همان خبر بن الحجیه کفایت میکند در جواز حلق اگرچه ظاهر ان معمول بر این است روی فی عن علی ابن حمزه
عن ابی الحسن ع قال اذا اشتریت اضحیتک و وزنت ثمنها و صارت عندک فقد بلغ الهدی محله فان احببت ان تحلق
فاحلق سؤال هرگاه ترک حلق یا ترک تقصیر نماید و طواف نماید آیا اعاده طواف لازم است بعد از حلق یا تقصیر
یا نه جواب ترک حلق سهوا یا شد یا جهلا یا عمدا اگر عمدا بوده باشد باین معنی که با علم بلزوم تاخیر طواف حج از تقصیر یا حلق
اتیان بطواف نماید قبل از تقصیر در این صورت لازم است یک گوسفند قربانی نماید لصحیح المروی عن محمد ابن مسلم
عن ابی جعفر ع فی رجل زار البیت قبل ان یحلق فقال ان کان زار البیت قبل ان یحلق و هو عالم ان ذلک لا ینبغی فان علیه دم
شاة و اما اعاده طواف بعد از حلق یا تقصیر پس اکثر باین رفته اند بسیاری از فقها اگرچه حکم بلزوم است لکن شهید ثانی در مسالک دعوی اجماع
نموده بر وجوب و هو المدلول علیه بالصحیح المروی عن علی ابن یقطین قال سالت ابا الحسن عن المرأة رمت و ذبحت و لم تقصر حتی زارت
البیت و طافت و سعت من اللیل ما حالها و ما حال الرجل اذا فعل ذلک قال لا بأس به یقصر و یطوف للحج ثم یطوف للزیارة ثم قد احل من کل شیء
و اگر سهوا بوده باشد کفاره واجب نیست لکن اعاده طواف بعد از حلق یا تقصیر لازم است و همچنین است در صورت جهل کفاره واجب
نیست لکن اعاده لازم است نظر باصالة عدم امتثال مضافا الی اطلاق صحیحة علی بن یقطین السابقة سؤال شخصی مستطیع میباشد
عازم حج شده جمعی در آن بلد بقصد حج بیرون میروند آیا بر این شخص لازم است بمصاحبت انها بیرون رود یا تاخیر
تا قافله دیگر جایز است جواب اگر مظنه این دارد که بتاخیر متمکن از رفتن خواهد بود تاخیر جایز است و الا تاخیر جایز نیست سؤال
هرگاه کسی بعد از فراغ از حلق یا تقصیر و رمی جمره عقبه فوت کند بجهة طواف حج و سعی و طواف نساء و چونکه عود بمنی نمود
دو ساعت یا سه ساعت از شب یازدهم گذشته بود آیا کفاره بر چنین شخص لازم است جواب ظاهر این است
که کفاره در چنین صورت لازم نبوده باشد نظر باینکه انچه از اخبار مستفاد میشود آنست که هرگاه کسی بیتوته در غیر منی
نماید لازم است یک گوسفند قربانی نماید کما فی صحیحة علی ابن جعفر عن اخیه ع عن رجل بات بمکة فی لیالی منی حتی اصبح
قال ان کان اتاها نهارا فبات فیها حتی اصبح فعلیه دم یهریقه و قد علق وجوب الدم علی البیتوتة بمکة حتی اصبح
و مفهومه انتفاء الدم عند انتفاء البیتوتة الی الصبح فلا یلزم فیما اذا بات بمکة مشتغلا فی بعض اللیل بل الکلام در ترتب اثم
و عدم آنست و اما کفاره ظاهر آنست که واجب نبوده باشد و تفصیل مقام این است که اگر تاخیر عود بمنی تا انقضای
دو ساعت از شب گذشته بجهة اشتغال بطواف و سعی بوده باشد ظاهر آنست که آثم نبوده باشد کما هو المستفاد من صحیحة

صفوان

صفوان عن ابی الحسن ع انه قال سالنی بعضهم عن رجل بات لیلة من لیالی منی بمکة فقلت لا ادری فقلت جعلت فداک
ما تقول فیها فقال ع علیه دم اذا بات فقلت ان کان انما حبسه شانه الذی کان فیه من طوافه و سعیه لم یکن لنوم و لا لذة علیه
مثل ما علی هذا قال لیس هذا بمنزلة هذا و ما احب ان ینشق الفجر الا و هو بمنی و صحیحة معویة بن عمار انه سئل ابا عبد الله عن رجل زار
البیت فلم یزل فی طوافه و دعائه و السعی و الدعاء حتی طلع الفجر قال لیس علیه شیء کان فی طاعة الله عز و جل و لو لم کان فی
طاعة الله تعلیل للحکم فیقتضی ثبوت الحکم فی الاشتغال بکل طاعة فاذا انتفی الاثم عن البیتوتة فی کل اللیل فی غیر المنی عند الا
شتغال بالعبادة فنفی بعض اللیل بطریق اولی و اگر تاخیر تا انوقت باین جهة نبوده باشد بلکه لا لعذر بوده باشد ظاهر این است
که آثم بوده باشد اگرچه کفاره واجب نباشد سؤال بیتوته که در شب یازدهم و دوازدهم در منی واجب است در مجموع
لیل است یا بعض آن جواب انچه واجب است بیتوته از اول لیل است تا نصف شب بعد از آنجا و از نصف لیل نقل
بجای دیگر میتوان نمود کما هو المدلول علیه صحیحة معویة ابن عمار قال و ان خرجت بعد نصف اللیل فلا یضرک ان یصبح فی
غیرها سؤال شخصی در حال احرام بعضی از امور محرمه بر محرم را مرتکب شده مثل اینکه لبس مخیط یا ستر راس نموده
باین سبب کفاره بر این شخص لازم شده کفاره که می بایست بدهد آیا در مکه لازم است یا نه جواب انچه ذکر نموده اند
فقها آنست که اگر ارتکاب این در احرام عمره بوده باشد لازم است قربانی را در مکه عمل آورد و اگر در احرام حج
بوده باشد لازم است این قربانی را در منی بعمل اورده باشد قال فی الشرایع کلما یلزم المحرم من فداء یذبحه او ینحره
بمکة ان کان معتمرا و بمنی ان کان حاجا قال فی المدارک بعد ذکر هذه العبارة هذا مذهب الاصحاب لا اعلم فیه
مخالفا قال فی القواعد و مکان الکفارات جمع منی ان کان حاجا و الا فمکة و فی الصحیح المروی فی عن عبد الله بن
سنان قال قال ابو عبد الله من وجب علیه فداء صید اصابه و هو محرم فان کان حاجا نحر هدیه الذی یجب علیه بمنی و ان
کان معتمرا نحره بمکة قبالة الکعبة سؤال کسی مستطیع بوده حج ننموده فوت شده آیا لازم است حج از شخص از بلد گرفته
شود یا اکتفا بحج میقاتی میتوان نمود جواب ظاهر این است که اکتفا بحج میقاتی میتوان نمود لکن احوط حج بلدیست لکن حج
میقاتی را از اصل ترکه اخراج مینمایند و علاوه را از ثلث اگر مقدور بوده باشد مگر در صورت رضای ورثه که کل از
اصل موضوع شود سؤال شخصی عازم مکه شده بعد از بلوغ بمیقات فوت شده حکم این شخص در چنین صورت
چه چیز است بینوا توجروا جواب هرگاه فوت این شخص بعد از احرام و دخول حرم بوده باشد بمنزله کسی است که

جمیع اعمال او از وی حل آمده باشد پس قضای حج در چنین صورت لازم نیست خواه حج از خود بوده باشد یا از غیر اما
هرگاه فوت قبل از احرام بوده باشد قضا لازم است و هم چنین است هرگاه بعد از احرام و قبل از دخول در حرم
بوده یا بر شهود در حق سؤال شخصی حج بر او واجب بوده و تاخیر در ادای حج نموده در این اوقات مبتلی بمرض شده
که با آن مرض مسافرت بسمت مکه معظمه در حق او ممکن نیست در این صورت چه کار کند جواب در صورتیکه متمکن از
رفتن بمکه حال نبوده باشد و احتمال تمکن بعد هم قائم نبوده باشد لازم است که انجا تعیین نموده که بنیابت او حج کند
و اما در صورت احتمال تمکن از حج بنفسه فیما بعد حکم بوجوب استنابت محل نیست و این در صورتی است که عجز از
مسافرت مسبوق بوده باشد بوجوب حج در ذمه این شخص چنانچه مفروض در سؤال است و اما هرگاه چنین نبوده
باشد بلکه تمکن از زاد و راحله مسبوق بعذر بوده باشد یا در سنه واحده بوده باشد و مایوس از زوال عذر فی
الاستقبال بوده باشد در این صورت وجوب استنابت محل خلاف است احتیاط مقتضی استنابه است اگرچه حکم
بوجوب مشکل است سؤال در طواف واجب است ابتدا از اول جزء حجر الاسود نماید جواب اگرچه بعضی از علما حکم
بوجوب ابتدای در طواف از اول جزء حجر الاسود فرموده اند لکن این مطلب باعتقاد حقیر لازم نیست بلکه این قدر که
لازم است آنست که ابتدا نماید در طواف از حجر الاسود و آن موضعی که ابتدا نموده ختم بآن موضع نماید و اما انکه لازم بود
باشد که ابتدای طواف از حجر الاسود بوده باشد چنین نیست بلکه رعایت این نهایت تعسر دارد خصوصا از دحام
و کثرت خصوصا در این اوان که ابتدای حجر الاسود ظاهر نیست سؤال در طواف لازم است که در جمیع اجزا شوط
مسافت ما بین این شخص و بیت در جمیع جوانب مساوی بوده باشد یا نه جواب آنچه لازم است این است که
طواف در امتدادی که ما بین مقام حضرت ابراهیم و ما بین بیت است واقع شود و اما مساوات مسافت در جمیع
اجزاء طواف لازم نیست بلکه کمال تعسر دارد خصوصا با ازدحام سؤال کسی در اوایل ذی قعدة الحرام از اعمال
عمره تمتع بها فارغ شده و محل شده آیا جایز است قبل از انکه محرم شود بحج تمتع سر بتراشد یا نه جواب مقتضی آیه
کریمه و اتموا الحج و العمرة لله فان احصرتم فما استیسر من الهدی و لا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله منع از
حلق راس است قبل از قربانی نمودن در منی بنا بر این بعد از فراغ از اعمال عمره جایز نیست حلق راس نماید اگرچه
قبل از احرام بحج تمتع بوده باشد اگرچه فصل ما بین فراغ از عمره و احرام حج علاوه بر شهر بوده باشد لکن اگر کسی ازاله

حمل

حمل بسبیله حلق نماید کفاره لازم نیست سؤال شخصی از سمت شام عازم بیت شده و از سمت مدینه عبور کرده
میقات ایشان مسجد شجره است احرام عمره را در چه موضع از آن باید بنمود و حال آن چه قدر است و نهایت احتیاط در
آن در کجاست جواب اشکالی در آن نیست در صورتیکه محرم شود از مسجد شجره قطعا در آن صورت محرم شده
خواهد بود از اصل میقات و کلام در این است در صورتیکه محرم شود از خارج مسجد شجره آیا احرام او منعقد میشود
یا نه لکن در صورتیکه از مسجد شجره نشود اشکالی در این نیست و مسجد شجره حال مسجد خرابی است در یک فرسخی مدینه
مشرفه در راه مکه معظمه واقع است سؤال مخیط را که منع فرموده اند در حال احرام اگر شخصی صاحب عذر بوده باشد
مثل انکه فتق بند داشته باشد که از جرم است و او را دوخته اند عیبی دارد یا نه یا کیسه پول خود را در کمر بسته باشد
یا بجهة احتیاط کیسه در حال نوم با خود داشته باشد بجهة احتلام و نجس نشدن جامه احرام فقط یکی آب مقرر است
یا نه جواب اما کیسه پول که بغیر از آن بهمیان کرده میشود منعی از آن در شریعت مقدسه نمیباشد بلکه در نص
تصریح بجواز آن شده و در بیت که فتق بند و کیسه بجهة تشویش از احتلام نیز بی عیب بوده باشد سؤال هرگاه
کسی استطاعت حج داشته باشد و تقصیر نموده آیا بعد از وفات او از ترکه او حج بلدی یا میقاتی استیجار نمود در
صورتیکه وصیت نکرده باشد جواب اخراج وجه حجه شخص مستطیع که با امکان ترک حج نموده باشد ظاهر این است
که آنچه لازم بوده باشد که از اصل مال موضوع شود همان قدر است که کفایت حج میقات نماید علاوه بر آن اگر
وصیت نموده است از ثلث مال موضوع شود مگر کبار ورثه راضی شوند که از اصل مال موضوع شود سؤال در خصوص
ضعیفه علیله حامله که ایام وضع حمل آن در وسط شهر ذی حجة الحرام واقع میشود آیا این ضعیفه علیله میتواند با حمل با
اوقات حمل و وضع آن مسافرت بعیده طی نماید و بمکه معظمه مشرف شود یا متعذر است و بر تقدیر متعذر بودن بعد
هرگاه ممکن نشود که مسافرت ساقط است یا معاقب و احتیاج به حج و نایب است جواب بودن وضع حمل در وسط ذی
حجه مانع از مسافرت بسمت مکه معظمه در این صورت مسقط استطاعت نمیشود و اما انچه قید شده که ضعیفه علیله است
اگر آن علیل بودن که با حمل جمع شده موجب مشقت شدیده بوده باشد که عادت متحمل نمیتوانند شد در این صورت
وجوب آن مشکل است مناط رجوع ضعیفه است بحال خود نظر باینکه خود اعرف بحال خود است از دیگران

كتاب الجهاد سؤال هرگاه كسى شمشير برهنه در دست دارد و رو بكسى ديگر مى‌آورد آيا واجب است
ان كس هم بركردد در دهان شمشير دارد كه دفع ضرر را از خود بكند كه شمشير او را بگيرد يا ضرب او را رد كند جواب
در صورتيكه مشخص شد انكس كه شمشير در دست دارد اراده قتل اين شخص دارد هر گونه كه ممكن بوده باشد
ميتواند دفع ضرر ان شخص را از خود كرده باشد

كتاب

کتاب الکفّاره سؤال هرگاه در ذمه کسی کفاره ماه مبارک رمضان قرار گرفته باشد و ان شخص خواسته باشد
که اطعام شصت مسکین کند آیا لازم است که مجموع شصت مسکین غیر سید باشند یا اینکه سید باشند مضر نیست جواب
در صورتیکه مکفر از سادات باشد جواز اشتراک سادات نیز در اطعام بل اختصاص ایشان باولی اشکال است
و هم چنین در وقتیکه خمس کفایت مؤنه یوم و لیله ایشان نکند هر چند مکفر از غیر سادات بوده باشد اما در غیر این دو
صورت پس خالی از اشکال نیست لکن جواز شاید باقرب بصواب بوده باشد هر چند اجتناب اوفق باحتیاط
و اقرب بسبیل نجات است سؤال هرگاه بر ذمه شخصی قضا و کفاره ماه رمضان لازم آید و بر ادای هیچیک از کفّارات
مقرره قادر نباشد بجهة فقر در خصوص عتق رقبه و اطعام شصت مسکین و بجهة مرض در خصوص صوم شهرین متتابعین
حکم ان شخص در این حال بچه نحو خواهد بود جواب در صورتیکه متمکن از ادای هیچیک از کفارات ثلث نباشد ظاهر
حصول امتثال است بتصدق بقدر امکان لکن احوط انضمام صیام هجده یوم است بر او اگر متمکن باشد و اگر متمکن بر تصدق
بهیچ وجه نباشد استغفار نماید سؤال آیا تواند کسیکه کفّاره شش روز ماه رمضان بر ذمه او بوده باشد شصت
مسکین را ابتدا کند و یکجا کفّاره شش روز بهر یک دفعه دهد و اقل واجب کفاره چه قدر گندم است و آیا نان خورش
دادن واجب است یا نه و بر تقدیر لزوم چه قدر باید بدهد جواب سؤال مشتمل بر چند چیز است اول اینکه هر مسکینی را
دفعه واحده زیاده از کفاره یک روز میتوان داد یا نه ظاهر این است که میتوان ثانی آنکه اقل واجب چه قدر است
ظاهر این است که اکتفا بکفاره هر روز بمدی که عبارت از چهاریک تبریز است میتوان نمود پس هرگاه یکمن و نیم
بوزن تبریز در صورت مسطوره بهر مسکینی هر چند یک دفعه باشد تسلیم نماید امتثال حاصل میشود انشاء الله تعالی ثالث
آنکه دادن نان و خورش واجب است یا نه ظاهر عدم وجوب است لکن احتیاط با امکان در دادن است سؤال زن
مبتدئه خون دید که بودن ان بصفت حیض و عدم ان بر زوج معلوم نیست و بعد از چهار روز منقطع شده غسل کرد و زوج
روز ششم با او مواقعه نموده و بعد از مواقعه خون ظاهر شده و ششم و هفتم خون دیده و بعد منقطع شده غسل نموده و در روز هشتم نیز
مواقعه واقع شده و بعد از ان نیز خون دیده بگو که مجموع نه روز بود آیا در صور مذکوره کفاره بر زوج واجب است یا نه و در صورت
وجوب بنصف ربع دینار طلای مسکوک باید باشد هرگاه متعذر باشد از نقره مسکوک یا پول سیاه بدهد جایز است و مصرف کفاره را بیان فرمایند که آیا
عدالت در گیرنده آن شرط است یا نه و بصغیر هم میتوان داد یا نه جواب در صورت مذکوره هرگاه وطی در اثنای حیض شده است بلکه وطی اول و وسط

حیض شده و دو علی الثانی در آخر حیض شده لکن ظاهر این است که اثم و کفاره بر هیچیک ثابت نبوده باشد نظر بجهل موضوع و ظاهر است
وجوب کفاره در صورت علم بموضوع سؤال هرگاه در ماه رمضان بفعل روزه بحرام شده باشد کفاره چه خواهد بود جواب
مسئله محل خلاف است ظاهر این است که کفاره جمع است یعنی عتق رقبه و شهرین متتابعین و اطعام شصت مسکین و این قول
مختار جمعی از فحول علما است مثل شیخ صدوق در فقیه و شیخ طوسی در تهذیب و استبصار و مرحوم علامه در کتاب صوم و کتاب
کفارات از قواعد و همچنین در کفارات تحریر و مرحوم شیخ در دروس و لمعه و شهید ثانی در مسالک و روضه و غیرهم
و مستند این قول حدیث حسنی است که شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا روایت نموده عن عبد الواحد ابن عبدوس عن علی ابن
محمد ابن قتیبه عن احمد ابن سلیمان عن عبد السلام ابن صالح الهروی قال قلت للرضا یا ابن رسول الله قد روی عن آبائک فیمن جامع فی
شهر رمضان او افطر فیه ثلث کفارات و روی عنهم ایضا کفارة واحدة فبای الخبرین ناخذ قال بهما جمیعا متی جامع الرجل حراما
او افطر علی حرام فی شهر رمضان فعلیه ثلث کفارات عتق رقبة و صیام شهرین متتابعین و اطعام ستین مسکینا و قضاء ذلک
الیوم و ان کان نکح حلالا او افطر علی حلال فعلیه کفارة واحدة سؤال در کفاره ماه رمضان هرگاه صوم شهرین را اختیار کند
سی و یک روز گرفت و دیگر نمیتواند گرفت تتمه را بدون عذر بتاخیر اندازد تا سال دیگر یا بیشتر از یکسال بلکه بتدریج گاه گاهی را بگیرد روزه
چه دارد کفاره صحیح خواهد بود یا نه و بر فرض صحت آثم خواهد بود یا نه جواب این سوال مشتمل است بر دو مطلب یکی آنکه بقیه صوم کفاره
تاخیر تا سال ثانی یا ثالث و دیگر جایز است یا نه و ثانی آنکه بقیه صوم کفاره که عبارت از بیست و نه روز بوده باشد مثلا لا
زم است مراعات تتابع در آن یا نه بلکه متفرقا مجوز خواهد بود جواب از اول آنست

سؤال کسیکه بر او قضای بعضی ایام ماه مبارک یا صوم کفاره افطار آن بر ذمه او باشد و هیچیک بین الرمضانین بجا
نیاورده و در رمضان ثانی هم همین وضع از قضای بعضی از ایام و کفاره آن افطار بر ذمه او قرار گرفت هیچیک
از ما ذکر از تقدیم قضا بر کفاره یا جواز تقدیم قضائین بر کفارتین یا تقدیم کفاره بر قضا و از وجوب فوریه و عدم
آن و کیفیت نیت و ادای آن را اگر کفاره جمع باشد و از بعضی خصلات عاجز شد باقی واجب است یا نه جواب
آنچه از قضای ماه مبارک تاخیر شده تا سال دیگر بازای هر روز یک مد است یعنی ده شاه که عبارت از یک صد و شصت
مثقال صیرفی است بمقدار شش مثقال صیرفی و سه ثمن مثقال صیرفی علاوه است از یک مد اگر بنا بر این بازای هر روز دو
ثمن من شاهی به قلیل علاوه از واجب داده خواهد بود و احتیاط در دادن دو مد است و ظاهر این است از تکرار سنین
تکرر کفاره لازم نباشد بنا بر این هرگاه تاخیر و تدارک قضای ماه رمضان شده باشد تا سه سال ظاهر این است اکتفا
بهمان یک مد میتوان نمود بازای هر روزی و اما تقدیم قضا بر کفاره و تاخیر قضا ظاهر این است هر دو جایز بوده باشد
لکن احتیاط مراعات تقدیم قضا است سیما در صورتیکه اتیان بکفاره مستلزم تاخیر قضا شود تا سال دیگر بلکه در این وقت
دور نیست که تقدیم قضا متعین بوده باشد مجملا مسئله متصور بچند صورت میشود اول تقدیم کفاره سال است بر همان
سال دوم تقدیم قضای کفاره سال ثانی است بر قضای سال سابق و ثالث تقدیم قضای سال ثانی است بر کفاره سال
اول ظاهر این است جمیع اینها مجوز بوده باشد مگر در صورتیکه مذکور شد و اینها هم در صورتی است که اختیار صوم در
کفاره نموده باشد و اما غیر صوم مثل اطعام و عتق رقبه پس تشکیکی در جواز تقدیم اینها بر قضا نمیباشد اگر چه کفاره
از سال ثانی بوده باشد و اما فوریه و اما در قضا اگر چه محل خلاف است لکن ظاهر این است که فورا واجب نبوده باشد
هر وقت که خواهد مخیر است مگر در صورتیکه فرض شود که با تاخیر متمکن نخواهد شد بجهت بعضی از عوارض در این صورت تاخیر
نمیتواند نمود یا آنکه تاخیر نمود تا وقت تنگ شود در آن وقت واجب است بعمل آورد و معیار همان است که با امکان تاخیر
از ماه رمضان دیگر جایز نخواهد بود و اما در کفاره اگر چه مستند عدم جواز تاخیر تا سال دیگر معلوم نیست لکن و مجال مسامحه
و مبادرت مسلم است خصوصا در صورتیکه مظنون باشد که با تاخیر متمکن از کفاره نخواهد شد بلکه در این صورت تاخیر جایز
نخواهد بود و مجملا اگر چه حال حکم صریح بوجوب فوریه در مطلق کفاره مستند آن در نظر نیست لکن دور نیست که کفاره
موجب آن معصیت قرار شده باشد مبادرت در اقدام چنین کفاره لازم بوده باشد سؤال هرگاه کسی قضای ماه

مبارک را اهمال کند تا ماه مبارک دیگر برسد کفاره آن چه قدر است و با رسیدن بسال دوم آیا کفاره ثانی هم واجب
میشود یا نه و ترک روزه نذر معین را بلا عذر نمودن با وجود جاهل بودن در مسئله چه صورت دارد و عهد قلبی آیا نذر میگویند
یا نه **جواب** کفاره اهمال در قضای ماه مبارک رمضان یک مد از گندم است و مقدار مد از قرار پنجاه بوزن شاهی
که عبارت از من شاهی بسنگ شانزده عباسی بوده باشد بمقدار شش مثقال صیرفی و سه ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال
الا ثمن مثقال علاوه است از مد پس هرگاه در مقام این کفاره پنجاه بوزن شاه گندم بدهد بازای هر روز قدر واجب
داده خواهد بود علاوه شش مثقال و ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال لکن احتیاط این است که بازای هر روزی دو مد داده
باشد که بمقدار دوازده مثقال و هفت ثمن مثقال از صد درم شاه کمتر است و بعبارة اخری دو مد بمقدار سیزده مثقال
الا ثمن مثقال از یک صد درم کمتر است و اما تکرر کفاره بتکرر سال پس اگرچه حکم بوجوب آن نمیکنیم لکن احتیاط
مقتضی رعایت آن است و اما کفاره مخالفت در صوم منذور ظاهر این است مثل کفاره ماه مبارک است یکی از سه
چیز است عتق رقبه مؤمنه یا صیام دو ماه متوالی یا اطعام شصت مسکین بوده باشد و این کفاره لازم است اگرچه
جاهل بوده باشد که کفاره مخالفت در صوم منذور این بوده و اما عهد قلبی باین معنی کسی بقلب خود عهد نمود با خلاق
عالم که چنین کاری نکند لکن تلفظ بصیغه ننموده اگرچه این عهد یا نذر بکند در مخالفت آن کفاره لازم بوده باشد جهت
لکن چون عبد ذلیل با خلاق عالم جلیل خود چنین قرار داده مخالفت نمود با عدم مرجح خارجی مناسب بندگی نیست

کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر **سؤال** شخصی عیالی دارد و اکثر ایشان را هرچه باموری دینی میخواند نمی‌شنود
چه باید کرد **جواب** از باب امر بمعروف لازم است اعتنا بامور دین دارد اول بنصیحت و تهدید و تخویف از عقوبت
الهی جل شانه اگر ثمر بخشید بکج خلقی و شدتی **سؤال** امر بمعروف و نهی منکر در چه مقام است **جواب** هرکسی دانه که فعل
امر منکر و حرام است و قدرت بر منع آن داشته باشد لازم است منع نماید **سؤال** هرگاه طفل غیر مکلف مس کتابت
قرآن نماید منع آن بر کسی که مطلع شود واجب است یا نه **جواب** بر ولی واجب است منع و بر دیگران لزومی ندارد **سؤال**
هرگاه جماعت یهود در جنب خانه مسلمی از نو احداث مسجدی نمایند و لیلا و نهارا بجهة امد و شد در معبد خود اوقات
مسلمانانی که در جنب معبد مزبور رحیا شیعه نموده در شب خواب و در روز آرام از ایشان قطع نمایند که شب نگذارند
و منع نمایند که این طریق رفتار نمایند یا بهر طریق رفتار کنند منع نمایند **جواب** چونکه در حدیث صحیح از کاشف
الاسرار والد قایق جناب امام جعفر صادق ع وارد است که خراب کردن معبد یهودی و نصاری بجهة انکه در محل و مکان
آن بنای مسجد گذارند بجهة اهل اسلام جایز است لهذا چاره آسان این است که این شخص مسلمان این معبد را خراب
نموده بقصد انکه در انجا بنای مسجدی بگذارند و اگر خود این شخص بانفراده قدرت بنای مسجد ندارد و سایر اهل
اسلام اعانت و امداد او نمایند در بنای مسجد در آن مکان مجملا نظر بانکه خراب کردن معبد کفار بجهة بنای مسجد
در آن جایز است لهذا این شخص میتواند آن معبد یهود را خراب نماید و در انجا بنای مسجد بگذارد

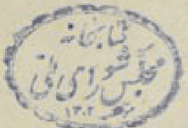
کتاب التجاره سؤال بیان فرمایند حکم این مسئله شرعیه را که چنانچه زیدی که از اهل خبره است طلای مسکوک وغیر مسکوک
از قبیل شمش وغیره بیع صحیح شرعی که تقابض ثمن ومثمن در مجلس بعمل آمده باشد بعمرو داده و بعد از دو سه روز که تصرف
در مبیع نموده باشد زید مذکور مشتری بر عمرو بایع ادعا نماید که بعضی از جمله مبیع که ظاهرا بحسب محک خوب و خوش عیار
مینمود مغشوش است و قدری از آن را که در دست دارد چنین است که میگوید لکن عمرو بایع مبیع از این مطلع
نبوده و بهمین که ظاهر است مالک شده بوده آیا در فرض مذکور زید را میرسد که فسخ معامله یا ادعای غبن نماید یا
وحال آنکه تفاوت غبن آنهم ده یک از کل مبیع بیشتر نمیشود جواب اصل در عقود لزوم است و بمحض ادعای مشتری
غبن ثابت نمیشود و همچنین ثبوت مغشوشیت که موجب آن در بعض ثبوت در کل نمیشود بلکه ثبوت آن یا باعتراف خارج
که بایع است یا باقامه بینه از مشتری و تحدید ثبوت غبن یا عدم آن به ده یک منظور نیست و گاهست به ده یک ثابت
نمیشود و گاهست که میشود نظر باینکه تحدید غبن در شریعت نشده است بلکه فقها حواله بعرف فرموده اند اگر قدری است
که مسامحه در عرف و عادت میشود غبن بآن ثابت نمیشود و اگر چنین نبوده باشد میشود بنابراین گاهست که ده یک
قدری است مسامحه میشود در آن مثل آنکه یک شاهی در ده شاهی و گاهست مسامحه نمیشود مثل ده تومان در صد تومان
یا صد تومان در هزار تومان پس در صورتیکه غبن ثابت شد مغبون مخیر است مابین امضای معامله بنحویکه شده یا
فسخ آن و رجوع بمال خود مشهور مابین فقها این است که این خیار بتصرف ساقط نمیشود مگر در صورتیکه مغبون مشتری
بوده باشد و مبیع را منتقل بدیگری نموده باشد یا مانعی از رد آن متحقق شده باشد مثل استیلاد امه پس اگر
محل سؤال قدری بیشت که مسامحه در آن نشود تصرف مشتری تصرف مذکوره نبوده باشد مخیر در فسخ خواهد
بود و اگر تشکیکی در ثبوت غبنی که موجب خیار بوده باشد در محل سؤال بوده باشد از راه دیگر سخن ممکن است بیان
آن آنست تواند انواع خیار در محل واحد ممکن است که گفته شود مبیع در چنین صورت بر فرض ثبوت آن معیوب خواهد بود
و خیار عیب بجهة مشتری خواهد بود و در خیار عیب مشتری مخیر است مابین فسخ و ضبط مبیع و اخذ ما به التفاوت و چونکه صریح سؤال
این است که مشتری تصرف در مبیع نموده بنابراین مشتری مسلط بر فسخ نخواهد بود ولکن تسلط بر مطالبه ما به التفاوت خواهد بود و در صورت
عدم معلومیت قدر آن خلاصی در مصالحه است و هو العالم سؤال شخصی هرگاه ملک بایری را بخرد بثمن مبلغ پنجتومان و پنجتومان دیگر
صرف تعمیر آن نماید و بعد ملک غیر ظاهر شود آیا مشتری مطالبه تعمیرات خود را میتواند نمود جواب در چنین صورت اصل ثمن را که داده است

از بایع نموده باشد بل اشکال مشتری مطالبه از بایع نماید و آثار را از جا کنده برده است پس اگر بعضی از اموال مشتری در آن ملک باشد مثل اینکه
عمارتی ساخته در و پنجره و امثال آن نهاده و در آن قرار داده مشتری مسلط است که آنها را از آن ملک منتزع نموده متصرف شود و اگر چنین نموده
باشد پس اگر استیفای منفعتی از آن ملک نموده باشد بازای خسارت و اخراجات که در آن ملک نموده باشد اقرب بسبیل
نجات آنست که اکتفا بآن نموده مطالبه از بایع ننماید و اگر استیفای منفعت ننموده باشد یا بقدر خسارت استیفا ننموده باشد
در این صورت اگر بایع عالم بوده باشد که مبیع ملک دیگری بوده مقطوع در کلام جماعتی از اجله فقها آنست که رجوع و مطالبه
این خسارت را از بایع تواند نمود و در نظر حقیر محل اشکال است و اشکل از این در صورتیست که عالم نبوده باشد بلکه معتقد
این بوده باشد که از مال خود بایع است مثل اینکه ملکی در تصرف مورث او بوده بقوه منتقل او شد چنین اعتقاد داشت
که از مال مورث او بوده منتقل باو شده و بعد از انتقال بدیگری مشخص شد که مال دیگری بوده در این صورت حکم بجواز
مطالبه مشتری جمیع خسارا آنکه در آن بیع نموده از بایع اگرچه استیفای منفعه معظم ننموده باشد بسیار رسیده در نظر حقیر محل اشکالست
بلکه ظاهر آنست که نتواند نمود سؤال زید روغن بجواهد بفروشد و انتفاع سلف نماید آیا چنین معامله در شریعت جایز است یا نه جواب
جایز است سؤال در سنوات سالفه زید تنخواهی بطریق معامله و مرابحه ببکر داده و تنخواه در ذمه بکر قرار داد و استقرار یافته
و من جمله تنخواه مذکوره قدری براتهای فرنگی بوده که بایست در هندوستان وکیل عمرو گرفته باشد و عمرو در این دلالت کی
از براتهای خود را منتقل بکر نموده و تنخواه خود را گرفته و بعد از سالها عمرو از درجه اعتبار ساقط و تنخواه زید مبلغهای خطیر در
نزد عمرو معیوب و الحال زید مدعی است که براتهای فرنگی امانت من بوده و عمرو من غیر اذن فروخته است و ذمه بکر مشغول است چنانچه
بکر ادعای نماید که براتهای مذبوره برده و تخته عمرو تعلق داشته و بر طبق ادعای خود شهادت شهود اثبات حقا تواند نمود چنانکه
شرع از اول بیز برد یا نه و اینکه بکر بگوید که اگر هم بالفرض والتقدیر برات مذکور امانت بوده باشد من چون عالم بامانت
نبوده ام و گمان این نمی بوده عمرو باید از عهده این وجه مذکور برآید سخن بکر در این مقام مسموع است یا نه و در صورتیکه زید
ادعا نماید که عمرو خود اقرار و اعتراف بامانت براتها داده و بکر را میرسد که بگوید اقرار عمرو امروز بامانت براتها از راه اضطرار
و اضطراب است زیرا چون صاحب طلب و استیلاست جواب اگر صاحب تنخواه معامله با عمرو نموده باشد باین طور که مدیون عمرو
شده و حواله نموده طلبی را که عمرو از او داشت بفرنگی یا غیر فرنگی که بهندوستان یا غیره گرفته باشد و عمرو هم قبول این مطلب نموده
بعد از برات زید را در اصفهان یا غیر اصفهان باشخاصی داده و وجه از ایشان گرفت و وجه هندوستان را حواله ایشان نموده

در این صورت صاحب تنخواه که زید بوده باشد تسلط بر این اشخاص ندارد که مطالبه وجه خود را از آن اشخاص نموده باشد بلکه
مسلط است بر مطالبه تنخواه از خود عمرو و اگر چنین که مذکور شد نبوده باشد بلکه عمرو وکیل صاحب تنخواه بوده باشد در اینصورت اگر
صاحب تنخواه او را وکیل مطلق نموده باشد که تنخواه او را که در هندوستانست هر گونه تصرف که خواهد نموده باشد ماذون است
این شخص وکیل برات صاحب تنخواه را در اصفهان مثلا باشخاصی داده و وجه را از آنها گرفت که آنها عوض وجه را در هندوستان
گرفته باشند و این شخص وکیل وجه را تلف نموده باز صاحب تنخواه تسلط بر این اشخاص ندارد که مطالبه وجه خود را از ایشان نموده
باشد و اگر عمرو را وکیل نموده لکن نه بطریق مذکور بلکه وکیل نموده که در هندوستان رفته این وجه را از ارباب برات گرفته
و بجای دیگر ماذون نبوده باشد و این شخص وکیل تعدی از مقتضای وکالت نموده باشد برات در این جا به بعضی داده
وجه از او گرفته هر گاه این مطلب شرعا ثابت شود که چنین بوده ظاهر این است که صاحب تنخواه مطالبه مال خود را از این اشخاص
میتواند نمود نظر باینکه بعد از ظهور حقیقت حال مشخص شده که این اشخاص بدون سبب شرعی مال او را تصرف نموده اند و این
اشخاص مطالبه حق خود را از آن شخص وکیل مینماید با اعسار او حکم او حکم سایر معسرین خواهد بود و در آن صورت اختلاف بین
صاحب تنخواه و این اشخاص و وکیل در تشخیص صور مسطوره محتاج بمرافعه است سؤال بکر ملکی را به زید بیع شرط نموده و در بیع
خیار بایع فوت شده و وارث مرحوم اختیار مجموع منافع مشروطه را بمشتری واگذارده باشد و مشتری ماذون نموده باشد [illegible]
از سایر منافع املاک مرحوم برداشته و وجه بیع خود را ادا نماید تا آنکه مدت خیار منقضی شده آیا بیع لازم و خیار ساقط گردیده است
یا نه جواب در چنین صورت که ورثه بایع معادل ثمن بیع را از ترکه بایع بمشتری واگذاشته در عوض ثمن بیع و فسخ مبایعه
ننموده در چنین صورت تسلطی بجهت مشتری در بیع نخواهد بود و اگر چنین نبوده باشد بلکه ورثه ماذون نموده باشند مشتری را که معادل
ثمن را از ترکه برداشته و وجه مشتری برنداشته باشد تا مدت منقضی شود در این صورت بیع ملک لازم مشتری میشود و ورثه بایع بعد از تحریر
مفروضه تسلط در ملک بیع شرطی نخواهد بود سؤال زید متاعی شیئی را باجلی داده است و گفته است که این شیئی را بتو قرض میدهم
و یا میفروشم لکن باشخاص دیگر میفروخته است بعد از انقضای مدتی آمده است از زید و مطالبه پول آن شیئی را در وقت
دادن میکند آن زید مستحق پول آن شیئی است و یا همان شیئی را طلب کارست جواب اگر حکایت خرید و فروش مابین
مذکور نشده باشد باین طور که آن شخص بقصد فروش با او نداده و آن شخص نیز بقصد خریدن گرفته باشد بیع متحقق نشده مثل آنکه
متحقق میباشد اگر مثلی بوده باشد و عین را تلف نموده باشد و اگر عین باقی بوده باشد همان عین لازم است رد نماید و اگر

قیمتی بوده باشد عین موجود نبوده باشد بهمان دارد و ممانعه نماید و اگر ممکن از رد عین نبوده باشد قیمت از اظهار آنست که لازم در وقت قیمت آنست حین المطالبه سوآل زید با عمرو معامله کرده است بثمن رایج و عمرو مشتری مدعی است که من ثمن رایج را معطل و اشتغال ذمه خود میدانم و زید مدعی است که من مستحق ثمن رایج حین العقد میباشم آیا ادعای عمرو مسموع میباشد یا نه و دیگر در صورتیکه ثمن رایج حین العقد دو ثمن باشد آیا عمرو مخیر است در اینکه هر یک از دو ثمن را خواسته باشد بدهد میتواند و یا باید تنصیف نماید دو ثمن را یا زید مخیر است مفروض این است که دو ثمن حین العقد حال که رأس موعد است اختلاف بهم رسانیده آیا مشتری مخیر است که هر یک را که خواهد بدهد یا باید نصف نماید جواب معتبر در ثمن ثمن حین العقد است پس هرگاه ثمن در رأس موعد مختلف بوده باشد با ثمن حین العقد خواه زیادتی یا نقصان لازم است که ادای آنچه یقین بود حین العقد ادا نماید بایع مطالبه علاوه بر آن در صورت زیادتی نمیتواند چنانچه مشتری بدادن اقل در صورت نقصان بری الذمه نخواهد بود الا برضای طرفین و اما آنچه در سؤال قلمی شده که ثمن حین العقد مختلف بوده تعیین جنس ثمن از شرایط صحیح است پس لازم است که حین العقد تعیین شود که ثمن اشرفیست یا روپیه یا بعضی از اول و بعضی از ثانی در صورت عدم تعیین صحیح نخواهد بود سوآل شخص ظالم مسلطی تنخواهی از زید بجهت حق و حساب نخواهد و زید در وصول تنخواه کمال تعلل و مضایقه نماید شخص ظالم زید را گرفته مقید و محبوس نماید و تا چند یوم متوالی چوب بسیاری بر دو زنند بعید چه منقبل وصول نشود بعد از آن یک نفر از قبیله زید عمرو بدون اذن و اجازه زید ملک زید را بعمرو مبایعه میکند و ثمن آن را گرفته تسلیم ظالم نماید در صورت مفروضه بیع آن مالک بدون اذن و اجازه و امضای مالک چه صورت دارد و زید میتواند اجرت المثل زمان تصرف عمرو را از عمرو بگیرد یا نه و در صورت فساد بیع عمرو در خصوص وجه ثمن بکدام یک رجوع نماید جواب این شخص که مدعی این است که من ملک زید را با عدم اذن و امضای او فروختم مدعی فساد عقد است و این ادعا از او مسموع نیست باید ثابت نماید بعد از ثبوت مشخص است که بیع فاسد است و مالک مطالبه اجرت المثل ایام تصرف را میتواند نمود و مشتری با جهل حقیقت حال مطالبه اجرت المثل مثل ثمن را از بایع میتواند نمود و اما علم بحقیقت حال که بایع مالک مبیع نبوده و ماذون نیز از قبل مالک نبوده پس حکم بمطالبه در صورتیکه عالم بوده که این ثمن را بایع بظالم خواهد داد مشکل است سوآل زید باغی را به بیع خیار بعمرو فروخته و بیع مزبور را لزوم بهم رسانیده و بعد از چندیکه باغ باز بتصرف زید بوده که بیع رد نداده بود که لا مبلغ ... بمبلغی نقد عمرو که مشتری اول است از نزد خلق

زید



زید باغ را بخالد منتقل میشود بخالد میگویم این باغ در نزد من بیع خیار لزوم بهم رسانیده و ملک من است تو از زید مبایعا بخری خالد اعتنا نکرده و باغ را خریده و قیمت او را قدری داده و قدری را تا حال داده نشده است و زید در قباله فروش بخالد کاشف فساد هم شده است که چنانچه فسادی ابراز شود از عهده برآید و حال زید فوت شده و ورثه زید را چه باید کرد جواب بر فرض ثبوت مضمون مسطور باغ مال عمرو است و اما اینکه فسخ از عمرو واقع نشده باشد تصرف عمرو در آن با عدم اذن عمرو جایز نیست و باغ مزبور در ید ورثه زید باید خالد هر یک که بوده باشد لازم است رد نمایند بعمرو و یا باقی مشتری از آن بخود منتقل نمایند سوآل شخصی گوسفندی را به بیع فاسد خریده نتاج حاصل از او در حق که در نزد مشتری بوده مال مشتری است یا بایع جواب نما حاصل از ملک مال مالک است سوآل هرگاه زید ملک معین مشخص در تصرف داشته باشد عمرو گوید همین ملک از من است و زید میگوید که من از وکیل تو خریده ام آیا شرعا ملک مزبور حسب الاقرار زید تعلق بعمرو دارد یا نه و زید مزبور باید ادعای خود را به ثبوت برساند یا نه جواب نظر باینکه زید تصرف خود را مستند کرده بابتیاع از وکیل عمرو این بمنزله اقرار است که ملک متنازع فیه مال عمرو بوده و مدعی انتقال بخود میباشد لهذا زید باید انتقال بخود و وکالت وکیل را ثابت نماید و با عدم اثبات ملک مزبور بحسب قواعد شرعیه متعلق بعمرو خواهد بود سوآل دو نفر سه دانگ مفروز از ملک معینی را مشاعا مالک بوده بتفاوت باین نحو که یک دانگ مشاعا مال یکنفر و دو دانگ از آن مشاعا متعلق بدیگری مالک یک دانگ خود را مشاعا مملوک یک شخص و دو دانگ از آن مشاعا متعلق بدیگری مالک یکدانگ خود را مشاعا فروخت بهمان شخص و نیم دانگ دیگر را مشاعا فروخت بدیگری بعد مشخص شد که این شخص زیاده از یکدانگ را مالک نبوده و یکدانگ و نیم مال دیگری بوده این شخص بطریق غصب متصرف بوده و حال آن شخص مالک واقعی باین یکدانگ خود را از مشتری یکدانگ و نیم مطالبه نماید یا از هر دو مشتری جواب اگر مبایعه یکدانگ و نیم مشاع مقدم بوده بر مبایعه یکدانگ نیم بیع آن صحیح و لازم خواهد بود و مالک واقعی یکدانگ را بر آن مشتری تسلطی نخواهد بود پس مطالبه یکدانگ را از مشتری یک دانگ و نیم خواهد نمود و آن مشتری نسبت به نیم دانگ باقی مختار بر فسخ میباشد نظر بنقض صفقه و اگر مبایعه یکدانگ و نیم مشاعا سابق بوده باشد این بیع نسبت به نیم دانگ از یکدانگ نیم باطل خواهد بود و اگر مشتری یکدانگ و نیم در یکدانگ بیع را ممضی نموده مالک یکدانگ تسلط بر این یکدانگ نخواهد داشت لکن مطالبه نیم دانگ از این یک دانگ و نیم و دانگ میتواند نمود سوآل هرگاه شخصی شیئی را بعمرو فروخته و کسانی مبلغ معینی را الان مستحق ان مبلغ نیست و بادای آن شیئی را بیع شرط نماید آیا بیع شرط صحیح است یا نه بر فرض عدم صحت بیع شرط

هرگاه بفروشد ان ثمن را بنقد هرچند قیمت آن بیشتر است غبن معامله ان قدر نباشد اما پول را قرض الحسنه میدهد تا از مدت
یکسال بر فرض صحت در این صورت نوعی که قسط بهره ساند بایع بر اخذ پول قرض الحسنه چه چیز است بیان فرمایند
ادام الله اظلالکم جواب ظاهر این است که خواند باین نحو که بگوید که فلان ملک را بشما بفروختم بمبلغ ده تومان
که مثلا از شما در ذمه من است که بر من لازم است که بعد از یکسال بشما داده باشم در ضمن این عقد شرط مینمایم که اگر تا یک
سال کل این وجه را بشما داده باشم محق و مسلط بر فسخ مبایعه بوده باشم و الا بیع لازم و خیار ساقط بوده باشد سؤال
هرگاه زید ملکی را از عمرو بمبلغ سی صد تومان خریده و بعد زید ادعای غبن نموده باشد و بجهة تشخیص و تعیین غبن بیع
با ارباب وقوف و بصیرت کرده و ایشان ملک مزبور را بمبلغ یکصد و ده تومان مقوم نمایند و تصدیق و تعیین ارباب
خبره غبن مشتری مبلغ یکصد و ده تومان بوده باشد آیا در این صورت که در مبلغ سی صد تومان معامله یکصد و ده تومان
مشتری مغبون بوده باشد مبایعه صحیح است یا باطل جواب حکم ببطلان صورت ندارد لکن بر فرض ثبوت مرتبه
مرقومه شبهه در تحقق غبن نیست و در صورتیکه مشتری اسقاط غبن ننموده باشد مخیر خواهد بود ما بین فسخ مبایعه و امضای
آن بنحویکه عقد بران واقع شده در صورتیکه فسخ نموده استرداد ثمن از بایع خواهد نمود سؤال هرگاه زید ملکی را بعمرو فروخته
بمبلغ هفتاد و پنج تومان مثلا بتقویم اهل خبره و بصیرت و خود مشتری مزبور هم از اهل خبره میباشد و چند نفر از اهل
خبره که قیمت نموده اند از خویشان و خیرخواهان وی بوده اند و بعد از انقضای یکسال یا شش ماه یا بیست ماه یا دو سال از
مدت مبایعه مذکوره چنین ملکی را بمبلغ پنجاه تومان بیع و شری نموده اند مشتری مزبور بعد از وقوع امر مزبور در انقضای
مدت مسطوره میخواهد که مبیع مزبور را ببایع مذکور رد نماید و ثمن را بگیرد آیا شرعا میتواند یا نه و بر تقدیر نتوانستن آیا
میتواند که ادعای غبن قدر تفاوت بین القیمتین نماید یا نه جواب ثبوت خیار غبن در حق مشتری موقوف باین است که
مشتری ثابت نماید ببینه معتبره در نزد حاکم که مبیع در وقت اجرای صیغه بیع گنجایش این قیمتیکه عقد بران واقع شده است نداشته
و مشتری بنرخ آن بالحقیقه جاهل بوده و اگر این دو مطلب باقامه بینه معتبره نزد حاکم شرع یعنی مجتهد جامع الشرائط ثابت
نموده اسقاط خیارات خود را حین العقد بمصالحه و غیرها ننموده باشد آنوقت مشتری مخیر خواهد بود ما بین فسخ مبایعه
و امضای آن بهمان نحو که واقع شده پس هرگاه مشخص شد که حال کسی تا آن قیمت که مشتری خریده می خرد ملکه گنجایش این
ثمن را نداشته این موجب ثبوت غبن نمیشود چه ازمنه مختلف است گاه است یکسال قبل چیزی بمبلغی گنجایش دارد بعد

تنزل

تنزل نموده گاه است ترقی بنماید و معیار فی حین العقد است بشرط شرطیت و عدم اسقاط خیار غبن و هو العالم سؤال هرگاه
بایع بیع نماید ملکی را بشخصی مشتری و ملک مزبور را بتصرف مشتری نداده باشد بعد از آنکه مشتری رفته از متصرف این ملک
مزبور مبیع خود را تصرف کند متصرف آن ادعای حقیت و ملکیت بعضی از آنرا نموده اند و بتصرف نداده اند اما مشتری
مزبور را میرسد که بجهة عیب مذکور فسخ مبایعه مزبوره را نماید یا آنکه باید توزیع نماید مبیع را بالنسبه اخذ نماید و فاسد را
وا پس بر دارد یا آنکه مجموع از صحیح و فاسد را مبیع داند یا آنکه در حال بیع عالم نبوده مجملا صیغه جاری شده و در صورتیکه خیار
غبن داشته باشد اختیار بر فسخ دارد یا آنکه ارش بگیرد جواب هرگاه عقد واقع شده باشد بر مقدار معینی از ملک و
بعد مشخص شود بعضی از آن ملک دیگری بوده و بعضی مال بایع در این صورت اگر آن مالک دیگر امضای معامله و مبایعه
را نمود خوب و اگر امضا ننمود بیع نسبت بهمان قدر از مال او فاسد خواهد بود و مشتری در بقیه مختار بر فسخ خواهد بود
و هو العالم سؤال شخصی چهار دانگ باغی را بشخصی بیع خیار فروخته و در اثنای مدت خیار مشتری فسخ نموده و سه
دانگ و نیم آن را بیع لازم بتصدیق اهل خبره خریده است و نیم دانگ دیگر بهمان حال بیع شرط اول باقی مانده و معاملا
اینم ثمن باقی مانده و حال مدت خیار منقضی شده آیا مبایعه این نیم دانگ بیع خیار لزومی بهم رسانیده یا نه جواب اگر
فسخ مبایعه با الاضافه سه دانگ و نیم نموده باین معنی که چهار دانگ باغ را فروخته بچهل تومان و بیع شرط نموده که هرگاه
باداء ده تومان و بعد خود مشی نموده بایع شارط از مشتری یا بالعکس طرفین فرادا آنها چنین شده که سه دانگ و نیم را بیع
قطعی مبایعه شده باشد عقد سابق نسبت به سه دانگ و نیم فسخ نموده و نیم دانگ بر حال خود باقی مانده و مبلغ پنج تومان
نسبت به نیم دانگ منظور داشته و مدت منقضی شد این مبلغ را بایع بمشتری رد ننموده و در این صورت بیع نسبت
بنیم دانگ لازم و خیار ساقط نیم دانگ ملک لازم مشتری میشود بایع را بعد از انقضای مدت اختیاری نخواهد بود سؤال
زید خانه معینی را ابتیاع نموده از عمرو بمبلغ معینی و صیغه را باسم خود جاری نموده و حال میگوید که قصد من آن بود که
خانه مزبوره را بقصد بکر خریده باشم لکن صیغه مجدده جاری نشده و وجه ثمن را از بکر اخذ و قبض نموده و حال میگوید که
قصد من بجهة بکر بوده و صیغه و قباله را باسم خود خوانده ام و نوشته شده آیا در این که بقصد بکر بوده و وجه گرفته بجهة
صیغه نموده خانه مال زید است یا مال بکر و قصد بکر کفایت میکند یا احتیاج بصیغه مجددی باشد جواب در اینجا دو مقام است
یکی آنست که بکر را لازم است تحقیق ادعای زید که این خانه را بقصد تو خریده ام تصدیق نماید جواب این آنست که اگر

بگوا دراو وکیل نموده باشد در خصوص صیانه آن خانه بخصوصه یا بالعموم در این صورت قول وکیل ممضی است لازم است بر موکل که قبول نموده باشد **مقام ثانی** آنست که هرگاه بکر تصدیق او نمود در این ادعا که من خانه را بقصد تو خریده ام و خانه را متصرف شد آیا در انتقال خانه بکر محتاج بصیغه دیگر هست یا نه **جواب آن این است** که جز حاجت بصیغه دیگر نیست بلکه هرگاه بعد زید نکول نماید و گوید که من خانه بقصد خود خریده بودم نه بکر این شخص شرعا از او مسموع نیست

سؤال اخذ ربا از کافر حربی جایز است یا نه بر فرض جواز مختص است باینکه در ولایت کفر بوده باشد یا آنکه در بلاد اسلام نیز اخذ ربا از ایشان میتوان نمود **جواب** اخذ ربا از حربی باتفاق علمای شیعه جایز است خلافی در این باب ما بین علمای شیعه نیست بلکه علمای اهل سنت اختلاف کرده اند و در این شافعی و مالک و احمد و ابویوسف منع نموده از اخذ ربا از کافر مثل مسلمین لکن ابوحنیفه جایز دانسته و اما اختصاص آن ببلاد کفر یا ثبوت جواز اگرچه ببلاد مسلمین بوده باشد ظاهر این است که حکم مختص ببلاد کفر نبوده باشد بلکه جایز است اخذ ربا از حربی خواه در بلاد کفر بوده باشد یا در بلاد اسلام بلی حدیثی از طرق عامه نقل شده که موهم اختصاص است و آن حدیث این است قال رسول الله لا ربا بین المسلمین و اهل الحرب لکن حدیث مروی در طرق شیعه عام است اختصاص ببلاد کفر ندارد

سؤال در خصوص اینکه زید بیع شرط خیار کرده ملک خود را نزد عمرو قبل از بلوغ زمان خیار مصالحه نمود فسخ خود را به بکر بمبلغ معینی آیا بکر مذکور هرگاه اختیار رفع معامله مسطوره نماید در زمان خیار ملک مسطوره بنفس فسخ بکر منتقل میشود از عمرو با و یا نه **جواب** در مشار الیه لفظ با و در آخر مستفاد دو احتمال دارد **اول آنست** که مقصود بکر فاسخ بوده باشد **و ثانی آنست** که عمرو زید بایع بوده باشد اگر مراد از او اول است پس انتقال مبیع مبایعه از بکر در فرض سؤال موجب انتقال باو نمیشود چه عقد بیع بحسب شرع موجب حدوث علاقه ملکیت است مابین مشتری مبیع و فسخ مزیل و رافع آن علاقه است پس میگردد مبیع بحال اول یعنی مملوکیت بایع و فسخ محدث علاقه ملکیت مابین فاسخ و مبیع و اگر مراد ثانی است یعنی بعد از فسخ بکر مبیع منتقل شود از عمرو بزید پس ظاهر این است که منتقل شود و اشکالی که در این مقام میتوان کرد این است که این اصل لزوم عقود است و فسخی که موجب ازاله حکم عقد میشود آن شد بمقتضای آنچه فقها ذکر کرده اند فسخ از خود یا غیر بایع در صورتیکه در ضمن عقد شرط شده باشد فسخ او و در صورت مفروضه هیچ یک متحقق نیست **اما اول** پس ظاهر است **اما ثانی** پس بجهة آنکه اگرچه فسخ از غیر است لکن در ضمن عقد فسخ او شرط نشده است کما هو المفروض لکن جواب این آنست که این فسخ اگرچه از بایع نیست لکن در حکم فسخ بایع است نظر باینکه این حق بود از بایع بحسب المصالحه منتقل شده

جهة آن

به بکری پس این همان فسخی است که بجهة بایع ثابت بود بحسب المصالحه که از عقود لازمه است منتقل نموده بود بغیر بلی در این مقام اشکالی در صحت اصل مصالحه میتوان نمود بیان آن این است که مصالح به در عین مصالحه یا مملوک مصالح بوده باشد یا امکان ملکیت در آن وقت ثابت بوده باشد و این هر دو در صورت مفروضه هیچیک متحقق نیست نظر باینکه مفروض در سؤال این است که مصالحه قبل از بلوغ زمان خیار شده و معلوم است قبل از بلوغ زمان خیار هنوز خیار را بایع مالک نشده تا به بکری منتقل نماید جهة **تحقیق حال در این مقام** مقتضی این است که گفته شود عقد صلح عقدیست که مقتضی نقل شیئی است بعبارتی از منفعت او یا عین او کلیهما از مالک به بکری یا مقتضی ابراء است اگرچه در این صورت نتوان گفت که نقل متحقق است پس محتاج بکلام آخر نخواهد بود و معلوم است نقل و انتقال موقوف بمالکیت و مملوکیت بالفعل است و بنا بر این میگوییم اگر صلح خیار بعد از بلوغ زمان خیار شود تامل در صحت آن نخواهد بود نظر باینکه در این وقت بایع مالک خیار که حقی است از حقوق مالیه شده و بعقد صلح این حق منتقل میشود او بمصالح له **و اما قبل از بلوغ زمان خیار** چون بایع مالک چیزی نشده است تا منتقل نماید به بکری از این است که فرموده اند قبل از بلوغ زمان خیار بعقد لازم است بعد از بلوغ آن جایز میشود بنا بر این صلح متعلق نخواهد بود داشت پس صحیح نخواهد بود این است حاصل اشکال در این مقام لکن **جواب آن این است** که دعوی کلیه در این مقام که هر صلحی چیزی مقتضی نقل شیئی باشد به بکری هیچ نیست بای معنی که هر صلحی بجای مقتضی انتقال شیئی باشد از مصالح بمصالح له و از مصالح له بمصالح مسلم نیست چنانچه شبهه در این نیست که صلح از دوم اطلاق صحیح نیست در این صورت انتقالی از مصالح بمصالح له نیا شده و اما انتقال بعد مصالح له بمصالح که اینجا انتقال متحقق است و گاهی است متحقق نیست چنانچه صلح بلاعوض بوده باشد و همچنین صلح از دعای عین و صلح زوجه حقوق خود را بزوج و امثال اینها و غیره صلح در امثال این موارد اسقاط حقوق است از مصالح نسبت بمصالح له و از کلام احدی از علما بنظر رسیده که تعریف صلح به نقل و انتقال را اخذ کرده باشد بلی نظیر این ایراد متوجه است بر تعریف بیع نظر باینکه علما نقل ملک را در تعریف بیع اخذ نموده اند چنانچه **فی المبسوط و السرائر و التذکره و نهایة الاحکام و القواعد و التحریر و غیرها** ان البیع هو انتقال عین مملوکة من شخص الی غیره بعوض مقدر **و فی الشرائع و غیره** انه الایجاب و القبول اللذان ینتقل بهما العین المملوکة من مالک الی غیره بعوض مقدر و عکس تعریف منتقض میشود به بیع سلف نظر باینکه مبیع در بیع سلف غالب این است که حین العقد موجود نیست چه جای آنکه مملوک بایع بوده باشد در این حال و همچنین است مطلق فی الذمه در صورتیکه بایع مالک جنس مبیع در حین عقد نبوده باشد

مثل یکصد من گندم میفروشد با انکه در آن وقت مالک یکچه از آن جهت و شد در صحت بیع در چنین صورت بحث و کذا الحال
فی بیع الفضولی در صورتیکه مالک امضا نماید بنا بر مشهور که اجازه مالک کاشف از نقل است در حین العقد نه اینکه
ناقل بوده باشد اگرچه دفع این ایراد از تعریف مبسوط بنحوه ممکن است نظر باینکه ماخوذ در این تعریف انتقال عین
از شخص مشتری و این اعم است از اینکه عین منتقل الیه در حین عقد مملوک بایع بوده باشد یا نه و ممکن است مملوکیت در کلام
ایشان در مقابل ملک بوده باشد نه اینکه مراد این باشد که حین العقد مملوک بایع بوده باشد لکن اشکال باقی است
در کلام نافع و غیره نظر بانچه تصریح شده در انکه انتقال می باید از مالک بوده باشد و دانستیکه مالکیت بالفعل در صورت
مذکوره ثابت نیست و اینکه بعد از تعریف در مقام بیان شرایط ذکر فرموده اند که می باید متعاقدین مالک عوضین
بوده باشند لکن اینکه گفته شود که مالکیت اعم است از بالفعل و بالقوة **سؤال** هرگاه زید ملکی فروخته باشد بعمرو بقیمت معینی
و در وقت معینه هم تحویل آمده باشد و غبن در مبایعه را مصالحه نموده باشد کال المصالحه معینی و اسقاط خیار غبن را نیز نموده
باشد بعد از مدتی بایع مزبور بر مشتری ادعا نماید که من غبن دارم و مصالحه ندیده است آیا در این صورت زید را میرسد که
بعمرو دعوای غبن نماید یا نه و در صورتیکه دعوای غبن نکرد آیا باید غبن زمان مبایعه را بکند یا زمانیکه دعوی نماید **جواب**
بر فرض وقوع مراتب مسطوره دعوای غبن ثابت نیست و معیار در ادعای غبن زمان مبایعه است **سؤال** در مبایعه نقدین
که قبض مجلس شرط است مختص است بصورت عدم انضمام بشیئی آخر یا اعم از صورت انضمام و غیره است مثلا هرگاه گوشواره طلا
که در او سنگی که مبلغ خطیری قیمت آنست نصب نموده اند میفروشد بمبلغ صد تومان مثلا نسیه آیا این معامله صحیح است
یا فاسد **جواب** در بیع نقدین مطلق قبض مجلس شرط است خواه منضم بشیئی آخر بوده باشد یا نه اما صورت عدم انضمام
پس محتاج به بیان نیست اما صورت انضمام بچیز دیگر مناسب آنست که عبارت فقها که متذکر شده اند مذکور نماید **قال
الشیخ الطائفة فی النهایة** والسیوف المحلاة والمراکب المحلاة بالذهب والفضة فان کان محلات بالفضة وعلم مقدار
ما فیها بالذهب والفضة نقدا ولا یجوز نسیة فان بیع بالفضة فلیکن الثمن اکثر مما فیه من الفضة جاز وان کان اقل
لم یجز ذلک وکذا ان کان مثلا الا ان یستوهب السیف والستر وکذا الحکم فیها اذا کانت محلات بالذهب فان علم مقدار ما فیها بیع بمثلها
واکثر منه بالذهب ولا یجوز بیعها باقل مما فیها من الذهب ویجوز بیعها بالفضة اقل مما فیها من الذهب او اکثر اذا کان نقدا ولا یجوز
نسیة علی حال ومتی لم یعلم مقدار ما فیها وکانت محلاة بالفضة فلا تباع الا بالذهب وان کانت محلاة بالذهب لم تبع الا بالفضة او بجنس آخر

سوی الجنسین من السلاح والمتاع ومتی کانت محلاة بالفضة واراد بیعها بالفضة ولیس لهم طریق الی معرفة مقدار ما فیها
فلیجعل معها شیئا آخر ویبیع بالفضة اذا کان اکثر مما فیه تقریبا ولم یکن به باس وکل ما کان من الذهب ولا باس ببیع المراکب
المحلاة بالفضة اذا نقد مثل ما فیها من الفضة ویکون ما یبقی ثمن الستر والنصل **انتهی کلامه و فی مواضع من هذا الکلام دلالة
دلالة علی الالزام کما لا یخفی علی اولی الالباب** والافهام **قال فی السرائر** والسیوف المحلاة والمراکب المحلاة بالذهب والفضة
فان کانت محلاة بالفضة وعلم مقدار ما فیها جاز بیعها بالذهب والفضة نقدا ولا یجوز نسیة فان بیع بالفضة فلیکن ثمن
السیف اکثر مما فیه من الفضة جاز وان کان اقل مما فیه او مثل ما فیه لم یجز بیع ذلک الا ان یستوهب السیف والستر
او یشتریها جمیعا اعنی السیف والستر بنسیة فی ذمته ویعجل الذهب والفضة **سؤال** هرگاه زید و عمرو از مجلس گفتگو و بحث
در باب ابریشم در ترقی و تنزل بان اختلاف نمایند زید مقداری از ابریشم بیع سلف بعمرو و بقیمت معینی فروخته تا اتفاقا
در موسم نوغان ابریشم ترقی نماید عمرو بمقتضای مبایعه ادعای ابریشم خود نماید زید مدعی این باشد که این معامله مخفی
صحبت بوده و در وقتی نشده یا در معامله شرط الحاقی شده نظر باختلاف و داخل بیع مجهول و نامشخص است آیا در جمیع صور
بیع صحیح است یا فاسد **جواب** چونکه مفروض این است که معامله فیما بین طرفین به بیع سلف بوده و معتبر در بیع سلف آنست
که مشتری در مجلس مبایعه تسلیم ثمن نماید ببایع و فرض این است که تسلیم ثمن نشده بنابراین بی اشکال مبایعه باطل
خواهد بود **مجملا** معتبر در بیع سلف آنست که قبض ثمن حالا معجلا بشود یا انکه بایع مدیون مشتری بعد از تحقق عقد ثمن را
مشتری از دینی که در ذمه بایع است محسوب نماید پس در صورتیکه هیچیک واقع نشده باشد بی اشکال معامله باطل است
نه مشتری تسلط دارد که مطالبه مبیع نماید و نه بایع مسلط است که مطالبه ثمن نموده باشد و اگر فرض شود که طرفین
قرار داده باشند در حین عقد مبایعه بعد از انکه بایع بعد از حلول اجل تسلیم مبیع نموده مشتری نیز در آن وقت تسلیم ثمن نماید در اینوقت اگرچه
مبایعه بطریق سلف که مذکور در سؤال است نشده لکن باز مبایعه باطل است نظر باینکه ثمن و مثمن هر دو مؤجل خواهد بود و این نیز باطل است
جماعتی از اجله اعاظم فقها بر بطلان این دعوی اجماع نموده اند پس مبایعه صحیح سه قسم است **اول** آنست که ثمن و مثمن هر دو معجل بوده باشند
بمبایعه نقدی میگویند **دوم** آنست که مثمن معجل است و ثمن مؤجل مثل اینکه یکمن ابریشم که موجود است میفروشد بمشتری بمبلغ یکصد
روپیه معینی و قرار فیما بین چنین میشود که ثمن را بعد از انقضای دو ماه بدهد و این نیز صحیح و غیر از این بیع نسیه می گویند **سیم** عکس این است
یعنی ثمن مؤجل است و مثمن معجل بطوریکه این بیع سلف مینامند بی اشکال معتبر در این قسم آنست که ثمن را حین عقد مبایعه معجل

تفرق قبل تسلیم بایع نماید اگر چنین بوده باشد این قسم نیز صحیح است و اگر تسلیم ثمن را نموده باشد فی الکمال باطل است **سؤال** هرگاه
کسی چند من پنبه را از کسی بخرد بمبلغ معینی و پنبه حاضر باشد و نصف مبلغ را بصاحب پنبه داده نصف دیگر را گفته باشد
بامشتری که هر وقت تو پنبه بیاوری من نصف پول را میدهم و هم بتو التماس کفتند که من صد من پنبه را از تو خریدم به پنجاه
تومان ان کفت که من فروختم آیا لازم است یا نه **جواب** اگر مؤجل بوده باین معنی که مقصود هردو این بوده که پنبه بعد از
اینکه چندی بگذرد بدهد بیع لازم نیست بلکه صحیح نیست از دو راه یکی بجهة عدم تعیین مدت و ثانی بجهة عدم بذل کل
ثمن و اگر مؤجل نبوده بلکه مراد این بوده باشد که نصف ما گرفته رفته پنبه را بیاورد و گرفته باشد عیب ندارد پنبه را
باید بدهد **سؤال** زید بعضی املاک را بیع شرط عمرو نموده و خالد ضامن درک بیع شده هرگاه مال غیر بیرون بیاید از
عهده برآید آیا این نوع بیع شرط صحیح است یا انکه صحیح نیست و بیع شرط هم میخورد و بعد از انکه صحیح باشد و بیع مال غیر
باشد ضامن از عهده باید برآید یا نه **جواب** هرگاه خالد در ضمن عقد لازمی بر خود لازم نموده باشد باز عمل بمقتضای
ان لازم است یعنی هرگاه بیع مشخص شود که مال غیر بوده و بایع ماذون در مبایعه نبوده و مالک امضا ننماید بر خالد لازم است
که از عهده ثمن آن برآمده باشد و هرگاه در ضمن عقد لازمی یا عهد شرعی نبوده باشد بلکه محض همین قول بوده باشد
در این صورت اگرچه حکم باینکه لازم است در صورت استحقاق غیر خالد از عهده ثمن برآمده باشد مشکل است لکن نیکی
جست که ارجح بلکه احتیاط در حق خالد این است که از عهده ثمن برآمده **سؤال** هرگاه زید بعمرو ده تومان تنخواه داده باشد
که بیع شرط داشته باشد و زید مدیون تنخواه ده صاحبه باشد و گوید که من این تنخواه را از بابت بیع شرط داده ام و عمرو میگوید
که من از بابت طلب دیگر محسوب داشته ام آیا معتبر کلام مدیون است یا صاحب دین **جواب** این چند قسم است **اول** انست که مدیون
در حین ادای دین بگوید که من این وجه را از بابت وجه بیع شرط میدهم و صاحب حق میگوید که من از بابت دیگر محسوب میدارم
و مدیون راضی نشود بلکه گوید که من از بابت بیع شرط میدهم در اینصورت معتبر قصد و نیت مدیون است و کلام صاحب حق مسموع نیست
ثانی آنست که مدیون ادعا مینماید که من وجهیکه سابق داده ام از بابت وجه بیع شرط داده ام و صاحب حق منکر است میگوید از بابت
دراین وقت تنخواه را ... و اقامه بینه و بمحض ادعای زید کلام او مسموع نیست **سؤال** سلم روغن و پیه و گوشت چه صورت دارد **جواب**
اما روغن و پیه ظاهر است که بیع سلم در آنها عیب بوده باشد و اما گوشت پس مصرح به نزد فقها این است که سلم جایز نیست **سؤال** بیع
معاطات را بیان فرمایند **جواب** بیع معاطات جست بیع معاطات این بیع بیعی است که صیغه نداشته لکن شرائط بیع بهم تحقق

بوده باشد عمرو از صیغه **سؤال** غنا نمودن در مرثیه جناب ابا عبد الله چه صورت دارد **جواب** حرام است و موجب
عقوبت است در آخرت خواه در مراثی باشد یا غیر مراثی **سؤال** زید متاعی از عمرو نسیه خریده و نفعی از برای آن ثمن قرار داده
چه صورت دارد اسند ما انکه شقوق از انرا فروختن بنقد و نسیه و محسوب داشتن فی الذمه و فروختن مافی الذمه
مؤجلی چه صورت دارد هرگاه برادر عمرو از بیع وصول ثمن مؤجل باشد چه حکم دارد و گذشتن قدری از ثمن بنقد بوده و قدری نسیه چه صورت
دارد **جواب** در صورتیکه متاعی را مالک بیچه و نسیه و میخواهند نفعی بر ثمن قرار داده باشند اسلم شقوق آنست که قیمت نقدی ان
متاع را ملاحظه نموده آن نفع را علاوه آن قیمت نموده عقد را بران واقع سازند **سؤال** هرگاه شیره نجس باشد یعنی موش در آن
افتاده باشد میتواند به یهود یا نصاری یا مجوس داد بدون اطلاع آنها در نجاسة یا نه **جواب** ظاهر این است که مبایعه چنین نجسی
از مسلم جایز نیست خواه مشتری مسلم باشد یا کافر فرقی مابین اینکه اعلام نماید یا ننماید نیست **سؤال** هرگاه مسلمی با شیعه بانکه اطلاع دارد که
شیره نجس شده با وجود این بیچه **جواب** مبایعه نجس که قابل تطهیر نبوده باشد جایز نیست خواه مشتری عالم بوده باشد یا جاهل باشد
مکر روغن نجس بجهة سوزانیدن زیر آسمان **سؤال** هرگاه ملکی مفروزه بیع شرط بدون منافع ملک در این مدت خیار
با بایع است یا مشتری **جواب** ظاهر این است که مال مشتری است **سؤال** زید میخواهد روغن بعمرو ابتیاع سلف نماید آیا چنین معامله
در شریعت جایز است یا نه **جواب** جایز است **سؤال** هرگاه زید یکتومان پول بعمرو بدهد بعنوان قرض در مدت معینی یکسال یا
شش ماه بگیرد با کمتر یا بیشتر و بعد یکمن روغن از او بگیرد بمیان مدت آیا این بیع و قرض صحیح است یا غیر مسئله دیگر انکه شخصی مبلغ
معینی پول بعمرو بعنوان مضاربه و عمرو بجنس العمل آید بیع مال المضاربه را میتواند بمیان شخص مفروزه یا نه هرگاه قرض را با
شرط بدهد مثل انکه گوید مبلغ یکتومان بتو قرض میدهم بشرط انکه یکمن روغن را بمن بفروشی بچهار ده و نیم در این صورت
جایز نخواهد بود **جواب** اما هرگاه شرط ننماید ظاهر این است که عیب نداشته باشد و بیع مال المضاربه قبل از عمل صورت نخواهد
چند راه اول انکه بیع مبایعه مشخص و معین بوده باشد در صورت مفروزه مشخص و معلوم نیست و ثانی بیع مال المضاربه مشترک است
مابین عامل و رب المال پس کل بیع مشترک خواهد بود مابین دو نفر و مبایعه مال مشخص بخود شخص چه صورت است **سؤال** زید قدری گچ
از عمرو بعنوان قرض الحسن گرفته که در مثل باید و بعد عمرو مادیانی بزید فروخته وجه نزد زید و تنخواه مادیان نزد عمرو باید و تنخواه گچ قیمت
بالکلیه که تمام کرده اند و در این مدت ترقی و تنزل در جولیاد بهم رسیده است الحال زید جو را بعمرو باید رد نموده و تنخواه خود را گرفته باشد
یا انکه قیمت گچ بعده تنخواه مادیان بوده نداده است باید محسوب شود و چنانچه عمرو ادعای جو را از زید نموده باشد زید نداده یا

حکم جواب انتفاع بیک عادل
نمیتوان نمود ...
... نمیتوان داد
... [illegible]

باید مجدد وقت مطالبه محسوب دارد جواب در صورت مسطوره زید مستحق آن مقدار جوی باشد که داده یا قیمت آن در
حین محاسبه و عمرو مستحق قیمت ماه بانست سؤال هرگاه زید بوکالت ورثه ملکی و مجری الماء را ببرو بیع نماید و وجه را وکیل گرفته
وحال ورثه منکر شده اند که ملک را نفروخته ایم آیا شرعا ورثه را میرسد که ادعا ببرو نمایند در صورت ثبوت وکالت جواب
بفرض ثبوت وکالت و شرایط آن از قبیل بلوغ و عقل و غیرها و تحقق مبایعه بنحو معتبر در شرع بیع صحیح و مبیع مملوک عمرو
خواهد بود سؤال هرگاه زید خانه بیع شرط نموده و خانه مشهور باشد که خانه زید است و زید ولدی دارد که ادعا می نماید که خانه از
والده من است آیا که با بر آن ولد ثابت نماید یا ادعای حقیت میتواند نمود جواب خانه هرگاه در تصرف زید بایع بوده یا شده
و زید آن خانه را در معرض مبایعه در آورده باشد از بیع بمقتضای قواعد شرعیه محکوم بصحت است خصوصا در صورتیکه مشهور
و معروف بوده باشد که خانه مال اوست چنانچه مفروض در سؤال و ولد زید یا دیگری بعد از تحقق مبایعه و انتقال بدیگری
ادعا نماید بمشتری که خانه مال من است این کلام از او مسموع نیست بلکه محتاج باقامه شرعیه و اقامه بینه است سؤال اطفال اناث
عیسوی که اهل کتاب انجیل اند در تاراج آقا محمد خان از تفلیس اسیر نموده اند و بشرف اسلام مشرف شده اند و غیر گرجی
هم باشند یعنی ارمنی الاصل اند که صاحب کتاب انجیل بوده باشد در اینصورت موافق شریعت جوی بیع و شری میتوان
نمود یا نه جواب جمیع فرق کفار خواه صاحب کتاب بوده باشند یا نبوده باشند در صورتیکه تحت اجرای اسلام و مطیع احکام نبوده باشند
بیع و شری ایشان جایز است بعد از آنکه یکی از مسلمانان مالک ایشان شد مملوک او میشوند ما دامیکه او را آزاد ننموده است بهر کس که
خواهد میتواند فروخت سؤال بعضی اشخاص معاملاتی میکنند با جمعی مثلا ده ریال میدهند بیست من بوزن شاه شیره میخرند
بوعده یکسال ثمن معجل و مثمن مؤجل و بیعی میگیرند از بایع بازای بیست من شیره مؤجل آیا بیع کردن بازای مثمن مؤجل صحیح
یا نه جواب اگر مبایعه بطریق بیع شرط متعارف بوده باشد که بایع در صورتیکه رد مثل ثمن نمود اختیار فسخ مبایعه را داشته
باشد این ما تا چیل فی بیصور نیست و اگر با این نحو نیست بلکه ملک معین مشخص را میفروشد بمبلغ ده من شیره مثلا و شرط
مینماید مثلا که من ده من شیره را بعد از انقضای ده ماه مثلا میدهم و شرط دیگر آنکه هرگاه بایع در راس موعد مدت ده من شیره سابق را داد
فسخ نمود و مسلط بر مبایعه ثانیه بوده باشد و الا لا بیع لازم باشد این نحو بیع صحیح ظاهرا سؤال سید عبدالله نامی ناشیئی امده در سمت
چهار محال و خود را شاگردی علماء زمان سامی منتسب ساخته و پاره از مسائل یا که در آنجا مردم از او سؤال نموده اند و ایشان
جواب گفته اند از جمله آنها مسئله آل نموده اند آیا پیه میته حیوان ماکول اللحم از قبیل گوسفند و گاو بوده باشد میتوان حلال

یانه

لطف

یا نه ایشان جواب فرموده که میتوان خورد و این حکم را مستند بعلماء زمان عالی سفر نموده و میان اهل چهار محال این تفرقه
انتشار غریبی بهم رسیده حکم را بیان فرمایند جواب اولا این حقیر سید عبدالله نام را ندیده ام و نمی شناسم که کیست
و تا بحال نمیدانم آنچه جناب سید نقل نموده اند خود سید شنیده اند یا دیگران جعل نموده اند بر آن سید یا اشتباه نموده اند بهرحال آنچه
نقل شده که سید عبدالله نام گفته که اکل میته ماکول اللحم جایز و حلال است و این مطلب را نسبت باین خادم شریعت مطهره
داده دروغ محض است این خبر نداده و اکل آن حرام است قطعا بلکه احدی از علمای شیعه قایل بجواز اکل لحم و شحم میته اگر چه ماکول
اللحم باشد نشده و در حالت اختیار بلی آنچه فقهاء نور الله قبورهم حکم فرموده اند جواز استصباح یعنی سوزانیدن روغن نجس است
و این حکم مختص بروغن است که پاک باشد بعد از آن نجس شود و شحم میته اگر چه ماکول اللحم باشد چنین نیست بلکه اجزای میته که محل حلول
حیات باشد از این حیثیت که جزو میته است نجس است و انتفاع از آن خواه در اکل یا غیر اکل مثل استصباح و سوزانیدن
بوده باشد جایز نیست اگر چه زیر آسمان بوده باشد یعنی در تحت سقف نبوده باشد مجملا ابراز چنین مطلبی از غرایب
زمان و عجایب دوران است بلکه موجب مواخذه شدید از خالق ارضین و سموات است نعوذ بالله سبحانه من غضبه و من
هوا النفس الاماره و فانها مهلکة فقلة الا ما رحم ربی انه رحیم ودود سؤال زید ملکی را موافق حدود و ادعای مرقومه در قباله
بعمرو بطریق مبایعه منتقل نموده بمبلغ معین و اجرای صیغه شده و اخذ وجه را نموده و ملک را از قرار حدود و صفت بتصرف
مشتری نداده و اگر آن ملک در تصرف غیر است و زراعت نمایند آیا شرعا بایع باید ملک را بتصرف شرعی مشتری داده
یا نه و در صورتیکه مشتری مبیع را بعوض قدری از ثمن مبیع خیار در مدت معین بزید فروخته باشد با وجود آنکه مبیع را کلا
بتصرف مشتری نداده است در این صورت آیا مبایعه مذکوره قطعیه و مبایعه خیاریه صحیح است یا باطل جواب تصرف
دادن مبیع موقوف علیه صحت مبایعه نیست بلکه بعد از مبایعه یعنی اجرای صیغه هرگاه شرطا تاخیر نشده باشد بر بایع
لازم است که تخلیه ید از مبیع نموده بتصرف مشتری بدهد و قبل از آنکه مبیع در تصرف مشتری یعنی در تحت ید او در آید هرگاه مشتری
از بیع مبایعه شرعیه قطعیه بکسی منتقل نماید بیع صحیح است سؤال هرگاه زید و عمرو در خصوص بیع و شرای عقاری فیما بین خود
شان بصیغه عربیه فارسی که زید گوید فروختم و عمرو گوید خریدم و بعد از کیفیت و شرایط وجه قیمتی عادل آن که در راس
مبایعه چند وقت قیمت ملک مزبور را از عمرو اخذ و بهمین صیغه شرعی حل گفتگو نموده و عمرو رفته چند ارک قدر مبیعی از وجه
که نقد قرار یافته و با آن خاطر جمع نموده و خود را مالک ملک دانسته بعد از اجرای صیغه شرعیه فارسیه زید رفته ملک را بدیگری فروخته

آیا این بیع صحیح است یا نه **جواب** هرگاه تعیین ثمن نموده باشد باین نحو که بایع گفت من فروختم به پنجاه عدد روپیه دو مثقالی و همچنین
مبیع را تعیین نموده باشد و قرار داده باشند ثمن معین را تا دو ماه داده باشند باین نحو چنانچه مذکور شده باشد که بایع
گفته این دکان را مثلا بتو فروختم به پنجاه عدد روپیه دو مثقالی و در ضمن این شرط نمودم که همان مبلغ را بعد از انقضای دو ماه
بلا فصل تسلیم نموده باشد و مشتری گفته باشد همان چیز را خریدم بهمین مبلغ بهمان شرط و متمکن از صیغه عربی نبوده باشد
بیع صحیح و عمل بمقتضای آن صحیح است قبل از انقضای موعد اگر به دیگری مبایعه نماید باطل و صحیح نخواهد بود **سؤال** هرگاه زید
خانه معین خود را بمبلغ سه تومان و هشت هزار دینار به بیع شرط کند و مشتری دو تومان و هشت هزار دینار ثمن مبایعه خیاریه
نداده ایا چنانچه مدت خیار منقضی گردد مبایعه خیاریه که تمام ثمن نرسیده لزوم می یابد یا نه **جواب** هرگاه خیار فسخ را بایع مشروط
کرده باشد برد کل ثمن ده تومان یا بیشتر یا کمتر باقی مانده باشد بایع مسلط بر فسخ نمیباشد اختیار با مشتری است لکن این در
صورتیست که بایع اختیار فسخ ندارد لکن معترف باشد بر اشتری بنحو مسطور مجملا در صورت صدق مزبور بایع اختیار فسخ ندارد
لکن اسهل امریست مشتری وجه را گرفته مبیع را انتقال نماید ببایع **سؤال** مزرعه خرابه بایره را زید که خود را مالک بالاستحقاق
آن مزرعه میدانست مجزی فروخت و عمرو مشتری حسب المبایعه واقعه متصرف و متقبل مزرعه مسطوره مشغول گشته جاهای چند از آن فتوح و ما تنقیه
نموده در خلال این احوال بکر از خارج کارکنان عمرو مشتری را از تعمیر و تنقیه قنات مزبوره ممانعت نموده ادعای اینکه مزرعه
مزبوره مال من است و سابق بر این اراضی مزرعه مزبوره متصرف بوده ام و تصرف بکر مدعی قرار و اعتراف خود و اطلاع
و استحضار اهالی و سکنه آن سرزمین منحصر در همین قدر است که تقریبا بیست سال قبل از این از مزرعه دایره که مستی با محمد
… بدست آورده و در بعض مزارعه بائره مزبوره و قبل زمین و کشت نموده باز مزرعه مزبوره را بحالت سابقه ویران و بائره گذاشته و رفته بیان
فرمایند که بهمان قدر از تصرف مستی مزبور در کل مزرعه مزبوره ذو الید میباشد یا نه در صورتی که ذو الید میباشد آیا باین نحو ذو الید بودن اثبات ملکیت او
بالفعل و الان میشود یا نه و نیز بیان فرمایند که زید بایع میتواند مدعی به عمرو ان بکر مدعی شود یا نه و چنانچه بتواند اگر از عهده اثبات ادعای خود بر نیاید بکر را
میتواند قسم داد یا نه و نیز بیان فرمایند که در این دعوی بکر مدعی فساد بیع زید است یا نه و بر تقدیری که مدعی فساد بیع باشد ذو الید بودن او بتصرف
بیست سال قبل از این اثبات این فساد … ملکیت بالفعل کرده است **جواب** ظاهر اشکال این امر که در این دعوی در نزاع است لکن نیست بکر را مجهول
شرعیه لکن من حیث البحث و النظر فی الجمله چنین که بمقتضای قواعد شرعیه مبایعه از مسلمان صادر شده و محکوم است بصحت مگر در صورتی که کسی که مدعی
فساد است اثبات فساد آن نماید و آنچه از استفتا فهمیده شده که مدعی ملکیت کل مزرعه … ید که مزرعه میباشد و مقری که اعتراف مستی نموده است بیان

قدر است

قدر است و پس از آن بصورت اگر آن کسی که در این اوقات متصرف بیع کل مزرعه شده و اگر تصرف او بعد از این تصرف مدعی در کل مزرعه بر بلاد یا اجاره
دیگری ثابت بوده باشد جایز که شده محکوم بصحت این تصرف که سابق بر تصرف بایع بوده متفق بفساد بیع نمیشود و حکم مدعی فساد هم باید باثبات ملکیت او در حال
نماید و اگر چنین تصرفی از شخص بایع ثابت نبوده باشد پس اگر مدعی ملکیت این شخص بایع را قبل از تصرف خود مستمر داشته باشد با اصل تصرف او را مسلم
داشته باشد یا اخذ ثابت بوده باشد اگر شخص مدعی انکار نماید در چنین صورت تصرف شخص متصرف در بعضی قطعات مزرعه قرینه میشود که فساد
آن تصرف شخص نبوده باشد بمقتضای حکم بالکلیه متصرف میشود در خصوص قطعه متصرف فیها از قطعات و بکر پس چنین تصرف قابل این نیست که بر بیع تحقق
مستحق آن قطعات دیگر نماید پس مبایعه در سایر قطعات در صورت مسطوره محکوم بصحت خواهد بود و مشتری نظر بتبعیض صفقه مختار بر فسخ مبایعه خواهد
بود و اگر شخص مدعی در کل مزرعه بوده باشد و آن قطعات در نزد حاکم شرع بینه معتبره ثابت نماید و تصرف بیع بعد از تصرف آن شخص مدعی ثابت بوده
باشد عمل بمقتضای آن تصرف نیست و قول قرینه قابل معارضه با تصرف بعدی نیست لکن باید بطریق … شخص چنانچه در اول عرض شد بر وقف بود
و یراه العلم بحکم … **سؤال** چه میفرمایند در این مسئله شرعیه که غنی که در شرع حرمت آن وارد شده است کدام است و بنا بر تقدیر حرمت
آیا عموما حرام باشد یا آنکه در بعض مواضع استثنا شده است مواضع استثنا را با حقیقت غنا بیان فرمایند یا غنا در قرآن جایز باشد
یا نه **جواب** غنا بنا بر مشهور و معروف بین فقها ترجیع صوت مع الطرب است ترجیع عبارت از مکرر برگردانیدن صوت
در حلق و طرب حالتیست عارض انسان میشود که منشا او سرور بوده باشد یا حزن هر صوتی که جامع این دو صفت بوده
باشد یعنی ترجیع مع الطرب از اغانی که بنده حرمت این از امور مسلم است خواه در اشعار بوده باشد یا در مراثی یا در قرآن
یا در اذکار و در جمیع اینها حرام بلکه از جمله کبایر است استثنائی در آن نشده است مگر خوانندگی از برای … عروس … میشود آن هم
بر مشهور ما بین فقها مستثنی است و ماعدای آن حرام و موجب عقوبت است **سؤال** زید از عمرو مالی خریده بوعده یکسال
و تمسک داده و در تمسک تنخواه طلب عمرو را از زید ریال دو مثقالی و نشان نکرده و در راس موعد عمرو از زید مطالبه
طلب خود نموده زید جمیع طلب عمرو را با جاقلو شمرده و داده عمرو با جاقلو را تصرف کرده قبض رسیدی که طلب خود را از زید دادگر
فلان مبلغ از بابت طلب خود بموجب تمسک عاید خود کرده و زید قبض عمرو را ضبط نموده ادعای رد تمسک نکرده بعد از
مدتی عمرو آمده ادعا کرد که تو ریال مرحوم بودی با جاقلو دادی حال تفاوت ریال و با جاقلو بمن ده **جواب** قبض ده
تمسک مناط اعتبار نیست بلکه معتبر وقوع عقد است بر ثمن مشخص پس اگر عقد واقع شده باشد بر ریال دو مثقالی و نشان
نکرده البته ذمه مشتری مشغول بهمین ریال میشود و در وقتیکه مشتری با جاقلو داده اگر در آن وقت عمرو از مشتری قبول …

که هر عددی مثل شش روپیه دو مثقال است پس در این وقت اگر مصالحه امر مابین طرفین منقضی شده باشد و این تحویل که مشتری کفت طلبی که از تو داشتم از مصالحه کردم چه تو با این باجاقلو در این وقت بعد از این مصالحه مطالبه ما به التفاوت میتواند نمود و اگر چنین نشده باشد بلکه محض کرفتن باجاقلو بوده باشد و اسقاط ما به التفاوت بعضی از اکابر معتبره در شریعت مطهره ننموده باشد ظاهر این است مطالبه ما به التفاوت را میتواند نمود اگرچه بعد از قبض دادن و تصرف نمودن در تنخواه بوده و هو العالم **سؤال** زید صد من شیره فروخته بعمرو تا مدت معینی بعد از انقضای مدت شیره را با ظرف جنک آورده و کشیده بعمرو داده و حال عمرو مطالبه عوض جنک شیره را میکند یعنی وزن جنکها را زید میکوید که جنکها را بعین جزء تا شیره را بهم با عمرو میتواند که جنکها را اند چه **جواب** مشتری مسلط مطالبه بهمان مقدار شیره است که در حین العقد صیغه بر آن جاری شده مسلط بر ظرف شیره نیست بر بایع لازم است بهمان مقدار شیره را تسلیم مشتری نماید **سؤال** دهل زدن در تعزیه جناب سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه و شبیه بیرون آوردن چه صورت دارد **جواب** آنکه دهل زدن پس جایز نیست خواه در تعزیه جناب سید الشهدا بوده یا در غیر تعزیه و اما شبیه پس حکم آن حال شخص حقیر نیست **سؤال** زید در ایام حیات خود املاک خود را بعمرو مبایعه شرطیه نموده باین طریق که تا مدت معین هر کاه ثمن و سایر عوارض را رد بمشتری نماید فسخ مبایعه بازید بوده باشد و قبل از انقضاء مدت خیار زید متوفی شده و اولاد او صغیر بوده و کسیکه متصدی امور ایشان بشود نبوده و مدت خیار منقضی شده آیا در اینصورت اولاد زید بایع را میرسد که بعد از بلوغ رد تنخواه را بسوی عمرو نموده فسخ مبایعه را نماید **جواب** بعد از آنکه مدت خیار منقضی شد و رد مثل ثمن بسوی مشتری نشده باشد ورثه را تسلط انتزاع ملک از مشتری نمیباشد خواه صغیر بوده باشد در اوان موت یا کبیر بوده باشند **مجملا** بعد از انقضاء خیار و عدم رد مثل ثمن بمشتری بیع ملک لازم مستقر است ورثه را تسلطی بر او نیست بلکه رد نمودن در چنین صورت موکول برضا و مروت او است **سؤال** شخصی مثلا کسب و شغل او نعل بندیست آهن میخرد بوزن و بعد میفروشد مثلا یکزوج نعل میفروشد بصد دینار و یا نصد زوج دیگر بهمان طریق میفروشد و در اینها زیاده و نقصان بحسب وزن میباشد **و دیگر** دو نفر در حین طفولیت بفریب شیطان لواط مابین ایشان اتفاق افتاده و بعد فاعل همشیره مفعول را بحباله نکاح خود در آورده در حلیت و حرمت اینها بعد بکو چه میفرمایند **جواب** اکر مقصود این است که اصل آهن را بوزن میخرد و نعل را بغیر وزن میفروشد چنین معامله صورت دارد و یا نه **جواب** آن این است که عیب ندارد و اگر مقصود این

که نعل

که نعل اسب مثلا مقدار معینی از آهن متعارف است و همچنین نعل قاطر و نعل الاغ و این شخص عمدا آهن را کمتر قرار داده از متعارف و مشتری چنین اعتقاد دارد که بطریق متعارف است ظاهر این است که اگر معهودیت مقدار معین در هر یک از اصناف نعل ثابت باشد و مشتری چنین اعتقاد داشته باشد که بطریق معهود است و در واقع چنین نبوده باشد چنین جایز نبوده باشد و اما هرگاه مقدار معهودیت معین ثابت نباشد لکن مختلف اتفاق میافتد بعضی کمتر است در وزن و بعضی بیشتر است از وزن چنین صورت عیب نداشته باشد **و اما حکایت عقد** همشیره موطوء پس نیست بواطی این معنی که کسی العیاذ بالله سبحانه وطی بپسری نمود و بعد همشیره او را عقد نمود چنین عقدی باطل تفریق مابین طرفین لازم و باعتقاد این خادم شریعت مطهره وطی نیست مابین آنکه واطی بالغ باشد یا غیر بالغ در هر دو صورت عقد باطل و همشیره موطوء بواطی حرام است لکن در صورت عدم بلوغ واطی تفریق مابین بطلاق شود اقرب باحتیاط خواهد بود و در صورتیکه طرفین جاهل بحکم بوده باشند تا آنکه عالم شده اند و اولاد دیگر از ایشان بهم رسیده ولد زنا نیستند بلی هر گاه بعد از اطلاع بمسئله نطفه منعقد شده باشد ولد ولد زنا خواهد بود **سؤال** چه میفرمایند علمای امامیه و فقهای اثنا عشریه که شخصی علم دارد به اینکه عامل قلمکار و کاغذ قرمز نجس میباشد و بعد از شستن ظاهر خواهد شد الحال با نجاست میتواند با مسلمانان بیع نماید یا نه و حال آنکه در وقت بیع به هیچکدام این حال نجس است و باید ظاهر کرده و اگر شستن بیع نمود ضرر کلی عبارات و فقرا خواهد رسید بسبب آنکه مال مرحوم مغفور میرزا طبیب الکریم قلمکار میباشد و در مجلس بنده بهمین حالت و اگر خواهد جنبه در بیع نماید در فقر مشتری جلوه میکند و نصف قیمت آن نخواهند خرید تکلیف این شخص بچه نوع است و اگر صد راه دیگر هم در ترجیح بجهت این شخص بمصالحه یا نوع دیگر داشته باشد قلم بفرمایند که عباد و کل حاجت والحال بخصوص بیع و شرای بعض اجناس که مثل قلمکار میباشد معطل میباشد **جواب** تفصیل در مسئله مبایعه نجس آنست که هرگاه نجس العین بوده باشد مثل خمر و خنزیر و میته و نحو آنها بیع نیست مکر بعض اقسام کلب مثل کلب صید یا کلب زراعت بجهت تشکیکی در عدم جواز بیع نجس العین نیست و اشکالی در بطلان چنین مبایعه نیست مکر در بعض اقسام کلب مثل کلب گله و صید و زراعت و نحوها هرگاه نجس العین نبوده باشد بلکه نجاست عارض شده باشد این بر دو قسم میشود یک قسم آنست که قابل تطهیر نیست مثل اجسام مایعه مثل شیره و روغن و ماست و نحو اینها این قسم نیز بیعا بعد آن جایز نیست خواه اعلام مشتری نماید یا ننماید مگر روغن نجس در صورت اعلام نجاست آن بیع آن را تجویز نموده اند بجهت سوزانیدن زیر آسمان و اما هرگاه قابل تطهیر بوده باشد مثل قلمکار و نحو آن این قسم در صورت اخبار نجاست آن بیع آن جایز است و با عدم اخبار جایز نیست **سؤال** چه میفرمایند در مقصری که زید بچند دستان تنخواهی فرستاده در نزد عمرو که از برای او

قلمکار خرید کرده و در نزد بکر که در توی شهر حیا شده ار سال دارد و بکر بعد از رسیدن قلمکار با شخاص متعدده فروخته

و تنخواه اورا وصول کرده و بعد تنخواه را بزید که مالک مال ست داده و بزید علم حاصل شده که مهره کش این قلمکار که زید

و قلمکار نجس شده و الحال عین قلمکار باقی نیست و اشخاص که خریده بودند بمصرف فروش رسانیده اند الحال تنخواه را باید

بدون عوض پس بدهد و اگر معاملاتی که واقع میشود صورت این خواهد بود و فتنه که ان بر میخیزد موجب عسر و حرج میشود و سد

باب معاملات خواهد شد **منها نوجرا جواب** از کسی متشخص شد وکیل زید که در بندر بوشهر بود عالم بنجاست قلمکار در صورت

علم او بنجاست از کسی معلوم نمید شد که وکیل عالم بحقیقت حال اعلام مشتری نموده بود **مجملا** در صورت مسطوره بر زید که

صاحب تنخواه بوده حرجی نیست و هو العالم بحقایق احکامه **سؤال** زید عمرو را وکیل نموده که فلان جنس را بجنس بفروشد

و عمرو همان جنس را میتواند بقیمتی بجنه خود بخرد که دیگری از آن قیمه زیاده نمیخرد **جواب** نظر باینکه تصرف در مال غیر موقوف باذن

مالک ست کلام مالک که تو وکیل منی که این مال را بفروشی منصرف باین میشود که بجنه خود خریده باشد پس وکیل در صورتیکه

وکیل در فروش مال بوده باشد بنحو مذکور ظاهر این ست که نمیتواند بجنه خود ابتیاع نماید پس در صورت وکالت بنحو مسطوره

هرگاه مال موکل را انتقال بخود نماید بما بواین مبایعه بمقتضای وکالت نشده خواهد بود بلکه فضولا واقع شده خواهد بود و موقوف

بامضای موکل ست بعد از اطلاع بلی در چنین صورت هرگاه بدیگری بفروشد بعد از آن انشخص مشتری باین شخص وکیل

بفروشد در صورت رضای مشتری ان وقت بیعیب خواهد بود لکن از محل کلام خارج میشود و در صورت عدم جواز که مذکور شد

فرق نمیکند که متصدی طرفی خود وکیل شود باین نحو که القای ایجاب از جانب موکل نماید و قبول از جانب خود یا خود وکیل

متصدی نشود مثل اینکه ایجاب را از جانب موکل خود وکیل متصدی شود و دیگری از جانب خود وکیل نماید که متصدی

قبول شود یا لعکس باینحو که دیگری را از جانب موکل وکیل نماید در اینکه متصدی ایجاب شود در صورت اذن در توکیل

غیر و خود وکیل متصدی قبول شود از جانب خود **مجملا** مسئله متصور بچهار صورت میشود وکیل خود متصدی ایجاب و قبول شود یا

متصدی قبول دیگری بوکالت این شخص یا لعکس در هیچیک از اقسام اربعه مذکوره سابقه صحیح نخواهد بود اینها در صورت

که تصریح در موکل نشده باشد باین نحو که اگر خود خواسته خریده باشی بجنه خود یا ذوقی یا عمومی که در قوة تصریح بوده باشد در

چنین صورت بیعیب خواهد بود خصوصا در صورتیکه متصدی طرفی عقد متعدد شده باشد **سؤال** زید عمرو را وصی کرده و متوفی شده

و عمرو خالد را وکیل نمود که اجناس زید موصی را در بلاد دیگر جا شد بفروش رساند حال خالد میتواند که از این اجناس تعینی

بجنه

بجنه خود بخرد بقیمتیکه دیگران دینار از آن زیاده نمیخرند باید مسئله را تفصیلی بیان فرمایند **جواب** وصی ظاهر این ست مال

موصی را منتقل بخود میتواند نمود بقیمتیکه دیگران میخرند یا زیاده از آن اما وکیل وصی ظاهر این ست که نمیتواند نمود یا بمعنی وصی کسی را

وکیل نمود که اموال موصی را فروخته باشد وکیل وصی در چنین صورت نمیتواند مال موصی موکل خود را بجنس خود وکالت منتقل

بخود نموده باشد مگر در صورتیکه تصریحی از وصی باشد یا عمومیکه در قوة تصریح بوده باشد **مجملا** حکم وکیل وصی در مال موصی حکم

وکیل وصی ست نه حکم وصی ست در مال موصی و هو العالم بحقایق احکامه

کتاب الرهن

کتاب الرهن سؤال شخصی بگو انکه ادخانه خود را بشخص رهن نموده بمبلغ بیست و هشت تومان تا مدت یک سال مرهون را صاحب تنخواه تصرف نموده و راهن مزبور باجاره داده بمبلغ چهار تومان و صیغه شرعیه بینهما بالفارسیه والعربیه جاری شده و بعد از انقضا مدت یکسال باز بهمین نحو راهن رهن نموده و صاحب تنخواه اجاره داده و راهن باجاره گرفته تا چهار سال و در این چهار سال مرهون متصرف راهن بوده و هرگز در این چهار سال یکساعت نبوده که صاحب تنخواه متصرف شود در اینصورت معامله صحیح است یا نه جواب شرط در رهن آنست که مرهون مقبوض مرتهن شود یا اگر راهن رد و لیکن یا دیگری از جانب او قبض نماید در رهن قبض آن متحقق نبوده باشد رهن صحیح نخواهد بود و اما حکم اجاره پس اگر رهن منفسخ شده بوده بجهت عدم قبض یا از اسباب دیگر منتقل نموده باشد به مرتهن بعد مرتهن منتقل نموده باشد به راهن ظاهرا این است که صحیح بوده باشد بنابراین مبلغ چهار تومان در هر سال که داده بازای منفعه خواهد بود و از جمله بیست تومان محسوب میتوان نمود و اگر منتقل نموده باشد به مرتهن صحیح نبوده و در این صورت راهن میتواند این مبلغ را از جمله بیست تومان محسوب دارد سؤال هرگاه راهن بدون اذن مرتهن مرهون را فروخت و قبل از فک رهن فسخ و نه امضا از مرتهن آیا همینکه فک رهن شد یعنی راهن وجه را بمرتهن رد نمود بیع واقع قبل از فک صحیح میشود یا محتاج است به امضا و اجازه ثانی از راهن بعد از فک جواب کلمات فقها در مسئله غایت اضطراب دارد چه بعضی مواضع ظاهر میشود که اذن مرتهن را شرط صحت بیع میدانند قال فی القواعد ویشترط فی الملک الثانیة طلقیة فلا یصح بیع الوقف الا ان یؤدی بقاؤه الی خرابه الی ان قال ولا بیع الرهن بدون اذن المرتهن وفی التذکرة ولا یصح بیع الرهن لتعلق حق المرتهن به ونقصان ملک الراهن ولم یجز المرتهن لان الحق لا یعدوهما خلاف ولو باع ولم یعلم المرتهن فکک لزم البیع لانتفاء المعارض من البطل بیع الفضولی لزمه الابطال وفی الشرایع لا یصح بیع الوقف ما لم یؤد بقاؤه الی خرابه الی ان قال ولا بیع الرهن الا مع الاذن وفی نهایة الاحکام لا یصح بیع المرهون بعد الاقباض قبل الانفکاک لانه ممنوع من تسلیمه شرعا لما فیه من فوت حق المرتهن فان اجازه المرتهن صح و در بسیاری از عبارات نفی جواز شده و قال فی التحریر لا یجوز بیع الرهن الا باذن الراهن او یکون المرتهن وکیلا وکذا لیس للراهن بیعه الا باذن المرتهن ولو باع کل منهما من دون اذن صاحبه جاز للآخر الفسخ الا ان بیع المرتهن الوکیل سؤال هرگاه کسی مدیون شخصی بوده باشد بدو دین یکی رهن داشته باشد و دیگری خالی از رهن و اجل هر دو رسیده است و شخص مدیون تنخواهی میدهد بعد نزاع فیمابین ایشان میشود و مدیون میگوید وجه را بازای طلب رهن داده ام و طلب کار میگوید بعوض بی رهن گرفته ام و تقدیم قول راجح بچه دلیل است

درحضور وغیاب را تفاوتی هست یا نه جواب معتبر در این مقام قصد مدیون است در صورتیکه ثابت شود که مدیون آن چیزها
بازای دینی که دیگری در رهن داشته داده است یعنی در حین دادن بآن جهت داده است عمل بمقتضای آن باید نمود و اگر چه صاحب
بقصد طلب بی رهن قرض نموده و در صورت اختلاف محتاج بمرافعه است و اگر علم بقول مدیون است در صورت
استیفای بینه و انکار صاحب طلب سؤال مال مرهون بعد از انقضای مدت و فوت راهن دغدغا نمودن اموال راهن
آیا مال مرهون هم داخل در غرما میباشد یا مرتهن میتواند استیفای حق خویش نماید از آن مال مرهون و ما بقی را بغرما
میدهد جواب بالتحقیق رهن بنحو معتبر در شریعت مرتهن احق و اولی بمرهونست بعد از آنکه مرتهن استیفای حق خود را از
مرهون نمود علاوه اگر بوده باشد مال غرما خواهد بود والله العالم سؤال زید مدیون عمرو و مرهون عمرو است و نفی که مولد
معین نموده است و بعد از انقضای موعد عمرو را وکیل در تجدید نموده است و عمرو بعد از مضی مدت وکالت نفی علاوه
دیگر به نموده است آیا بعد از تجدید که برضای طرفین شده است عمرو میتواند که قبل از انقضای مدت مطالبه طلب
از زید نماید یا نمیتواند جواب این مطلب محتاج بمرافعه است در صورتیکه آنچه نقل شده مطابق واقع بوده باشد یعنی
عمرو اقرار نماید که من بمقتضای وکالت تجدید معامله نموده ام تا مدت معینی بنا بر این قبل از انقضای مدت عمرو استحقاق
مطالبه ندارد والله العالم سؤال هرگاه شخصی خانه خود را در نزد زید مرهون سازد در مدت چهار سال و منافع خانه
آن شخص صلح کرده که مرتهن در خانه مسکن نماید یک سال از مدت نگذرد شخص راهن فوت کند وارث راهن را میرسد
که نخواهد مال الرهانه را بمرتهن دهد و فک رهانت نماید یا نه هرگاه مرتهن خود برضایت پس قبل از آنکه فک رهانت شود
بیع و شرای در الخانه چه صورت دارد جواب ورثه راهن هر وقت از اوقات که خواسته باشند میتوانند وجه را بمرتهن
یا ورثه مرتهن رد نموده فک رهانت نمایند لکن نظر باینکه مفروض در سؤال است که منافع را راهن در مدت چهار سال
مصالحه مستقل نموده بمرتهن بنا بر این مرتهن را میرسد که بگوید منافع تا مدت منقضی نشود مال من است و این سخن از او
ورثه تسلط اخذ منافع را ندارند مگر در صورتیکه مرتهن راضی شود سؤال هرگاه زید مبلغی از عمرو استقراض نموده و خانه
خود را مرهون نموده الحال مدت منقضی شده زید تنخواه سرمایه در دست دارد و در دادن تنخواه مسامحه و کوتاهی مینماید
عمرو مطالبه طلب خود را مینماید زید میگوید تقاص مال خود را از مرهون مذکور بنما و رهن بنا بر این چند نفر مشترک میباشند و با یکدیگر
بهمگی مطالبه مبایعه و صلاح او نمیباشند و اما شرعا عمرو را میرسد که از تنخواه و سرمایه مطالبه و تقاص حق خود نماید یا خیر باید رهن را فروخت

و تقاص خود را نمود جواب رهن موجب آن نمیشود که ذمه و ضم رضای او تا عمرو در صورت مسطوره قطعا جایز نیست مجملا در صورت
مسطوره و در استفسار که بجهت آنکه مرهون مشترک است با بعضی از شرکا و یا بجهت مشتری یافت نمیشود و راهن یعنی مدیون متمکن از
ادای دین از راه دیگر نیست یا غیر در حق او ظلما و در چنین صورت جایز نیست بلکه تحصیل بقدر امکان لازم و واجب است احکام وصی
سؤال هرگاه زید اطفال صغیر چند داشته باشد و خود از عهده نفقه اطفال عاجز باشد و صغار ملک خانه یا غیر آن چیزی داشته باشند و قرض
گرفته به جهت ماکول آنها را بفروشد و خرج آنها کند که نفقه نشود جواب در صورتیکه آنچه مذکور شده مطابق واقع بوده باشد بلی والدین میتوانند اموال اولاد
صغیر خود را در عوض نفقه بیع و در آورده صرف اولاد صغیر نمایند که صلاح او و در این باب است سؤال زید از فوت عیال خود را الحال خانه قرار کرده است و عیال
و عیال او برضا و رغبت و خود اراده که از ملک نصف میباشند بیع و صلح داده و هم اینها را تحصیل و بولی منجر است که عیال او و را آن زن جهت آنها
نصف شده بیع عیال او و اولاد و در عوض صغیره بنت که تربیت ملک بیع او و را بفروشد یا نه جواب این مطلب موقوف بثبوت است بر اثبات طلب
بنحوی که شرعا ثابت شده از وقت حاکم شرع یا تعیین خواهد نمود و دستور العمل بجهت آنها قرار خواهد داد سؤال شخصی قدری از اعیان املاک
خالصه و واقع میباشد باشخاص نوعی داده قدری زر از وجه خالصه مزبور را که اعیان اوست اگر دو بوده باشد از رهن بیع در آورده باشد و وجه
ثمن آن را بشخص امینی داده و نفقه گرفته از آن حاصل شود که صرف بعضی اخراجات صغیر مزبور بعد میتواند نمود یا نه جواب بلی بشرط صلاح و غبطه
صغیر را اطمینان داشت ظاهر این است که میتواند این مال صغیر را بفروشد مجملا در صورتیکه ولی امر شرعی این مال صغیر را اصلح بحال صغیر دانست از
بقای آن ظاهر این است که میتواند فروخت والله العالم بحقایق احکامه سؤال هرگاه کسی وارد صغیر داشته باشد که مال داشته باشد و این وارث
و سر پرستی آیا میتواند از مال صغیر خود بمصرف انفاق خود برساند جواب در صورتیکه والد معسر و فقیر بوده و ولی صغیر بوده باشد ظاهر این است
که والد بقدر نفقه خود از مال صغیر انفاق خود میتواند نمود سؤال ظاهر نه مشترکست ما بین صغار و جمعی از شرکاء و راجایز نیست که بجا این خود
نموده هر یک روز نوبه خود را متصرف شوند یا بدون وصی و قیم شرعی تصرف ایشان در مال خود جایز نیست و با تعذر از او بعمل
خدمت مجتهد عادل تکلیف ایشان چیست و هرگاه از کیفیت فرد و نوبه ایشان مطلع باشیم که آیا بر نهج شرعی است
یا خیر میتوانیم در نوبه غیر صغار غله خورد و اعمال ایشان را حمل بر صحت کرد هر چند بی مبالات دانیم ایشان را یا نه
صح و راست جواب تصرف در مال مشترک نسبت بهر شریک موقوف باذن سایر شرکاء و در صورتیکه احد شرکاء صغیر
بوده باشد موقوف است باذن وصی یا ولی و در صورت انتفای وصی و ولایت با حاکم شرع است و در صورت تعذر رجوع
بمجتهد عدول مومنین هر که صلاح صغیر را دانند میتوانند معمول داشت و در صورتیکه هیچیک نبوده باشد یعنی تصرف باذن

اولی نبوده باشد تصرف در حق خود شرکا جایز نیست پس چگونه در حق دیگری جایز بوده باشد و اما هرگاه چنین اسباب خیری
در تصرف مسلمی بوده باشد و کیفیت تصرف مشخص نبوده باشد فعل او محمول بر صحت است و بر سایرین حرجی نیست در خورد
کردن وغیره سؤال عمارت مشترک صغار را باذن الولی یا وصی داخل میتوان شد آیا با ولی ایشان شغلی داشته باشد
میتواند کرد و نماز در آنجا میتواند کرد و مصلحت صغار شرط است جواب ظاهر این است که باذن وصی یا ولی در خانه صغیر
و نماز در آن جایز بوده باشد و اما با عدم اذن وصی یا ولی اگر در دخول در آن خانه منفعتی بجهة صغیر بوده باشد مثل
اینکه خانه صغیر میشود که خیری با نما داده باشد ظاهر این است عیبی نداشته باشد و اگر منفعتی نداشته باشد جایز نیست
سؤال ضعیفه شوهر او فوت شده یک طفل ترضیعی دارد ما دامیکه شیر میدهد نفقه با کیست یا چند ماه است اگر نفقه
از اصل ترکه است دعوی آن طفل مال آن طفل را من باب الولایة میتواند تصرف کند یا نه جواب نفقه ضعیفه
در مدت رضاع از مال خود ضعیفه خواهد بود و اموال متعلقه بطفل مذکور در صورت انتفای وصیت نزد ثقه منصوب
از جانب حاکم شرع بوده باشد خواه عم بوده باشد یا غیر عم و قطع نظر از قیمومت کرده تسلطی ندارد بر تصرف اموال
صغیر والله اعلم سؤال اسمعیل نامی فوت کرده و ورثه او منحصر بدو صبیه صغیر قدری جنس و مس و گاو و گوسفند از
مرحوم مزبور مانده و عموزاده دارد عم مذکوره صغیرهای مزبور را با مخلفات ایشان تصرف نموده و میگوید که مخلفات
مزبور را صرف صغیرها مینمایم تا اینکه کبیر شوند و عموزاده مذکور در جواب عم مزبور میگوید که من صغیرهای مزبور را
زمین المال خود متوجه ماکول و ملبوس ایشان میشوم بعد از اینکه بزرگ شدند پول ایشان را با منافع میدهم آیا کدام
تصرف کنند جواب در صورت مفروضه نه عم میتواند تصرف در اموال دو صغیر نماید و نه عموزاده چونکه ظاهر این سؤال
این است که والد دو صغیر تعیین وصی ننموده لهذا در چنین صورت لازم است در امور صغیر رجوع بحاکم شرع یعنی مجتهد
نمایند بعد از رجوع بمجتهد مجتهد هر کس را که صلاح داند نصب مینماید که متصدی امور دو صغیر از قرار قرارداد و دستور
العمل او شده باشد خواه عم بوده باشد یا عموزاده یا دیگری سؤال شخصی دختری را منقطعه بپسر خود نموده و لایه
الی مدت سه سال و قریب یکسال که گذشته است دختر رفته است شوهر کرده است قبل از انقضا بمدت دو سال بدون
اینکه ولی مدت را بخشد چنانکه حکم مدت بهبه مدت حکم طلاق است و ولی را اختیاری نباشد در آن و متزوجه شدن ضعیفه
خلاف شرع بوده بیان فرمایند که این مطلب بر حاکم شرع باید مشخص شود یا اینکه هرگاه بر امثال ما و جمعی دیگر مؤمنین

این

این مطلب واضح شود میتوانیم حکم نمائیم به تفریق و ضعیفه صبر نماید تا مدت سه سال بگذرد و بهمان شخص اول که شوهر کرده
بخلاف شرع با شخص دیگر شوهر نماید و جمعی کثیر نزد حقیر شهادت دادند که علم حاصل شد که این ضعیفه در مدت سه سال
شوهر کرده بدون هبه نمودن ولی مدت را و حال هم زوج ثانی منکر این مطلب است که محتاج بمرافعه باشد آنچه حکم الهی
باشد در این واقعه و دفعات آن را اعلام فرمایند که خلاف رضای الهی بعمل نیاید و قضیه ثانیه اینکه شخصی بنجسال
کسری میباشد که مفقود شده و یک زوجه و یک طفل صغیر دارد و قدری املاک و باغات دارد و ضعیفه در این مدت
خرج خود و طفل را بعسرت قرض کرده اینده و کفیل هم داده و حال این بسیاری دارند و خرج هم داده و کفیل هم دارد ضعیفه
بیچاره درمانده است و دیگر در قوه او نیست که قرض کند آیا اذن میدهند که عدول مؤمنین اتفاق نموده آن ملک را بفروشند
و دیون ضعیفه و طفل را بدهند و اگر چیزی باقی ماند از بابت نفقه خود و خرج نمایند چنانچه اذن میدهند حقیر خود متوجه
میشوم و آنچه موافق رضای الهی میباشد با اطلاع جمعی از معتمدین و مؤمنین بعمل میآوریم قربة الی الله آنچه حکم الهی
باشد در حاشیه عریضه قلمی فرمایند که بحجة شرعی باشد عند الحاجة جواب هرگاه طرفین یعنی زوج و زوجه معترف بوده
باشند بر این مطلب که در اثنای مدت انقطاع عقد شده بر قاطبه اهل اسلام با امکان لازم است انها را از بابت
نهی از منکر منع نمایند و همچنین هرگاه احدهما معترف بوده باشد لکن نسبت بهمان شخص که اعتراف نموده مجملا در صورتیکه
عقد در اثنای مدت انقطاع شده باشد و زوج تصرف هم نموده باشد بی اشکال بر آن شخص میشود حرام بهمان ضعیفه ابدا
بر فرض تصرف بینهما و انقضای مدت بهمان شخص ثانیا عقد میتواند نمود و اما هبه بقیه مدت از ولی پس تعبیر آن
باین نحو ممکن است چون تصرف ولی در امور متعلقه بمولی علیه باید منوط بمصلحت و غبطه او بوده باشد بنا بر این هرگاه
نتوان نحوی نمود که صلاح صغیر در آن شود مثل اینکه حقی بجهة صغیر بر آن ضعیفه هست از جانب صغیر مصالحه شود به
همان ضعیفه بمبلغی که قطعا اصلح بحال صغیر بوده باشد نسبت به بقای حق صغیر در چنین صورت دور نیست که تعبیر
بهمان نحو بتوان نمود و چونکه مفروض این است که زوج منکر اصل مطلب نیست بنا بر این در مخالفت آن حاجة
حاجت بحکومت شرع نیست قاطبه اهل ایمان که اعتراف از او شنیده اند مخالفت او باید بکنند و اما زوجه پس آن
هرگاه نیز معترف بر اصل عقد و انقطاع و وقوع عقد ثانی در اثنای مدت بوده باشد آن نیز چنین است و الا هرگاه
منکر احدهما یا هر دو بوده باشد محتاج بمرافعه است فقره در مطالبه صداق ظاهر میشود و اما مبیع ملک غایب در اولی

دین که عیال او نموده اند پس بسیار مشکل است اولا باید دین ثابت شود و ثانیا باید مشخص شود که دین در اینجا چیزی که صرف شده که
بر غایب بوده است لازم که متکفل او شده باشد و تعدی از آن کما و کیفا نشده باشد این مشکل است بعد از تفحص از اشکال
میباید نزد حاکم شرع ثابت شود و الا غایب بعد از حضور معارض میتواند شد و اما حق مال غایب در صرف اخراجات
عیال واجبی النفقه در اخراجات ضروریه عیال غایب پس کلام در این اگر اسهل از سابق است لکن بجهة رفع مفسده بعد
حضور غایب چاره این است که استشهادی در آن نوشته شود بر این مضمون که مشتمل بر غیبت الشخص و مدت غیبت
او و عیال و معطلی و اضطرار ایشان بجهة نفقه ضروریه بوده باشد آن استشهاد را معتمدین مهر نموده در حاشیه آن تعیین خواهد
شد کسی را که متصدی مایحتاج آن شده باشد بقدر ضرورت سؤال مولائی عبدی داشت و آن عبد صاحب تنخواه بود
و مولا عبد را آزاد نموده در این صورت تنخواهی که در ید مملوک بوده بعد از آزاد شدن منتقل بمالک میشود یا مملوک و همچنین
مالی که از تنخواه مذکوره بعد از آزاد شدن مملوک بهم رسد از که خواهد بود جواب فرض در سؤال این است که عبد صاحب تنخواه
بوده پس سؤال چه معنی دارد در اوای حال اگر مقصود این است که شخصی عبدی داشت و آن عبد را مایه ای نزد مولی بجهة
تنخواهی تخصیص نموده بعد از این مولا او را آزاد نموده این وجه مال عبد خواهد شد یا مال مولی ظاهر این است که مال مولی
باشد مگر در صورتیکه بعد از آزاد نمودن آن مال را منتقل نموده باشد باو و اگر منتقل ننموده لکن مقصود مولی این بود که مال را
از او بگیرد و حال نادم شده که میخواهد گرفته باشد اگرچه در وجهی که بتواند گرفت شرعا لکن این در عرف و عادت حسنی
ندارد و او مطالبه تا در این صورت که مقصود مولی این بود که از آن وجه ما گرفته باشد پس راضی بوده بتصرف تنخواه
هر گاه که خواهد بنابراین عبد بعد از آزاد شدن باذن بوده است در تصرف این مطالبه نا نمودن بسیار مشکل است
و اگر مطلع نبود که این عبد وجهی دارد و بعد از آزاد شدن که مدتی گذشت مطلع شد در این صورت مطالبه و خواهد نای
حاصل از علم آن وجه هر دو را میتواند نمود والله اعلم سؤال هرگاه زید صبیه صغیره خود را بحباله عقد عمرو در آورد و وقت
اجرای صیغه نکاح نموده باشد بعد از آنکه صبیه زید کبیر شود راضی نباشد آیا میتواند عقد را بهم بزند یا نه جواب در صورتیکه
عقد والد مشخص نبوده باشد که برخلاف مصلحة صغیره بوده قطعا عقد لازم و اختیاری بجهة دختر بعد از بلوغ نخواهد بود سؤال
دختری که تقریبا هفت هشت ساله بوده باشد و پدر او فوت شده و وصی تعیین نموده باشد در امور خود و وصی مزبور نظر
بغیر فی حال و ضبط احوال دختر مذکوره او را کفوی که لایق بحال بوده باشد میتواند که صیغه عقد دوام او را اذن دهد که جاری

در واقع سازند بهر که امثال و اقران او می بوده یا آنکه وصی مزبور را در این باب اختیاری نباشد جواب تزویج نمودن
در چنین صورت چنین جهت که جایز بوده باشد لکن کلام در این است که هرگاه وصی عقد نمود آیا این عقد لازم میشود
یا اینکه مثل عقد فضولی است میتواند دختر بعد از بلوغ امضا نداشته باشد مشهور ما بین فقها ثانی است یعنی دختر بعد از
بلوغ میتواند ممضی نداشته باشد سؤال آیا دختریکه بحد ده سال رسیده احتیاج بقیم دارد یا نه جواب در صورت عقل شده
محتاج بقیم نیست سؤال هرگاه زید فوت شود و در حیات خود وصیت نکرده باشد و حاکم شرع کسی را قیم قرار نداده
باشد و چند صغیر از او و چیا شد و قدری مال از او مخلف شده باشد و بعد از فوت زید بعضی از حضرات علما که خدای ده
عمروی را متدین دانسته باشند قیم نمایند آیا قیمومیت صحیح است و بر فرض صحت تصرفات عمرو فوت شود و چیزی
هم از عمرو باقی نمانده باشد بغیر چند صغیر و بعد صغیرهای عمرو کبیر شوند و صغیرهای زید هم کبیر شوند آیا در این صورت
صغیرهای زید که کبیر شده اند از اولاد عمرو میتوانند ادعا نمایند که پدر شما قیم ما بوده مال را تلف کرده و بمصرف ما نرسانیده
و فرض این است از عمرو دختری باقی نمانده جواب باتکلی از حاکم شرع معین است که بنا در این امثال امور رجوع بحاکم
شرع نموده و باتکلی از حاکم شرع دیگری متصدی میتواند شد و در صورتیکه متکلی از حاکم شرع نبوده باشد مومنین هرگاه کسی را
امین و متدین دانند تعیین میتوانند نمود مجملا چون مفروض این است که عمروی که متصرف بوده وفات نموده و مطالبه چیزی
از او باقی نمانده بنابراین ورثه زید قسط مطالبه از اولاد عمرو که از مال او اولاد مطالبه نمایند ندارند سؤال هرگاه یتیم هاشمی
مالک قوت سالیانه بلکه شش ماهه بلکه سه ماهه بلکه یومیه نباشد و جده امی یتیم مذکور که آن هم مبتلا بفقر علی ما یقول ایشان است
واز وجوه بر معیشت خود را میگذرانند همه روزه لابد و ناچار که معاینه می بیند توقی بجهة یتیم مذکور بهم رسیده با آنکه از
خوف نزوجه خود که جده یتیم مذکوره است میخوراند و سد جوع یتیم میشود آیا یتیم هاشمی که دائی را بر فرض تسلیم آنکه فقر در یتیم هم
مثل فقیمین او شرط باشد در او خمس میتواند خورانید باو یا یک مرتبه یک تومان یا دو تومان بجهة ایشه او میتوان داد
که صرف کند زان یتیم کند یا خیر بمحض آنکه جده امی او من باب الاضطراب از گلوی خود و واجب النفقه خود باز میگیرد
و به یتیم مذکور میخوراند غنی است و نمیتواند از بابت خمس به یتیم مزبور خورانید یا بجهة ماهی او رسانید بجهة او جواب
در صورتیکه جدا ای نداشته باشد یا داشته باشد لکن قدرت بر انفاق او نداشته باشد و همچنین جدای هم قدرت بر
انفاق او نداشته باشد در چنین صورت بعد از آنکه حاکم شرع هر کس را اصلاح دانست منصوب نمود که متصدی

امور یتیم باشد همین چند نفس را میتواند تسلیم آن قیم نماید که صرف آن یتیم نموده باشد سؤآل مدت سه سال و نیم قبل از این مرحوم والد یک باب خانه را ابتیاع نموده بمبلغ یکصد و چهل و پنج تومان نقد و با بعضی از املاک دیگر مصالحه فرموده بودند با خوی کوچک که حال سن هفت سال میباشد بعد از فوت مرحوم والد محمد رضاخان خواستند که داخل املاک او در تشخیص نمایند و قرار اخراجات او را بدهند کمترین در حضور فضلای تایین برو ذمه خود قرار دادم که اخراجات او را بالکلیه ما دامیکه اخوی مشار الیه کوچک میباشد از مال خودم بدهم و عوض نخواهم و املاک او را بدست آقا عبد الله خالویش سپردم که سال بسال محصول آنرا ضبط نموده بفروش برساند و حسابش را بملاهای معتمدین انجا محول نموده ام که برسند و تنخواه آنرا بهر کسی که متدین و اعتباری داشته باشد بدهد و حجت باسم خودش بگیرند و هفت ماه قبل از این شخصی آمد که خانه مذکوره را از حقیر ابتیاع نماید بعلت عدم احتیاج صغیر و نداشتن قیم شرعی و ضرورت خانه بجهة صغیر قبول نکردم و در حینیکه در دار العباده رفته بودم چند نفر از حضرات نایین گفته بودند که خانه مذکوره را بفروشند هرچند صغیر است صاحب اموال خانه مذکوره را خود خریده بود بمبلغ یکصد و سی یا چهل تومان بمو عد یک سال و ایشان بهمان شخص که طالب خریدش بود از حقیر فروخته بود بمبلغ یکصد و سیزده تومان نقد و حال آنکه الیوم بمبلغ یکصد و هفتاد تومان نقد میخرند و دویست تومان بموعد یکساله مشتری دارد و آیا در این صورت معامله خانه مزبوره چه صورت دارد و هرگاه آن شخص تغییر و تبدیل در عمارت خانه مزبوره نموده باشد چگونه خواهد بود و بدون قیمومیت شرعی تصرف و دخل در امور صغیر نمودن چه صورت دارد و آیا بعد از کبیر بودن صغیر و احتیاج تمام بخانه نداشتن و عدم احتیاج و ضرورت بجهة اخراجات و بقیه تا دخل فروختن اموال صغیر شرعا احدی را میرسد که املاک او را نقد نماید که مظنه اتلاف در آن است جواب از قراریکه در استفتا قلمی شده هرگاه مطابق واقع بوده باشد چنین معامله باطل و موجب انتقال بمشتری نمیشود و جمیع تصرفات مشتری در چنین صورت مخالف شریعت مطهره و جمیع عبادات واقعه در آن محکوم بفساد خواهد بود بلکه جمیع حرکات و سکنات در آن خانه معصیت و منهی عنه خواهد بود و مجملا تصرفات در اموال صغیر در شریعت مطهره جایز نیست مگر در حق ولی آن صغیر و ولی صغیر منحصر است در والد و جد ابی و در صورت انتفای هر دو وصی تصرفات در مال صغیر منوط و موکول باذن از حاکم شرع است حاکم شرع کسی را که این دانست منصوب مینماید بمقتضای آیه شریفه ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن هرچه را در حق صغیر صلاح داشته باشد معمول داشته باشد و در صورتیکه رجوع بحاکم شرع ممکن نبوده باشد در اینجا در چنین وقت

عدول مؤمنین بقدر حاجت تصرف در مال صغیر میتوانند نمود تا زمانیکه نصب قیمی از حاکم شرع شود و تقرر قیم شرعی با عدول مؤمنین بهر تقریبی خواه که معروف بصلاح صغیر بوده باشد و در صورت مرقومه که خانه مسطوره در ابتیاع بمبلغ یکصد و هفتاد تومان مشتری بوده باشد یکصد و چهل تومان بموعد یکسال البته صلاح نخواهد بود و تصرف در مال صغیر به بیع در صورتی که در حفظ عین آن مظنه تلف در آن نبوده باشد و حاجت بآن نبوده باشد چنین تصرفی در نظر این خادم شریعت مطهره بسیار بسیار مشکل است مگر در صورتی که مقصود این بوده باشد که با علی القیم بمصرف رسانیده و تبدیل بشود و بجزئی که کل تنخواه را اتفاق نمایند بر اینکه چنین تبدیل اصلح و اولی بحال صغیر بوده باشد مجملا بنحویکه در استفتا قلمی شده اگر مطابق واقع بوده باشد صحیح نخواهد بود و اما تصرفاتیکه در آن نموده باشند بتغییر و تبدیل بسیار اگر موجب انتقاص در قیمت باشد لازم است برگردانند بصورتیکه بوده است با امکان و در صورت عدم امکان لازم است از عهده قیمت آن آمده باشند و اگر موجب زیادتی در قیمت بوده باشد مستحق عوض از مال صغیر نیست بلی هرگاه اعیانی در آن احداث نموده باشند مثل در و پنجره و امثال آن را میتوانند اخذ نمود و هرگاه اخذ چنین عینی موجب خسران شود باید از عهده آن برآید سؤال هرگاه طفلی از کسی باز مانده و این دو طفل معسر میباشند و جد ابی و والده این دو طفل موسر میباشند آیا نفقه و کسوه این دو طفل با جد ابی میباشد یا با والده اطفال جواب با وجود جد ابی و مادر طفل معسر و بسیار هر دو نفقه طفل معسر در چنین صورت بر جد ابی است با وجود جد ابی بر مادر نفقه لازم نیست بلی هرگاه پدر و جد پدری نباشند یا معسر باشند در چنین صورت نفقه طفل بر مادر موسره لازم است بلی مادر در انفاق مقدم است بر جد مادری باین معنی با وجود مادر موسره و جد مادری نفقه طفل بر مادر است و در صورت انتفای مادر یا فقر او نفقه طفل بر جد مادری لازم است سؤآل هرگاه طفل دو خاله داشته باشد یکی از پدری و دیگری از مادری و اموال طفل داشته باشد و این دو خاله که طفل مذکور را هر یک برداشته بر دو باشند حضانت نمایند آیا در اینصورت طفل مذکور بنجاله پدر و یا مادری کدام یک میتوانند که متوجه حضانت و نگهداری طفل یا اموال طفل نمایند جواب والدین طفل یا وصی تعیین نموده یا خیر در صورتیکه والد تعیین وصی نموده باشد ولایت چنین طفل در چنین صورت با وصی خواهد بود حضانت او را بهر یک از دو خاله تفویض خواهد نمود و اگر دیگری را اصلح بحال طفل داند میتواند حضانت را باو تفویض نمود و همچنین ولایت و اختیار مال آن طفل نیز در چنین صورت با وصی است و هرگاه والد آن طفل وصی تعیین نموده باشد ولایت مال در چنین صورت با حاکم شرع است هر کسی را که صلاح داند منصوب خواهد نمود که متصدی امور آن طفل شود و اما حضانت طفل پس اگر هیچیک از دو خاله برضای خود

نخواهند حضانت طفل نمایند کسی را استقلالی نیست که آنها را جبر نماید و در آن حین هرگاه خالها خواسته باشند حضانت نموده باشند
آنها مقدم میباشند بر دیگری و در صورت نزاع ما بین دو خاله باین معنی که هریک خواسته باشد او را حضانت او را نموده
باشد هرگاه و بعضی مطالبه اجرت در حضانت نماید و دیگری اجرت نخواهد آنکه اجرت از مال طفل نخواهد مقدم است و در صورتیکه
که هیچیک اجرت نخواسته باشند هریک خواسته حضانت با او بوده باشد در اینصورت حکم بقرعه است

کتاب الدین **سؤال** هرگاه زید طلبی از عمرو داشته باشد و ثابت کند که عمرو با کریم الال میباشد آیا بمجلس ثبوت جمیع الال میتواند
طلب خود را از کریم مطالبه نماید **جواب** صاحب دین مسلط مطالبه خود را از مدیون میباشد و مسلط مطالبه حق خود را از غیر مدیون
نمیباشد اگرچه شریک مدیون باشد بلی در صورت تعذر استیفای حق ثابت خود را از اموال مدیون میتواند نمود **سؤال** بیع قد صحیح
جواز نمود بعنوان قرض کرد شکر روغن تا یک سال بعد عمرو ماه دیگر زید و بعد منقی و چون زید تنخواه را با زید عمرو مانده تا حال
قیمت خود را با یکدیگر سوگرد دوانید در این مدت ترقی و تنزل بسیار در جو هم رسانیده حسب الحال زید عمرو را الزام باید نموده و تنخواه
خود را گرفته باشد یا آنکه قیمت وقتی که موعد تنخواه داده باین برده و نداده حسب باید محسوب شود و چنانچه عمرو ادعای خود را نموده
باشد و زید نداده باشد باید قیمت وقت مطالبه محسوب دارد **جواب** در صورت مسطوره مستحق آنقدر اجو میباشد که داده و قیمت
آن در معین محاسبه عمرو مستحق قیمت داد با آن حسب **سؤال** شخص بزازی از اهل قسطنطنیه با چند نفر از اهل اصفهان معامله داشته
باشد که قدری از مال بزازی از ایشان میگرفت و طلب ایشان را در دستک خود بخط والد کبیر خود نوشته و بعلاوه و آن دیگران
هم بعضی بتمام قطعی و بعضی بهم اجمالی از قطع از نبه و برآن مذکور دارند و علاوه طلبکارها که از اهل اصفهان و اهل قصبه ... بسته الحالیه
چنین اتفاق افتاده که مدتی میباشند و میخواهند که امر ایشان موافق شرع بگذرد و حال شخص بزاز فوت شده و مطلقا وصی بجهت خود
یا وصیتی بخصوص اداء دیون خود ننموده و وراث اولاد ذکور و یک اناث و زوجه دارد و دو ذکور صغیر و قدری اموال از قبیل تنخواه
بزازی اموال نزد و عقار از و مخلف شده و بسبب تعیین هم میباشد که مخلفات مذکوره وفا بتمامت دیون متوفی مذکور ننماید حال
امر غیر مشکل بلکه در بین المحظور بی تفرقه اموال ... و چه شرعی متوفی در تزیین دین باید ... و اقرار و ... بنا ... بگردد
دیگر بیان فرمایند که از جمله غرماء ... شخص متوفی بگیرند پنجاه و تومان باز یاده روغن چراغی مذکور فروخته بوده که حال ...
او شده و شخص متوفی روغن چراغ را زد برده و فروخته و چون خود را مالک بول روغن چراغ مذکور دانسته بول آن را داده و تنخواه برده
از قبیل قصب و الجه و غیرها گرفته و حال آن مال هم جدا نشده در تفرقه متوفی میباشد آیا در صورت غرماء مال متوفی طلبکار بول روغن چراغ داخل
در غرماء میباشد یا به حق خود را از همان مال بخصوصه بگیرد و زیاده و نقیصه را داخل غرماء نموده باشد و دیگر از جمله طلبکارها یکنفر
شده من نیل حقی داد که حال عمده رسیده و یا بعد فوت غریم محل شده و رکن نیل او موجود میباشد آیا صاحب نیل باید داخل غرماء باشد
یا بعد از کرفتن رکن نیل داخل غرماء شود **جواب** چونکه معروض این است که ترکه وفا بدیون نمینماید و از جمله ورثه دو نفر صغیر میباشند
لهذا اداء دیون از سهم صغیر در صورت معروضه که وصی و وصیت مشخص نیست و ظاهر نزعیت ممکن نمیشود و دیگر آنکه مدعی طلب اثبات

طلب خود نماید نزد حاکم شرع و آنکه بعد و رثه پس امر آنها سهل است نظر باینکه معروض این است که آنها عالمند بحقیقه حقی
بنا بر این آنها از جمله شهود او خواهد بود در صدق ادعای او در صورت عدم تمکن از اثبات مدعی نزد حاکم شرعی و علم کبار ورثه
باشتغال الذمه میت بکل ما یدعی ... و امین انها از مفسده و خبوتیه باین معنی که بعد از بلوغ صغیر در رشد او مطلع باشند که مطالبه
نخواهند نمود که چرا سهم ما را بمدعی طلب داده اید و در حینی که میتوانند نمود **جواب مسئله ثانی آنست** که آنچه را بازای
روغن چراغ گرفته مثل سایر ترکه میت خواهد بود کل غرماء در این شریک میباشند بالمساوات و فرقی از برای صاحب
روغن چراغ بر دیگران نخواهد بود **همچنین حال در سؤال ثالث** یعنی رکن نیل موجود مثل سایر ترکه میت همه غرماء
سهم میباشند مگر در صورتیکه بیع متحقق نشده باشد شرعا یعنی انتقال از صاحب نیل متحقق نشده باشد در این صورت
نیل موجود مخصوص بمالک او خواهد بود **سؤال** هرگاه مثلا زید مبلغ یکصد تومان از عمرو بموعد یکسال طلبکار بوده باشد
و پیش از مدت کذا و فرضا پنج تومان آن تنخواه را تنزیل بابد و پنجاه تومان بگیرد و زید عمرو با هم گویند که هرگاه یکسال
بگذرد و پنجاه تومان ما بقی طلب او را عمرو بدهد تنزیل را او بدهد و مدت بگذرد و تنخواه را عمرو ندهد آیا در این صورت
آن شرط شرعی میباشد و زید مطالبه پنج تومان را که تنزیل نموده میتواند نمود **جواب** اگر تنزیل مبلغ پنج تومان را معلق
و مشروط بودن آن نماید که بقیه پنجاه تومان را در راس موعد کارسازی نماید باین نحو که پنج تومان طلب خود را کم میکنم
باین شرط که تتمه پنجاه تومان را در راس موعد کارسازی نمائی و در راس وعده پنجاه تومان را کارسازی نکرده
صاحب تنخواه میتواند پنج تومان کم نماید یعنی مطالبه پنج تومان را در این صورت میتواند نمود **سؤال** هرگاه زید تنخواهی از
عمرو استقراض کند بوعده معین و منافع مشروعه بیع و جه قرار دهد و در راس موعد تنخواه را مشتمل سازی نماید
عمرو الحال میگوید که این تنخواه از مال غیر نزد من بوده من باید منافع او را از قرار داده و داده بصاحب آن جمیع را مطالبه
منافع وده و دو بودن صیغه از زید میکند در این صورت آیا شرعا زید باید منافع بودن صیغه را بدهد یا نه و **دیگر آنکه**
هرگاه تنخواهی مدیون خالد باشد و ادای آن نقد در قوه او نباشد و جنس داشته باشد و چنانچه جنس یا ملک خود را
علاوه شد احتمال تلف در آن باشد میتواند طلبکار خود بگوید که بعوض تنخواه خود جنس یا ملک بردار **جواب جواب**
از سؤال اول آنکه آنچه نقل شده مطابق واقع بوده باشد بر زید لازم نیست و آنکه بر کم معادل آنچه را که استقراض
نموده عمرو مقرض فسقط مطالبه علاوه سایر آنچه را داده و در صورت معروضه نداده **بل هرگاه** خواهد بر زید مستقرض

بر آنها علاوه برضا و خواهش خود چیزی داده باشد **جواب از سؤال ثانی آنست** البته بر مدیون لازم است
مثل آنچه استقراض نموده رد نماید مفروض این است نقد بعنوان قرض گرفته همان نقد لازم است رد نموده در صورت
عدم رضای صاحب پول لازم است جنس را بهر قیمة که بوده باشد بمصرف فروش رسانیده مثل آنچه گرفته رد بصاحب
پول نماید اگرچه از مثل القیمه کمتر ابتیاع نماید مگر در صورتیکه طلب کار برضا و خواهش خود جنس قبول نماید عوض طلب خود
و احتمال تلف که در حال قلمی شده معنی آن را نفهمیدیم **سؤال** قروض میت یا از منقول او اکثر یا از غیر منقول یا از
هر دو و با فرض مساوی بودن هر دو یا اختلاف حکم آن را بیان فرمایند **جواب** ادای دیون میت لازم است از ترکه
او بشود خواه از منقول بوده باشد یا از غیر منقول بلی در صورت عدم رضای صاحب حق بتأخیر هر یک از منقول
و غیر منقول که اسرع در اداست آن را اختیار نمایند **سؤال** زید مثلا زوجه خود را مطلقه بطلاق رجعی نموده و حقوق
وی از صداق و سایر تملیکات در ذمه زوج میباشد و همین زوج زوجه دیگری دارد که صداق و سایر حقوق وی
در ذمه باقی است و همچنین چندین طلبکار دیگر هست که همه مطالبه طلب خود مینمایند آیا در این صورتیکه زید معسور
از ادای کل دین و اشتغال الذمه خود نسبت بارباب کل طلب بوده باشد لازم است بروی که با تمکن از اقراض بقدر
دین از جای دیگر قرض نموده تسلیم طلبکارهای خود نماید و طلب کارها میتوانند او را امر بقرض نمایند یا نه بلکه در این صورت
بر معسور و مکلف است بادای ما بیسر من ماله و برفرض لزوم اقراض هرگاه متمکن نشود مگر بقدر بعضی از دیون خود
آیا در این صورت زید میتواند قدر میسور را اعم از اینکه اقراض بوده یا از مال خود با تتمه دیون خود توزیع و تقسیم بر
بر طلب کارها و یا آنکه تفرقه مابین ارباب طلب و حقوق زوجه مطلقه میباشد باین معنی که ادای حقوق وی از صداق
و غیره مقدم است بر سایر دیون چنانچه زوجه مطلقه مرجحه تقدیم بر دیگران میباشد **جواب** ظاهر از سؤال این است
که زوجه مطلقه و سایر طلب کاران متصرف بر آن هستند که زید متمکن از ادای دین نیست سؤال این شده که در چنین صورت
بر او لازم است در صورت امکان قرض قرض نماید بجهة ادای دین خود یا نه **جواب از این این است** که بر زوج مطلق زوجه
لازم نیست در صورت عدم تمکن از ادای صداق زوجه قرض نماید که ادای صداق زوجه نموده باشد **و اما سایر طلبکاران**
پس آن نیز چنین است هرگاه قرض در حالت حاجت و ضرورت بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد در آن اشکال
میتوان نمود خصوصا در صورتیکه اشتغال الذمه بجهة غصب مال مسلمانان یا بسبب اکل مال یتیم ظلما یا بسبب خیانت

ادا

در امانت بوده باشد **مجملا** لزوم قرض بجهة ادای صداق زوجه ثابت نیست در صورت عدم تمکن زوج از ادای آن لکن چون
در این مقام تشخیص عدم تمکن است که تعبیر از آن معسر بودن میباشد ظاهر آنست هرگاه کسی مالک قوت علاوه از یوم
و لیله خود و عیال واجب النفقه خود بوده باشد همان قدریکه کفایت قوت خود و عیال واجب النفقه خود بوده باشد
همان قدریکه کفایت قوت یوم و لیله او و واجب النفقه او نماید مستثنی باشد و علاوه از آن مقدار را در صورت مطالبه
و عدم رضا بتأخیر لازم باشد بزوجه تسلیم نماید **و همچنین است حال** در سایر طلبکاران در صورت مطالبه و عدم رضای
بتأخیر و هو العالم **کتاب الضمان و الحواله سؤال** هرگاه زید متاعی از عمرو ابتیاع نموده باشد و وجه آن را حواله بجهة
نقد نموده باشد و بعد هم محال علیه قبول نموده اند اعم از اینکه وجه مبیع و جز بوده رسیده باشد یا نه آیا ذمه زید محیل بجهة انتقال
بری شده یا نه **جواب** در صورتیکه حواله متحقق شده باشد و عمرو قبول حواله نموده باشد و محال علیه نیز راضی شده باشد
چنانچه مفروض در سؤال است و محال علیه در حین حواله موسر بوده باشد یا معسر بوده باشد لکن محتال عالم باعسار او بوده باشد
بی اشکال زید محیل بتحقق حواله در صورت مفروضه بری الذمه میشود از حق عمرو محتال و دیگر تسلطی بجهة او در باب
همین وجه که حواله نموده در صورت مفروضه نخواهد بود و هو العالم **سؤال** زید بعضی املاک را بشرط عمرو نموده و خالد را ضامن
درک مبیع شده که هرگاه مالک غیر پیدا شود از عهده برآید آیا این نوع بیع صحیح است با ضمانت یا آنکه بیع نیست و بیع نظر
بهم نخورد و بعد از آنکه بیع باشد و مبیع مال غیر باشد ضامن باید که از عهده برآید **جواب** هرگاه خالد در ضمن عقد لازمی
بر خود لازم نموده باشد که هرگاه مبیع مال غیر بوده باشد برآمده باشد از عهده ثمن صحیح و وفا بآن لازم است یعنی هرگاه مبیع
مشخص که مال غیر بوده و بایع مأذون در مبایعه نبوده و امضا ننموده نماید بر آن شخص خالد لازم است که از عهده ثمن
آن برآمده باشد و هرگاه در ضمن عقد لازمی یا عهد شرعی نبوده باشد بلکه محض همین قول بوده باشد در این صورت اگر
چه باینکه لازم است در صورت استحقاق غیر خالد از عهده ثمن برآمده باشد خصوصا در صورتیکه شخص باشد که مشتری
بجهة اعتماد بقول خالد راضی بمبایعه بوده باشد و هو العالم **سؤال** هرگاه زید از عمرو طلبکار بشود و بکر ضامن تنخواه او بشود
و حاشیه تمسک بنویسد که این تنخواه بر ذمه من میباشد و رجوعی بعمرو ندارد و بعد بکر متوفی بشود آیا در این صورت عمرو
مشغول ذمه میباشد یا بکر و زید را میرسد که مطالبه تنخواه از عمرو بکند یا نه **جواب** در این صورت تنخواه در ذمه
بکر است که ضامن شده و زید را تسلطی بعمرو در خصوص این تنخواه که بکر ضامن بوده باشد بعد از فوت بکر زید بتوا

از ترکه او مطالبه نماید و بر فرض ثبوت ضمانت بنحویکه مسطور شده در صورت عدم ضمانت بکر آن چیز دیگر است سؤال
شخصی نقدآلاتی خانه در دو مشتمل بر چند باب اطاق یکی از انها را قرار داده که همیشه دکان او بوده و در آن اطاق نقدآلات
میبوده و اکثر اوقات هم بسبب محافظت مال مردم در آن اطاق می‌خوابیده و شبی جمعی از سارقین از دیوار خانه بر
آمده و قفل با کلون همان اطاق را شکسته و قدری پنبه از مردم بوده و قدری مانده و از قضا آن شب را در آن اطاق
نبوده حال صاحبان پنبه مطالبه پنبه خود را مینمایند جواب هرگاه معتاد این شخص این بود که در آن دکان میخوابیده و
پنبه مطلع بودند که در آنجا میخوابیده و باین سبب مال می‌داده‌اند درین صورت بنخوابیدن تفریط کرده و خواهد
بود باید از عهده مال مسلمانان برآید و اگر چنین نبوده حرجی بر آن شخص نیست پس مطالبه عوض آن از آن شخص نمیتوان نمود سؤال
زید ادعای طلبی از عمرو نموده عمرو منکر و بهمان نزاع و گفتگو بطول انجامید خالد بجهت رفع نزاع قبول نتخواه نموده از خود
داده با اعتقاد اینکه انکار عمرو بجهت تهی دستی است بعد از وسعت کارسازی میکند حال مدتی گذشته عمرو با اصرار خود
باقی که خود را ذمه بیستم و مرافعه با زید میکنم آیا درین صورت خالد ضامن و از عهده طلب زید برآید جواب هرگاه
در واقع عمرو دهنده و زید طلبکار باشد باید از عهده برآید

کتاب الصلح

سؤال ضعیفه املاک خود را به پسر خود
مصالحه نموده باشد بوجه معین معلوم و از خارج قرارداد شده که هر ساله مقدار یک صد من گندم بوزن سابق متصالح به
متصالح برساند حال متصالح له متوفی شد آیا مصالحه به داخل ترکه میباشد یا نه جواب اگر مصالحه متحقق شده باشد
چنانچه مفروض در سؤال است البته مصالح علیه از جمله متصالح له میباشد بعد از فوت مثل سایر ترکه او میباشد و مصالحه
بر فرض تحقق مصالحه علی وجه الاطلاق تسلطی بر مصالح عنه نمیباشد خواه در حال حیات متصالح له بوده باشد یا بعد از ممات
آنچه نقلی شده در خارج یعنی در خارج عقد مصالحه قرار داده که هر ساله مقدار یکصد من گندم داده باشد اگر چنین
نبوده باشد بلکه این را متصالح به قرار داده باشد باین نحو مصالحه شده باشد که متصالح له هر ساله این قدر گندم بضعیفه که
مصالحه نموده بدهد اشکال در صحت صلح هم میرسد سؤال اگر چه زنکی را با اولاد خود صلح نموده و اولاد صغیر باشد میتواند که هرگز اولاد
داشته صلح را تغییر داده بصیغه وقف بهمان اولاد منتقل سازد یا نه جواب در صورتیکه ملک را صلح نمود بولد صغیر خود و ولایت
صغیر قبول نمود صلح لازم میشود و ملک مملوک ولد و وقف والد درینصورت بمعنی است چه صغیر در وقف این است که مملوک واقف بوده باشد
بلی هرگاه فرض شود که فسخ مصالحه اصلح بحال صغیر بوده باشد مثل اینکه اگر باقی بر ملکیت صغیر بوده باشد ظالمی آن ملک را غصب نماید

بشرط

بشرط اینکه بعد از فسخ وقف بر همان صغیر نماید سؤال میتوان ملکی با اولاد صلح نموده اختیار فسخ با خود داده اگذارد جواب
بلی میتوان لکن هرگاه موت در زمان خیار اتفاق افتد خیار فسخ منتقل بوارث میشود مگر در صورتیکه خیار مقید
بما دام الحیات بوده باشد درین صورت ظاهر این است که صلح صحیح بوده باشد و وارث را اختیاری نخواهد بود فرع
مطلب این است که اگر صلح نمود و زمان خیار را معین نمود مثل اینکه تا دو سال مثلا مختار در فسخ مصالحه بوده باشم بی اشکال
صلح صحیح است لکن اگر موت در اثنای دو سال اتفاق افتاد خیار منتقل بوارث میشود میتوانند فسخ نمود و اگر خیار
معلق بموت خود نمود مثل اینکه ما دام الحیات اختیار فسخ مصالحه با خود بوده باشد درین اشکالی در صحت صلح هم هست
لکن ظاهر در نظر حقیر صحت صلح است و بعد از ممات وارث را اختیاری نخواهد بود سؤال هرگاه زوجی اثاث البیت
خود را مصالحه نموده بزوجه اش بمال الصلح منافع املاکی بعوض صداق زوجه اش منتقل نموده و اسباب خانه و منافع
املاک را مشخص ننمایند که چه قدر است مشروع است یا نه جواب اگر مقصود از اثاث البیت کل اثاث البیت است و همچنین
مقصود از منافع املاک کل منافع املاک است در حین از منه صلح صحیح خواهد بود و اثاث البیت موجوده در وقت مصالحه مختص به
خواهد بود و بعد از او مثل سایر متروکه زوجه خواهد بود و منافع املاک کلا مال زوج میشود و بعد از زوج مثل سایر مخلفات زوج
خواهد بود و عین ملک مسلوب المنفعه مال زوجه خواهد بود و اگر مقصود از اثاث البیت بعض بوده و تعیین نکرده و همچنین از
منافع املاک بعض منافع انها بوده یا کل منافع بوده لکن در حین از منه منظوره بوده باشد بلکه بعض بوده باشد نظر بعدم
تعیین چنین عقد مصالحه باطل است سؤال هرگاه کسی در ایام حیات خود چیزی را با اولاد خود صلح نموده که بعد از حیات دیگر
نصیبی در نفعی از ترکه از منقول که مشخص نماید که چه چیز است نداشته باشد صحیح است یا نه جواب هر چیزیکه مملوک شخص
بوده باشد چنین وفات بعد از فوت او منتقل میشود بوارث او و از قرار قرارداد شارع مگر اینکه مانع از ارث موجود باشد
انتقال بعض اشیا ببعض ورثه در حال حیات مانع از ارث نیست و اگر در ضمن عقد مصالحه شرط نماید باین نحو که این
اشیا را بتو مصالحه میکنم بشرط بعد از وفات من از ترکه من ارث مستحق نباشی چنین مصالحه باطل است سؤال عمرو
از هندی ملکی بمصالحه گرفته و صیغه شرعیه جاری شده و مال المصالحه قبض نشده و یک روز بعد یا پنج روز بعد هند نکول
از مصالحه مزبوره نموده و الحال پنج ماه است که قبض مال المصالحه نموده که در آن پنج یوم اقل مال المصالحه موجود نبوده و بعد
از موجود شدن هند مزبوره راضی نبوده و درصورت مزبوره مصالحه متحقق میشود یا نه جواب مصالحه از هند و لازم است

ان لازم است پس هرگاه عقد مصالحه واقع شد بنحوی که معتبر در شریعت است و در حین عقد مصالحه شرط تاخیر در وجه مصالحه نشد
تعجیل در ادای آن لازم بوده غایت ما فی الباب آنست در صورت تاخیر در وجه مصالحه تاخیر در ادای حق لازم متصالح
نموده و این موجب فساد عقد یا ثبوت خیار در حق متعاقدین یا احدهما نمیشود بلی در بیع مقرر چنین است هرگاه مشتری
تاخیر در ادای ثمن نموده در صورتیکه شرط تاخیر نشده بوده در این صورت تاخیر در ادای ثمن تا بعد از سه روز بایع در چنین
صورت مختار در فسخ مبایعه میباشد نظر بنصوص وارده در بیع و آن منشا آن نمیشود که در صلح نیز اگر چنین امری واقع شود
حکم بثبوت خیار شود سوآل هرگاه زید ملکی را بطریق مبایعه یا مصالحه منتقل بعمرو نموده بمبلغ معین و صیغه جاری نشده و
عمرو قرار داده که در دو مدت تنخواه زید را رساند و هر دو مدت منقضی شده و تنخواه ملک زید را نداده در این صورت
آیا بایع یا مصالح را شرعا میرسد که فسخ نماید یا نه جواب ظاهر این است در صورت مسطوره با امکان اخذ ثمن و مال المصالحه
هرگاه که بوده باشد اختیار فسخ نداشته و هرگاه متمکن از استیفای ثمن و مال المصالحه نبوده باشد میتواند فسخ نمود و هو العالم بحقیقة
سوآل هرگاه زید سه بابت ملک را در یک طغرا قباله با عمرو مبایعه یا مصالحه نموده باشد و یکی از آن ملک را فسادی
ظاهر شود آیا شرعا فساد یکی از آنها باعث فساد کل میشود که هر سه معیوب میشود یا آنکه آن یکی که فاسد شد آن دو ملک
دیگر بیع یا صلح آن صحیح خواهد بود جواب هرگاه سه قطعه ملک را بقصد واحد منتقل نموده باشد فساد در یک قطعه ظاهر میشود
در بقیه دیگر مشتری مختار در فسخ مبایعه میباشد در صورت جهل بحقیقة حال و هرگاه فسخ نمود مشخص مبیع ثمن را استرداد
مینماید و اگر امضا نمود آنچه از ثمن بازای آنچه فساد مبایعه از آن ظاهر شده استرداد مینماید سوآل زید قدری از خانه
خود را کماکان بزوجه خود مصالحه نموده مدتی که گذشته مرمت جزئی از قبیل حوض و ارسی و پنجره زوج در همان خانه میکند
و زوجه خانه منتقله بخود را بعد از مرمت زوج بدو نفر از اولاد خود مصالحه میکند در حیات زوج و زوج را هم وصی خود
کرده و در وصیت نامچه قید کرده که خانه مزبوره را با آلات و ادوات و حوض و ارسی و پنجره بدو نفر از اولاد مذکور آن
مصالحه نموده و همان مصالحه نامچه و وصیت نامچه را هم زوج شاهد است و مهر کرده است آیا مصالحه زوج مرمت جزئی
قدری از ملک خود را از خانه او و مصالحه کردن وصیت نامچه و وصیت نامچه میرسد یا خیر و اقرار وصیت نامچه را هم زوج
داده است که خانه را باولاد مصالحه کند جواب متعلق مصالحه بنحوی که صلح بر آن واقع شده مختص بمصالح له میباشد و مرمت
مرمت جزئی قبل از مصالحه از زوج موجب آن نمیشود که حکم شود که آلات مال زوج بوده باشد خصوصا در صورتیکه زوج

مطلع بوده و مصالحه نامه را مهر نموده باشد و مدعی خلاف است که اثبات مدعی بر خود نماید بحجت معتبره نزد حاکم شرع سوآل
مصالحه فیما بین دو نفر واقع شده و مال المصالحه یک من گندم بوزن معین و یک صد درهم نقد موجود بود و لکن تعیین
گندم ابلی یا دیمی نشده آیا چنین مصالحه چه صورت دارد صحیح است یا فاسد جواب ظاهر این است که صحیح بوده باشد و
صلح او صحیح این است که امثال این ابهام مغتفر بوده باشد سوآل زید مقدار معینی گندم در دار السلطنه تبریز بجهت مبایعه
ابتیاع کند بعمرو مکاری کرایه دهد که بکاشان آورده بوکیل او داده باشد عمرو مکاری ماذون شود اگر منی سی شاهی بفروش
بفروشد والا بپسر زید یا وکیل او تسلیم نماید تا ورود مکاری بکاشان ترقی در قیمت گندم بهم رسیده یکمن سه دینه میفروخته عمرو
مکاری بوکیل و پسر زید نداده و از قرار یکمن سه دینه فروخته و یک من سی شاهی پول آنرا بوکیل زید داده و گفته که سی
شاهی که ماذون نموده اند داده ام زید از قیمت کند و معامله مکاری مطلع شده و بر آنچه وجه مانده و منبیء که دیده زید تفاوت
قیمت را بعمرو مکاری مصالحه نامه به پنجاه تومان دیگر گندم و اجرای صیغه مصالحه بر وجه شرعی شود و مصالحه نامه نوشته و مهر
ممهور شده و اخذ مال المصالحه شود بعد از علم امر مصالحه و اجرای صیغه و دادن مال المصالحه بزید مزبور عمرو مصالح له را میرسد که
ادعا کند که تو مرا ماذون نمودی که یک من سی شاهی بفروشم من گندم را فروختم و یکمن سی شاهی که گفته بودی دادم پنجاه تومان را
پس بده آیا شرعا سخن و مطالبه عمرو مکاری مسموع است و میتواند ادعا و مطالبه مال المصالحه را نماید یا آنکه غیر مسموع و بیوجه است
جواب بر فرض صدق مطالب مرقومه لازم است بر مکاری هر قیمه که فروخته است همان وجه را بصاحب گندم داده باشد
اذن صاحب مال در مصرف رسانیدن هر منی سی شاهی موجب آن نمیشود که در صورت ترقی علاوه از سی شاهی مال او ساقط
شود قطعا بلی هرگاه او قرار منی سی شاهی منتقل نموده باشد بواسطه در این صورت گندم مال آن شخص واسطه میشود بهر
قیمه که فروخته است در این صورت مال او میشود لکن و علی فرض سوآل ندارد و ادعای مکاری در صورت مصالحه علاوه
از سی شاهی را باید بلی رد نمای نظر بانچه ماذون نموده بودی که من در سی شاهی فروخته باشم متصور نیست سوآل مادر
زید [illegible] بس اموال خود را بزید مصالحه نموده بمبلغ ده تومان و شرط کرده که مبلغ مزبور را بعد فوتش او وصایای موصیه
وسدس مزبور در تصرف موصیه بوده که زید وفات یافته و چند صغار و کبار دارد با وجود آنکه موصیه در حیات است آیا
خود موصیه یا وکیل شرعی او میتواند مبلغ مزبور را از سدس مزبور یا اموال دیگر متوفی مطالبه نماید یا آنکه بعد از فوت

موصیه مزبوره بابت ده تومان را مطالبه نمایند و دیگر املاکی که زید در ظرف مدت پانزده سال قبل از این مایملک
داشته و در تصرف او بوده و حال که متوفی شده والده زید ادعا مینماید که این املاک از من بوده و در نزد او بوده و بعضی را
گمان میکنند که او را متصرف شوند آیا بدون مرافعه شرعیه احدی را میرسد که املاک مزبوره را متصرف شود و حال آنکه صغار
دعوا ندارد جواب بر فرض ثبوت مصالحه سدس اموال مادر مال زید متوفی خواهد بود و میتوانند مبلغ ده تومان را از ترکه
زید بسبب خود استیفا نماید در صورتیکه مشخص بوده باشد که مصالحه واقع شده و مال المصالحه از قرار مسطور باقی بوده باشد و آنچه
از املاکی که زید متوفی در حال حیات بوده متصرف بحسب قواعد شرعیه محکوم بر آنست که مال زید بوده و مادر و غیر او هرگاه
ادعا نمایند احتیاج بمرافعه است در صورت عدم مرافعه متصرف اینها نمیتوان داد سؤال زینب نامی اراده مکه داشت
و در وقت رفتن اموال و املاک و اساس البیت خود هرچه در ملکیت او ثابت بود بشهربانو نامی صلح کرد بیک صد و پنجاه نقد
دیگر من گندم مشروط بر اینکه شهربانو وصایای چندی عمل نماید و اموال و املاک در تصرف زینب خودش بوده و بتصرف
شهربانو نداده و بعد از مراجعت از سفر آمد بر سر مال خود قرار گرفت و از جمله آن اموال خانه بود و این خانه را بعد و ترتیب
و بعد از چند مدت دیگر زینب متوفیه شده و حال وارث شهربانو ادعا مینماید که زینب اموال خود را بوالده من
صلح کرده است و حال این مال من است آیا در این صورت این مصالحه صحیح است یا نه و این اموال مال وارث زینب است
یا وارث شهربانو بوده بر آنکه هیچ که زینب با مرکرده است صحیح است یا نه جواب نظر باینکه ظاهر از سؤال این است که شرط
اقدام وصایای زینب در ضمن عقد مصالحه شده و ظاهر از لفظ وصایا آنست که بعد از فوت زینب بعمل آورد و بنا
بر این شبهه در صحت مصالحه هم برسد نظر باینکه اقدام شهربانو بوصایای زینب بعد از موت زینب موقوف بر بقای
شهربانو است بعد از موت زینب و این مفقود و شهربانو مرده و عدم مفقود و بتبعه شرط موجب عدم مقصود و بتبعیت عوض
و در مصالحه مفقود و بتبعیت عوض شرط است و بعد از اغماض از این مطلب و تسلیم صحت مصالحه کما هو الاظهر نظر باینکه فرض
این است که شهربانو قبل از فوت زینب فوت شده بنا بر این شرط در ضمن مصالحه بعمل نیامده لهذا زینب قادر بر فسخ
مصالحه میباشد و نظر باینکه افعال مسلمین محمول است بر صحت بنا بر این ظاهر آنست که فسخ مصالحه را نموده و مصالحه نموده
پس مبایعه خانه صحیح خواهد بود و ادعای ورثه شهربانو در باب خانه بحسب ظاهر قواعد شرعیه مسموع نخواهد بود و در فرض

معلومیت

معلومیت عدم فسخ مبایعه خانه فاسد است بنا بر این اگر این خیار فوری باشد و معلوم باشد که زینب فسخ نموده و ورثه زینب را
تسلطی نمیباشد و خانه مال ورثه شهربانو خواهد بود و بعد اگر فوری نباشد کما هو الظاهر پس خیار بعد از موت زینب منتقل
میشود بوارث زینب میتوانند فسخ مصالحه نمود و بعد از فسخ ورثه شهربانو را تسلطی نخواهد بود و هو العالم سؤال زید اموال
خود را بدیگری مصالحه نمود و اختیار فسخ را در مدت دوازده سال بخود قرار داده و در اثنای مدت مذکوره مصالح
فوت شده و ورثه او مطالبه از مصالح له نمایند و او مینماید که مجموع اموال را صرف اخراجات زید نموده ام این دعوی
از او مسموع است و ورثه تسلط مطالبه دارند یا نه جواب اگر معلوم باشد یا مصالح ثابت کند که مجموع اموال را در ایام
حیات زید و باطلاع و خواهش زید صرف اخراجات نموده ظاهر این است که ورثه او را در این صورت تسلطی بر آن
شخص نبوده باشد پس تسلط ورثه فرع تسلط مورث است اینجا میباشد و در صورت مرقومه مورث را تسلطی بر آن نمیباشد
و این نوع تصرفی است از من له الخیار و تصرف در مدت خیار بلکه در ما نحن فیه مبطل اصل مصالحه است و اگر بعد از فوت مصالح
صرف رسانده باشد و ثابت نماید که بمصارف واجبه میت صرف نموده باشد از این ثابت وجه لازم و مانند اینها
از ورثه مطالبه نمیتوانند نمود و اگر در مصارف غیر واجبه میت صرف نموده باشد و ثابت نماید که باذن میت بوده
باشد ظاهر آنست که این نوع تصرفی است از آن شخص و مبطل اصل مصالحه است و ورثه در ثلث مطالبه نمیتوانند نمود
و در دو ثلث دیگر را مطالبه میتوانند نمود و در صورتیکه آن شخص عالم باشد بتحقق وارث بلکه احتمال بودن وارث نیز نداشته
میکند بلی هرگاه میت خود اعتراف نموده باشد که من معدوم الوارثم ظاهر این است در صورتیکه مجموع اموال را صرف
نموده باشد و بعد مطلع شود بودن وارث ورثه اصلا مطالبه نتوانند نمود و هرگاه اموال باقی باشد مطالبه دو ثلث
میتوانند نمود و اگر بوصیت میت نبوده باشد لکن مصالحه نموده باشد و شرط نموده باشد که خیار در مدت مذکوره با خود و بعد از فوتش
با دیگری باین نوع که تا در حیات باشم قادر بر فسخ باشم خود بر دیگری که عدم ثبوت خیار نسبت بدیگری ملحوظ بوده باشد
حین العقد باز ظاهر این است که ورثه تسلط بر آن شخص نداشته باشند و اگر بر این نوع نبوده باشد بلکه حین مصالحه نموده و
اختیار فسخ را در مدت مذکوره بخود واگذارده باشد و در اثنای مدت فوت شده در این صورت ظاهر این است که
خیار منتقل بوارث میشود و در اثنای مدت قادر بر فسخ میباشند و اگر فسخ نموده اند مطالبه مجموع اموال را میتوانند
نمود و اگر اموال باقی باشد و اگر تلف نموده باشد اگر ثابت نماید که بمصارف میت صرف نموده باشد و این شخص معتقد

عدم وارث ارحیت بوده باشد یا میت خود در حیات اعتراف نموده باشد که معدوم الوارثم ظاهر این است که ورثه مسلط
بر مطالبه نباشند و اگر نه چنین باشد مثلا آن شخص عالم باشد بوارث ملکه احتمال بودن وارث نیز قائم باشد در نظر آن
شخص میتوانند مطالبه نمود والله العالم **سؤال** ضعیفه مجموع اموال و مخلفات خود را بشخصی مصالحه نموده و فوت شده و حال
ورثه ضعیفه مطالبه متروکات او را مینماید با وجود مصالحه کلام ورثه مسموع است یا نه **جواب** اگر مصالحه مزبوره در حالت
صحت بوده باشد بی اشکال مصالحه صحیح است و ورثه ضعیفه را بر شخص مصالح تسلطی نمی باشد و همچنین اگر مصالحه در حالت
مرض بوده باشد و از آن مرض شفا یافته و در مرض دیگر فوت شده باشد و اگر مصالحه در حال مرض واقع شده باشد
که در همان مرض فوت شده باشد باز چندان اشکال در صحت مصالحه نیست در صورتیکه مرض مرضیکه در او مظنه فوت باشد
نبوده باشد و اگر مصالحه در حال مرض بوده باشد و مرض مظنه فوت در او بوده باشد و در همان مرض نیز فوت شده باشد
مسئله خالی از اشکال نیست **سؤال** هرگاه زید ملکی را منتقل سازد به عمرو بصیغه صلح و بعد زید مذکور ملک مذکور را منتقل به بکر
سازد و به عمرو پنهان کند آیا عمرو مذکور را میرسد که ملک مزبور را از زید متصرف اخذ نماید یا نه **جواب** در صورت ثبوت
مصالحه عمرو مصالحه به بکری غلط و عمرو میتواند از زید متصرف انتزاع نماید **سؤال** شخصی ملک خود را مصالحه نمود
بفرزند خود و اختیار فسخ مصالحه را در مدت یکسال خلا بجهة خود قرار داده و حال مدت خیار منقضی شده مصالح مدعی
این است که در مدت خیار فسخ مصالحه نموده ام آیا بمجرد ادعای فسخ از من له الخیار مسموع است یا محتاج باثبات و اقامه بینه است
جواب مسئله متصور بچند صورت است **یک صورت** آنست که مصالح له معارضه با مصالح در این دعوی نمیکند بلکه
تصدیق او می نماید در این دعوی در این صورت اشکالی در فسخ دعوی مصالح بمصالح نمی باشد و **در صورت دیگر**
آنست که مصالح له میگوید که من تصدیق و تکذیب مصالح نمیکنم و مطلع علم فسخ و عدم فسخ ندارم طالب حکم خداوند
جل شانه میباشم و در چنین دعوی ادعای فسخ از من له الخیار بمحض ادعا مسموع است یا نه **صورت ثالث** آنست که مصالح له
منکر فسخ است و در این دو صورت ظاهر این است که بمحض ادعای مصالح حکم بثبوت فسخ نمیتوان نمود بلکه محتاج باقامه
بینه است فالاصالة عدم الفسخ **قال فی الدروس** لصاحب الخیار والامضا فی حضور الآخر وغیبته بحکم الحاکم وعدمه نعم
ثبوته یتوقف علی الاشهاد مع التنازع **و فی الکافی فی باب الشرط والخیار فی البیع عن السکونی عن ابی عبدالله**
ان امیر المؤمنین قضی فی رجل اشتری ثوبا بشرط الی نصف النهار فعرض له ربح فاراد بیعه قال لیشهد انه قد رضیه

فاستوجبه

فاستوجبه ثم لیبعه ان شاء فان اقامه فی السوق ولم یبع فقد وجب علیه **سؤال** زید املاک و متملکات خود را مصالحه
نمود با اولاد ذکور خود بمال المصالحه بمبلغ یک صد دینار و موازی یکمن بوزن شاه گندم و در ضمن عقد مصالحه شرط کرده است
که مصالح لهم مادام الحیات خود از عهده نفقه و کسوه او و عیال واجب النفقه او بر آیند و اگر از عهده صادر یا
دعوا رضات دیوانی او نیز بر آیند آیا این جهالت که در ایام انفاق و مقدار انفاقست باعث فساد مصالحه میشود
چنانکه باعث جهالت شرط است یا نه و آیا این شرط دیگر که در ضمن عقد شده است که اخراجات دیوانی مصالح مزبور را
از عهده بر آیند مشروطیه آن باعث فساد مصالحه میشود یا نه چون با وجود مصالح مباشر دیوان بمصالح لهم رجوع نمی نمود
جواب آنچه از سؤال ظاهر میشود این است که اشکال در صحت مصالح مزبوره از سه راه شده یکی آنکه از مقدار نفقه مشروط
در ضمن عقد معین نشده است جواب از این است که ظاهر این است که این مضر نبوده باشد بعلت آنکه مقدار نفقه اگرچه
معین نشده است در ضمن عقد لکن بعادت معین آنست و لهذا در نصوص متکثره که در آنها حکم شده است بوجوب
نفقه بر واجب النفقه در هیچ یک از آنها بیان قدر نفقه کل واجب النفقه نشده است و فقها قدس الله اسرارهم
حکم فرموده اند مناط در قدر نفقه بذل قدر کفایت است و معلوم است آن مختلف میشود بحسب اشخاص کما لا یخفی
و بنابراین است هرگاه در ضمن عقد منقطع که موجب نفقه متمتع بها نیست شرط نماید نفقه او را حکم بفساد عقد
نمیشود اگرچه تعیین قدر نفقه نشده باشد با آنکه اهتمام در صیغه نکاح علاوه بر اهتمام در سایر عقود است والملخص
پس چگونه عدم تعیین قدر نفقه در ضمن عقد مصالحه که دایره او اوسع از سایر عقود است موجب فساد تواند شد
با آنکه ایام نفقه مشروط در ضمن عقد مصالحه غیر معین است و این محل اشکال است بجهة جهالت شرط موجب جهالت
احد العوضین است و تعیین عوضین در عقود از لوازم است و ممکن است جواب از این که امثال این جهالت
ظاهر این است که در مصالحه مضر نبوده باشد خصوصا در صورت عدم تمکن از تعیین چنانچه در ما نحن فیه است
سؤال هرگاه شخصی ملک معین خود را در حین حیات خود مصالحه کند بشخصی که بعد از ممات در تصرف آن شخص باشد
و در حین حیات در تصرف خود بوده باشد یا بعد از وفات در آن مصالحه حرفی هست یا نه **جواب** اگر ملک را با آن
شخص نموده صلح و در ضمن عقد مصالحه شرط نموده که منافع الملک ما دام الحیات با خود مصالح باشد چنین مصالحه
باعتقاد حقیر صحیح و لازم است بعد از ممات مصالح تسلیم مصالح له نمایند والله العالم **سؤال** هرگاه زید با عمرو خراکت

بکند و بعد از چند مدت نزاعی فیمابین ایشان اتفاق افتد و بعد از قیل و قال از یکدیگر جدا شوند و زید با عمرو صیغه صلح
بخوانند بمبلغ معینی و بعد از جریان صیغه صلح زید بگوید که من باین مصالحه راضی نیستم و مغبون هستم آیا شرعا سخن زید مسموع
باشد **جواب** نظر باینکه از جمله شرایط صحت مصالحه معلوم بودن جهالت مغبون است در قیمت مغبون فیه و مدعی به در صورت مفروضه هرگاه
معلوم و معین نبوده باشد نزاع چنانچه ظاهر سوال است مصالحه نموده باشند از آن مبلغ معین بنا بر این اشکال دعوی غبن
نمیتواند نمود و اگر چنین مصالحه معلوم نبوده باشد و بعد معلوم شود و غبن متحقق باشد و اسقاط ننموده باشد بوجهی از
وجوه شرعیه ظاهرا دعوی او مسموع خواهد بود **سوال** زید ملکی را صلح کرد بولد خود و ولد زید منافع آن ملک را بزید
صلح کرد مادام الحیات او یعنی مادامیکه زید حیات دارد منفعت الملک مال او بوده باشد ولکن به صیغه عقد عمری
و ولد الملک را تملیک زوجه خود نموده و وفات یافته **جواب** آنچه را زید بولد خود مصالحه نموده صحیح و بی عیب است نظر
باینکه احتمال این حیل در مصالحه مضر نیست بعد از آنکه ولد الملک را تملیک زوجه خود نموده مال زوجه میشود و مسلوب المنفعه
تا حیات والد زوج بعد از آن منفعه آن با انضمام عین مختص زوجه خواهد بود **سوال** علمای امامیه و فقهای اثنی عشریه چه
میفرمایند که زینب بعض املاک خود را مصالحه نمود بقید عقد عمری به دو نفر از اولاد خود که منافع آن در زمان حیات زینب
باشد و اتفاقا یکی از اولاد قبل از زینب وفات یافته آیا آن ملک عود بزینب میکند یا منتقل بورثه ولد متوفی
میشود بینوا و توجروا **جواب** اگر مراد این است که مصالحه نمود عین املاک را به دو نفر فرزند خود و شرط نمود که نمای
آن در حال حیات خود مال او بوده باشد بعد از فوت آن فرزند آن مال منتقل میشود بوارث شرعی او و از جمله ایشان
والده است که سدس آن حسب الارث منتقل میشود باو در صورتیکه آن فرزند ولدی داشته باشد و اگر ولدی نداشته
باشد ثلث آن منتقل بوالده او میشود در صورت وجود یا عدم ولد و الا کل منتقل بوالده خواهد بود **مخفی نماند** اینکه
مذکور شد در صورت عدم والد و وجود والده ثلث متعلق بها درست در صورتیست که آن میت دو برادر یا یک برادر
و دو خواهر یا چهار خواهر پدری و مادری یا پدری فقط نداشته باشد **سوال** هرگاه پنج طاق مشترک باشد بالمناصفه
مابین زید و عمرو که زید مالک دو طاق و نیم بوده باشد و در حین اشاعه زید دو طاق و نیم خود را وقف نماید و بعد از آنکه
زید واقف یک باغ معین از جمله دو طاق و نیم خود که دو طاق را وقف نموده و نیم طاق را بالملکیت واگذاشته مصالحه
نماید بولد عمرو آیا وقف سابق با بقای ملکیت نیم طاق منافی این صلح است یا نه در صورتیکه منافی ایام تعیین صحیح

و اصل صلح صحیح است یا آنکه اصل بالمره فاسد است یا آنکه مصالحه باعتبار ملکیت فی الجمله باعتبار نیم صحیح است **جواب** اعتقاد
داعی آنکه خداوند جل شأنه بجهت حرمت اشرف اعضاء آدم یعنی بر راستی مشتغلین بچاره های از شر خلایق محافظت
فرماید کاهست قدر معین از ملک را مصالحه نماید بسلطانی جبر نادم میشود در صدد چاره فساد آن برمی آید بانواع حیل
تمایز ساعی در فساد آن شود بیچاره منفی که عالم الغیب نیست بمقتضای استفتا جواب مینویسد بهر حال اگر این مصالحه که مفروض
است از واقف صادر شده خود واقف متولی وقف بوده حقیقه حال معلوم بوده باشد فعل او محمول بر صحت است
که واقف متولی چنین صلاح دانسته باغ معین را از جمله نیم طاق ملکی قرار داده صحیح خواهد بود و هرگاه متولی غیر واقف باشد
یا مشخص شود که چنین نموده مصالحه کل باغ باطل است نظر باینکه مفروض این است که دو طاق مشاع را وقف نموده کل
مصالحه در یکخمس از باغ صحیح است و در چهار خمس باطل خواهد بود و مصالح در چنین صورت هرگاه جاهل بحقیقه
حال بوده باشد مختار در فسخ مصالحه خواهد بود **سوال** علمای اسلام و فقهای ذوی الاحترام چه میفرمایند در این مسئله شرعیه
که هرگاه زید مدتی بالطول باشد و جمیع مشاعر او برقرار که مطلع گردد و نقصانی در مشاعر مصالحه یا وصیتی نموده باشد
و بعد از دو سه ماه فوت شده در این صورت بیان فرمایند که مصالحه یا وصیت صادره از او صحیح است کلا یا نه **جواب**
اما وصیت پس تاملی در آن نیست که از ثلث معتبر است خواه در صحت بوده باشد یا در حال مرض و اما مصالحه و غیرها از
تصرفات ناقله پس اگر مسامحه در قیمت آنها نشده باشد یعنی بازای مصالح چیزی گرفته باشد که معادل آن بوده باشد
در قیمت باز تاملی نیست که لازم است و از اصل محسوب میشود و اگر مسامحه در آن شده باشد یعنی بازا معادل آن
نبوده باشد ظاهر در نظر حقیر این است که باز لازم است و از اصل محسوب میشود خصوصا در صورتیکه در مرض بوده باشد
که در آن مظنه موت نبوده باشد و بهوا الحکم **سوال** عمرو کل املاک و مستغلات و متروکات خود را از منقول و غیر منقول
بزید مصالحه نموده و زید بعضی از آنها را فروخته و مصالحه نموده و بدیگران منتقل نموده و بعد از مدتی بعضی از آنها را
بجهت خود معین و موضوع نموده و ما بقی را کلا باخوان مصالح مصالحه نموده است در این صورت آنچه قبل از مصالحه
باخوان مصالح زید بدیگری منتقل نموده صحیح است یا خیر و منافع آن ظرف مدت که عمرو بزید مصالحه نموده الی وقت انتقال
زید باخوان عمرو مصالحه نموده است مختص بزید یا بشد یا باخوان عمرو **جواب** املاک بمقتضای عقد مصالحه مال
مصالح له که زید باشد شده هر تصرفی که در کل املاک مزبوره نموده قبل از انتقال باخوان مصالح کسی را یا او مستقلی

نخواهد بود و همچنین تا دو منافعیکه از آن املاک بهم رسیده قبل از انتقال مختص بمصالح له میباشد و کسی مسلط بر مطالبه
آنها نمیباشد سؤال هرگاه زید منافع ملکی را بمبلغ و مدت معینه بعمرو مصالحه نماید و عمرو آن ملک را بخالد اجاره دهد
و قبل از انقضای مدت خالد متوفی و عمرو مفلس شود و حق در بدل المصالحه نباشد و زید و عمرو فسخ مصالحه بقیه مدت
نمایند آیا در این صورت زید را میرسد که اجرت المثل الملک را از وارث خالد مطالبه نماید یا آن ملک را از ید
وارث خالد انتزاع نماید جواب هرگاه عمرو مدتی که اجاره بخالد داده مساوی با مدتی باشد که منفعة الملک مملوک
عمرو بوده یا اقل از آن مدت بوده باشد مادامیکه مدت اجاره منقضی نشود تسلطی ندارد و تا فسخ نتواند نمود نظر باینکه
حق این است که موت مستاجر اجاره را باطل نمیشود پس در آن صورت اثری بر فسخ مصالحه فیما بین زید و عمرو مترتب نمیشود
بلی هرگاه ورثه خالد راضی بفسخ اجاره بشوند بعد از آن عمرو فسخ اجاره نماید و بعد از فسخ اجاره فسخ مصالحه در آن
وقت اثری بر آن فسخ مترتب میشود مجملا در صورت عدم فسخ اجاره زید را تسلطی نمیباشد که انتزاع الملک را
از ورثه خالد نماید سؤال زید اموال و اساس البیت خود را مصالحه نماید بیک نفر از اولاد خود و اختیار فسخ صلح را
تا مدت ده سال بخود واگذارد که هنوز در این صورت منقضی نشده فوت شود آیا خیار فسخ صلح منتقل بورثه میشود
یا آنکه صلح بحال خود باقی است و مختص بمصالح له میباشد جواب بر فرض وقوع مصالحه بنحو مسطور و موت مصالح قبل از
انقضای مدت خیار واقع شده باشد خیار منتقل بوارث میشود و با بقای مدت فسخ میتوانند نمود و بعد از فسخ مصالحه مثل
سایر ترکه شخص مصالح میباشد منقسم میشود مابین کل ورثه از قرار قرارداد در شریعت مطهره این در صورتی است
که صلح واقع شده باشد بنحویکه در استفتا قید شده و اگر باین نحو نبوده باشد بلکه در مصالح نامه که در ید مستفتی است
قید شده باین نحو که صلح نموده و اختیار فسخ مصالحه مادام حیات مصالح با خود مصالح بوده باشد و در این صورت مصالحه
صحیح و مال المصالحه مختص بمصالح له میباشد و دیگران را در آن بهره نخواهد بود سؤال ضعیفه یک ربع آب و شصت و شش
اصله تاک موت و باغی که در صحرای علیا دارد و همشیره از ابوالد خود منتقل نموده لکن مسلوب المنفعه که مادام حیات
آن ضعیفه منافع این باغات از خودش باشد حال این ولد فوت شده و وارثی دیگر ندارد که زوجه آن ولد متوفی
و والده او که این املاک را مصالحه نموده آیا این زوجه ولد متوفی از این باغات چیزی باو میرسد یا نه و منفعت
حال از والده میباشد یا نه و آیا این مصالحه بموت ولد بر هم میخورد یا نه و اصل اعیان و عرصه باغات مال کی میباشد

جواب

جواب مصالحه باعتقاد حقیر صحیح است لکن منافع مادام الحیات والده مختص او است و دیگری را تسلط بر آن نیست و چون
مفروض این است که وارث ولد ضعیفه منحصر در والده او که همین ضعیفه است و زوجه او میباشد و چون که زوجه از غیر منقول
مستحق ارث نیست بنابراین کل اصل شصت تاک و کل باغ و صحرای سفلی و علیا حسب الارث کلا تماما منتقل بوالده
متوفی میشود و زوجه او را حظ در آن حقی و بهره نمیباشد بلی در ربع از ربع آب احتیاط مقتضی این است که امر بمصالحه
مابین آنها بگذرد و هو العالم سؤال زید باغی یا ملکی یا غیر آن از عقارات بعمرو فروخته یا بیقین عادله بصیغه مصالحه
منتقل نموده و او را متصرف مشتری یا مصالح نداده ثمن را یا وجه مصالحه را نیز مشتری یا مصالح باو تسلیم ننموده
سه ماه بر آن گذشته آیا معامله مرقوم نظر بجریان صیغه مشروعه که جاری بینهما شده حال بحال خود باقی میباشد یا بایع
یا مصالح مبیع را یا مصالح عنه را متصرف مشتری یا مصالح له دهد و وجه را مطالبه نماید یا نه جواب هرگاه بایع چیزی را
فروخته و شرط تاخیر ثمن چنانچه در بیع سلف است نشده هرگاه از زمان معامله سه روز منقضی شد که بایع تسلیم مبیع بمشتری
ننموده و مشتری تسلیم ثمن به بایع ننموده در این صورت بعد از انقضای سه روز بایع مخیر بر فسخ معامله میباشد میتواند فسخ
معامله نمود و عمل بمقتضای صیغه بعد از سه روز در صورت مفروضه لازم نیست و اما در مصالحه یعنی مصالح شدن مال
المصالحه تسلیم مصالح له نشده در این صورت حکم بثبوت خیار بمصالح مشکل است بلکه نمیتواند نمود در صورتیکه
متمکن از اخذ مال المصالحه بوده باشد و اما هرگاه متمکن نبوده باشد در این صورت فسخ میتواند نمود سؤال هرگاه
زید در حال صحت نفس املاک و رقبات و اساس البیت خود را بهر یک از اولاد خود مصالحه نماید و مادام
حیات خود خیار فسخ صلح را بخود واگذارد و متوفی شده آیا خیار فسخ منتقل بورثه او میشود یا آنکه هرچه بهر یک مصالحه
نموده بحال خود باقی است بر فرض انتقال هرگاه بعض ورثه مصالحه را قبول دارند صلح بر هم میخورد یا نه جواب
در صورتیکه مصالحه بنحو مزبور شده باشد بعد از فوت مصالح خیار بجهت که منتقل بوارث شده باشد بلکه بر فرض
ثبوت چنین مصالحه عمل بمقتضای چنین صلح لازم است و هو العالم سؤال هرگاه ضعیفه اموال خود را از قبیل خانه
و مزرعه و ملک مصالحه نماید برادر زاده خود و در ضمن العقد شرط نماید که بعضی اعمال از قبیل حج و قرائة و صوم و صلوة
بعد از فوت او مصالح له اخراج نماید و زید مصالح له بجا بیاورد بغرض مصالحه نماید املاک مزبور را بدون شرطی و
بعد بجا بیاورد و لاکن مصالحه نماید قدری از املاک مذکوره را با اولاد ضعیفه مذکوره بشرایط مذکوره آیا صلح ثانی صحیح است

یا باطل و آیا از برای پدر ولایت شرعی هست از برای اولاد صغیر خود یا نه جواب اگر مقصود این است که املاکی که
ضعیفه منتقل شده بولد این شخص کل آن املاک را مصالحه نموده بود بفرزند صغیر خود و ولایت از جانب صغیر قبول نمود
آیا این مصالحه صحیح و بیعیب است و همچنین مصالحه دیگر که بعضی از همین املاک که مصالحه نموده بود بصغیر خود مصالحه نموده است
باولاد ضعیفه مسطوره این مصالحه نیز محکوم بصحت است نظر باینکه فعل والد در اموال اولاد صغار او مادامیکه فساد آن
ظاهر نبوده باشد محمول در صحت است بلی اشکال در این مقام هست این است چونکه مفروض در سؤال آنست که ضعیفه تصرف
نموده که خود مصالح له اخراج نماید ظاهر این عبارت این است که متصدی این امور ما خود شده باشد بنا بر این اگر چنین بوده
باشد بنا بر این اگر چنین بوده باشد تفویض بغیری نمودن مشکل است بلکه جایز نیست مگر در صورتیکه مشخص بوده باشد که
مقصود ضعیفه تحقق این وصایا بوده باشد متصدی آن هر کس که بوده باشد خواهد بنا بر این عیبی نخواهد داشت و هو العالم
سؤال آیا غبن فاحش بل افحش با عدم ملاحظه و سر رشته در صلح مسموع است یا خیر و در صورت تحقق سبب [illegible] عقد مصالحه
میشود یا اینکه متصدین ارباب وقوف مطالبه نمایند جواب تحقق غبن فاحش موجب فساد عقد نمیشود بلکه
موجب خیار میشود در فسخ و امضای آنچه که عقد بر آن واقع شده لکن ثبوت خیار در این مقام مشروط بچند امر است
اول آنست که غبن حین العقد ثابت بوده باشد خواه باعتراف غابن یا به بینه معتبره دوم آنست که مابه التفاوت
قدر معتد به بوده باشد سیم آنست که مغبون جاهل بوده باشد بحقیقت واقعه رابع آنست که اسقاط خیار از طرفین
ننموده باشد با تحقق این امور مغبون مخیر است مابین فسخ عقد و امضای آن بنحویکه واقع شده و مغبون مسلط بر مطالبه
ما به التفاوت نیست ظاهر این است با تحقق شرایط مذکوره فرقی مابین عقد بیع و عقد صلح نبوده باشد لکن در صورت
عدم اعتراف غابن ثبوت مطلب محتاج بمرافعه است سؤال شخصی قدری از اموال خود را در حیات صلح نموده است
ببعضی از اولاد خود صغیراً و کبیراً الصلح مطلق و قدری از آن مال را خرج نموده و وصیت هم نکرده که عوض آنچه خرج نموده
از این مال بر جمیع بولد مصالح له آیا وصی باید از جمیع یا خیر و مسئله دیگر شخصی وصیت نموده است که مسجدی از مال او بنا نمایند
و مسجدی کوچک از قدیم هست آیا میتوان خراب نمایند و قدری زمین علاوه کنند و مسجد بزرگ بسازند جواب شخص
مصالح در حین تصرف نمودن قدری از آن مال را و خرج نمودن آن را یا فقیر بوده است یا غنی و علی التقدیرین مصالح
با ولد صغیر او بوده یا کبیر در صورت فقیر بودن والد ممکن نیست حکم نمودن اشتغال ذمه والد تا توان استیفا از

از مال او نمود در صورتیکه مال متصرف فیه بقدر نفقه او بوده باشد اگرچه ظاهر از سؤال صورت فقر والد متصرف نیست
اما در صورت غنای والد پس اگر مشخص بوده باشد این تصرف والد باذن ولد مصالح له و ولد کبیر بوده باشد ظاهر
این است آنچه را که تصرف نموده از مال والد استیفا میتوان نمود و اما هرگاه صغیر بوده باشد پس در این صورت
حکم باشتغال ذمه والد نمیتوان نمود مگر در صورتیکه مشخص بوده باشد که والد آنچه را تصرف نموده در مصارف صغیر
خرج نکرده باشد و اما مسئله مسجد پس هرگاه مقصود توسعه در مسجد بوده باشد و آن مسجد سابق بجهة کثرت مصلین
تنگ بوده باشد و عمارت جدیدی که در نظر هست احکم و اتقن از عمارت و بنای سابق بوده باشد در این صورت
اول عیب نیست لکن در صورتیکه مال موصی به موجود بوده باشد و قدر لازم کفایت بنای مسجد اوسع از مسجد سابق نماید مع
ذلک تعجیل در مسجد جدید و این مسجد که در نظر هست ممکن بوده باشد نظر باینکه دنیا محل حوادث است نوعی نشود که هدم
این مسجد نمایند و یا تمام نرسد و اگر ممکن بوده باشد که مسجد کوچک سابق را خراب ننمایند مگر بعد از بنای مسجد جدید بلکه
ممکن است چنین نمایند سؤال زید خلاصه سال قبل از این خانه محل سکنای خود را با انضمام سه طاق از مزرعه و سه
قطعه ملکی که مالک آن بود مصالحه نموده است بعمرو مصالح به نیم طاق از قریه شلا و در حین عقد مصالحه مزبوره
سه طاق از مزرعه مسطوره در رهن دیگری بوده که چند سال قبل از مصالحه مزبوره مرهون او نموده بود و در
حین مصالحه مسطوره هنوز رهانت باقی بود و فک رهانت نشده بود و چگونگی از زاد و رحین مصالحه بزید مذکور
نموده و گفته بود که بعد از این آن را از رهانت بیرون خواهم آورد و تا حال دو سال دیگری از مصالحه مزبوره گذشته
و قدرت بر ادای دین و بیرون آوردن مذکور را از رهانت هم نرسیده است آیا مصالحه مذکوره صحیح و مشروع است یا
باطل و در صورت بطلان آیا همان جزء که مرهون بوده باطل است یا اجزای دیگر نیز باطل است جواب مصالحه
نسبت بخصوص مرهون که عبارت از طاق مزرعه بوده باشد در صورت عدم اذن از مرتهن و عدم امضا و اجازه آن
بعد از اطلاع باطل و لکن نسبت با ماعدای سه طاق مرهون صحیح است لکن خیار فسخ [illegible] در حق مصالح له ثابت است جز او فسخ نموده مصالح به را
متصرف شود سؤال زید زینب را بعقد خود در آورده و باغ خود را که در آن وقت باو مصالحه و تملیک نموده و قبالجات او نوشته
شده که صلح نموده زوج بازوجه خود [illegible] ده سهم از جمله هفتاد و دو سهم از جمله چهار ده سهم یکباب باغ [illegible]
[illegible]

بقدر حصه خود کسر آنرا ببرد زینب را حرف اینکه شوهر من مالک زیاده بر تملیک من بوده اینقدر را بمن تملیک نموده
من نباید کسر ببرم بیان فرمایند چه باید بکند جواب اگر مراد این است که زوج را اعتقاد این بوده که چهارده سهم از پنجاه
سهم مثلا از باغ را مالک بوده ده سهم از چهارده سهم از پنجاه سهم مثلا مصالحه نموده و بعد مشخص شده که مالک چهارده
سهم از پنجاه سهم مثلا نبوده لکن علاوه از ده سهم را مالک بوده در این وقت ظهور نقصان چهارده سهم موجب این
نمیشود که ده سهم ضعیفه کم شود بلکه ضعیفه مستحق ده سهم است و اگر مقدار معینی از باغ مزبور مصالحه نموده زوجه باعتقاد
اینکه ده سهم از چهارده سهم از پنجاه سهم است و بعد مشخص شد خلاف آن ضعیفه مستحق همان مقدار معین است اگرچه
ده سهم از چهارده سهم از پنجاه سهم کمتر بوده باشد لکن ظاهر از سوآل اول است حکم آن همان است که مذکور شد
سوآل زید در ایام حیات خود ملک خود را نزد عمرو بمبلغ معین مرهون نموده و منافع مرهون مزبور را قبل از
راهن مزبور بعمرو مرتهن مزبور بمدت معین مصالحه شرعیه نموده و بعد از آن منافع منتقله مزبوره در ظرف مدت
مزبور از عمرو قبول مصالحه شرعیه نموده است بمبلغ معین و در ضمن العقد عمرو مرتهن مزبور را وکیل در حیات و وصی در ممات
خود نموده که بعد از مضی ایام مصالحه و عدم ادای دین مزبور بدستور قرارداد تجدید عقد مصالحتین را نماید و همچنین الی ان
یؤدی الدین کله و بعد از چندی زید راهن مزبور متوفی شد و عمرو تنخواه قرارداد در راس هر موعدی تجدید عقد مصالحتین
نموده است یا در صورت مسطوره عمرو مرتهن مزبور را میرسد که مال الرهانه و مال المصالحه را آنچه در ایام حیوة راهن
و بعد فوتش بنحو مرقومه تجدید نموده است از راهن خود عاید آنچه تجدید در ایام حیات زید و بعد از وفات او شده
در حکم تفاوتی دارد یا نه جواب آنچه از مصالحه را که بعد از ممات راهن یعنی زید در فرض سوآل نموده صورت
ندارد و ما بازای آنرا مطالبه نمیتواند نمود لکن استیفای دین خود را از مال مرهون میتواند نمود و همچنین مال المصالحه را که
در حال حیوة راهن شده و استیفا از ترکه زید میتواند نمود از مال مرهون مال المصالحه جهت بلکه مرهون اصل دین است
این در صورتی است که اصل رهن صحیح بوده باشد و اما هرگاه رهن صحیح نبوده باشد از محل کلام خارج است سوآل
در مصالحه در صورتیکه عالم بغبن نباشد جهت یا مطلق غبن در مصالحه جهت جواب حکم در ثبوت خیار غبن مشروط
بچهار امر است اول آنکه متعلق بیع یا اجاره یا مصالحه حین العقد علاوه از آن قدر یکه عقد بر آن واقع شده است
گنجایش داشته باشد و ثانی آنکه علاوه قدر معتد به بوده باشد یعنی قدری باشد که مسامحه در آن نشود ثالث

انکه

آنکه شخص مغبون جاهل بحقیقه حال باشد رابع آنکه اسقاط خیار خود را ننموده باشد در صورت وقوع اجتماع امور اربعه خیار
غبن ثابت است خواه عقد مصالحه بوده باشد یا اجاره یا مبایعه سوآل هرگاه ضعیفه عقار خود را با اولاد خود مسلوب
المنفعه مصالحه نماید و منافع را بولد دیگر آیا این مصالحه صحیح است و این ولد میتواند منافع را اگر دیانه جواب بلی صحیح
با این که منافع را در مدت معینه مثل پنجاه سال با صغار اولاد خود کند مصالحه و عین آنرا بولد دیگر بعد از انقضاء پنجاه سال
مثلا منافع تابع عین بوده متعلق بان ولد باشد که عین را باو مصالحه نموده چنین مصالحه صحیح و بیعیب و لازم است سوآل
زید را اولاد ذکور و صغار باشد تنخواهی داده با ایشان مصالحه میکند یا هبه میکند اختیار فسخ از برای خود میکند
معینی که اگر بخواهد فسخ بکند بجهت اینکه اگر اولاد ذکوری بعد خداوند عالم باو بدهد او را نیز شریک نماید یا آنکه اصل این
هبه یا صلح را میکند تا مستطیع بحج نشود آیا بجهه هبه یا صلح صحیح است یا نه و بر فرض صحت آنکه اولاد صغیر باشند و زید ولایة
از جانب اولاد صغار خود قبول کند و تنخواه در پیش خودش باشد میتواند نفقه و کسوه ایشان با کل از مال خودشان بکند
یا نه جواب بلی مصالحه صحیح و بیعیب است هرگاه فسادی از راه دیگر نداشته باشد در چنین صورت نظر بولایت والد
بر صغار و ولایت از جانب ایشان قبول مصالحه مینماید و لکن هرگاه مولی نسبت بولد مصالح اتفاق افتاد در اثنای مدت
خیار خیار منتقل بورثه میشود میتوانند فسخ نمود و در صورت فسخ مثل این است که مصالحه نکرده باشد بر والد انفاق
ولد در صورتی لازم است که ولد مالی از خود نداشته باشد پس هرگاه مالی از خود داشته باشد اگرچه مصالحه ذا النسبة
بوالد بوده باشد در چنین صورت بر والد لازم نیست از مال خود انفاق ولدی خود نموده باشد بلکه از مال ولد انفاق
او میتواند نمود کتاب الشرکة سوآل مال عمرو و زید و عبد الغفار نام بعهده بشراکت بچهار ... یک سهم عبد الغفار نام
شریک شود و چهار سهم عمرو و زید مال مشترک بفرستند باصفهان در نزد آقا بابا نام برادر شریک عبد الغفار نام آقا
بابا نام کل مال را بفروشد و وجه بنام خود بگیرد و تنخواه را بوصول برساند و یک خمس خودش و شریک خودش برساند و
چهار خمس سهم شرکا را هم بخودشان برساند در این صورت آیا آقا بابا نام آن چهار سهم عمرو و زید را که فروخته و کل
نموده میتواند از او مطالبه حق السعی نمود یا نه جواب در صورتیکه آقا بابای مذکور در وقتیکه متصدی مبایعه این
مال میشد معتقد این بود که عمرو زید راضی اند که مبایعه این مال را آقا بابا نماید بقصد اخذ اجرت و مبایعه را بقصد
اخذ اجرت در عوض مبایعه نموده باشد در این صورت این تصرف در حق آقا بابا نام جایز و میتواند مطالبه اجرت

وحق المسمی خود در آن مورد عمل نماید و اما هرگاه معتقد این بود حق از مساقیه که عمرو زید راضی بچنین تصرفی که متصرف
بقصد اجرت نمایند نبوده اند در این وقت این تصرف باطل و جایز نبود و همچنین اگر چنین مساقیه و سایر اعمال عامل
اخذ اجرت نموده باشد مطالبه اجرت و حق المسمی نمیتواند نمود و هو العالم بحقایق احکامه سوآل زید مالک آب و
ملکی بوده با عمرو بنا گذاشته که زراعت کنند و قرارداد ی در میان ایشان شد که نصف الملک با عمرو زراعت کند و نصف
دیگر را زید و عمرو از محصول آن نصف فلان قدر بزید بدهد و باقی را خود بردارد و بآن قرار کار عمرو چند وقت در آن
ملک کار کرده و بعد آن قرارداد بهم خورده و قرارداد دیگر شد و همچنین چند قرارداد شد تا آنکه زرع بهم رسید لکن
مجموع تخم را زید بقصد آنکه آخر امر بهر جا که قرار گرفت تخم را بقدر حصه عمرو محسوب خواهد داشت و زید تخم را از قرار
قرارداد آخر با او محسوب داشت لکن زید چیزی از آن تخم را بصیغه از صیغ ناقله از مساقیه یا مصالحه یا مواهبه بعمرو
منتقل نکرد بعد از زرع محصول عمرو میگوید که قلبا بقرارداد آخر راضی نشدم ملک منظور قلبی من قرارداد سابق آن بود
که شرکت در نصف بود و قرارداد آخر شراکت در ربع بود آیا در این صورت که زید چیزی از آن تخم را بعمرو منتقل نکرده
این سخن عمرو از برای او فرقی دارد یا نه جواب نظر بآنچه مفروض در سوآل است آنست که آب و ملک از مال زید بوده و
از تخم زید در آن مکان زراعت شده بنا بر این کل زرع مختص بزید خواهد بود و آنچه کار عمرو در آن جا کار کرده
بازای آن مستحق اجرت المثل خواهد بود و آنچه در آخر قلبی شده که تخم را از قرار قرارداد آخر با او محسوب داشت
عمرو نیز قبول نمود بنا بر این همان قدر منتقل میشود بعمرو و حاصل آن مقدار از زرع مختص بعمرو خواهد بود و تسلط
مطالبه علاوه بر آن نخواهد داشت و هو العالم بحقایق احکامه سوآل هرگاه خانه ما بین شش نفر مشترک باشد
داخل بیوتات خانه شرکا فیما بین خود قسمت نموده اند و خانه مزبوره هم دو باب بخارج دارد و پنج نفر از شرکا
مطبخ ندارند و آن یکی در خانه وسعتی دارد و پنج نفر مزبور در یک دالان مذکور قرار داده اند که چیزی طبخ نمایند و یک نفر شریک
احتیاج بآنجا ندارد و مطبخ دارد و مخالفت میکند با ایشان و در جواب میگوید که تو عمر و مدخل از دالان مزبور
و راه آمد و شد تو که سد نشده در یک سمت ما مطبخ میسازیم ضرر که بتو ندارد و او از راه لجاج مخالفت مینماید آیا شرکا
سخن او مسموع است در صورت مذکوره یا نه جواب اگر مطبخ مذکور مختص بمانع بوده باشد و سایر شرکا در آن شرکت
نداشته باشند ظاهر آنست تا آن شریک راضی نشود تصرف سایر شرکا در دالان مشترک جایز نیست و اگر شرکت

باشد

باشد ما بین جمیع و متصرف مانع از انتفاع سایر باشد یا انتفاع زیاده از یک نفر ممکن نباشد ظاهر این است تصرف
سایرین در دالان مذکور موقوف رضای آن جهت سوآل هرگاه حوض آب مشاعی بوده باشد میان زید و عمرو و غیره
و حوض مذکور در ملک عمرو واقع باشد آیا عمرو را میرسد بدون اذن زید و سایر شرکا حوض مزبور را شق نموده آب
بملک خود ببرد یا نه و بیان فرمایند که هرگاه شخصی مجری المیاه قنواتی را وقف نموده باشد که بکار نهای مسلمانان جاری باشد
بجهت رفع احتیاج آنها از شرب آب و وضو و غسل و غیره آیا شرعا میتوان در آب مزبور باغچه ساخته اشجار مثمره و غیر
مثمره غرس نموده یا نه در صورتیکه غرس و زرع نمایند میوه و محصول آن چه صورت دارد جواب اما حکم در مسئله اولی
پس اگر مراتب مسطوره مطابق واقع بوده باشد عمرو با عدم استیذان مالک شق النهر نمیتوان نمود و اما مسئله
ثانیه پس اگر معلوم باشد اختصاص وقف بجهت وضو و غسل و شرب صرف آب موقوف در غیر مصارف معینه
جایز نیست و اگر اختصاص معلوم نباشد ظاهر این است تصرف مزبور بی عیب بوده باشد سوآل عمرو و زید ملک
متصل بیکدیگر دارند و عمرو باید از ملک زید داخل ملک خود میشود آیا زید میتواند مانع عبور او شود یا نه جواب
اگر مجرا و ممر در ملک زید بوده باشد چنانچه ظاهر سوآل است و بجهت عبور او اذن میخواهد حال زید مخالفت نمیتواند
سوآل در خصوص آنکه زید و عمرو سرمایه در میان آورده با یکدیگر شراکت نموده اند و قبل از آنکه در مال الشرکه عمل بشود و نفعی
حاصل شود و زید بقدر ده تومان مثلا از سرمایه خود برداشت نموده بمصرفی که خارج از مصارف شراکت است رسانیده
در این صورت زید مستحق منافع باقی سرمایه خود خواهد شد و یا بموافق سرمایه که در مرتبه اول میان آورده از منافع سهم میبرد
جواب رجا از خلاق ارض و سما این است که بحرمت فخر انبیا و ائمه هدی علیه و علیهم آلاف التحیه و الثنا مفتی را از شر
شیطان خصوصا از شر مستفتین محافظت فرماید عزیز من شرکت متحقق نمیشود مگر در صورت اختلاط و امتزاج
مال یکدیگر که امتیاز مال هر یک از دیگری ممکن نبوده باشد و مع ذلک چه نحو میتوان حکم کرد که قبل از آنکه نمائی حاصل شود
احد شریکین بقدر ده تومان از سرمایه خود را برداشت نموده بعلاوه تحقق امتزاج و اختلاط موقوف علیه تحقق الشرکه
هر چه از سرمایه را که احد شریکین تصرف نموده مشترک خواهد بود میانه هر دو شریک اگر با عدم اذن از شریک بوده
آثم و عاصی خواهد بود و اگر با اذن بوده باشد اثمی و عصیانی نیست در هر دو صورت آنچه از سرمایه که برداشت نموده
که تصرف نموده مشترک است مگر شریک دیگر مصالحه نموده سهم خود را که میان هر دو خواهد بود بنا بر این ثانی که از ما بقی هم دیده

مشترک بهره خواهد بود بمقتضای مال الشرکه و قرارداد بالمساوات یا بالتفاوت بلی هرگاه احد شریکین بقدر ده تومان
از سرمایه را تصرف نموده شریک دیگر مصالحه نمود سهم خود را که در تصرف نموده هر چه باشد که معادل آنچه سهم آن شریک است
در بقیه سرمایه در این صورت تمامی حاصل آن مقدار مختص آن شریک دیگر که غیر متصرف است خواهد بود و هو العالم
سؤال شرکت بدون عقد محقق میشود یا نه و در خصوص اینکه در وقت شراکت سرمایه شراکت موجود نباشد آیا مضر
در تحقق شراکت هست یا نه جواب از مسئله اولی میگوئیم کلام جناب مستفتی شراکت بدون عقد محقق میشود دو احتمال
دارد اول آنست آیا ممکن است که شرکت متحقق شود میانه دو نفر در مالی بدون عقد جواب از این آنست که بلی تحقق
شراکت چنانچه بعقد میشود مثل اینکه مالی را شخصی منتقل میناید ببعضی از اسباب ناقله شرعیه بدو نفر مثل عقد البطریق
اشاعه در این صورت شرکت متحقق شده است بسبب عقد همچنین شرکت متحقق میشود بغیر عقد مثل اینکه دو نفر یا زیاده
نیز مالی را که متفق در جنس و وصف بوده باشد ممزوج و مخلوط نمایند بنحویکه هیچ یک از دیگری ممتاز نیست تشکیلی نیست
که در این صورت شرکت مابین آنها در آن مال متحقق شده است با عدم عقد و همچنین کاهست شرکت مابین دو نفر
قضا عدا هم برسد در مالی بفوت مورث در این صورت در حق وارث ثابت است که شریک اند در اموال متروکه
از مورث و عقدی در اینجا نیست پس شرکت مطلقا توقف بر عقد ندارد بلکه بعقد و غیر عقد هر دو متحقق میشود و احتمال
ثانی آنست که ثمره شرکت توقف دارد بر صیغه یا خیر یا بمعنی در صورتیکه دو نفر مال متفق الجنس و الوصف را با هم مخلوط
و ممزوج نموده بنحویکه صادق است که این مال مشترک است میانه دو نفر پس تحقق شرکت در آن اگرچه توقف ندارد
بر عقد و صیغه لکن این ثمرات شرکت مثل جواز تصرف در آن نسبت بهریک و استحقاق شریکین نمای حاصل
از آن مال مشترک را توقف دارند بر عقد یا نه بی اشکال توقف بر عقد یکه عبارت از ایجاب و قبول باشد ندارد
همان اذن شریک بدیگری در جواز تصرف کفایت میکند ثانی که هر سه تابع اصل شرکت مابین همه خواهد بود
و اما جواب از مسئله ثانیه یعنی تحقق شرکت توقف دارد بر وجه مال الشرکه پس این نیز دو احتمال دارد اول
آنست آیا شرکت ممکن است میانه دو نفر مثلا متحقق بشود در چیزی موقوف بر وجود آن چیز در الوقت نباشد مثل
مثل بیع سلف مثل اینکه شخصی ده من برنج میفروشد بدو نفر قرار میدهد بعد از یک سال داده شود در این صورت
شرکت میانه دو نفر متحقق شده در ده من برنج در حالی که آن مال مشترک حین تحقق شرکت موجود نیست احتمال ثانی آنست

که آیا ممکن است که شرکت بمزج متحقق شود در حالی که مال الشرکه موجود نبوده باشد یا این که دو نفر با هم متحقق قرار میدهند که ما که
بعد بهم رسانیدیم با هم ممزوج میکنیم و شریک میشویم آیا شرکت میان دو نفر در این صورت این وقت که مال موجود نیست
بمحض این قرار شرکت متحقق است یا نه جواب از آن ظاهر است که شرکتی در آن وقت متحقق نیست و این حاجت بسؤال
هم نیست از این قبیل است مثل اینکه دو نفر مالی دارند در بلدی دیگر حال با هم قرار میدهند احدهما یا کلاهما بعد از آنکه وارد
آن بلد شدند و جمع مال نمودند مشخص است در حین قرارداد با هم شریک نمیشوند بلکه شراکت در حین جمع مال و مزج آن متحقق
میشود و مجملا شرکت باین معنی موقوف است بر وجود مال الشرکه و خلط و مزج آن بنحویکه مذکور شد با عدم آن شرکت متحقق نمیشود
پس بمحض موجود بودن مال نیز کفایت نمیکند در تحقق شرکت بلکه لابد است از خلط و مزج سؤال هرگاه زید مبلغ ده تومان
بعمرو برسم قرض الحسنه داده ده تومان دیگر نیز از مال خود تحویل عمرو مذکور نموده جای شرکت که اراده اند و تنخواه مذکور را
مخلوط و ممزوج نموده مشروط بر اینکه عمرو مذکور مشغول معاملات از مال مشترکه مذکوره بوده باشد و مطالبه حق الجعاله از زید
شریک خود ننماید و حین تفریق شراکت در مثل خود نصف و نصف دیگر را اصلا و فرعا تسلیم شریک خود نماید آیا شرکت
مذکوره صحیح یا باطل و در صورت صحت هرگاه عمرو مذکور ادعا نماید که با وجود شرط عدم اخذ حق الجعاله نموده و وفا ننموده
بشرط مجبوس لزوم شرعی نداشته میتواند اخذ حق الجعاله نماید یا آنکه چون از جانب شریک ماذون در عمل یا اخذ
حق الجعاله نبوده در این صورت عمل را فضولا نموده مطالبه حق الجعاله نمیتواند نمود و شرعا مستحق حق الجعاله نمیباشد
و در صورت باطل بودن شرکت نصف مال زید را که عمل نموده اصل را باید رد نماید یا اصل و فرع بعد از اخذ حق الجعاله
یا بدون اخذ حق الجعاله حکم شرعی بیان فرمایند جواب اگر در حین قرض دادن این شرط نموده باشد یا این که
این مبلغ را بتو قرض میدهم بشرط اینکه مطالبه حق السعی اگر از من بنمائی این جایز نیست بلکه از جمله ربا خواهد بود که
از معاصی کبیره است و اگر قصد این بود که در ضمن عقد قرض این شرط نشده بلکه بعد چنین قرارداد فیمابین شده باشد
ظاهر این است که بی عیب بوده باشد و اما کلام عامل که وفا بآن شرط بر من لازم نبوده من در حین عمل قصد اخذ اجرت
داشته ام اگر فی الحقیقه این خلاف واقع است حین عمل ناوی اخذ اجرت بوده است در تفرقه تا نیک در آن مال
الشرکه نموده اخذ نخواهد بود و مطالبه حق السعی نمیتواند نمود و اگر این ادعا صادق بوده باشد یعنی حین عمل عازم
بوده که اخذ اجرت خواهم نمود و در این صورت در این تصرفات دو وجه است که اثم نبوده باشد نظر باینکه تفرقه

در مال مسلمانی موقوف باذن مالک است و اذنیکه داشت با عدم مطالبه اجرت بوده بنا براین ید عامل ید غاصب خواهد
بود مطالبه حق السعی نمیتواند نمود بعلاوه اثم خواهد بود اصلاً و فرعاً لازم است تسلیم مالک نماید و هو العالم **سوال** دو نفر شریک
شده باشند بسرمایه مشخص باین شرط یک نفر در اصفهان و دیگری در همدان و هر دو مشغول داد و ستد باشند و از اصفهان
خرید شود و در همدان بفروش رساند و شرط شده باشد فیمابین که هر قدر نفع و ضرری که حاصل شود بالتسویه فیمابین
تقسیم شود و آن شریک که در همدان است با دو سه نفر اشخاص معین بنای معامله گذارد که مخالف رای آن شریک باشد
و مکرر بنویسد بهمین شخص شریک خود که من راضی نیستم با این اشخاص معامله نمائی و آن متعرض نشود و مخالف رای
او نماید و حال در نزد همان اشخاص تنخواه معتنابی تلف شده باشد آیا این ضرر مخصوص است بشریک تا لف یا باید
فیمابین تقسیم شود **جواب** این مطلب محتاج بمرافعه است مجملاً در صورتیکه آنچه نقل شده مطابق واقع بوده باشد یعنی
احد شریکین با عدم رضا بلکه منع شریک دیگر چنین عمل نموده البته تفریط نموده است مساید از عهده برآمده باشد
سوال شخصی متوفی و صغیر و کبیر دارد و قیم و وصی ندارد و ولد کبیر بدون اذن ورثه تصرف در اموال او نموده و داد
و ستد کرده و بعضی تلف با خسارتی یا نفعی باشد همه ورثه شریکند یا مخصوص بمتصرف **جواب** در صورتیکه صورت
سوال مطابق واقع بوده باشد یعنی ولد کبیر بدون وصایت و اذن از حاکم شرع تصرف در آن اموال مشترکه با
صغیر و غیره نموده باشد جمیع منافعیکه از عین آن مال مشترک بهم رسیده مشترک مابین کل ورثه خواهد بود و اگر تلف یا خسارتی
بهم رسیده باشد در این صورت آن تلف مخصوص همان ولد کبیر متصرف است و دخلی بدیگران ندارد و بلکه هرگاه علاوه
از سهم خود بوده باشد میباید آن شخص متصرف مسلم داشته باشد با عدم تسلیم محتاج بمرافعه است **سوال** زید با عمرو
شراکت کنند در سرمایه معینی و یومیه قرار بدهند باین طریق که صد دینار بدهد و عمرو یکعباسی مثلاً بجهت مابهر و استاد بودن
در آن فن و ما بقی منافع را معین نمایند بعد از وضع اصل سرمایه و خرج یومیه هرچه منافع خدا عطا کند بالتسویه قسمت
نمایند نظر بمساوی بودن سرمایه ایشان با آنکه از بابت یومیه ده مقابل عمرو بر دارد و یکمقابل زید **جواب** در صورت
مساوات مال الشرکه نمای آن بالتسویه قسمت باید بشود مابین شریکین مگر در صورتیکه شرط فیمابین شده باشد بجهت احد
شریکین علاوه و زیادتی از دیگری در صورتیکه صاحب زیادتی زیادتی در عمل داشته باشد در امور متعلقه بشراکت
و در این صورت احدهما اخذ نما را علاوه از دیگری اخذ نماید بقدریکه شرط فیمابین شده است **سوال** در خصوص

زید و عمرو با یکدیگر شراکت نموده اند یکی از ایشان منافع حاصله بقدر سهم خود برداشت نکرده بر بقیه سهم او از منافع نفعی
خرید شده است آیا نفع مزبور بینهما بالمناصفه قسمت بشود یا مخصوص بصاحب سهم مزبور است **جواب** فرض مسئله بچند نحو متصور میشود **اول**
آنست که احد شریکین او کلاهما از مال الشراکه تصرف بنماید قطع نظر از اینکه مقصود این باشد آنچه را که تصرف بنماید مخصوص
نما بوده باشد **دوم** آنست آنچه را احدهما بنماید و تصرف میکند از منفعت بوده باشد نظر باینکه مطلع است شریک دیگر نیز
بهمین قصد تصرف در مال مشترک بنماید لکن مشخص نباشد که احدهما علاوه از دیگری متصرف شده و بعد حین المحاسبه
مشخص شد احدهما علاوه از دیگری تصرف و برداشت نموده در این دو صورت راه ندارد که کسی بگوید چونکه
احدهما زیاد برداشت نموده باید نمای معادل علاوه مختص بدیگری بوده باشد **سیم** آنست که احدهما علاوه از دیگری
برداشت نموده و حین تصرف مشخص بوده که علاوه از شریک دیگر برداشت نموده ظاهر این است که کل نما بالمناصفه
یعنی بمقتضای قرارداد شراکت فیمابین قسمت میشود حکم باختصاص نمای هرچه مقدار علاوه بشریک دیگر ممکن نیست
بلی در صورت عدم اذن از اصل شریک آنهم دعاصی در تصرف خواهد بود **صورت چهارم** آنست که علاوه از شریک
دیگر تصرف نمود مثل اینکه ده تومان علاوه از شریک خود برداشت نمود قرار با شریک داد پنج تومان مثلاً از مال
شریک که در ده تومان جا شد معادل این از سایر تنخواه مختص شریک بوده شریک نیز راضی باین مطلب شده در
این صورت در حیث نمائی که حاصل از علاوه باشد مختص بآن شریک بوده مجملاً مسئله محتاج بمرافعه است باستحقاق
شدن مشکل است **سوال** چهار نفر بالاتفاق و الاشتراک بنای کاروانسرائی گذارده و دالان از اوده مرتبه
فوقانی و تحتانی ساخته باشد و سه نفر از ایشان هرکدام حصه خود را وقف اولاد نموده یک نفر فوت شود آن سه نفر دیگر
شریک که زنده اند اراده نمایند که بالای حجرات و بیوتات تحتانی خانه مذکوره مرتبه دیگر فوقانی احداث کنند و هر
کدام بجهتیکه وقف نموده دو نفر بر اولاد و یک نفر بر عتبات وقف باشد و از مال خالص خود حجرات فوقانی بنا نموده
باتمام رسانده و از هنگام ساختن عمارات فوقانی مرتبه ثانیه باذن و اطلاع دو نفر شریک خود و حاکم شرع و مجوز
شرعی بنا و احداث نمایند و الحال ورثه شریک فوت شده میگوید که من در عمارات فوقانی که در اصل کاروان
سرا و بعد از آنکه بالاخانهای دالان ساخته شده بود ساخته اند یا بمال خود ساخته اند من شریکم و سه نفر دیگر میگویند
که تو شریک در بالاخانه احداثی فوقانی نداری آیا ورثه شخص فوت شده از حجرات فوقانی اصل کاروانسرا

هرا رسد دارد یا نه جواب عبارت استفتا غیر ملایم است نظر باینکه در اول تصریح شده که احداث بنای فوقانی
از سه شریک نموده شده و در آخر ذکر شده که احداث بنای فوقانی از یک نفر باذن و اطلاع دو نفر شریک شده بهرحال
فرض عاین از این مرحله میگوئیم در اینجا دو مقام است اول آنست که هرگاه عمارت تحتانی مشترک ما بین چهار نفر
بوده باشد آیا جایز است در حق سه نفر احداث بنای فوقانی نمایند فوق عمارت تحتانی یا نه جواب از این آنست
که وارث شریک متوفی در حین اراده بنای عمارت فوقانی یا صغیر خواهد بود یا کبیر در صورت اول شریک متوفی یا
نصب وصی برصغار نموده است یا نه اگر تعیین وصی نموده است در این صورت اگر احداث عمارت فوقانی باذن
وصی بوده باشد حرجی و اثمی در حق سه شریک در این باب نخواهد بود و همچنین در صورتیکه در حین اراده احداث
عمارت فوقانی وارث متوفی کبیر بوده باشد و احداث عمارات باذن آنها بوده باشد در این صورت اذن حاکم
شرع را در آن مدخلیتی نباشد پس استیذان از حاکم شرع لغو و بیجا و بی ثمر خواهد بود بلی هرگاه وارث صغیر بوده باشد
و متوفی تعیین وصی ننموده باشد یا وصی فوت شده باشد یا بعزل حاکم معزول شده باشد در این صورت در حال صغر
وارث استیذان از حاکم شرع لابد منه است و هرگاه احداث عمارت در این صورت با عدم اذن از حاکم شرع
یا در صورت وجود وصی بدون اذن وصی شده باشد آن اشخاص یعنی سه شریک در این باب آثم و عاصی خواهند
بود چنانچه در صورت کبیر بودن وارث هرگاه احداث عمارت با عدم اذن کبیر بوده باشد بانی عمارت آثم
و گناهکار خواهد بود مقام ثانی آنست که هرگاه شرکاء ثلثه احداث عمارت فوقانی نموده خواه باذن وصی یا حاکم
یا وارث بتفصیلی که مذکور شد یا با عدم اذن آیا وارث متوفی در این عمارت فوقانی سهیم و شریک خواهند بود یا
جواب از این آنست که بی اشکال شرکت آنها در این عمارت فوقانی ثابت نیست در صورتیکه شخص بوده باشد
احداث این عمارت معادل سهم خود را میتوانند نمود لکن مسلط بر هدم نمودن آن عمارت هستند بی اشکال در صورتیکه
احداث این عمارت از شرکاء ثلث مستند باذن از وصی یا از خود وارث یا از حاکم بتفصیلی که مذکور شد نبوده باشد
و اما هرگاه مستند باذن بوده باشد مسلط بودن وارث بر هدم عمارت در این صورت محل اشکال است لکن دور نیست که در
این صورت نیز توانند هدم نمود خصوصا در صورتیکه اذن مستند بوصی یا حاکم بوده باشد خصوصا در صورتیکه [illegible]
از اجارت بر آیند و آن چه مذکور شد در صورتی بود که احداث عمارت مستند بمحض اذن بوده باشد و اما هرگاه

مستند

مستند باجاره بوده باشد در این وقت با انقضای مدت اجاره مستقلا بنا شده را [illegible] در صورتی است که
وارث متوفی مسلم داشته باشد که احداث عمارت از عین مال شرکاء ثلث شده چنانچه مفروض در سؤال است و اما
هرگاه مسلم نداشته باشد در این وقت محتاج به مرافعه شرعیه خواهد بود سؤال چاه و منبع مشترک در میان دو دسته
باشد از دو صاحب و صاحب یکی از این دو خانه عمارت جدیدی بنا کرده و خارج از این دو خانه و حوض در آن احداث
نموده متصل بر سر [illegible] آیا از این چاه و منبع مشترک بدون اذن شریک آب بجهة حوض تازه احداث که در خارج
بنا کرده میتواند ببرد یا نه جواب نظر باینکه تصرف احد شریکین در ملک مشترک با عدم اذن اما شریک دیگر جایز
نیست و چونکه مفروض این است که چاه مشترک است ما بین دو نفر و منبع نیز مشترک است پس بردن آب مشترک آن
حوض جدید که مختص است باحد شریکین با عدم اذن و رضای شریک آخر جایز نیست علاوه این آب را باینهان راه آب چاه
مشترک میبرد یا از راه آب دیگر اگر از همان راه آب مشترک است آن تصرف دیگر است در مال مشترک با عدم اذن
شریک جایز نخواهد بود و اگر از راه آب دیگر میبرد ان نمیشود دیگر مبدا آن آب چاه از منبع مشترک قرار دهد آن نیز بلا
اذن شریک جایز نخواهد بود و بالجمله بردن آب مشترک از منبع مشترک با عدم اذن شریک جایز نیست و هو العالم سؤال
شخصی فوت شده و املاکی از او باقی بوده نصف املاک را شخص متوفی عمارت نموده و نصف دیگر ساده بوده باشد
و یک وارث شخص متوفی ورثه آن وارث نصف ساده را عمارت نموده باشد و بعد از عمارت وارث دیگر ادعا [illegible]
مخلف شخص را که فوت کرده نماید اما در این صورت وارث غایب از عمارت سهم [illegible] ساده را جواب [illegible]
که عمارت ملک ساده را نمود یا معترف است بر اینکه محل عمارت مشترک است ما بین او و ما بین آن شخص غایب یا منکر است
در صورت اعتراف با اشتراک احداث عمارت که در ملک مشترک نموده در صورتیکه از مال مشترک بنا احداث این [illegible]
نموده باشد یا باذن شریک نموده است یا با عدم اذن پس مسئله منصور بچند صورت میشود صورت اولی آنست که احداث
عمارت در مال مشترک از مال مشترک باذن شریک نموده باشد باین نحو آن شخص متصدی عمارت در سهم آن شخص کاشف وکیل او بوده
در این صورت تملکی نیست که این عمارت مثل محل مشترک ما بین هما خواهد بود صورت ثانیه آنست که احداث عمارت در ملک
مشترک از مال مشترک نموده لکن با عدم اذن شریک بوده در این صورت آن شخص شریک که غایب بود ظاهر این است که
مخیر بوده باشد ما بین آنکه مقدار از عمارت را که معادل سهم او بوده باشد تصرف نماید بازای حق خود یا آنکه مطالبه [illegible]

قدر الحصه مال خود را که آن شخص تصرف نموده با عدم اذن آن شخص و صرف بنای عمارت نموده در صورتیکه احتیاط
را نموده چنانچه محل عمارت مشترک است چنانچه اصل عمارت نیز مشترک خواهد بود و در صورتیکه مطالبه وجه را نموده لازم است
بر آن شخص که اجابت او نموده باشد قدر الحصه مال او را تسلیم نموده باشد و در این صورت این شخص میتواند مطالبه
اجرت المثل ایام تصرف را از آن شخص نموده باشد علاوه مسلط است بر اینکه آن عمارت را خراب نموده باشد قطع نظر
با اینکه مفروض این است که احداث این عمارت در ملک مشترک از مال شخص خود نموده باشد در این صورت این شخص نا
مسلط بر مطالبه عین آن عمارت نیست لکن میتواند مطالبه اجرت المثل ایام تصرف را از آن شخص نموده باشد علاوه
مسلط بر تخریب آن عمارت هست صورت رابعه آنست که این شخص که احداث عمارت نموده منکر اشتراک املاک است
در این صورت چونکه اصفر الشخص متصرف و ذی الید است حق با او است بر مدعی است اثبات مدعی به خود تا به جهت
مطلب محتاج به ابراز نیست و مستقل شخص نمیشود

کتاب القسمة سؤال هرگاه ماهتابی که مشاع کل شرکا خانه بوده باشد بعضی از شرکا خانه خواسته باشند که ماهتابی
مزبور را تقسیم نمایند در تقسیم ضرر به بعضی شرکا میرسد باین جهت که وضع خانه بجهة تقسیم نمودن و دیوار کشیدن ماهتابی
هم خورده ضرر بعرصه خانه میرسد و ماهتابی قابل تقسیم نباشد اما شرعا در این صورت که بعضی شرکا راضی به تقسیم نباشند
بجهة ضرر رسیدن آن تقسیم صحیح است یا نه جواب در صورتیکه طالب قسمة بعضی شرکا باشند و قسمت موجب ضرر باشد
نسبت بکل یا به بعضی که راضی بقسمة و طالب آن نیستند مانع از قسمت با جبر در قسمة میتوان نمود سؤال ملکی مشترک
بود میان چند نفر مابین خود قسمة نمودند و هر یک سهم خود را متصرف گردیدند بعد چند که گذشت بعضی از شرکا
ادعا مینماید که من قسمت را مسلم ندارم آیا کلام او در این باب مسموع است یا نه جواب هرگاه این قسمت از شخصی بوده که امام یا
نایب امام نصب نموده باشد که قسمة نماید و تعیین از هر یک سهام بقرعه بوده باشد در این صورت قسمة لازم است
احدی از آنها نکول نمیتوانند نمود خواه بعد از قرعه راضی شده باشد یا به قسمة یا نه و هرگاه این قسمت از منصوب
امام یا نایب امام نشده باشد بلکه خود شرکا کسی را تعیین نموده باشند که مابین آنها ملک مشترکه را قسمت نماید یا که
یا خود شرکا مابین خود قسمة نمایند اگر بعد از قسمة تعیین سهام بقرعه بوده باشد در این صورت قسمة لازم است بعد از
قرعه راضی بمقتضای آن شده باشد ظاهر این است قسمة لازم است احدی از آنها عدول نمیتوانند نمود اگر چه مطلق صیغه
مابین آنها جاری نشده باشد و اما هرگاه قرعه اخراج ننموده و بعد از قرعه راضی نشده باشد ظاهر آنست عدول میتوانند
سؤال شخصی فوت شده و ورثه او اموال او را قسمة نموده سهمی که بازای بعضی از ورثه قرار یافته شخصی آمده است
ادعا مینماید که این عین متصرف فیه از من است و متصرف میگوید تو علم داری که عین مفروضه از من است اما مدعی الیکل
در دست ما همان متصرف در صورتیکه قسم نفی العلم متوجه شود بمتصرف و نکول از قسم نمود و مدعی عین مدعی بها را التصرف
نمود آیا این منافی با اصل قسمة میشود یا نه جواب مسئله منصوره بچند صورت میشود یکی آنکه مدعی میگوید که این عین
که متصرف است از من است و از تو بمن منتقل شده دوم آنست که مدعی میگوید که این عین از من است و ذکر سبب انتقال
نمیکند سیم آنست که بگوید این عین از من است و صورت تو بعنوان عدوان متصرف بوده و در صورت اولی
معلوم است که مدعی علیه همان متصرف است در صورت عجز مدعی از اقامه بینه اگر قسم نفی العلم خورد فلا اشکال در صورت
نکول از قسم نظر بر آنکه نکول از یمین در قوه اعتراف مدعی علیه است بحقیقة دعوی متصرف عین متصرف بها خواهد شد

واین منشا فساد قسمت اصلا نمیشود و مدعی علیه را تسلطی بسهم سایر ورثه نخواهد بود اما در صورت اول فظاهر و اما در صورت
ثانیه وکذلک لاصالة صحة القسمة وعدم تسلط علی سایر الورثة واحتمال کون التسبب فی الدعوی الانتقال من المدعی
علیه الی المدعی ولم یذکره فی الدعوی و اما در صورت ثالثه پس اگر منصرف بآن نکول از قسم نمود و مدعی القای دعوی
بسایر ورثه نموده ظاهر این است بازچنین باشد پس مدعی کل علی مدعی بها را تسلطی بسایر ورثه نخواهد بود بجهة اینکه
این قسم تست خود باعث شده و نظر باینکه اگر علم داشت نکول از قسم بایست بکند و اگر مدعی القای دعوی بسایر ورثه نیز نمود
و اگر موکل نکول از یمین نمود مدعی منصرف علی مدعی بها میشود و ظاهر این است که باعث فساد اصل قسمت میشود پس مابقی
ترکه بعد باید ترکه شود ما بین کل ورثه نظر باینکه دعوی در آن وقت در ترکه میت است و نظر بنکول کل ورثه از یمین که
اعتراف بحقیقة مدعی نموده اند و اگر بعضی نکول نمودند و بعضی قسم خوردند آنکه خورد سهم او قرار میماند و آنکه نکول نمود سهم
او با منصرف ملک مدعی بتقسیم میشود و اگر ورثه را سه نفر فرض کنیم و دو نفر که غیر منصرف باشند قسم نفی العلم خوردند
بخلاف منصرف که او نکول نمود بنا براین دو نفر از قرار قسمت اول بر قرار میمانند و مدعی سهم منصرف را منصرف میشود
در این صورت شخص منصدی محروم خواهد بود از ترکه مورث در صورت انحصار ترکه در آن و لا و ازاینجا ظاهر میشود
جواب از سؤال نفر بر آن این است که هرگاه شخصی بمیرد و وارث او منحصر باشد به سه پسر یکی از سه پسر او محروم
باشد از ترکه باینکه یکی از پسر نصف ترکه میت را ببرد و دو نفر دیگر هر یک ربع کما لایخفی و در صورت ثالثه هرگاه منصرف
قسم خورد ولکن دو نفر دیگر نکول از قسم نمایند در این صورت نکول اینها در قوه اقرار در حق غیر است و نظر باینکه این بمنزله
اقرار بانتقال در صورت است بنا براین میباید این دو نفر از سهم خودشان از عهده قسمت مدعی برآیند سؤال دو نفر
جمع المال بودند در عمارت و املاک و سایر چیزها و زید پسری دارد و قبل از عمارات و املاک را منشاء تملیک قبل از نکاح بآنچه
زوجه پسر خود کرده و بعد عمارت و املاک را با برادر قسمت نمودند الحال پسر زید تسلط دارد بعمرو که بگوید من با این قسمت راضی
نیستم و قسمت خود را از کل عمارات و املاک باید بگیرم و از نصیبی موافق اسم خود منصرف شود جواب اگر آنچه قبلی شما
واقعیت دارد یعنی دو برادر در حال حیات املاک خود را قسمت نموده باشند و هر یک سهم خود را متصرف شده باشند
در حال حیات بعد از وفات احدهما یا هر دو وارث تسلط ندارد که بگوید من این قسمت را قبول ندارم باید حال تقسیم نمایم
بلکه لازم است بمقتضای آن قسمت معمول داشته باشد و اگر کلام در اصل قسمت داشته باشند یعنی ورثه منکر قسمت

انی

شرعی بوده باشند حق امر انجا موقوف بر ثبوت

کتاب المضاربه

کتاب المضاربه سؤال شخصی نقدی دارد و اجناسی هم دارد و میخواهد اجناس بعنوان مضاربه بعاملی داده باشد
نوعی که معیب باشد بیان فرمایند و همچنین در صورتیکه مال او منحصر بجنس باشد و نقد نداشته باشد جواب مضاربه در غیر نقدین
که عبارت از ذهب و فضه بوده باشد متحقق نمیشود بلی شرعا تحقق مضاربه در صورت اولی ممکن است بچند وجه یکی آنکه نقد را
مال المضاربه قرار دهد بعامل که عقد مضاربه در نقد متحقق شود و بعد اجناس را بعامل بفروشد بثمن فی ذمه به تعیین مال المضاربه
و عامل را ماذون نماید که متاعی را خود مالک باشد یا شود و صلاح رب المال را داند او را در معرض حمایه در آورده
از مال المضاربه ابتیاع نماید و مال المضاربه را در عوض ثمن اجناس تسلیم رب المال نماید و دیگر آنکه جنس را بدیگری بفروشد
و اگر آن شخص مضایقه نماید بشرط نماید در ضمن عقد که از جا میباید بفروشد رساند بنوعیکه عمرو با و میرسد یا مشتری خود مع
خیار شرط در مدت معین و رب المال نقد را بعامل داده بعنوان مضاربه بشرط نماید که فلان مال را از فلان شخص ابتیاع نماید
و مشغول معامله شود و عامل از مال المضاربه جنس را از آن شخص یا از وکیل او ابتیاع نماید و ثمن بازای ثمن اجناس رد شود و رب
المال او در صورت ثانیه که مال منحصر باشد بجنس نقد یکه از کسی قرض نموده بعامل دهد بعنوان مضاربه اجناس را مستور
مذکور معمول دارد سؤال هرگاه زید بتنخواه معینی بعمرو به بطریق مضاربه داده و عمرو مشغول معامله بوده باشد تا آنکه
زید متوفی شود و ورثه زید عمرو را دیده و اجازه و امضای معامله زید متوفی را نموده باشند و بعد بعضی از ورثه قدری
از تنخواه بدفعات از عمرو گرفته باشند بخیال آنکه از نفع میگیرند حال باقی ورثه ادعا میکنند که تنخواه مال المضاربه را باتمام

ماهیسه مبلغ عمرو میگوید اصلا و فرعا را تا بعض ورثه داده ام آیا مجموع ورثه میتوانند کل تنخواه را از عمرو مطالبه کنند یا بعضی که
از مبلغ قبول نگرفته اند قدر الحصه ارثیه خود را اصلا و فرعا میتوانند مطالبه نمایند جواب این مطالب که در این استفتا قلمی شده
محتاج برافعه است با استفتا درست نمیشود خصوصا مشتمل است بر چنین شده هر کس بخواهد خود آنچه را بکمال خود میداند
حلی بنماید مجملا اولا معنی اینکه مال مشترک بوده موقوف برضا و اذن کل فردی کاست و ورثه مطالبه کل تنخواه اصلا و فرعا میتوانند
نمود و آنچه را که ببعض داده اگر آن بعض معترف بوده باشد مطالبه میتوانند نمود تا از سهم او محسوب نماید و اگر علاوه داده باشد
باید استرداد نموده یا از عهده آن برآید که در صورتیکه سایر ورثه از بابت سهام خود قبول نمایند سوال هرگاه زید با چند
نفر شریک بوده باشند و چند نفر عامل باشد و چند نفر دیگر در خانهای خود بوده باشند و ضمن العقد شرط نموده باشند که منافع
آنچه باشد بعد از وضع اخراجات عامل مزبور ثلث نفع را شریک بوده باشد و دو ثلث دیگر از چند نفر دیگر که در خانهای
خود جدا شده و شرکا مزبور با عامل شرط نموده باشند که هرگاه در خارج وجهی دیگر بهم رسید بجهة شما که با آن معامله نمائید
آنچه نفع عاید شود ما چند نفر که با شما شریک جدا نیستیم آن نفع نصف را شریک جدا نیستیم آیا این شرط شرعا صورت
دارد یا نه جواب اگر مراد این است که شریک عامل با بقیه شرکا چنین قرار داده که منافعیکه عاید او میشود از خارج مال
الشرکه آن منافع را از قرار مسطور با این شرکا قسمت نمایند این راجع میشود بوعده یعنی عامل وعده نموده است که
بنحو مسطور معمول داشته باشد عمل بمقتضای وعده اگر چه راجح و مستحسن است لکن ظاهر آنست که حکم بوجوب آن نتوان
نمود مجملا در ترک قسمت منافع خارجه بمقتضای قرارداد و قطعا اشتغال ذمه بحق الناس نمیباشد لکن کلامیکه هست در استحقاق
اثم و عقوبت و عدم آنست ظاهر این است که اثمی و عقوبتی نبوده باشد اگر چه عمل بمقتضای آن اگر قصد قربت کند مستحق
ثواب و اجر خواهد شد کتاب المضاربه سوال زید مالک آب و ملکی بوده عمرو بنا گذاشته که با هم زراعت کنند کتاب المضاربه
و قرارداد در میان ایشان شده که نصف آن ملک را عمرو زراعت کند و نصف دیگر را زید و عمرو از محصول
آن نصف فلان قدر بزید بدهد و باقی را خود بردارد و بآن قرارداد عمرو چند وقت در آن ملک کار کرده بعد
آن قرارداد بهم خورده قرارداد دیگر شد و همچنین چند قرارداد شد تا اینکه زرع بهم رسید لکن مجموع تخم را زید داده بقصد
اینکه با آخر امر بهر جا که قرار گرفت تخم را بقدر حصه عمرو باو محسوب خواهد داشت و زید تخم را از قرارداد
آخر باو محسوب داشت لکن زید چیزی از آن تخم را بعنوان صیغه ناقل از مبایعه یا مصالحه یا مواهبه بعمرو

مستقل

بعمرو مستقل نکرده بعد از زرع محصول عمرو میگوید که قبل بقرار داد آخر راضی نشدم بلکه منظور نظر من قرارداد سابق بود آن که شراکت
در نصف بوده و قرارداد آخر در زرع بود آیا در این صورت که زید چیزی از آن تخم را بعمرو مستقل نکرده این تخم عمرو از
برای او چیزی دارد یا نه جواب نظر بآنچه مفروض در سوال است که آب و ملک مال زید بوده و از تخم زید در آن ملک کاشته
شده بنا بر این کل زرع مختص بزید خواهد بود و آنچه عمرو در اینجا کار کرده بازای آن مستحق اجرت المثل خواهد بود و آنچه
در آخر قلمی شده که تخم را از قرارداد آخر باو محسوب داشت اگر مقصود این است که زید مدیون عمرو بوده و تخم
مملوک خود را بازای طلب عمرو باو محسوب داشت و عمرو نیز قبول نمود بنا بر این همان قدر مستقل میشود بعمرو و حاصل
کتاب الودیعه آن مقدار از زرع مختص عمرو خواهد بود و تسلط مطالبه علاوه بر آن نخواهد داشت کتاب الودیعه سوال زید امانتی نزد
این مینویسد که بفلان کس بده بعد از وصول امانت با این یقین میدانم که این مرسول نزد او مال عمرو است و زید
مرسل و غیره به عاریه و غصب است و عمرو نیز ظن برامانت کرده و میگوید این امانت مرسول نزد تو مال من است و شاید
نیز اقرار بر حقیقت و مال او دارد و میگوید که کس فرستاده که بفلان کس بدهیم و نتوانیدهم آیا عمرو شرعا تسلط بر اخذ مال
دارد که از امین بگیرد یا نه و امین امانت را بکه باید بدهد که برائة ذمه بجهة او حاصل شود جواب فی الحقیقة اگر آنچه
قلمی شده مطابق واقع بوده باشد یعنی آن شخص امین عالم بوده باشد که مال مال عمرو است و مرسل مال غاصب و عدوان
بوده باشد یعنی بر آن شخص امین لازم است که چنین مال را تسلیم مالک آن نماید خواه شخص مرسل اذن در تسلیم مالک بدهد
یا نه و این کلام از شخص امین باطل او برانکه مال از عمرو است کرمن نتوانیدهم نظر باینکه مرسل مال گفته است که بفلان
کس بدهیم نتوسانی با امانت او و مطابق شریعت مطهره نیست سوال هرگاه زید امانتی در نزد عمرو گذاشته باشد
قریب بهفده سال بطول انجامیده باشد و آنچه عمرو که بزید تاکید نموده که امانت را ببرید و زید اهمال نموده و امانت
مزبوره بدون تفریط تلف شده آیا عمرو ضامن است یا نه جواب در صورتیکه مراتب مرقومه مطابق واقع بوده باشد
عمرو ضامن نخواهد بود کتاب العاریة والاجارة سوال چه میفرمایند در خصوص اینکه زید حجره مدرسه را بعمرو
بعاریه داده و عمرو نیز برسم عاریه قبول کرده و زید رحل خود را بالتمام از حجره مزبوره بیرون برده و مدتی متمادی
از حجره مزبوره اعراض نموده الحال با این مراتب مزبوره میرسد زید را که مطالبه حجره را از عمرو بکند حجره وقف
مدرسه عاریه بردار است یا نه و در صورت مطالبه زید لازم است که عمرو حجره را تخلیه نماید یا نه جواب

از این سؤالها محتاج است نقل کلام در دو مطلب **اول** آنکه حجرات مدارس آیا متعلق عاریه میتوان شد یا نه **جواب**
آنست که حجره مدرسه متعلق عاریه که ثمرات عاریه مترتب بر آن شود نمیتواند شد چه شرط است در معیر چیز بر اینکه
معیر مالک منفعه او بوده باشد در زمان عاریه **چنانچه مرحوم علامه در تذکره و تحریر و قواعد تصریح بآن نموده**
و مدارس نظر باینکه وقف است بجماعه طلبه علوم دینیه پس شخص معین مالک منفعه اطاقهای مدرسه نخواهد بود
بلکه هر مستحقی در زمان تصرف خود اولی بمنفعه آن خواهد بود و بعد از تخلیه و اعراض کما هو المفروض حق اولویت ساقط
و مستحق ثانی اولی خواهد بود پس ثمرات عاریه که از جمله آنها لزوم رد عین است هر وقت که معیر مطالبه نماید در
ما نحن فیه چنین نیست **مطلب ثانی** آنکه احدی از سکان حجره مدرسه هرگاه تخلیه حجره نموده و اخراج رحل خود از حجره و اعراض
از آن حجره نماید و دیگری در آن ساکن شود آیا شخص اول شرعا مسلط بر اخراج شخص ثانی هست یا نه **جواب** نمیتواند
شخص ثانی را در صورتیکه از جمله موقوف علیه بوده باشد در صورت مذکوره اخراج نماید بلکه شخص ثانی در این حال اولی است
بآن حجره از شخص اول چنانچه وجه این در جواب مطلب اول ظاهر شد **و هو العالم سؤال** زید متوفی شده و وصیت
بحجه بلدی نموده و وصی میت شخصی را استیجار نموده در سنه معینه که با وصی معین نموده ممنوع از بلد میت اورا روانه
نموده تا قریب بمکه رفته از حج در سنه معینه که با وصی معین نموده ممنوع شده بدون اتیان باعمال حجة الاسلام مراجعت
نموده و در حین روانه شدن نصف تنخواه اجاره را گرفته حال وصی آن میت را تکلیف چیست آیا باید حجه دیگر
بلدی استیجار نماید یا جزو اول وصی را وکیل نماید که شخص دیگر را از موضعیکه تا آنجا رفته استیجار نماید که اعمال حج را
بعمل آورده و در صورتیکه ثانیا باید حجه بلدی بعمل آورد هرگاه تنخواه میت وفا بآن نکند چه باید کرد **جواب** نظر باینکه مفروض
در سؤال است که استیجار آن شخص در سنه معینه بوده لهذا توکیل آن شخص وصی را مثمر ثمری نخواهد بود ظاهر این است
در صورت مفروضه عمل بمقتضای وصیت نشود مگر اینکه وصی نیابتا کسی نماید که از آن بلد روانه شده بمکه معظمه رفته
به نیابت موصی حج بعمل آورد آنچه شده وجود او کالعدم است **سؤال** زید متولی ملک وآبی بوده و سه سال بعمرو باجاره
داده و وجه اجاره سه سال را جمیعا بازیافت نموده است و در این اوقات که مدت یک سال و نیم است که عقد اجاره
منقضی شده است زید متولی وفات یافته است آیا عقد اجاره سابقه برقرار است عمرو مستاجر با ورثه ایشان تجدید
داد و ستد سابقه معامله میتواند نمود یا اینکه احتیاج به تجدید اجاره دیگر خواهد شد **جواب** در صورتیکه شخص بوده باشد

که موجر

که موجر متولی بوده عمل بمقتضای آن اجاره لازم است و احتیاج بعقد اجاره دیگر نیست مگر در صورتیکه مشخص شود که آن
اجاره برخلاف مصلحت موقوف علیهم بوده و در این صورت صحیح نخواهد بود و تکلیف اختصاص بفوت متولی ندارد
بلکه در حال حیات او اگر مشخص شود که تصرف متولی مخالف با مصلحت نفع با موقوف علیهم بوده چنین تصرفی ممضی
نخواهد بود **سؤال** هرگاه زید منافع ملکی را بتملیک و مدت معینه بعمرو مصالحه نماید و عمرو آن ملک را بخالد اجاره بدهد
قبل از انقضای مدت خالد متوفی و عمرو مفلس شود و قادر بر ادای مصالحه باشد و زید دعوی فسخ مصالحه بقیه
مدت نماید آیا در این صورت زید را میرسد که اجرت المثل آن ملک را از وارث خالد مطالبه نماید یا آن ملک از ید
بد تصرف وارث خالد انتزاع نماید یا نه **جواب** هرگاه عمرو در مدتی که بخالد اجاره داده مساوی با مدتی باشد که منفعه
آن ملک مملوک عمرو بوده یا انقص از آن مدت بوده باشد مادامیکه مدت اجاره منقضی نشود عمرو تسلطی ندارد و فسخ
تواند نظر باینکه حق این است که بفوت مستاجر اجاره باطل نمیشود پس در این صورت ثمری بر فسخ مصالحه ما بین زید
و عمرو مترتب نمیشود بلی هرگاه وارث خالد راضی بفسخ اجاره باشند بعد از آن عمرو فسخ اجاره نماید و بعد از فسخ اجاره
فسخ مصالحه نماید در آن صورت ثمری بر آن مترتب خواهد شد مجملا در صورت عدم فسخ اجاره زید را تسلطی نخواهد شد
انتزاع آن ملک را از ید وارث خالد نموده باشد **سؤال** زید در زمان حیات عمرو ملک او را بی اذن عمرو زرع نموده و حال
ملک مزروعی منتقل بورثه عمرو شده در وقتیکه زید زرع کرده بدون اذن عمرو کرده و ورثه را چه باید کرد **جواب**
زراعت مال دارنده بذر است و ورثه عمرو مستحق اجرت المثل ایام تصرف بخلاف حق میباشد **سؤال** هرگاه زید ملکی را
باجاره داده باشد بعمرو پنج سال غلات ملک در اجاره عمرو بوده تخمینا چهار ماه قبل از انقضای مدت اجاره عمرو
مزبور بمستاجر گفته اجاره که منقضی شده سال بعد هم اجاره بشما میدهم حال در اجاره شما میباشد بروید برزرع کا[illegible]
و مستاجر بملاحظه اذن موجر چهار ماه مانده از موعد اجاره سابقه رفته و زرع نموده است بعد زید مزبور [illegible]
و ملک را اجاره شخص دیگر داده آیا قبل از رفع محصول میتواند ملک را از ید مستاجر بگیرد یا نه و برفرض تسلط
گرفتن آیا مستاجر مستحق بزرع هست یا نه و در صورتیکه مسلط نباشد در گرفتن ملک از ید مستاجر آیا مستحق اجرت
المثل هست یا نه **جواب** اگر این وعده مالک نموده یعنی بزرع باذن مالک زرع نموده بود مالک تسلط داشت که

زرع را کنده و ازاله نموده باشد نظر باینکه عقد اجاره از عقود لازمه است هرگاه بدیگری داده است پس منفعة
ملک مختص بمستاجر ثانی خواهد بود و لکن چونکه مفروض این است که مستاجر اول باذن مالک و اطلاع او بزر کشته
بنابراین ظاهر مطالبه بذر و اجرت عمل خود را از مالک میتواند نمود و هو العالم سؤال هرگاه زید را مزرعه
باشد و مدت هفت سال بمبلغ معینی بعمرو باجاره داده و بعد از انقضای شش ماه همان مزرعه را وقف بر مدرسه ساخته
و قرار داده که منافع وقف اولا بمصارف تعمیر آن مدرسه و بعد طلبه که در آن مدرسه مشغول بتحصیل باشند این ما کرده
بمصرف خود رسانیده و تولیه آنرا اولا برای خود قرار داده و بعد از فوت خویش شخصی را معین ساخته باشد پس الی
دو سه ماه از این عمل واقف فوت شود آیا متولی مال الاجاره را از مستاجر گرفته بمصارف مقرره خواهد رسانید
یا ورثه آنرا گرفته باشند سایر متروکات فیما بین خود قسمت خواهند نمود جواب این مسئله منقسم بچند صورت است
اول آنکه وجه اجاره مدت هفت سال را حین اجاره گرفته باشد صورت ثانیه این است که وجه اجاره مدت
مذکوره را اگرچه نگرفته باشد لکن قرار فیما بین شده باشد که بگیرد بلکه شرط تاخیر و تقسیط شده باشد زیرا که
اطلاق مقتضی تعجیل در وجه اجاره است و ثالث آنست که وجه اجاره اگرچه شرط تاخیر و تقسیط شده باشد لکن تمام
وجه اجاره را بدیگری منتقل نموده باشد و در هر یک از این صور ثلث ظاهر این است که موقوف علیهم را از منافع ملک موقوف
در مدت مزبوره حظی و بهره نخواهد شد بلکه در صورتین اولیین وجه اجاره مثل سایر امور متروکه میت است و در صورت
ثالثه مال دیگریست و علی الصور الثلاث موقوف مسلوب المنفعة است الی الانقضاء المدة و صورت رابعه این است
که در مقام وجه وقف اجاره مدت مذکوره را استثنا نموده باشد این صورت نیز صور مذکوره است صورت خامسه این است
که شرط تاخیر در وجه اجاره شده که بتدریج و تقسیط رساند آنچه از استفتا ظاهر میشود این است که صورت سؤال از این
قبیل است حکم آن بحسب ظاهر آنست که آنچه از مدت منقضی شده قبل از تحقق وقف وجه اجاره بازای باقی مدت که بعد از
تحقق وقف است پس خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این است که باز موقوف علیهم حظی و بهره از آن نباشد بلکه مختص
وارث بوده باشد پس مسئله مثل سایر اموال متروکه میت خواهد بود و الله العالم بحقایق الاحکام سؤال هرگاه زید که
مجاری املاک را مالک است بعمرو اجاره میدهد بمال الاجاره معینی و مثل اجاره مشخص نبوده باشد که پولی که باید بگیرد
چه پول باشد و در زمان عقد اجاره در ولایت سه پول دایر بوده باشد مختلف با یکدیگر و در اجاره ناحیه قید شده باشد نقد

رایج المعامله آبادشهر چون رایج اختلاف داشته و در اجاره نام چه محقق نشده که کدام سال بوده باشد یا اشرفی بوده
بوده آن اجاره صحیح است یا نه و در صورتیکه صحیح نباشد مستاجر باید رد المثل کند یا نه جواب اگر نقود مختلفه بعضی از آنها
شایع و غالب باشد بحدیکه اطلاق منصرف باو شود ظاهر این است که اجاره صحیح و وجه اجاره منصرف میشود بان غالب
و اگر چنین نبوده باشد اجاره فاسد خواهد بود و با فساد اجاره ظاهر این است که مالک مطالبه عوض مجموع منافعی که مستاجر
مستحق نشده بر فرض صحت اجاره میتواند نمود سؤال زید زمینی اجاره نموده و از مجری قدیم او که پنجاه و چهار سال است برده
بود که از مجرای مذکوره که زید مزبور را بآن اطلاعی نموده از آن سوراخ موش آب بچاه کاریزی چند سال قبل از این صاحب آن
کاریز مزبور که چاه مزبور را رسد نموده بود و خاک ریخته و آب بر بالای آن خاک را خراب نموده بچاه مزبور برده و خرابی
رسانیده آیا ضرر زید مزبور میباید از عهده این خرابی برآید یا صاحب کاریز آنرا بیان فرمایند جواب در صورتیکه صاحب
مجرای آب عالم بسوراخ موشی نبوده یا عالم بوده بتصور بعید باشد که داخل در آن سوراخ معتقد اگر زیاده از قدر حاجت آب
از مجرای مزبور جاری نموده باشد بی اشکال بر مستاجر مزبور حرجی و غرامتی نیست و این ضرر از قبیل آفات سماویه خواهد
بود صاحب کاریز اگر خواهد تنقیه خواهد نمود و اگر در صورت مفروضه تعدی نموده باشد یعنی آب زیاده از قدر حاجت
خود از مجرای مزبور جاری نموده باشد پس اگر معلوم باشد ضرر مفروض مستند بوده بعدا از حاجت از آب فقط باز غرامتی
بر مستاجر مزبور نیست و همچنین است ظاهرا در صورتیکه ضرر مفروض مستند بوده بمجموع آب بقدر حاجت و زیاده بقدر
حاجت و اما اگر معلوم باشد که ضرر مفروض مستند بوده بمجموع آب زاید از قدر حاجت پس حکم صریح خالی از اشکال نیست
اگرچه بازید بردوهم این حاضر ظاهر اشتغال غرامت است از مستاجر چه ظاهر این است که ادله اتلاف و سلب شامل ما نحن فیه
بوده باشد لکن در این صورت مصالحه فیما بین طی شود احوط خواهد بود و در صورت مشکوک فیه که استناد ضرر بمجموع
یک از آب بقدر حاجت و علاوه معلوم نباشد ظاهر این است که استناد بمجموع بوده باشد و حکم این مذکور شد سؤال هرگاه
متولی ملک موقوف آن مالک را باجاره داده در مدت معینه و در اثنای مدت اجاره متولی مزبور فوت شده و تولیت
تولیت بدیگری منتقل شده آیا متولی ثانی میتواند نقض اجاره سابقه را نماید جواب ظاهر این است که اجاره بموت متولی
باطل نشود مگر در صورتیکه مشخص شود که اجاره در آن مدت صلاح وقف یا موقوف علیهم نبوده باشد در آن صورت باطل میشود
بلکه بطلان محتاج بود و متولی نیست در حال حیات متولی بر چنین تصرفی معنی نخواهد بود و اما در صورتیکه مصلحت وقف

و موقوف علیهم در آن بوده باشد ظاهر این است که اجاره باطل نشود بنا بر این متولی لاحق نقض آن اجارهٔ سابقه را نمیتواند
نمود بلی هرگاه اجاره از موقوف علیهم بوده باشد نه از متولی در آن صورت آنچه ظاهر میشود از فقها اعلی الله تعالی مقامهم
آنست که اجاره باطل شود پس موقوف علیهم بعد از فوت موجر میتوانند نقض آن اجاره نمود پس از آنچه مذکور شد ظاهر
میشود که هرگاه متولی وقف موقوف را باجاره داده و مدت معینه و بعد از آن امری از آن صادر شد که موجب عزل او شده
از تولیت و نوبت تولیت منتقل بدیگری شد با حیوة آن متولی سابق که اجارهٔ آن متولی اول باقی خواهد بود و متولی
ثانی نقض آن نمیتواند نمود سؤال عمرو آب و ملکی را از زید باجاره زراعت گرفته بمدت و مال الاجاره معین و تحمیلات
و مال وجهات دیوانی نیز دو سال چند که مشخص بوده و در هر سال تفاوت جزئی و حال که قبل از بلوغ زمان خیار فسخ
و انقضا تمام مدت بوده باشد از جانب سلطان هم چنین اتفاق افتاده که متوجهات دیوانی آب و ملک مفروضه را دو
مساوی سنوات قبل بلکه اضافه میگیرد و بجهتی که مال الاجاره باقی بتمامه سهل است بلکه برزد اخراجاتی که مستاجر
بمصرف زراعت مزبوره رسانیده آن عوض الیه عاید نشود و لهذا در صورت مراتب مفروضه آیا موافق شریعت
غراء ملت بیضا مستاجر مزبور میتواند که بجهت رفع ضرر از خود آب و ملک مزبوره را بموجر رد نماید یا نمیتواند قربة الی الله
و طلبا لمرضاته معمول داشته که هر آینه مثاب و ماجور خواهد بود جواب اجاره عقدیست لازم بعقد اجاره و تسلیم
موجره و موجر مستحق اجرت یعنی مستحق وجه اجاره میشود و زیاده نمودن تحمیل از جانب سلطان موجب نمیشود که اجاره باطل
میشود یا مستاجر مختار در فسخ اجاره شود و بنا بر این بر مستاجر لازم است که وجه اجاره را بموجر رساند اگر تحمیل دیوانی
در اثنای مدت باضعاف آن شود که در اول بوده چه این قدر تعدی بر مستاجر دخلی بموجر ندارد و مجملا امثال این امور موجب
بطلان اجاره یا ثبوت خیار در حق مستاجر نمیشود لکن مناسب و مستحسن در حق موجر این است که در چنین صورت که ظلم ظالم
باعث این شود که منفعتی عاید مستاجر نشود مسامحه در وجه اجاره نماید و الله العالم بحقایق احکامه سؤال زید فلان
مالک عرصه دکان حیات است و عمرو مالک اعیان آن دیگری اجاره عرصه نموده و راضی باجاره عرصه نیست آیا در این صورت
اجاره عرصه صحیح است یا نه و آیا عمرو را میرسد که ممانعت بکر نماید از تصرف نمودن در آن عرصه یا نه جواب اجاره عرصه
صحیح است عمرو را مستقلا بر منع آن نیست عمرو اعیان را اجاره ببکر بدهد یا عرصه را از آن اجاره نماید مجملا اجاره عرصه ببکر
ابرای عمرو بوده باشد در این صورت اجاره صحیح نیست سؤال اشخاص چند آب و اراضی چند از موجرهای چند

اجاره نموده و بعد از آنکه محصول شتوی برداشته در بین اجاره سیل عظیمی آمده و قنات صحرای مذکوره را بالکلیه از
اصل سر چشمه الی آخر صحرا تمام و کمال خراب نموده و حاصل صیفی را که هنوز اول است ابتدای باد و خنک زرع نمایند
تخم او را که زرع نموده سیل مذکور را برده و مستاجران مزبوران آب از جای دیگر خریده قلیل حاصلی که تخم او را الحاظ
جمعی آب صحرای مزبوره زرع نموده از آب جاری دیگر که خریده اند بدر برده نقصان کلی حاصل حال مدة چهار
ماه است که مطلق آب قنات مزبوره در نیامده که تخم سنه آتیه کشته نخواهد شد آیا باعث فسخ میشود یا نه جواب ظاهر این است
مستاجر در چنین صورت اختیار رفع اجاره بجهة اوست سؤال زید مزروعه مخروبه را بعمرو به هیچ خیار فروخته و بعد از آن
صالح را بعمرو مزبور مصالحه نموده و از عمرو مذکور بمبلغی اجاره نموده آیا در صورتیکه مزرعه مذکوره خراب و بی آب
بوده مطلق زرع نشود و منافعی را انداخته باشد شرعا چه صورت دارد و آیا باید بایع مستاجر مشغول ذمة عمرو هست یا نه یعنی مال
الاجاره را او هرگاه این عمل را ده سه سال پی در پی کرده باشد و اصل ثمن را بعمرو رسانیده باشد و مال الاجاره
باقی مانده جواب ثمرهٔ عقد اجاره منفعت عین مستاجر است از موجر پس مستاجر هرگاه فرض شود مطلق منفعت در عین موجره نبوده
باشد البته اجاره باطل خواهد بود و بسبب چنین اجاره ذمهٔ مستاجر مشغول بوجه اجاره نمیشود لکن این در صورتی است
که موجر مسلم داشته باشد که مطلقا عین موجره منفعتی در آن نبوده باشد و در صورت عدم تسلیم حل امر محتاج بمرافعه است
سؤال زید الاغ عمرو را اجاره میگیرد که تا منزل معینی برود و از آن منزل تجاوز ننماید و زید مزبور بدون اذن عمرو از آن
منزل تجاوز نموده و بمنازل بعیده رفته و قریب بیک سال طول کشیده و حال مراجعت نموده میگوید الاغ مرده آیا عمرو را
میرسد که مطالبه قیمة الاغ را و اجرت المثل ایام تصرف زید را که بدون اذن برده نماید جواب این مطلب محتاج
بمرافعه است مجملا بعد از ثبوت آنکه مستاجر تعدی از قرارداد نموده از منزل معینی که قرار طرفین شده تا آنچه رفته تجاوز
نموده باشد بعد از آن جا و تلف شده باشد شخص مستاجر در چنین صورت ضامن قیمة خواهد بود و اگر انکار نماید محتاج
بمرافعه است سؤال مقتدرا قباله و قرطاس که از برای مؤمنان بنویسد قاضی ولایت از بهر زرک دعوی مؤمنان پنجاه
دینار بقاضی ولایت میدهند آن قبول نمیکند و قباله را میگیرد و نگاه میدارد که هرگاه شش هزار دینار میدهی تو میدهی
والا فلان مؤمن بیچاره لاعلاج بماند شش هزار دینار را میدهد آیا این پول حلال است یا حرام جواب اگر قبل
نوشتن شرط نماید که من اجرت کتابت این قدر میگیرم و صاحب کاغذ نیز راضی شود بهمان اجرت در این صورت

آن اجرت حلال است و اگر شرط ننموده باشند مستحق اجرت المثل است علاوه بر آن نمیتوانند مطالبه نماید **سؤال** شخصی چند ختم
قرآن بجهة غیر خوانده و بعد معلوم شد که قرآن ترک داشته و مغلوط بوده چه باید کرد **جواب** از همان جا که ترک داشته
اعاده نماید **سؤال** چه میفرمایند در این مسئله شرعیه که زید خانه داده است بعمرو باجاره در مدت یک سال و در بین مدت
مزبوره خانه مذکوره را زید منتقل نموده بهمان مستاجر و در ضمن عقد اجاره سابق از انتقال شرط شرعی شده که بطور
منافع خانه را موضوع نماید بجهة موجر بیان فرمایند که صیغه انتقال مبطل عقد اجاره خواهد بود یا آنکه اجاره و شرط در
ضمن عقد اجاره برقرار است تا راس موعد اجاره **جواب** مظنه این است صورت تحریر از عدم ربط محرر دیو قوفی او بود
صورت حال بینا به چنین بوده باشد که خانه را در اوّل که اجاره داده بعضی از اطاقهای خانه را در حین عقد اجاره
بجهة خود استثنا نموده باشد و ما بقی را باجاره داده باشد و بعد کل خانه را منتقل بهمان مستاجر نموده باشد در این صورت
آن اطاق که در حین اجاره استثنا نموده بود بانضمام سایر اطاقها منتقل بمستاجر شده منفعت آن بتبعیت عین مال
همان مستاجر میشود و مالک اوّل را در آن بهره نخواهد بود مگر آنکه در حین انتقال شرط نماید که منفعت آن اطاق را در مدت
شش ماه مثلا با او بوده باشد و با عدم شرط منفعت تابع عین مختص بمستاجر که منتقل الیه است خواهد بود

[illegible]

سؤال بر ضمیر منیر سامی پوشیده نماند که حسن ولد یوسف کوپائی در کوپا بجهة جراحتی که در پهلوی او بوده فوت شده و قبل از فوت چندین مرتبه اظهار
نموده که این جراحت را محمد خان بر من وارد ساخت و جمعی براین مطلب شاهدند و جمع کثیری شاهدند براینکه محمد خان
اعتراف کرده که این جراحت را محمد بمن وارد ساخته ام و جمعی مدعی اند که ما علم داریم که حسن مقتول بجهة جراحت محمد خان
مرده چنانکه در استشهاد علیحده اظهار نموده اند و جمیع شهود شهادت خود را بر جمیع مراتب در خدمت آن قبله انام
بعد اخری ادا نموده اند قریب بیک ماه است که جمع کثیری از اهل کوپا و اهالی اینجا منتظر فرمان لازم الاذعان میباشند
متوقع از لطف آن صاحب معظم دام ظله العالی آنکه حکم این واقعه را بیان فرمایند تا معمول داریم جواب اگرچه
حضرات مفصله مرقومه از قرار مسطور کل ادای شهادت نمودند لکن چون عدالت شهود باین مقصر درگاه باری
عز شانه ثابت نبود لهذا باقامه چنین حکم بثبوت قاتلیت ممکن نشد ولکن از شهادت شهود مسطوره و هم چنین از
ادعای مقتول که ثابت شد چنین ادعا نموده که جارح او محمد خان است مظنه قوی بهم رسیده که این شخص قاتل مقتول است
لوثی که محل قسامت است متحقق شد لهذا الحقیر از اعلام حقیقة و اذن محمد خان والد و والده مقتول و هم چنین عم
و یک نفر دیگر از اقارب او پنجاه قسم خوردند که قاتل حسن پسر یوسف همین محمد خان است بنا براین بمقتضای حکم
حتمی الامتثال لازم الاذعان خلاق عالم شانه ولی دم مقتول که عبارت از والدین مقتول بوده باشند بر مقتول نمودن
محمد خان در مقام قصاص بخود مسلط میباشند و در حضور حقیر والده مقتول والد مقتول را وکیل نموده که قصاص
نماید لهذا یوسف والد مقتول مستقلا میتواند قصاص نمود لکن قبل از قتل می باید محمد خان غسل نماید احوط آنست
اول غسل باب سدر و دوم باب کافور و سیم باب خالص مثل میت غسل نماید و بعد از آن اول کفن پوشانیده بعد شروع
کردن او را بزنند بعد از مقتول شدن نماز میت بر ان نمایند و دفن نمایند حرره الآثم فی سادس شهر رجب ۱۲۳۱ سؤال
زنی با شوهر خود نزاع کرده میخواست از او طلاق بگیرد و چون شوهرش راضی نشد زن حامله بود دوائی خورده کاری کرد که
دو طفل از او بوجود آمده یکی پسر و یکی دختر یکی یک شبانه روز زنده بوده و یکی سه شبانه روز در صورتیکه مادر طفل سبب قتل
شده باشد بر مادر چه چیز میباشد جواب علم بقاتل بودن مادر در صورت مسئوله خالی از صعوبتی نیست
حکم مسئله مبنی بر چند چیز است اول آنکه مادر باز فرزند کشته میشود یا نه و این مسئله مسلم و ظاهرا محل وفاق ما بین علماست قصاص
کرده میشود و کشته میشود مادر با فرزند اگرچه و دیه در این حکم ثابت نیست و ثانی آنکه حکم طفل در باب قصاص حکم

کبیر است و این در صورت مشهوره مسلم بلکه بی اشکال است و سیم در صورت تعدد مقتول دو صوره قاتل اولا کشته بازای یکی
میشود و مطالبه دیه میشود بجهت دیگری یا قطع دو دست یا دو پای او و بعکس این کشته تا کشته میشود و مطالبه دیه دو کار هست
حکم خالی از اشکال نیست اگر محتاج الیه است بیان خواهد شد سوال و حکم نقل قال الله تعالی و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه
سلطانا علی مردان ولد حسن مرودشتی نکو اعتراف نموده بر اینکه در روز بیست پنجم ماه مبارک رمضان از منزل معصیاد
حرکت نمود بجهت شیراز میر حسنی جبالی قریه معصیاد وقت مهدی نام سعید آبادی رسیدم خلاصه شقاوت بر من غلبه
کرد که چاروای او را بگیرم چماق زدم از عقب مغز سر او اشاد خون جاری شد کمر بند یا بند زیر جامه او را گرد
دو دستهای او را بستم در آن رودخانه انداختم بهمین ضرب مرد و چونکه ورثه مهدی مقتول که ولی قصاص میباشد منحصر در سه صغیر
بوده دو ذکور یکی سن ده یا یازده سال و دیگری سن دو سال و یک اناث در سن چهار ماه و این مقصر درگاه الهی تقبیل شد و لایة
از جانب صغار مذکوره با ملاحظه غایت مرفه و غبطه آنها نموده حقی که بجهت آنها بر خالق عالم حق ثابت شده در قاتل والد آنها ثابت
بود مصالحه نمودم بکربلائی ابراهیم و آقا صادق دو عم صغار مزبوره و کربلائی اسمعیل عم مهدی مقتول بمال المصالحه قطعات
املاکی که قیمت آنها بتقویم اهل خبره معادل سیصد و پانزده تومان که قیمت ده هزار درهم که یکی از امور مقدره در شریعت
مطهره در باب دیه مقتول ذکور را از انسان است و تفصیل بنحوی است که در مصالحه نامه علیحده مفصل شده و حال حسب المصالحه
اختیار قصاص قاتل مهدی با حضرات مسطوره است نظر بمفهوم کریمه و لکم فی القصاص حیوة اگر خواهند قاتل مزبور را
بقصد قصاص مهدی مقتول بنوع مزبور میتوانند بقتل رسانید و هرگاه اختیار قصاص نموده اند اولا همین شخص قاتل را
بر عمل مامور ساخته سه غسل نماید یکی باب سدر و دیگری باب کافور و سیمی باب خالص و در هر یک قصد قربة نماید و بعد از آن
هفت موضع او را کافور بمالند اگرچه قلیل بوده باشد که عبارت از جبهه و دو کف و دو زانو و سر دو انگشت بزرگ پا
بوده باشد بعد از آن او را کفن بپوشانند یعنی پیرهن و لنگ و بند و الوقت یکمرتبه بشمشیر گردن او را زده بعد از آن قطعه
سیم کفن را که سرتاسر بوده باشد علاوه آن دو قطعه نموده نماز بر آن نموده دفن نمایند و چونکه فصل حرارت هوا است
اولی و مستحب این است که در وسط روز که غایت حرارت هوا است از کشتن اجتناب نموده در اول روز یا آخر روز بقتل
رسانند و سه نفر که دو عم صغیر و یک عم مقتول بوده باشند دو نفر از آنها یک نفر از آنها را وکیل نموده و آن شخص اصالة از
قبل خود و وکالة از دو نفر جهت نماید حین قتل و اگر سه نفر خواهند شخص دیگر را وکیل در قصاص نمایند ممکن است لکن تحقیق دیگر

بقصد وکالت این قتل را عمل آورد و چونکه مسئله محل احتیاط است حقیر نیز این سه نفر را ماذون نمودم در قصاص نمودن پس از جایان
قصاص نمودن التفات باین نیز نموده باشند و هو القاضی بین الناس فی موقف الحساب سوال ابو القاسم شوای شکایت کرد
نمود که در سر رجال است در خانه خود باتفاق برادر و پسرعم خود او را گرفته اند و پاهای او را بسته اند و چوب چند بر او زده اند
که آثار ضرب چوب در پای او هست و متورم و تماس و پای چپ او شکستگی ناخن ابهام ظاهر میباشد و ابو القاسم نیز برآن
او قایل میباشد اما خراشی و جریان خون از پاهای آن نشده آیا مکافات ابو القاسم بچه نوع است با برادر و پسر عم او در آن
او که او را اعانت بل مباشرت در بستن و زدن کرده اند چه وارد می آید بر ایشان جواب این امور موقوف
بر آنچه است استفتا در این مقام همین است بلی بجهت اطلاع بر مسئله بیان میشود در چنین صورت شخص مضروب بتسلیط
الهی جل شانه مسلط بر قصاص است یعنی مضروب بهمان نحو که او را زده اند کما و کیفا می تواند قصاص نمود یعنی شخص
ضارب را در صورتیکه متعدد او را زده باشند میتواند بهمان نحو ضرب لکن آورده و هرگاه طرفین راضی بدیه شوند
هرگاه محل ضرب سیاه شده باشد در هر ضربی سه عدد اشرفی با جاقلی است پس اگر سه ضرب بوده باشد بازای هر یک
این ما محقق است لکن اگر امر بمصالحه بینهم بگذرد انسب خواهد بود سوال هرگاه ملی نام زوجه داشته خود را بقتل رسانید این
نحو که آقا بمیس برخورد او زده و شانه کارد بر کتف او زده و از ضرب آن به مغز او بدهان آمده و از ضرب کارد کتف
او مجروح شده و بعد از سه یوم ضعیفه مزبوره مقتول گردیده و طفل پنج ماهه در رحم او بوده و بعد از والده وفات یافته
و وارث والده مزبوره والده و طفل ذکوری بوده و طفل فی الرحم والده و اخی بوده آیا در این صورت با وجود آنکه مباشرت
مزبوره در حضور اهالی شرع انور بثبوت شرعی رسیده صورت فتوی مراتب مزبوره چه میباشد فتوی فرمایند که قصاص چه نوع
میشود و دیه چه کار باید اخذ شود و وارث والده کیست و وارث طفل کیست جواب مقتضای آنچه در استفتا قلمی شده آنست
که این شخص شدید الحیل و دو قتل نموده یکی آنست که طفل خود را که در رحم مادر بوده و پنج ماهه بوده کشته باین سبب نمیتوان آن شخص قاتل
کشت نظر باجماع علمای شیعه و نصوص وارده از اهل بیت عصمت و طهارت که والد بسبب قتل ولد کشته نمیشود و دیه آن
طفل لازم است بر او بدهد بوارث دیه پس میگوئیم نظر بآنچه مقتضای آنست که آن طفل مقتول بزوال حیات از او بعد از زوال
حیات از مادر او بوده و آن مقتول را پدری میباشد و برادر پدری و مادری و جده مادری لا غیر بنابراین وارث دیه آن طفل
خارج از این سه نخواهد بود لکن والد مانع غیر اشکال بهره از دیه نخواهد بود نظر باینکه قاتل است و قاتل ارث از مقتول نمیبرد

ما از دیه زنها از غیر دیه و اما جده امی اگرچه او هم برادر در یک طبقه میباشد از ارث لکن بنا بر مشهور ما بین فقها جده مادری
فقط داشتن خواهر امی و برادر امی دیگر هم ما لیس کل دیه بنا بر تحقیق و مشهور ما بین فقها مختص خواهد بود برادر پدری و مادری
آن طفل مقتول **دفع قتل ثانی آنکه** قتل زوجه خود از زده و زوج نظر باینکه قاتل است مستحق ارث نمی باشد پس ولی دم
در این صورت منحصر است بفرزند ذکور صغیر آن مقتوله و مادر او نظر باینکه قتل قتل عمد است قرار وادالی در قتل عمد قصاص
ما دامیکه اولیای مقتول راضی بدیه نشوند و تبدیل بدیه موکول برضای آنهاست و نتوان جبر نمود آنها را که راضی شوند بدیه
و نظر باینکه عمده ولایت با صغیر است پس امر موکول بولی صغیر خواهد بود نظر باینکه ظاهر این است که ولی صغیر در این مقام حاکم
شرع بوده باشد نه والد با آنکه ولایت حاکم شرع موقوف بانتفای والد است بعلت آنکه ادله داله بر ثبوت ولایت والد
در حق ولد اگرچه خالی در نظر است منصرف بمحل کلام نمیشود بعلاوه آنکه اکمال بولی در صورتیست که تصرفات صادر از آن
در امور سوای علیه بروفق غبطه و مصلحت سامولی علیه بوده باشد و تصرفات چنین والد در چنین امور بروفق مصلحت و غبطه
صغیر بودن در غایت استبعاد است **مجملا** ظاهر این است که ولایت طفل صغیر در این باب با حاکم شرع بوده باشد بعد از تمهید
مراتب مرقومه میگوئیم نظر باینکه دیه زن نصف دیه مرد است پس هرگاه شرعا ثابت شود که جنین در رحم مادر پنج ماهه بوده
چنانچه مفروض در سوال است قاتل در صورت دیه بعلاوه از کفاره در دنیا در اشتغال ذمه میباشد نظر باینکه اناث بودن آن
طفل مشخص نشده بنا بر این جده صغیر در صورت متوله بودن هرگاه خامس کل دیه چنین دیه قدر الطهر از دیه از بماده
بشود ظاهر این است که حاکم شرع میتواند اذن داد در کشتن قاتل و اگر جده صغیر متوله نبوده باشد هرگاه دیگری بملاحظه ارتکاب
جده قصاص شود باذن میتوان داد در کشتن قاتل لکن مراتب مرقومه بنا بر استقامت و حکم نمودن با استقامت محل است
بلکه حکم محتاج بمراقبت و شهودی که در نظر بعضی از استقامتها ثبت شده جهت مقتولیت ضعیفه است نه حال آن چه جای پنج
ماهه بودن حمل چهار ماه یا اقل اگرچه دیه داده لکن نه باین مقدار است که معادله با نصف دیه مرد تواند نمود هرگاه حمل ثابت
نشود و ما در مقتوله نصف دیه مرد را بدهد با ضمانت قدر الطهر صغیر در صورت طلاقت ظاهر این است که قصاص توان
نمود والله العالم بحقایق الاحکام **حکم قتل مقتول** ملاحسن قاتل جماعتی از خلفا علی رضا نام که بمقتضای شریعت
مطهره شرکت او در قتل ملاحسن بر این مقصر درگاه آنجل شانه ثابت و چونکه وارث شرعی ملاحسن منحصر در یک برادر و
دو خواهر و زوجه را در قصاص مدخلیتی نمیباشد پس ولی دم مقتول در انتقام منحصر در برادر و دو خواهر ملاحسن و چونکه

بمقتضای فرمان لازم الاذعان حتمی الامتثال آن سلطان جهان عزّ شانه ولی دم مجیز است ما بین قتل جمیع شرکا در قتل و قتل
یکی از آن اشخاص لهذا در حضور این حقیر و این قول امام برادر و دو همشیره مقتول علی رضا نام را اختیار نمودم و نظر باینکه
امر در حضور حقیر ایشان بنجا بیعین نموده و در شریک بودن علی رضای مزبور در قتل ملاحسن نظر بمضمون حق شریف
ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا یعنی کسیکه مقتول شود بطریق ظلم و تعدی ما مسلط کردانیدیم ولی این مقتول را در صورتیکه
دیگر خواهد قصاص نماید قصاص نموده باشد در صورتیکه حضرات در استیفای قصاص محتاج باعانت بوده باشند بجلال
جاه و رفعت جایگاه سرکار بیگلربیگی لازم است که اعانت ایشان نموده که کسی ممانعت ایشان در این باب ننموده باشند تا استیفای
قصاص خود را نماید و طریقه استیفای قصاص آنست که اول قاتل را غسل نماید مثل غسل میت **اول** با آب مخلوط به
سدر بوده باشد **دوم** با آب کافور **سیم** با آب خالص بعد از فراغ از اغسال ثلثه مساجد سبعه او را که عبارت از جبهه و دو کف
و دو زانو و سر دو انگشت بزرگ دو پا باشد کافور بمالند بعد از آن او را کفن بپوشانند باین نحو که لنگ به بندند و پیراهن
بپوشانند بعد از آن یک ضرب شمشیر گردن او را بزنند بعد از آن سر او را بمحل بدن او نموده لفافه که عبارت از سرتا
سری بوده باشد بپوشانند بعد از آن بر آن نماز نمایند بعد از فراغ از نماز او را دفن نمایند و در صورتیکه خود ولی متمکن از
قتل نبوده باشد دیگری را در این باب وکیل نماید و در صورت تمکین نیز توکیل جایز است ولکن وکیل میباید چنین قتل یعنی
این قتل بقصد نیابت ولی مقتول بعمل بیاورد البته غافل از این نیت نشود و چونکه فضل بر دوست بهواست از آداب
قتل این است که این قتل را در وسط روز که هوا گرم تر است بعمل آورده باشد البته از کیفیت مذکوره غفلت ننمایند و دیگر
شرکا قتل متعدد است بر بقیه شرکا لازم است که هر یک سهم دیه حصه خود را بورثه این مقتول که عبارت از علی رضا نام است
رسانیده باشند مگر در صورتیکه وارث او عفو نماید حرره الاول الجانی سرای صالح عشر شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۲۳ **اصول شخصی**
در مدت پنج سال مثلا بعنوان شاگردی در دکان زید بوده و در این مدت مزبوره کلید آن دکان را در دست داشته
این و متعهد بوده در فروختن و خریدن اجناس و هر ساله اجرت و مزد معینی مقرر شده فیما بین ایشان و در آن اوقات
مذکوره شاگرد مذکور مبلغ سه تومان از جنس آن دکان را من باب الاجرت بادعای ماذون بودن از زید برطایم
خود نموده و زید منکر باذن و آن شخص مقر باین مبلغ مزبور آیا در صورت مفروضه آن شخص شاگرد خائن محسوب میشود
یا سارق و بر فرض سارق بودن رد مال تنها لازم است یا حاکم شرع قطع ید هم میکند **جواب** اگرچه بمقتضای عموم آیه

شریفهٔ السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما لزوم قطع دست در هر جائیکه سرقت متحقق باشد لکن مستفاد از اخبار معتبره
صادره از ائمه انام علیهم الاف التحیة والثنا آنست که آیه شریفه مخصص است بموارد چند از جمله آنست که مالک آن
شخص با که سرقت از آن مال نموده امین بر آن مال قرار نداده باشد پس هرگاه مالک شخص را امین بر مال خود دانست و آن
شخص را مسلط بر آن مال نمود و آن شخص خیانت بر آن مال نمود و از آن مال دزدید در چنین صورت اگرچه این شخص
سارق و خاین است مستوجب عقوبت شدیده آلهیه است لکن قطع ید در دنیا در حق او ثابت نیست کما هو المدلول علیه
بالموثق کالصحیح رجل استاجر اجیرا فاخذ الاجیر متاعه سرقة فقال هو مؤتمن ثم قال الاجیر والضیف امنا ولیس یقع علیهم
حد السرقة پس میگوئیم مفروض در محل سؤال چنین شخص است نظر باینکه شاگرد آن شخص امین اوست که مسلط کرده است اورا
بر مال خود در صورتیکه سرقت از آن مال کرده باشد اگرچه خاین و مستوجب سخط شدید و عذاب الیم است در دار آخرة لکن قطع ید
در حق او ثابت نیست بلکه لازم است کل مسروق را رد نموده و توبه از این غلط عظیم نماید والله العاصم لعباده عن المهالک
والزلل والله العالم سؤال از قراریکه در رساله مرید فرموده اند استخفاف بجناب باری و انبیا و ائمه هدی علیهم السلام
بهر لفظی باشد و ده موجب کفر است العیاذ بالله منه هرگاه چنین لفظی در حال تغیر و غضب از شخصی صادر شود
یا بعنوان مطایبه و مزاح باشد آیا باعث ارتداد او میشود یا نه و چنانچه در حال غضب کفر نباشد چه مرتبه از غضب است
که باعث لغویت آن سخن میشود آیا مطلق غضب و تغیر است یا نهایت آنست که صاحبش شاعر بمعنی الفاظ خود نباشد
جواب بلی لفظی از کسی صادر شود مشخص شود که آن شخص بآن لفظ نادی استخفاف بیکی از کاینات مشمول بوده
نعوذ بالله منه چنین لفظی موجب ارتداد آن شخص میشود خواه صادر شود در حال غضب یا غیر غضب صدور در حال
غضب منافی ابطال نیست چه اگر فتح این باب شود که غضب مطلقا مانع باشد همه تعزیرات و حدود و قصاص لازم می
آید مثلا کسی شخصی فحش میگوید غالب این است تا تغیر و غضب نباشد فحش از کسی صادر نمیشود و شکی نیست چنین چیزها
از مسلم شرعی نداشته موجب تعزیر است شرعا مثل اینکه فرض کنی شود که متغیر میشود در حال غضب فحش بوالد خود میگوید و چنین
چیزی موجب عقوق میشود یا والد خود را یا دیگری را در حال غضب میزند بجهتی که اگر غضب نمیشود صادر نمیشد یا کسی را در حال
غضب میکشد بجهتی که بعد از رفع غضب نادم میشود بلکه کمال ندامت هم میرساند از ضرب یا قتل و شکی نیست در حرمت چنین
عمل و معاقبت بردن و ثبوت قصاص و همچنین فرض شود در حال غضب شراب میخورد مجملا سبب ارتداد موجب ارتداد است

خواه در حال غضب واقع شود یا در غیر غضب بلی اگر غضب و تغیر بحدی برسد که از تکلیف خارج شود که بگوئیم در چنین حالت
اثم نیست مثل اینکه فرض شود نسبت بسلطانی فحش گوید اگرچه در حال حضور سلطان باشد و تفرقه مابین حضور و غیبت
نکند از شدت غضب ظاهر این است که در مثل این حالت اثری بر آن مترتب نشود سؤال هرگاه زید جاریه
داشته باشد و جاریه زید باکره بوده باشد و عمرو دزدی از اله بکارت جاریه را در برده باشد و بکارت جاریه زید را برده
باشد حکم شرعی مراتب مزبوره را بیان فرمایند که از آن قرار معمول شود جواب در صورت اعتراف عمرو براینکه
جاریه مزبوره بکر بوده و او با آن جاریه وطی نموده و ازاله بکارت او را نموده باشد یا بثبوت باقامه بینه نزد حاکم
شرع این مطلب را ثابت نماید در این صورت آن شخص زانی خواهد بود مستوجب حد زنا است و مالک جاریه مزبوره مطالبه مهر
المثل آن جاریه را میتواند نمود و مهر آنجا بمقتضای بعض از نصوص می باید مبادا بعلاوه عشر قیمت آن بوده باشد
و مرحوم شیخ شهید در کتاب دروس فرموده اند که مطالبه مهر المثل مشروط بر این است که در حال اکراه وطی جاریه نموده باشد
بنا بر این هرگاه وطی جاریه با اکراه نبوده باشد مالک مطالبه مهر المثل نمیتواند نمود سؤال چه میفرمایند در این مسئله شرعیه که
چنانچه جاریه که گرچه ملک زید است و مدخوله بها و ام ولد هست فرار در میان ارامنه رود و خلیفه ارامنه بعد از تحقیقات
کرده باشد و محقق نگرد او شده که جاریه که گرچه مسلمه است و ملک زید است جاریه را بیکی از ارامنه بطریق مذهب خود عقد
نماید و مدتی در تصرف آن شخص ارمنی باشد و حمل هم از ارمنی بهم رساند حکم خلیفه چیست و طفلی که خواهد بود در حالت شخص
ارمنی متصرف با علم باینکه گرچه ملک غیر است و مسلمه مدخوله بهاست چیست

جواب در صورت مفروضه که شخص ارمنی با علم باینکه گرجیه ملک غیر بوده دخول بها کرده و مسلمه است متصرف در آن گردیده است ظاهر آنست
حکم او قتل بوده باشد نظر باینکه در چنین صورت باتفاق مسلمین عقد باطل خواهد بود پس زنا خواهد بود که مرتکب زنای اهل ذمه با مسلمه شده
قتل او ست بلکه چنین است اگرچه عقد نموده باشد و یا لیکن عقد نموده باشد قال فی المقنعة اذا زنی الذمی بالمسلمة ضربت عنقه
واقیم علی المسلمة الحد ان کانت محصنة جلدت ثم رجمت وان کانت غیر محصنة جلدت مائة جلدة وفی النهایة اما من یجب علیه القتل
علی کل حال سواء کان محصنا او غیر محصن حرا کان او عبدا مسلما کان او کافرا شیخا کان او شابا فهو من وطئ ذات محرم له اما او بنتا او اختا
او بنت اخیه او عمته او خالته فانه یجب علیه القتل علی کل حال وکذلک الذمی اذا زنی بامرأة مسلمة وفی الجامع من زنی بذات
محرم کالام والبنت والاخت نسبا او رضاعا او عقد ووطیها وهو یعرفها قتل وکذلک ان اشتریها فوطئها الی ان قال وکذلک الذمی
اذا زنی بمسلمة فان اسلم لم یسقط عنه ذلک والمستند فی ذلک الموثق المروی فی الکافی عن حنان بن سدیر عن ابی عبد الله
قال سألته عن یهودی فجر بمسلمة قال یقتل ورواه الشیخ فی التهذیب والاحتجاج عن جعفر بن رزق الله قال قدم الی المتوکل
رجل نصرانی فجر بامرأة مسلمة فاراد ان یقیم علیه الحد فاسلم فقال یحیی بن اکثم قد هدم ایمانه شرکه وفعله وقال بعضهم یضرب ثلثة حدود
وقال بعضهم یفعل به کذا وکذا فامر المتوکل بالکتاب الی ابی الحسن الثالث صلوات الله علیه وسؤاله عن ذلک فلما قرأ الکتاب
کتب یضرب حتی یموت فانکر یحیی بن اکثم وانکر فقهاء العسکر ذلک وقالوا یا امیر المؤمنین سل عن هذا فانه شیء لم ینطق به کتاب
نبین لنا لم اوجب علیه الضرب فکتب بسم الله الرحمن الرحیم فلما رأوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده وکفرنا بما کنا به مشرکین
فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا باسنا سنة الله التی قد خلت فی عباده وخسر هنالک الکافرون قال فامر به المتوکل فضرب حتی
مات سؤال شخصی قاطری سوار شده رفته در خانه مسلمانی در آنجا شغلی داشته پیاده میشود در خانه آن شخص دق الباب میکند انسان
قاطر را دست دیگری داده در پشت در خانه با اهل خانه مشغول تکلم میشود در این اثنا قاطر لگد میزند طفلی را میکشد والدین طفل المزبور اکنون حکم در این
باقتضای قواعد شرعیه چه چیز است بیان فرمایند جواب این عنوان اگرچه در کلمات فقها و نصوص وارده از ائمه علیهم آلاف التحیة
والثناء نیست لکن نظیر مذکور در اخبار و کلمات اخیار چیزی هست که استفاده حکم مفروض در سوال میشود و توضیح حال مقتضی آنست
که علما جنایات چهارپا را که از دابه را متعرض شده اند نسبت براکب و قاید و سایق یعنی نسبت بسواره و کسیکه افسار دابه را بکشد و کسیکه
چهارپا را براند تفصیل داده اند در راکب ما بین جنایت دست و جنایت پای مرکوب او در حال سیر یا در حال وقوف ما بین کلوک اگر جنایت
در حال سیر مرکوب بوده باشد اگر بیکی از دو دست بوده باشد جنایت آن را راکب ضامن خواهد بود و اگر بیکی از دو پا بوده باشد

ضمانی بر راکب نیست و همچنین حال در قاید و اما هرگاه این جنایت در حال سیر راکب نباشد بلکه در حال وقوف مرکوب بوده باشد
یا این که مرکوب را در اثنای طریق نگه دارد و در این حال جنایتی صادر شود راکب ضامن است خواه از دست بوده باشد
یا از پا و همچنین است حال در سایق ضامن جنایت مرکوب هست خواه جنایت از پا بوده باشد یا از دست و این تفصیل
متفق علیه است که حکم بضمان شود در محل سؤال قال شیخ الطایفة فی النهایة من رکب دابة وساقها فوطئت انسانا او کسرت شیئا
کان ما تصیبه بیدها ضامنا له ولم یکن علیه لما وطئت برجلها شیئا فان ضربها فرمحت برجلها فاصابت شیئا کان علیه ضمان ما اصابته
بیدیها ورجلیها وکذلک ان وقف علیها ما کان علیه ضمان ما تصیبه بیدیها ورجلیها وان کان یسوق دابة فوطئت شیئا بیدیها
او رجلیها کان ضامنا له وان کان یقودها فوطئت شیئا بیدیها کان ضامنا له ولیس علیه ضمان ما تصیبه برجلیها شیئا الا ان
ینفرها فان ضربها فرمحت برجلها فاصابت شیئا کان ضامنا له ومن اجر انسانا دابة فرکبها وساقها فوطئت شیئا کان ضمان
ما یطاه علی صاحب الدابة دون الراکب فان لم یکن صاحب الدابة معها وان کان الراکب یراعیها لم یکن علیه شیء وکان علی الراکب
فان رمحت الدابة بالراکب لم یکن علی الذی اجرها شیء سواء کان معها او لم یکن الا ان یکون نفرها فان نفرها کان ضامنا لما
یکون منها من الجنایات وحکم الدابة فی جمیع ما قلناه وحکم سایر ما یرکب من البغال والحمیر والجمال علی حد واحد لا یختلف الحکم فیه
وفی السرایر ما یقرب من ذلک الا انه لاشتماله الی بعض الزواید لا باس بایراده قال ومن رکب دابة وساقها فوطئت
انسانا او شیئا کان ما تصیبه بیدها ضامنا له دون ما تصیبه برجلیها فان ضربها فرمحت فاصابت انسانا او شیئا
کان علیه ضمان ما اصابته بیدیها ورجلیها معا وکذلک اذا وقف علیها کان علیه ضمان ما تصیبه بیدیها ورجلیها فان کان یسوقها
سوقا غیر حث فوطئت شیئا بیدیها او رجلیها او رمحها کان ضامنا له فان کان یقودها فوطئت شیئا بیدیها کان ضامنا له وکذلک
یضمن ما تصیبه بفمها ولیس علیه ضمان ما تصیبه برجلیها الا ان ینفرها فان ضربها فرمحت برجلیها فاصابت شیئا کان ضامنا له
ومن اجر انسانا فرکبها وساقها وکان صاحبها معها یراعیها فوطئت شیئا باحدی الاربع کان ضمان ما تطاه علی صاحب الدابة دون
الراکب فان لم یکن صاحبها معها وکان الراکب هو الذی یراعیها کان علی راکبها ضمان ما تصیبه دون صاحبها بیدیها ورأسها دون ما تصیبه
برجلیها اذا کان سوقها لما یجری العادة فان کان خارجا عن المعتاد ضمن جمیع ما تصیبه باحد الاربع والراس الیه فان رمحت الدابة بالراکب لم یکن
علی الذی اجرها شیء سوا کان معها او لم یکن الا ان یکون نفرها کان ضامنا لما یکون منها من جنایة وقال فی الشرایع ما کسر انه
یضمن ما تجنیه بیدیها وفیما تجنیه برأسها تردد اقربه الضمان لتمکنه من مراعاته وکذا القاید ولو وقف بها ضمن ما تجنیه بیدیها

ورجلیها

ورجلیها وکذا لو ضربها فجنت ضمن وکذا لو ضربها غیره ضمن الضارب وکذا السایق یضمن ما تجنیه ولو رکبها ردیفان تساویا
ولو کان صاحب الدابة معها ضمن دون الراکب ولو القت الراکب لم یضمن المالک الا ان یکون بتنفیره وفی النافع
ویضمن راکب الدابة ما تجنیه بیدیها وکذا القاید ولو وقف بها ضمن جنایتها ولو برجلیها وکذا لو ضربها فجنت ولو ضربها
غیره ضمن الضارب وکذا السایق یضمن جنایتها ولو رکبها اثنان تساویا فی الضمان ولو کان معها صاحبها ضمن دون
الراکب ولو القت الراکب لم یضمن المالک الا ان یکون بتنفیره وقال العلامة فی التلخیص وراکب الدابة وقائدها
ضامنان لما تجنیه بیدیها ورأسها لا ما تجنیه برجلیها وذنبها والواقف بها والضارب والسایق ضامنون لما تجنیه بیدیها ورجلیها
ویتساوی الردیفان ولو کان المالک معها ضمن دون الراکب ولو القته لم یضمنها المالک الا بالتفریط وفی التبصرة من رکب دابة
ضمن ما تجنیه بیدیها وکذا القاید ولو وقف بها ضمن جنایتها بیدیها ورجلیها وکذا لو ضربها غیره فالضمان علی الضارب ولو رکبها اثنان
تساویا فی الضمان ولو کان صاحبها معها ضمن دون الراکب ولو القت الراکب ضمن المالک ان کان بتنفیره والا فلا وفی الارشاد
یضمن الراکب والقائد ما تجنیه الدابة بیدیها ورأسها وان وقف بها او ساقها ضمن جنایتها بیدیها ورجلیها ولو رکبها
اثنان تساویا فی الضمان ولو کان صاحبها معها ضمن دون الراکب ولو القت الراکب لم یضمن المالک وان کان معها الا ان ینفرها
وفی القواعد راکب الدابة یضمن ما تجنیه بیدیها ورأسها الی ان قال وکذا القائد ولو وقف بها او ضربها او ساقها فانه
ضمن جمیع جنایتها والتحقیق علیک ان العبارات المذکورة بأسرها دالة علی انه اذا صدرت الجنایة من الدابة حال وقوفها
او وقوفه علیها یکون الضمان لما علی الراکب سواء کان الجنایة او الرجلین والمستند فی ذلک مضافا الی عدم ظهور الخلاف فی المسئلة
الصحیح المروی فی الکافی والتهذیب عن یونس الظاهر انه ابن عبد الرحمن عن محمد بن سنان عن العلاء بن الفضیل عن ابی عبد الله
انه سئل عن رجل یسیر علی طریق من طرق المسلمین علی دابة فتصیب برجلها فقال لیس علیه ما اصابت برجلها وعلیه ما اصابت
بیدها واذا وقف فعلیه ما اصابت بیدها ورجلها وان کان یسوقها فعلیه ما اصابت بیدها ورجلها وان کان یقودها فعلیه ما اصابت
بیدها ورجلها الخ وجه الدلالة ظاهر لوضوح ان قوله واذا وقف فعلیه ما اصابت بیدها ورجلها صریح فی کون ضمان
جنایة الدابة علی الراکب حین وقوفها ولو کانت الجنایة من رجلیها ونقل شیخ الطایفة فی باب الموثق الذی رواه ابو
اسحق بن عمار عن جعفر عن ابیه علیهما السلام ان علیا کان یضمن الراکب ما وطئت الدابة بیدها ورجلها الا ان یعبث بها
احد فیکون الضمان علی الذی عبث بها حیث قال بعد ایراده ما هذا لفظه قال محمد بن الحسن الوجه فی هذا الخبر انه یضمن

ما يطأه الدابة بيدها ورجلها اذا كان راكبا على ما قدمناه في خبر العلاء بن الفضيل عن ابي عبد الله عم فاما اذا كان سايرا
فليس عليه مما نطأه برجليها شيء حسبما قدمناه في الاخبار كلها اه الا ان المناسب استقصاء النصوص المناسبة في المقام
ثم العود لتحقيق المرام فنقول منها الصحيح المروي في الكافي والفقيه والتهذيب عن الحلبي عن ابي عبد الله عم انه سئل عن الرجل
يمر على طريق من طرق المسلمين فتصيب دابته انسانا برجلها فقال ليس عليه ما اصابت برجلها ولكن عليه ما اصابت بيدها لان رجلها خلفه
ان ركب وان كان قاد بها كما في الكافي وقاد دابة كما في يب وقاد دابة كما في الفقيه فانه يملك باذن الله يدها
يضعها حيث يشاء ومنها الصحيح المروي في التهذيب عن سليمان بن خالد قال سالت ابا عبد الله عم عن رجل يمر في طريق المسلمين
فتصيب دابة برجلها فقال ليس على صاحب الدابة شيء مما اصابت برجلها ولكن عليه ما اصابت بيدها لان رجلها
خلفه اذا ركب وان قاد دابة فانه يملك يدها باذن الله يضعها حيث شاء ومنها الموثق كالصحيح المروي في الكافي والتهذيب
عن ابي مريم عن ابي جعفر عم قال قضى امير المؤمنين عم في صاحب الدابة انه يضمن ما وطئت بيدها ورجلها وما نفحت برجلها فلا
ضمان عليه الا ان يضربها انسان قال الجوهري نفحت الدابة ضربت برجلها وفي القاموس نفح الشيء برجله رمى وفي النهاية
النفح الضرب والرمي وقوله عم الا ان يضربها يمكن ان يكون استثناء من قوله عم يضمن ما وطئت بيدها والمعنى انه يضمن
صاحب الدابة ما وطئت بيدها الا ان يضربها انسان فيكون الضمان على الضارب بل على الضارب ويمكن ان يكون
استثناء مما اتصل به وعلى الاول يكون الاستثناء متصلا وعلى الثاني منقطعا وبعبارة اخرى حمل الاستثناء على الانقطاع والاتصال
وعلى الاتصال الانقطاع فالاول اولى ورواه شيخنا الصدوق في الصحيح عن غياث بن ابراهيم عن مولانا الصادق عم قال وفي رواية
غياث بن ابراهيم عن جعفر بن محمد عن ابيه عليهم السلام ان عليا عم ضمن صاحب الدابة ما وطئت بيدها وما نفحت برجلها فلا ضمان
عليه الا ان يضربها انسان ومنها الموثق المروي في يب عن اسحق بن عمار عن جعفر عن ابيه ان عليا عم كان يضمن الراكب ما وطئت الدابة بيدها
ورجلها الا ان يعبث بها احد فيكون الضمان على الذي عبث بها وقد علمت ان شيخ الطائفة حمله على حال الوقوف دون حالة السير ومنها ما رواه في
يب عن السكوني عن ابي عبد الله عم انه ضمن القائد والسائق والراكب فقال ما اصاب الرجل فعلى السائق وما اصاب اليد فعلى القائد
والراكب ومنها الصحيح المروي في يب عن ابي عبد الله عم قال قال اي رجل فزع رجلا على الجدار او نفر به دابته فخر فمات فهو ضامن لديته
وما ينكسر منه هذه هي النصوص المتعلقة بالمقام وتنقيح المقام يستدعي ان يقال ان الدابة المركوبة اليدية اما للراكب او لغيره بان يكون
استاجرها منه وعلى التقديرين اما حال وقوف الدابة او حالة سيرها وعلى التقديرين ان يكون لغير الراكب اما ان يكون المالك

معها اولا وعلى جميع التقادير اما ان يكون جنايتها بالضرب بضارب اياها او لا فهنا احتمالات منها ان يكون الدابة للراكب
ويكون جنايتها حال السير من غير استثناء اي ضرب منه في هذه الصورة لا شبهة في ان ضمانه جناية اليدين على الراكب
والجناية الرجلين فليس ضمانها عليه ولا على غيره والظاهر انه اتفاقي والمستند فيه وجودا وعدما جملة من النصوص المذكورة
كخبر العلاء بن الفضيل وصحيحة الحلبي وصحيحة سليمن بن خالد وموثقة ابي مريم وموثقة غياث بن ابراهيم ورواية السكوني
ومنها مثله الا ان يكون الجناية حالة الوقوف والمصرح به في العبارات المذكورة ان ضمان الجناية عليه سواء كان
مستندا الى اليدين او الرجلين وهو ايضا مما لا اشكال فيه في الجملة لكن الكلام في ان ذلك هل يختص بما اذا كان الراكب
على الدابة الواقفة اليدية او لا بل يعمه وغيره كما اذا نزل وكان ممسكا بيده اختلف عباراتهم في ذلك فان كلام الشيخ
في النهاية وابن ادريس في السرائر يرجع الى الاول قال في النهاية وكذلك ان وقف عليها كان عليه ضمان ما يصيب
بيديها ورجليها والظاهر في وقف يعود الى الراكب والمجرور يعود الى الدابة والمعنى وكذلك ان وقف الراكب على الدابة
فلا يشمل ما اذا نزل من الدابة واوقفها في الطريق ومثله عبارة السرائر فلاحظ حتى يتضح لك الحال وانكشف
سر المقال واما باقي العبارات فمقتضاه ثبوت الحكم في محل الكلام كعبارة الشرايع والمصرح به فيها اولا حكم الراكب
في حالة السير من كون الراكب ضامنا لجناية الدابة بيديها وكذا بالراس ثم قال وكذا القائد اي انه يضمن لا لجناية
بيديها ورجليها ثم قال ولو وقف بها ضمن جنايتها بيديها ورجليها والظاهر ان لو وقف بها ما يعود الى المجرور
القائد او الى كل من الراكب والقائد واحتمال عوده الى خصوص الراكب مما لا التفات اليه لضعفه فتعين الاولان
ومقتضاهما ان الراكب والقائد اذا اوقف الدابة وصدرت الجناية منها حال وقوفها يكون اي منهما كان ضامنا لجنايته
ولو برجليها فنقول هنا صور الاولى ان يكون الدابة في الطريق حال ركوبه وصدرت الجناية منها برجليها والثانية مثلها
لكن في القائد والمدلول عليه بالعبارة ثبوت الضمان هنا ايضا لوضوح ان حكم القائد كما لا يخفى على انا نقول يصدق
عليه ان الراكب اوقفها في الطريق لان صدق المشتق على الذات لا يتوقف على بقاء المبدء ولذا يصدق على المفروض
في العادة ان الراكب اوقفها ولا يصح السلب فالمتحصل مما ذكرنا اقتضاء العبارة ثبوت الضمان للراكب في محل الكلام وكذا يتضح
الحال في غير ما ذكرنا من العبارات فتدبر فيها فلاحظ حتى يتضح الحال سيما عبارة التلخيص فان شمولها لمحل الكلام مما ليس فيه كلام
وعلى راكب الدابة في الطريق ضمان ما بيديها وما اصابت من نفس وطرف ومال فلا يضمن ما جنت برجليها الا ان يضربها واقف

المذكورة كلام شيخنا يحيى بن
سعيد في الجامع وعلى م

في الطريق والارش على الراكبين بالسوية وعلى السايق ضمان ما جنته باربعها فان حصل راكبا وسايق وقايد فعلى الراكب
والقايد ضمان ما جنت بيديها وعلى السايق ما جنت برجليها دون اليد لانه راكبا فركبها وصاحبها يراعيها فاصابت بالارجل فعليه
فان لم يكن معها فعلى الراكب ما ذكرنا فان رمت بالراكب لم يضمن صاحبها الا ان يكون قد نفرها انتهى وكذا الحال في عبارة اللمعة
يضمن راكب الدابة ما تجنيه بيديها وراسها دون رجليها والقايد لها كذلك يضمن جناية يديها وراسها خاصة والسايق يضمنها
مطلقا وكذا يضمن جنايتها مطلقا لو وقف بها الراكب او القايد ولو ركبها اثنان تساويا في الضمان لاشتراكهما في اليد والسبب الا ان يكون
احدهما ضعيفا لصغر او مرض فيختص الضمان بالآخر لانه المتولي امرها ولو كان صاحبها معها مراعيا لها فالضمان على الراكب ويبقى
في المالك ما سبق من التفصيل باعتبار كونه سايقا او قايدا ولو لم يكن المالك مراعيا لها بل تولى امرها الراكب ضمن دون المالك ويضمن
بكما الراكب ايضا لو نفرها فالقته بغير سببه ولو اجتمع للدابة سايق وقايد او احدهما وراكب او القايد اشتركوا في ضمان المشترك
والمختص بالسايق يضمان الجناية بالرجلين ولو كان القود او المسوق قطارا فعلى الحاق الجميع بالواحد حكما وجهان من صدق السوق
والقود للجميع ومن نقد علة الضمان وهي القدرة على حفظها عن جنايته فان القايد لا يقدر على حفظ ما تاخر عن الاول غالبا وكذا
السايق بالنسبة الى غير المتاخر وهذا اقوى ولو ركب واحدا قادا الباقي تعلق به حكم المركوب والاول القطور وكذا لو ساق في ذلك
واحدا او اكثر **سؤال** شخصي در ماه مبارك رجب قتل خطائي از او صادر شده اولا مراد از اشهر حرم كدام ماهها است وثانيا قتل
در اشهر حرم كه موجب ديه وثلث ديه است مختص بقتل عمد است يا در قتل خطا نيز ثابت است **جواب** مراد از اشهر حرم ماه ذي
القعدة وذي الحجة ومحرم وماه رجب است كه قتل در هر يك از اين ماهها موجب اين ميشود كه ثلث ديه علاوه شود واما اختصاص
زيادتي بقتل عمد يا ثبوت ان در جميع اقسام قتل اگرچه قتل خطا بوده باشد پس اگرچه جمله از عبارات موهم اختصاص است
لكن ظاهر ثبوت آنست در جميع اقسام قتل از جمله عبارتيكه موهم اختصاص است كلام شيخ مفيد است در مقنعه **قال** ومن
قتل في الحرم فدية دية كاملة وثلثة لانتهاك حرمة الحرم وكذلك المقتول في الاشهر الحرم وهو رجب وذي القعدة وذي الحجة
والمحرم يجب على القاتل فيها دية كاملة وثلثة لحرمة شهر الثاني ومن قتل على العمد في غير الحرم ثم التجأ الى الحرم لم يقتل فيه وكلام شيخ در
نهايه **قال** ومن قتل غيره في الحرم او احد اشهر الحرم رجب وذو القعدة وذي الحجة والمحرم واخذت منه الدية كان عليه دية وثلث
دية لانتهاكه حرمة الحرم والاشهر الحرم فان كان طلب منه القود قتل بالمقتول فان كان انما قتل في غير الحرم ثم التجأ اليه
ضيق عليه في المطعم والمشرب ومنع من مخالطته ومبايعته الى ان يخرج فيقام عليه الحد وكذلك الحكم في مشاهد الائمة عليهم السلام

وايضا منافي لافادة الاختصاص كلام ابن حمزة **قال في الوسيلة** دية العمد تنقسم قسمين احدهما دية القتل في الحرم او في الاشهر
الحرم والاخرى دية في غير هذه المواضع والاوقات والاول دية كاملة للقتل وثلث دية لانتهاك حرمة الحرم والاشهر الحرم قال
ايضا ودية العمد مغلظة بثلثة اشياء على جميع الاحوال ويبقى اثر على بعض الوجوه في الاول تغلظ بالسن والصفة والثاني يستوفى
واما السن فيلزم من البيان والصفة يلزم السمان والاستيفاء يلزم من ماله والمغلظ على بعض الوجوه هي ما ذكرناه من
لزوم دية وثلث لو وقع في الحرم او في الاشهر فانه يلزم التغليظ بالزيادة ولا يخفى دلالته على اختصاص من تلك الزيادة
بالعمد وعدم ثبوتها في شبه العمد والخطاء وممن يظهر منه الاختصاص ايضا سلار بن عبد العزيز **قال في المراسم** في بيان قتل
العمد وان اراد الدية وبذلها القاتل من نفسه فليس لهم غيرها والدية فهي من الابل ان كان القاتل من اهل الابل
مائة مسنة الى ان قال واكثر مدة ادائها سنة وفيه فذمال وان كان قتل في الحرم او في اشهر الحرم فعليه دية وثلث الى ان قال
وجب عليه القود فالتجأ الى الحرم او ضريحه من مشاهد الائمة ضيق عليه ليخرج فيستقاد منه الى ان قال وان كان القتل
خطا الى آخره فلا خفاء في ان مقتضى هذا الكلام اختصاص هذه الزيادة بقتل العمد وعدم ثبوتها في غيره لكن كلام الوسيلة
اصرح منه وممن صرح بالاختصاص من المتاخرين هو الفاضل المحقق في كشف اللثام قال والظاهر اختصاص ذلك في العمد بشرح
عبارة النهاية وتعليل الاصحاب بالانتهاك وحمل عليها الاصل فيقتصر في خلافه والشيخين والحلي وهما التعميم بثبت الزيادة
في جميع الاقسام ولو في خطا كما هو المصرح به في المبسوط والسراير والجامع والمفاتيح **قال في المبسوط** الدية تغلظ في العمد المحض وشبه العمد
وعمد الخطا وتخفف في الخطا المحض فدية تخفف ابدا الا في ثلثة مواضع المكان والزمان والمكان فالحرم والزمان فالاشهر الحرم والرحم
بان يقتل ذا رحم بالنسب كالابوين والاخوة والاخوات واولادهم فيمن غلظ من لا يغلظ بالزيادة في الدية وانما يغلظ باسنان الابل
وعندنا انما تغلظ بان يوجب دية وثلث وقطع الاطراف تغلظ ايضا بالزمان والمكان والرحم عندهم ولم يذكر اصحابنا التغليظ الا
في النفس **وفي السراير** قد ذكرنا ان الدية تغلظ في العمد المحض وعمد الخطا وتخفف في الخطا المحض فدية تخفف ابدا الا في موضعين المكان والزمان
فالمكان الحرم والزمان الاشهر الحرم وعندنا انما تغلظ بان يوجب دية وثلث ولم يذكر اصحابنا التغليظ الا في النفس **وفي الجامع** بعد ان بين اقسام
القتل والقود والدية في خطا المحض وشبه العمد وهذا لفظه فان قتل في شهر حرام والاشهر الحرم ذي القعدة وذي الحجة والمحرم ورجب او في الحرم عليه
او ضرب بالدية ابيضا فدية وثلث **وفي التحرير** بعد ذكر اجناس الدية وتغلظ هذه الدية بامور ثلثة الاول الوقوع في حرم مكة الى ان قال والثاني
الوقوع في الاشهر الحرم ثم قال والتغليظ فيهما يلزم دية وثلث للمجني عليه اجناس كان وان كان القتل عمدا او شبه عمد والتغليظ

المقدار بالصنوة والتاجيل انتهى وفي المفاتيح ادعى الاجماع على التعميم قال والشهر الحرام دية وثلث من اي الاجناس كانت للاجماع والنصوص
وهذا هو الظاهر من الشرايع والنافع والارشاد والتلخيص قال في الشرايع بعد بيان الاقسام الستة في القتل والاجناس الست للدية ما هذا لفظه ولو قتل في
في شهر الحرام الزم دية وثلث من اي الاجناس كان تغليظا ويقرب منه ما في النافع والارشاد وبعد بيان الدية في الاقسام الثلثة ولو قتل
في شهر الحرام او الحرم الزم دية وثلث ولا تغليظ في الاطراف وفي التلخيص تغليظ على القاتل في الشهر الحرام بثلث الدية من اي الاجناس كان
والمستند فيه الصحيح المروي في باب من وجب عليه صوم شهرين متتابعين من كتاب صوم الكافي عن زرارة قال قلت لابي جعفر ع
رجل قتل رجلا في الحرم قال عليه دية وثلث ويصوم شهرين متتابعين من اشهر الحرم ويعتق رقبة ويطعم ستين مسكينا والصحيح المروي
في التهذيب عن زرارة قال قلت لابي عبد الله ع رجل قتل في الحرم قال عليه دية وثلث ويصوم شهرين متتابعين من اشهر الحرم
شيخ الطايفة في باب القاتل في الشهر الحرام والحرم في يب فعلى هذا ما صدر من شيخنا الشهيد الثاني في المسالك حيث قال واما التغليظ
في الحرم فلا نص عليه بخصوصه ولا يبعد ان يكون ذلك اتفاقا لما ذكره المحقق في الملك حيث قال القاتل في اشهر الحرم يلزمه دية وثلث وفي
كليب بن معوية عن ابي عبد الله ع وعليه فتوى الاصحاب وعندي في قتل الحرم توقف ولكن نطالب الشيخين بدليل ذلك في النافع بعد
حكاية عن الشيخين ولا اعرف وجهه وانت قد عرفت الدليل والوجه الصحيح المروي في باب القود ومبلغ الدية من الفقيه في الباب المذكور
من يب عن فضالة ابن ايوب عن كليب بن معوية قال سمعت ابا عبد الله ع يقول من قتل في شهر الحرام ما ديته قال دية وثلث ورواه شيخنا
الصدوق في الفقيه باسناده الى محمد بن القسم الجوهري الفضيل اعلا الله شيخنا الصدوق في الباب المذكور روى في الصحيح عن زرارة قال
قال سألت ابا جعفر ع عن رجل قتل رجلا خطاء في اشهر الحرم قال عليه الدية وصوم شهرين متتابعين من اشهر الحرم ثم قال وفي رواية ابان
عن زرارة عن ابي عبد الله قال عليه دية وثلث والظاهر ان المرجع للضمير في عليه يعود الى الرجل القاتل المذكور خطاء في الحديث
المذكور فيكون صريحا في المدعى لكن لا يبعد ان يقال انه مسامحة في التعبير اذ الظاهر انه اشارة الى ما رواه في يب عن ابان بن عثمن عن
زرارة قال قلت لابي عبد الله ع رجل قتل في الحرم الى اخر الحديث المذكور في الاول فلاحظ الكتابين حتى يتضح لك الحال لكن في الباب المذكور
من صوم الكافي بسند فيه سهل عن زرارة عن ابي جعفر ع قال سألته عن رجل قتل رجلا خطاء في الشهر الحرام قال يغلظ عليه الدية وعليه عتق رقبة وصيام
شهرين متتابعين والظاهر من التغليظ في الدية الحوالة الى الزمان المذكور سؤال ديه قتل خطا كه بر عاقله است آيا مطلق است يا نه صورتها
جواب خير مطلق چنين نيست كه ديه قتل خطا بر عاقله بوده باشد بلكه چند صورت است كه ديه بر خود قاتل است اول آنست كه قاتل اقرار
نمايد بر اينكه او را خطا كشته است ظاهر ميشود از تتبع كلمات اصحاب اتفاق فقها بر اينكه ديه در چنين صورت بر خود قاتل است

بر عاقله چيزى نيست قال شيخنا الصدوق في الهداية ولا تعقل العاقلة الا ما قامت عليه البينة وفي المقنع واعلم ان العاقلة
لا تضمن عمدا ولا اقرارا ولا صلحا وقال شيخنا المفيد في المقنعة في الخطاء المحض الدية وهي مائة من الابل عشرون بنت مخاض وعشرون
ابن لبون وثلثون حقة وثلثون بنت لبون ويؤخذ من عاقلة القاتل وهم عصبة الرجال دون النساء ولا يؤخذ من اخوته لامه
منها شيء وفيه بعد ذلك اذا قامت البينة على الانسان بانه قتل خطاء الزمت عاقلته الدية على ما بيناه ويرجع الى عاقلة
على القاتل فان كان له مال اخذت منه ما ادته عنه وان لم يكن له مال فلا شيء عليه ولا يجب على القاتل الخطاء مع الدية الكفارة
وهي عتق رقبة مؤمنة فان لم يستطع ان يعتق رقبة فعليه صيام شهرين متتابعين فان لم يستطع اطعام ستين مسكينا انتهى وقوله
واذا قامت البينة الى اخره يقتضي بمفهومه انه اذا لم يقم عليه البينة بل ثبت ذلك باقراره لا يلزم عاقلته الدية وهو قرينة على
تقييد الاطلاق في قوله واذا اشترك اثنان في دم كل حرمي خطاء بانهما خطاء كانت الدية على عاقلتهما بينهما نصفين وعلى كل
واحد منهما الكفارة على الكمال وقال شيخنا الطايفة في النهاية ولا يلزم العاقلة من دية الخطاء الا ما قامت به البينة فاما
ما يقر به القاتل او يصالح عنه فليس عليهم منه شيء ويلزم القاتل ذلك في ماله خاصة وفي المبسوط الدية اذا كانت على العاقلة لم
تحمل العاقلة من اهل الدرهم اما ان يكون من اهل الابل او من غيرها الى ان قال هذا اذا كانت على العاقلة واما اذا كان على
القاتل وهو ما اذا قتل عمدا او اعترف بالقتل او كان شبه العمد فالحكم فيه كالحكم في العاقلة سواء وهو صريح في كون الدية على القاتل
اذا اقر القاتل به وفي الايجاز دية الخطاء يرجع بها العاقلة على مال القاتل وفي الوسيلة دية النفس ضربان احدهما يجب على العاقلة
وهي دية قتل الخطاء المحض اذا ثبت بالبينة من غير مصالحة والاخر يجب على القاتل وهي دية عمد الخطاء ودية خطاء المحض القتل باقرار
القاتل او الدية بالمصالحة وفي الجامع ولا تحمل العاقلة ما دون الموضحة وان كان خطاء الى ان قال ولا ما اقر به الفاعل الا ان يصدق
ولا ما صولح عليه وفي الغنية ولا يعقل العاقلة صلحا ولا اقرارا وفي السرائر والعاقلة لا تعقل البهائم ولا تعقل الا بني ادم في قتل الخطاء المحض على
ما قدمناه اذا قامت به البينة ولا يعقل اقرارا ولا صلحا وفي النافع لا تعقل العاقلة عمدا ولا اقرارا ولا صلحا ولا جناية الانسان على نفسه
وفي التحرير لا تعقل العاقلة اقرارا ولا صلحا ولا جناية عمد الا مع عدم القاتل وكذا فيه لا يحمل العاقلة صلحا بان ينكر القاتل دعوى
القتل ولا بينة فيصالح على الدية او بعضها ولم يعقل اقرارا بان يقر القاتل على نفسه بقتل الخطاء بل يلزم المقر بالدية في ماله
في القواعد ولا يعقل العاقلة الا ما ثبت بالبينة او تصديق العاقلة فلو اقر الجاني بالقتل خطاء لزم في ماله ولم يثبت على العاقلة شيء
باقراره الا ان يصدقه قال وكذا لا تضمن العاقلة ولو ثبت اصل القتل بالبينة فادعى الخطاء فانكرت العاقلة لزم مع اليمين يحلفون انه

فهو لم يعلم الخطا وكذا لا يعقل العاقلة صبيا ولا مجنونا مع وجود القاتل وهذا الكلام منه قرينة على تقييد الاطلاق في المباحث السابقة
كقوله نشير الى الدية وهي شيء على العاقلة لا يضمن القاتل منها شيئا وفي الارشاد ولا يعقل العاقلة عمدا ولا صبيا ولا مجنونا مع وجود
القاتل وان اوجب الدية كقتل الاب ولا ما يجنيه على نفسه خطأ ولا اقرارا وفي رياض المسائل في شرح العبارة السالفة من
النافع يعني اذا اقر الجاني بالقتل خطا مع عدم ثبوته الا باقراره لم يثبت بذلك شيء على العاقلة وكذا لو صالح القاتل والاولياء
في العمد مطلقا والخطاء مع عدم ثبوته على الدية لا يلزم العاقلة منها شيء بلا خلاف في شيء من ذلك اجده لاصالة البراءة
واختصاص المخرج عنها من المعتبرة والفتوى بدية الخطا المحض الثابت بغير البينة ولا يخفى عليك ان العبارة المذكورة
باسرها دالة على انتفاء الضمان على العاقلة في صورة اقرار القاتل بل الضمان حينئذ عليه بل الظاهر من العبارات المذكورة انطباقهم
عليه وقد سمعت دعوى نفي الخلاف من كلام السيد الاستاد قدس الله تعالى روحه والمستند في ذلك مضافا الى الكتاب
والسنة اما الكتاب فقوله تعالى وما كان لمؤمن ان يقتل مؤمنا الا خطأ ومن قتل مؤمنا خطأ فتحرير رقبة مؤمنة
ودية مسلمة الى اهله الا ان يصدقوا وقوله فتحرير رقبة اما فاعل او مبتدا او خبر على الاول يكون التقدير فيلزمه تحرير رقبة
وعلى الثاني فعليه تحرير رقبة وعلى الثالث فالواجب عليه تحرير رقبة وعلى جميع التقادير يكون مدلول الكلام وجوب تحرير
الرقبة على القاتل ومعلوم ان ودية مسلمة معطوف على تحرير رقبة فمقتضى ظاهر الآية الشريفة كون الدية على القاتل خرج ما دل
الدليل على خروجه وهو ما اذا ثبت القتل بالبينة فبقي غيره مندرجا تحت الآية وهو المطلوب واما السنة فمنها نصوص منها الصحيح
الذي انطبقت المشايخ الثلثة نور الله قبورهم على ايراده في باب العاقلة من الكافي والفقيه وباب البينات على القتل
من زيادات التهذيب عن الحسن بن محبوب عن علي بن حمزة عن ابي بصير عن ابي جعفر ع قال لا تضمن العاقلة عمدا ولا اقرارا ولا صلحا
ومنها ما رواه في باب المذكور من التهذيب عن النوفلي عن السكوني عن ابي جعفر عن ابيه ع ان امير المؤمنين قال العاقلة
لا تضمن عمدا ولا اقرارا ولا صلحا ومنها ما رواه في اواخر باب المذكور من ... عن زيد بن علي عن آبائه ع قال لا تعقل العاقلة
الا ما قامت عليه البينة قال واتاه رجل فاعترف عنده فجعله في ماله خاصة ولم يجعل على العاقلة شيئا باسناده عن محمد بن احمد بن يحيى عن ابي
جعفر عن ابي الجوزا عن الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن زيد بن علي عن آبائه عليهم السلام هكذا في نسخ التهذيب
والظاهر عن آبائه عن علي ع قال الى آخره ويؤيده ما في الفقيه حيث رواه مرسلا هكذا قال امير المؤمنين ع لا تعقل العاقلة
الا ما قامت عليه البينة الى آخره وطريقه الى محمد بن احمد بن يحيى صحيح واما محمد بن احمد فهو الاشعري الذي وثقه النجاشي وغيره وابو جعفر

في المقام

في المقام هو احمد بن محمد بن عيسى الاشعري واما ابو الجوزا فهو منبه بن عبد الله الذي قال النجاشي في حقه انه صحيح الحديث ووثقه
العلامة في الفائدة الاولى من الفوائد التي ذكرها في اواخر الخلاصة واما الحسين فالصحيح ان ما حكى عن ابن عقدة انه قال
ان الحسن بن علوان كان اوثق من اخيه واحمد عند اصحابنا يقتضي وثاقته وفي الكشي بعد ذكر الحسين بن علوان وجماعة هؤلاء
من رجال العامة الا ان لهم ميلا ومحبة شديدة وقيل ان الكلبي اي الحسين بن علوان كان مستورا ولم يكن مخالفا واما عمرو بن
خالد فقد ذكر الكشي وشيخ الطائفة انه بتري لكن حكى الكشي في ترجمة محمد بن مسلم بياع القصب عن ابن فضال توثيقه حيث قال
نزل عمرو بن خالد كان عنده مسجد سماك وذكر ابن فضال انه ثقة واما زيد بن علي ع فتنقيح الامر في بيان حاله يستدعي بسطا للمقال
فيه فنقول الذي يدل على حسن حاله امور منها ما يظهر في ترجمة سليمان بن خالد روى عن عمار انه ... كان سليمان بن خالد
خرج في زيد بن علي حين خرج قال فقال له رجل ونحن وقوف في ناحية وزيد واقف في ناحية ما تقول في زيد هو خير ام جعفر قال
سليمان قلت والله ليوم من جعفر خير من زيد ايام الدنيا قال فحرك دابته واتى زيدا وقص عليه القصة قال ومضيت نحوه فانتهيت
الى زيد وهو يقول جعفر امامنا في الحلال والحرام ومنها ما يظهر مما رواه شيخنا الصدوق في المجلس العاشر من الامالي وباب ما جاء
عن الرضا ع في زيد بن علي ع من العيون عن ... قال كنت جالسا عند الصادق ع فجاء زيد بن علي بن الحسين عليهما السلام فاخذ
بعضادتي الباب فقال له الصادق ع يا عم اعيذك بالله ان تكون المصلوب بالكناسة فقالت له ام زيد والله ما يحملك على هذا القول
غير الحسد لابني فقال ع يا ليته حسدا يا ليته حسدا ثلاثا ثم قال حدثني ابي عن جدي عليهم السلام انه يخرج من ولده رجل يقال له زيد
يقتل بالكوفة ويصلب بالكناسة يخرج من قبره نبشا تفتح له ابواب السماء يبتهج به اهل السماوات يجعل روحه في حوصلة طير اخضر يسرح في
الجنة حيث يشاء ومنها ما رواه في الباب الثالث والخمسين منه وهو الباب المذكور من العيون قال حدثنا احمد بن هارون الفامي رضي الله عنه
قال حدثنا محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن ابيه عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن الحسين بن علوان عن عمرو بن ثابت عن داود بن
عبد الجبار عن جابر بن يزيد الجعفي عن ابي جعفر محمد بن علي عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله ص للحسين ع يا حسين يخرج
من صلبك رجل يقال له زيد يتخطى هو واصحابه يوم القيمة رقاب الناس غرا محجلين يدخلون الجنة بغير حساب ومنها ما
رواه في المجلس الرابع والخمسين منه عن احمد بن محمد القزويني قال حدثنا احمد بن عيسى العلوي الحسيني قال حدثنا عبد الله
بن يحيى قال حدثنا ابو سعيد عباد بن يعقوب قال حدثنا علي بن هاشم بن بريد عن محمد بن عبيد الله بن ابي رافع عن عون بن عبيد الله
قال كنت مع محمد بن علي الحنفية في فناء داره فمر به زيد بن الحسن فرفع طرفه اليه ثم قال ليقتلن من ولد الحسين رجل يقال له

في بيان احوال زيد بن علي بن الحسين عليهم السلام

زيد بن علي وليصلبن بالعراق من نظر الى عورته فلم ينصره كبه الله على وجهه في النار ومنها ما رواه في الباب المذكور قال
حدثنا الحسين احمد بن ادريس رضي الله عنه قال حدثنا ابي عن محمد ابن الحسين بن ابي الخطاب عن الحسين بن علوان
عن عمرو بن خالد عن ابي الجارود زياد بن المنذر قال اني جالس عند ابي جعفر محمد ابن علي الباقر ع اذ اقبل زيد بن علي ع فلما نظر
اليه ابو جعفر وهو مقبل قال هذا سيد من اهل بيته والطالب باوتارهم لقد انجبت ام ولدتك يا زيد ومنها ما رواه في المجلس
السادس والخمسين منه عن محمد بن الحسين بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد ابن الحسن الصفار عن احمد بن عبد الله
البرقي عن ابيه عن محمد بن الحسن السموت عن عبد الله بن سنان عن الفضيل بن يسار قال انتهيت الى زيد بن علي ع صبيحة يوم
خرج بالكوفة فسمعته يقول من يعينني منكم على قتال انباط اهل الشام فوالذي بعث محمدا بالحق بشيرا لا يعينني منكم على قتالهم
احد الا اخذت بيده يوم القيمة فادخلته الجنة باذن الله قال فلما قتل زيد بن علي فخرجت اليه فلما دخلت عليه قال لي يا
فضيل ما فعل عمي زيد فخنقتني العبرة فقال لي قتلوه قلت اي والله قتلوه قال فصلبوه قلت اي والله فصلبوه قال فاقبل
يبكي ودموعه على ديباجتي خده كانها الجمان ثم قال يا فضيل شهدت مع عمي قتال اهل الشام قلت نعم قال فكم قتلت
منهم قلت ستة قال فلعلك شاك في دمائهم قال فقلت لو كنت شاكا ما قتلتهم قال فسمعته يقول اشركني الله في تلك الدماء مضى
في مضى والله زيد عمي واصحابه شهداء مثل ما مضى علي ابن ابي طالب واصحابه ومنها ما رواه في المجلس الثاني والستين قال حدثنا
احمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن محمد ابن ابي عمير عن حمزة بن حمران
قال دخلت على الصادق جعفر بن محمد ع فقال لي يا حمزة من اين اقبلت قلت من الكوفة قال فبكى ع حتى بلت دموعه
لحيته فقلت له يا ابن رسول الله ما لك اكثرت البكاء فقال ذكرت عمي زيدا وما صنع به فبكيت فقلت له وما الذي ذكرت
منه فقال ذكرت مقتله وقد اصاب جبينه سهم فجاءه ابنه يحيى فانكب عليه وقال له ابشر يا ابتاه فانك ترد على رسول الله
وعلي وفاطمة والحسن والحسين صلوات الله عليهم قال اجل يا بني ثم دعا بحداد فنزع السهم من جبينه فكانت نفسه معه فجيء به الى ساقية تجري
عند بستان زائدة فحفر له فيها ودفن واجري عليه الماء وكان معهم غلام سندي لبعضهم فذهب الى يوسف ابن عمر من الغد
فاخبره بدفنهم اياه فاخرجه يوسف بن عمر فصلبه في الكناسة اربع سنين ثم امر به فاحرق بالنار وذري في الرياح فلعن الله
قاتله وخاذله والى الله جل اسمه اشكو ما نزل بنا اهل بيت نبيه حدثنا محمد ابن ابراهيم بن اسحق رضي الله عنه قال اخبرنا محمد
الهمداني مولى بني هاشم قال اخبرنا المنذر بن محمد قال حدثنا جعفر بن سليمان عن ابيه عن عمر بن خالد قال قال زيد بن علي بن الحسين

علي بن

ع ابن ابي الحسين علي بن ابي طالب ع في كل زمان رجل منا اهل البيت يحتج الله به على خلقه وحجة زماننا ابن اخي جعفر بن محمد لا يضل من
تبعه ولا يهتدي من خالفه ومنها ما رواه في المجلس الثاني والستين قال حدثنا ابي رضي الله عنه قال حدثنا محمد ابن علي
قال حدثنا عبد الله بن الحسن المؤدب عن احمد بن علي الاصبهاني عن ابراهيم بن محمد الثقفي قال حدثنا ابن هراسة الشيباني قال
حدثنا جعفر بن زياد الاحمر عن زيد بن علي بن الحسين بن علي ع انه قرا وكان ابوهما صالحا فاراد ربك ان يبلغا اشدهما و
يستخرجا كنزهما ثم قال زيد حفظهما لصلاح ابيهما فاولى بحفظ الحفظة منا رسول الله جدنا وابنته امنا وسيدة نساء
جدتنا واول من امن به وصلى معه ابوه ومنها ما رواه في باب المذكور من العيون عن محمد بن ابي عبدون عن ابيه
قال لما حمل زيد بن موسى بن جعفر الى المامون وقد كان خرج بالبصرة واحرق دور ولد العباس وهب المامون جرمه
لاخيه علي بن موسى الرضا ع وقال يا ابا الحسن لئن خرج اخوك وفعل ما فعل لقد خرج قبله زيد بن علي فقتل ولولا مكانك مني لقتلته
فليس ما اتاه بصغير فقال الرضا ع يا امير المؤمنين لا تقس اخي زيدا الى زيد بن علي ع فانه كان من علماء ال محمد صلى الله عليه
غضب لله عز وجل فجاهد اعداءه حتى قتل في سبيل الله ولقد حدثني ابي موسى بن جعفر ع انه سمع اباه جعفر بن محمد يقول رحم
الله عمي زيدا انه دعا الى الرضا من ال محمد ولو ظفر لوفى بما دعا اليه ولقد استشارني في خروجه فقلت له يا عم ان رضيت
ان تكون المقتول المصلوب بالكناسة فشأنك فلما ولى قال جعفر بن محمد ع ويل لمن سمع واعيته فلم يجبه فقال المامون
يا ابا الحسن اليس قد جاء فيمن ادعى الامامة بغير حقها ما جاء فقال الرضا ع ان زيد بن علي ع لم يدع ما ليس له بحق وانه كان
اتقى لله من ذلك انه قال ادعوكم الى الرضا من ال محمد ص وانما جاء ما جاء فيمن يدعي ان الله نص عليه ثم يدعو الى غير دين الله
ويضل عن سبيله بغير علم وكان زيد بن علي والله ممن خوطب بهذه الاية وجاهدوا في الله حق جهاده هو اجتباكم ومنها ما رواه
في الباب المذكور من العيون عن عبد الله بن سنان قال خرجنا ونحن سبعة نفر فاتينا المدينة فدخلنا على ابي عبد الله ع
فقال اعندكم خبر عمي زيد فقلت قد خرج او هو خارج قال فان اتاكم خبر فاخبروني فمكثنا اياما فاتى رسول بسام الصيرفي
بكتاب فيه اما بعد فان زيدا خرج يوم الاربعاء غرة صفر فمكث الاربعاء والخميس وقتل يوم الجمعة وقتل معه فلان وفلان فدخلنا
على الصادق ع فدفعنا الكتاب اليه فقرأه وبكى ثم قال انا لله وانا اليه راجعون عند الله احتسب عمي انه كان نعم
العم ان عمي كان رجلا لدنيانا واخرتنا مضى والله عمي شهيدا كشهداء استشهدوا مع النبي ص ومع علي والحسن والحسين ع
ومنها ما رواه في روضة الكافي عن علي ابن ابراهيم عن صفوان بن يحيى عن عيص ابن القسم قال سمعت ابا عبد الله

يقول عليكم بتقوى الله لا شريك وانظروا لانفسكم فوالله الرجل منكم ليكون له الغنم فيها الراعي فاذا وجد رجلا هو اعلم
بغنمه من هو فيها يخرجه ويجيء بذلك الرجل الذي هو اعلم بغنمه من الذي كان فيها والله لو كان لاحدكم ان يق بواحدة
يجرب بها ثم كانت الاخرى باقية فعمل على ما قد استبان لها ولكن له نفس واحدة اذا ذهبت والله ذهبت التوبة فانتم
احق ان اختاروا لانفسكم ان اتاكم ات منا فانظروا على اي شيء تخرجون ولا تقولوا خرج زيد فان زيدا كان عالما وكان صدوقا
لم يدعكم الى نفسه انما دعاكم الى الرضا من آل محمد ص ولو ظهر لوفى بما دعاكم اليه انما خرج الى سلطان مجتمع لينقضه فالخارج
منا اليوم الى اي شيء يدعوكم الى الرضا من آل محمد ص فنحن نشهدكم انا لسنا نرضى به وهو يعصينا اليوم وليس معه احد وهو اذا
كانت الرايات والالوية اجدر ان لا يسمع منا الا مع من اجتمعت بنو فاطمة معه فوالله ما صاحبكم الا من اجتمعوا عليه
معه فوالله صاحبه الا من اجتمعوا عليه اذا كان رجب فاقبلوا على اسم الله عز وجل وان احببتم ان تتاخروا الى شعبان فلا ضير
وان احببتم ان تصوموا في اهاليكم فلعل ذلك ان يكون اقوى لكم وكفاكم بالسفياني علامة ومنها ما رواه في اواخر الروضة
عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن عبد الرحمن ابن ابي هاشم عن عنبسة بن بجاد العابد عن جابر عن ابي عبد الله قال
كنا عنده وذكر سلطان بني امية فقال ابو جعفر لا يخرج على هشام احد الا قتله قال وذكر ملكه عشرين سنة قال فجزعنا فقال
ما لكم اذا اراد الله عز وجل ان يهلك سلطان قوم امر الملك فاسرع بسير الفلك فقدر على ما يريد قال فقلت لزيد
هذه المقالة فقال اني شهدت هشاما ورسول الله يسب عنده فلم ينكر ذلك ولم يغيره فوالله لو لم يكن الا انا وابني لخرجت عليه
ومنها ما رواه في اواسط روضة الكافي عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن رجل ذكره عن سليمان بن خالد قال قال لي ابو
عبد الله كيف صنعتم بعمي زيد قلت انهم كانوا يحرسونه فلما شف الناس اخذنا خشبة فدفناه في جرف على شاطئ الفرات فلما
اصبحوا جالت الخيل يطلبونه فوجدوه فاحرقوه فقال افلا اوقرتموه حديدا والقيتموه في الفرات صلوات الله عليه ولعن الله
على قاتله ومنها ما رواه هناك ايضا عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن الحسن بن علي الوشاء عن ذكره عن ابي عبد الله
قال ان الله عز وجل ذكره اذن في هلاك بني امية بعد احراقهم زيدا بسبعة ايام ومنها ما رواه الكشي في ترجمة اسمعيل بن محمد
الحميري عن النضر بن الصباح قال حدثنا اسحق بن محمد البصري قال حدثني علي بن اسمعيل قال اخبرني فضيل الرسان قال
دخلت على ابي عبد الله بعد ما قتل زيد بن علي عليه السلام فادخلت بيتا جوف بيت فقال لي يا فضيل قتل عمي زيد
قلت نعم جعلت فداك قال رحمه الله اما انه كان مؤمنا وكان عارفا وكان عالما وكان صدوقا اما انه لو ظفر لوفى اما انه لو ملك

لعرف

لعرف كيف يضعها ومنها ما ذكره شيخنا المفيد في ارشاده قال كان زيد بن علي بن الحسين عين اخوته بعد ابي جعفر وافضلهم
وكان عابدا ورعا فقيها سخيا شجاعا وظهر بالسيف يامر بالمعروف وينهى عن المنكر وطلب بثارات الحسين ع اخبرني الشريف
ابو محمد الحسن بن علي محمد عن جده عن الحسين بن يحيى قال حدثنا الحسن بن الحسين عن يحيى بن مساور عن ابي الجارود زياد بن منذر
قال قدمت المدينة فجعلت كلما سألت عن زيد بن علي قيل لي ذاك حليف القرآن قال وروى هشيم قال سالت
خالد بن صفوان عن زيد بن علي وكان يحدثنا عنه فقلت اين لقيته قال بالرصافة فقلت اي رجل كان فقال ما كان علمت يبكي من
خشية الله حتى يختلط دموعه بمخاطه ثم قال واعتقد كثير من الشيعة فيه الامامة وكان سبب اعتقادهم ذلك فيه خروجه بالسيف
يدعو الى الرضا من آل محمد فظنوه يريد بذلك نفسه ولم يكن يريدها به لمعرفته باستحقاق اخيه للامامة من قبله ووصيته عند وفاته الى
ابي عبد الله وكان سبب خروج ابي الحسين زيد بن علي رضي الله عنه بعد الذي ذكرناه من غرضه في الطلب بدم الحسين انه دخل على هشام
بن عبد الملك وقد جمع له هشام اهل الشام وامر ان يتضايقوا في المجلس حتى لا يتمكن من الوصول الى قربه فقال له زيد انه ليس من
عباد الله احد فوق ان يوصى بتقوى الله ولا من عباده احد دون ان يوصي بتقوى الله وانا اوصيك بتقوى الله يا امير المؤمنين
فاتقه فقال هشام انت المؤهل نفسك للخلافة الراجي لها وما انت وذاك لا ام لك وانما انت ابن امة فقال له زيد اني لا اعلم
احدا اعظم منزلة عند الله من نبي بعثه وهو ابن امة فلو كان ذلك يقصر عن منتهى غاية لم يبعث وهو اسمعيل بن ابراهيم عليهما السلام
فالنبوة اعظم منزلة عند الله ام الخلافة يا هشام وبعد فما يقصر برجل ابوه رسول الله ص وهو علي بن ابي طالب ع فوثب
هشام عن مجلسه ودعا قهرمانه وقال لا يبيتن هذا في عسكري فخرج زيد وهو يقول انه لم يكره قوم قط حد السيوف الا ذلوا فلما وصل
الى الكوفة اجتمع اليه اهلها فلم يزالوا به حتى بايعوه على الحرب ثم نقضوا بيعته واسلموه فقتل رحمة الله عليه وصلب بينهم اربع سنين
لا ينكر احد منهم ولا يغير بيد ولا لسان فلما قتل بلغ ذلك من ابي عبد الله ع كل مبلغ وحزن له حزنا عظيما حتى بان عليه وفرق
من ماله على عيال من اصيب معه من اصحابه الف دينار روى ذلك ابو خالد الواسطي قال سلم الي ابو عبد الله الف دينار وامرني
ان اقسمها في عيال من اصيب مع زيد فاصاب عيال عبد الله بن الزبير اخي فضيل الرسان منها اربعة دنانير وكان مقتله
يوم الاثنين لليلتين خلتا من صفر سنة عشرين ومائة وكان سنه يوم قتل اثنين واربعين سنة ومنها ما في باب فضل
المساجد من التهذيب عن عبد الرحمن بن سعيد الخزاز عن ابي عبد الله قال قال بالكوفة مسجد يقال له مسجد السهلة لو ان
عمي زيدا اتاه فصلى فيه واستجار الله لاجاره عشرين سنة ومنها ما رواه ثقة الاسلام في باب الدعاء للكرب والهم

والخوف من الكتاب العقاب من اصول الكافي عن معاوية بن عمار قال لما طلبت ابو الوليد يعني الى ابي عبد الله ع ورفع يده الى السماء
ثم قال اللهم انك حفظت الغلامين لصلاح ابويهما فاحفظني لصلاح آبائي محمد ص وعلي ع والحسن والحسين وعلي بن الحسين
ومحمد بن علي اللهم اني ادرا بك في نحره واعوذ بك من شره الى ان قال ع يا امير المؤمنين اسلم اليه منا اهل البيت احد الا
الا سلبه الله ملكه فورثه مروان بن محمد فلما قتل مروان بن ابراهيم سلبه الله ملكه فاعطاكموه فقال صدقت هات ارفع حوائجك
فقال ع اول الاذن فقال فقد هو بك منى ثم خرج الربيع فقد امر لك بعشرة آلاف درهم قال لا حاجة لي فيها قال اذن تغضبه
فخذها ثم تصدق بها وانما اوردنا المقصود من الحديث فمنهم شيخنا الصدوق قدس الله روحه قال في العيون بهذا اللفظ قال
محمد بن علي بن الحسين مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه لزيد بن علي ع فضائل كثيرة من غير الرضا احببت ايراد بعضها
على اثر هذا الحديث ليعلم من ينظر في كتابنا هذا اعتقاد الامامية فيه انتهى ولا يخفى دلالة هذا الكلام على كمال المدح بل دعوى
اتفاق الامامية عليه ومنهم شيخنا المفيد قدس الله روحه السعيد وقد سمعت كلامه وهو في الدلالة على المدح ابلغ من كلام الشيخ
الصدوق ومنهم صاحب اعلام الورى وهو ما صرح به العلامة التقي المجلسي وبه بعض الفضلاء الشيخ الجليل الطبرسي صاحب
التفسير المسمى بمجمع البيان قال في الكتاب المذكور عند ذكر اولاد مولانا علي بن الحسين ع هذا عبيه كان زيد بن علي بن الحسين
افضل اخوته بعد ابي جعفر ع الباقر وكان عابدا ورعا سخيا شجاعا وظهر بالسيف ليطلب بثارات الحسين ويدعوا الى الرضا
من آل محمد فظن الناس انه يريد بذلك نفسه ولم يكن يريدها به لمعرفته باستحقاق اخيه الباقر الامامة من قبله ووصيته عند
وفاته الى ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع وقال النجاشي قال في رجاله في ترجمة احمد بن محمد بن خالد البرقي قال احمد بن
محمد بن علي البرقي ابو جعفر اصله كوفي وكان جده محمد بن علي حبسه يوسف بن عمر بعد قتل زيد ع ثم قتله ومنهم شيخ الطائفة قال في ست
في ترجمة احمد بن محمد المذكور مثل ما ذكره النجاشي طيب نور الله مرقدهما ومنهم شيخنا السعيد قدس الله روحه السعيد قال في الذكرى في صلاة
الصلوة على المصلوب بعد ان ذكر ان الرضا ع قال ما علمت ان جرى على عمه زيد هذا الفظيع المصلوب ع [illegible] ووافقه شيخنا الشهيد الثاني
في الاثنا عشرية التسبيح ومنهم الفاضل الاسترابادي قال في رجاله الوسيط هو جليل القدر عظيم المنزلة قتل في سبيل الله وطاعته
وورد في علو قدره روايات يضيق المقام عن ايرادها وانما ما يدل على مذمته فاموره [illegible] ما رواه في الاحتجاج عن زرارة بن اعين قال قال لي زيد بن
علي ع وانا عند ابي عبد الله ع يا فتى ما تقول في رجل من آل محمد استنصرك قال قلت ان كان مفروض الطاعة نصرته وان كان غير مفروض الطاعة
فلي ان افعل ولي ان لا افعل فلما خرج قال ابو عبد الله ع اخذته والله من بين يديه ومن خلفه وما تركت له مخرجا سوال چهارم [illegible]

که معتبرست

که معتبرست در حکم بثبوت زنا یا لواط آیا لازم است که اقرار نزد حاکم شرع بوده باشد یا لازم نیست مثلا هرگاه نزد حاکم شرع
اقرار نشود لکن اقرار او بعد [illegible] نزد حاکم شرع به بینه معتبره ثابت شود کفایت میکند در حکم یا نه جواب مستفاد از کلمات
اصحاب ثانی است پس هرگاه اقرار او چهار مرات در زنا یا لواط یا دو مرتبه در موضعی که دو مرتبه میکند به بینه معتبره ثابت شود کفایت
میکند در ثبوت حکم یا اقرب قال في المقنعة يجب حد السحق على اللواط بالاقرار كما يجب حد الزنا باقرار اربع مرات وبالبينة وشهادة
اربع رجال عدول من اهل الاسلام كما يكون البينة في الزنا واللواط على ما ذكرناه ويقيم الحاكم في مقام بيان حد الزنا ولا يجب
الحد الا باقرار من الفاعل او بينة عادل بشهادة اربع رجال عدول فيشهدون بالرؤية للفرج في الفرج على التحقيق الى ان
قال واذا اقر الانسان على نفسه بالزنا اربع مرات على اختيار منه للاقرار وجب عليه الحد وان اقر مرة او مرتين او ثلثا
لم يجب عليه حد بهذا الاقرار قال في النهاية ويثبت حكم الزنا بشيئين احدهما اقرار الفاعل بذلك على نفسه مع كمال عقله من
غير اكراه ولا اجبار اربع مرات دفعة بعد اخرى فاذا اقر اربع مرات بالوطي في الفرج حكم له بالزنا وكان عليه التعزير
حسب ما يراه الامام والثاني قيام البينة بالزنا وهو ان يشهد اربع نفر عدول على رجل بانه وطي امرأة ليس بينهما وبينه عقد
ولا شبهة عقد وشاهدوه وطيها في الفرج واذا شهدوا كذلك قبلت شهادتهم وحكم عليه بالزنا وكان عليه ما على فاعله
حسب ما بيناه ان شاء الله تعالى فان شهد الاربعة الذين ذكرناهم عليه بالزنا ولم يشهدوا بالمعاينة كان على كل واحد منهم حد الفرية
وان شهد عليه اقل من الاربعة واحدا كان او اثنين او ثلثة وادعوا المشاهدة كان عليهم اجمع حد الفرية وان شهد الاربع
واختلفوا في شهاداتهم فبعضهم شهد بالمعاينة وبعضهم بغير ذلك كان ايضا عليهم حد الفرية ويثبت في حد اللواط ثبت الحكم
بشيئين احدهما قيام البينة على فاعله وهم اربعة شهود عدول يشهدون على الفاعل والمفعول به بالفعل ويدعون المشاهدة
كالميل في المكحلة كما ذكرناه في باب الزنا سواء وان لم يشهدوا كذلك كان عليهم حد الفرية الى ان قال وقد يثبت ايضا
الحد باقرار المقر على نفسه اربع مرات كما ذكرناه في باب الزنا فاعلا كان او مفعولا به فان اقر دون ذلك لم يجب حد
اللواط وكان للوالي تعزيره لاقراره على نفسه بالفسق واذا شهد الامام الفعل من بعض الناس كان له ان يقيم الحد
الحد وفي الخلاف لا يجب الحد الزنا الا باقرار اربع مرات في اربع مجالس فاما دفعة واحدة فلا يثبت به على حال وبه قال
ابو حنيفة وقال الشافعي اذا اقر دفعة واحدة لزمه الحد بكرا كان او ثيبا وبه قال في الصحابة ابو بكر وعمر ومن الفقهاء حماد بن
ابي سليمان ومالك وقال ابن ابي ليلى لا يثبت بان يعترف اربع مرات سواء كان في مجلس واحد او اربعة مجالس ولنا اجماع

الفرقة واخبارهم وايضا في الكافي لابي الصلاح في حد الزنا انما يكون المرء زانيا في الشريعة بان يقر به اربع مرات
عاقلا مختارا او يشهد به اربعة رجال عدول في وقت واحد ولفظ واحد متفق المعنى بمجامعة الفرج في الفرج كالميل
في العين او يعلم السلطان المرء زانيا وفيه في حد اللواط حد اللواط يثبت في الشريعة بما يثبت به الزنا من اقرار اربع
مرات او شهادة اربعة نفر او علم الامام على الشروط المعتبرة في الزنا وفي الوسيلة وفي الزنا انما يثبت باحد شيئين
بالبينة وباقرار الفاعل على نفسه والبينة اربعة رجال من العدول وقيل ثلثة رجال وامرأتان او رجلان واربع نسوة
ويلزم بشهادة رجلين واربع نسوة الجلد دون الرجم وانما تقبل البينة مع ثبوت العدالة بستة شروط قيامها في مجلس
واحد واعتبار المشاهدة مثل الميل في المكحلة واتفاق معاني الشهادات في الرؤية والمكان والوقت والتقييد بالوطي
في الفرج الحرام فان اختلف الشهادات في شيء سوى التقييد لم يثبت الزنا وتوجه الحد على الشهود الى ان قال والاقرار
باقرار الفاعل فيصح باربعة شروط باقرار الفاعل اربع مرات في مجالس متفرقات وكونه عاقلا كاملا مختارا فان
رجع قبل ان يتم اربع سقط ان كان موجبه الجلد وسقط ان كان موجبه القتل ويجوز للامام اقامة الحد اذا شاهد
من غير قيام بينة واقرار من الفاعل وان كان يتعلق بحقوق الناس لم يجز له ذلك الا بعد مطالبة صاحب الحق باستيفاء
حقه وفيه في اللواط اللواط يثبت بمثل ما يثبت به الزنا من البينة والاقرار على الوجوه المذكورة على سواء وفي المراسم الزنا
على اختلافه لا يثبت الا بشهادة اربعة رجال على الوجه الذي ذكرناه في مجلس واحد والاقرار اربع مرات وفي السرائر
حكم الزنا يثبت بشيئين احدهما اقرار الفاعل البالغ الكامل العاقل الحر بذلك على نفسه من غير اكراه ولا اجبار اربع مرات في اربعة اوقات
دفعة بعد اخرى فاذا اقر اربع مرات على ما قدمناه وكان حرا بالوطي في الفرج حكم له بالزنا وكان عليه التعزير بحسب ما يراه
الامام ولا يتجاوز بذلك اكثر من تسعة وتسعين سوطا وقال في حد اللواط ويثبت ذلك على فاعله بامرين احدهما باقراره
على نفسه بذلك اربع مرات وهو كامل العقل حر مختار كما قدمناه في باب حد الزنا سواء كان فاعلا او مفعولا به فان اقر
دون ذلك لم يجب عليه الحد وكان على الحاكم تعزيره لاقراره على نفسه بالفسق وفي الجامع ثبوت اللواط ويثبت ذلك
باقرار اربع مرات او شهادة اربعة رجال عدول لا غير حالية وان لاط بمملوك فكذلك وفيه في حد الزنا ويثبت بشهادة
اربعة رجال عدول بالمعاينة على اثنين وجماعة او شهادة ثلثة رجال وامرأتين الى ان قال ويثبت باقرار اربع مرات من حر بالغ
عاقل وبشهادة شاهدين على اقراره اربع مرات وفي الغنية عند بحث حد الزنا وان اقر اربعا بما يوجب الرجم ثم رجع

وان رجع فيما لا يوجب الرجم كالقطع وساير الحدود لم يقبل رجوعه وفي الشرائع ويثبت الزنا بالاقرار والبينة اما الاقرار
فيشترط فيه بلوغ المقر وكماله والاختيار والحرية وتكرار الاقرار اربعا في اربعة مجالس ولو اقر دون الاربع لم يجب الحد
ووجب التعزير ولو اقر اربعا في مجلس واحد قال في الخلاف والمبسوط لا يثبت وفيه في اللواط انه لا يثبت الا باقرار
اربع مرات او شهادة اربعة رجال بالمعاينة ويشترط في المقر البلوغ وكمال العقل والحرية والاختيار فاعلا كان او مفعولا
وفي النافع يثبت الزنا بالاقرار والبينة ولا بد من بلوغ المقر وكماله واختياره وحريته وتكرار الاقرار اربعا وهل يشترط اختلاف
مجالس الاقرار الاشبه انه لا يشترط وفيه في اللواط يثبت بالاقرار اربعا ولو اقر دون ذلك عزر ويشترط في المقر التكليف والاختيار
والحرية فاعلا كان او مفعولا وفي التحرير انما يثبت الزنا بالاقرار اربع مرات فلو اقر اقل منها لم يجب ووجب التعزير
ويشترط في الاقرار بلوغ المقر ورشده واختياره وحريته وفيه يثبت اللواط سواء كان بالايقاب او بدون الايقاب بالاقرار اربع
مرات او شهادة اربعة رجال بالمعاينة ويشترط في المقر البلوغ والعقل والحرية والاختيار سواء كان فاعلا او مفعولا فان
اقر دون اربع عزر ولم يحد الى ان قال ويحكم الحاكم بعلمه اماما كان او غيره على الاقوى وفي القواعد انما يثبت الزنا
بالاقرار والبينة فهنا مطلبان الاول الاقرار ويشترط فيه البلوغ والعقل والحرية والاختيار والقصد وتكراره اربع
مرات وفيه في اللواط ولا يثبت سوى بالاقرار او شهادة اربعة رجال بالمعاينة كالميل في المكحلة ان شهدوا بالايقاب بشرط
عدم اختلافهم في الفعل ومكانه وزمانه ووصفه او بالاقرار اربع مرات من بالغ رشيد حر مختار قاصد سواء الفاعل او المفعول
ولو اقر دون الاربع عزر ولا يحد ولو شهد دون الاربعة حدوا للفرية ويحكم الحاكم بعلمه سواء في ذلك الامام وغيره وفي الارشاد
في الزنا وانما يثبت باحد امرين الاقرار ويشترط فيه التعدد وهو اربع مرات فلو اقر اقل فلا حد وعزر وبلوغ المقر وعقله واختياره
وحريته وسائر المذكور الى ان قال ولو انكر اقرار الرجم سقط الحد ولا يسقط بانكار غيره وفيه في اللواط ويثبت بالاقرار
اربع مرات من البالغ العاقل الحر المختار وبشهادة اربعة رجال بالمعاينة فلو اقر دون الاربع عزر ولو شهد دونهم حد
للفرية ويحكم الحاكم بعلمه وفي اللمعة يثبت الزنا بالاقرار به اربع مرات مع كمال المقر ببلوغه وعقله واختياره وحريته
وتصديق المولى فيما اقر به وفيه في اللواط فمن اقر بالايقاب ذكرا مختارا اربع مرات او شهد عليه اربعة رجال بالمعاينة وكان
حرا بالغا قتل وفي المسالك اتفق الاصحاب الا من شذ على ان الزنا لا يثبت على المقر به على وجه يثبت به الحد الا ان
يقر به اربع مرات ونظر من ابن عقيل الاكتفاء بمرة وهو قول اكثر العامة ومنهم من اعتبر الاربع كالشهود وعندنا وفي الكفاية

ان من مقتضى كلمات هؤلاء الاجلة العظام هو الاكتفاء في الحكم بثبوت الزنا واللواط بصدور الاقرار من المقر اربع
مرات سواء كان الاقرار عند الحاكم او لا فالمعتبر ثبوت اقراره على نفسه اربع مرات بذلك عند الحاكم وان لم يكن اقراره
فعلى هذا لو ثبت بينة معتبرة اقراره على نفسه اربع مرات يحكم عليه بذلك وان لم يقر عنده اصلا للقطع بان الاقرار المبني على
نفسه هو الاعتراف به عليها واما كونه عند الحاكم فلا مدخلية له في ماهيته مطابقة ولا تضمنا وهو مما لا ارتياب فيه فكونه عند الحاكم
كما لا يكون له مدخلية في ماهية الاقرار كذا لا يكون من لوازم وجوده ايضا قطعا فنقول انه كونه عند الحاكم بمنزلة كونه في مسجد
فكما يمكن لك ان تقول ان المستفاد من اطلاقات الاصحاب انه لا يعتبر في الاقرار كونه في مسجد كذلك الحال عند
الحاكم لانتفاء الفرق بينهما فمقتضى وضع اللفظ اصلا فمقتضى عباراتهم انه لو ثبت عند الحاكم ان فلانا اقر على نفسه اربع
مرات بالزنا له ان يحكم بذلك ولو لم يقر به عنده اصلا بل لو انكره عنده وهو المصرح به في كلام شيخنا السعيد يحيى بن سعيد
وقد سمعت عبارته قال ويثبت باقرار اربع مرات من حر بالغ عاقل وبشهادة شاهدين على اقراره بذلك وكذا
في كلام مولى المحقق الفقيه في كشف اللثام قال ويقبل اقرار الاخرس واذا اقر بها وفهمت اشارته خلافا لابي حنيفة
ويكفي المترجمان كما يكفي شاهدان على اقرار الناطق اربعا وكذا في كلام غيرهما ممن سبقهما عليهم ومما يؤيد ارادة هذا الا
طلاق من كلامهم انهم اطلقوا من الاشتراط حيث صرحوا بانه يشترط في الاقرار بلوغ المقر ورشده واختياره وحريته وكونه
اربع مرات واختلفوا في اعتبار تعدد المجالس وعدمه فمن صار الى اعتباره صرح بذلك ومن ذهب الى خلافه
نبه بذلك فلو كان مرادهم الاقرار عند الحاكم نبهوا عليه ايضا بل كان التنبيه عليه اولى من التنبيه على ما ذكروه كما لا يخفى فعدم
التنبيه على العدم وهو المطلوب ومستندهم في هذا الاطلاق اطلاق المستفيد كالصحيح المروي في يب عن ابن عمير
عن رواه عن ابي جعفر او ابي عبد الله عم قال اتي امير المؤمنين عم رجل فاقر على نفسه بالفجور فقال امير المؤمنين عم لاصحابه
اغدوا على متلثمين فغدا عليه متلثمين فقال لهم من فعل مثل فعله فلا يرجمه ولينصرف قال فانصرف بعضهم وبقي بعض فرجمه من
بقي منهم فوضح التلثم التنقب الظاهر ان الوجه في كونه متلثمين هو ان لا يعرفوا التنبيه انهم ممن عليهم حد بعد انصرافهم
عن امره عم اياهم بالانصراف لانه عم قال لهم من فعل مثله فلا يرجمه ولينصرف والصحيح المروي في الكافي عن جميل بن
دراج عن بعض اصحابنا عن احدهما عم في رجل اقر على نفسه بالزنا اربع مرات وهو محصن يرجم الى ان يموت والصحيح
المروي في الكافي ويب عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عم قال من اقر على نفسه بحد اقمت عليه وغيرها من النصوص

المضايقة لما نقول في الذي اقر على نفسه باللواط عند غير الحاكم لكن ثبت اقراره لديه بالبينة المعتبرة انه اقر على نفسه بكذا
وكل من كان كذلك لحد اما الصغرى فظاهر للقطع بان فعل الماضي مدلول من حيث المادة ومدلول باعتبار الهيئة وقد
عرفت ان مدلول عليه بالمادة للذات التي يعبر عنها بالفاعل في اصطلاح النحاة في زمان سابق على التكلم وهذا المعنى
يتحقق في هذا الكلام اما الكبرى فلوضوح ان من ادوات العموم ويكفي التفرقة بين ما اذا حصل القطع لصدور الاقرار
منه من قول البينة وبين ما اذا حصل الظن بذلك لامكان ادعاء الظهور في الاول فالمستفاد من الحديث وامثاله
ثبوت هذا اذا علم الحاكم بصدور الاقرار منه على نفسه بموجب الحد وهو مما لا ينبغي الاشكال فيه وهذا هو المصرح في كلمات
كثير من فحول الاصحاب قال شيخ الطائفة في الخلاف يثبت الاقرار بالزنا بشهادة رجلين وللشافعي فيه قولان احدهما
مثل ما قلناه والثاني لا يثبت الا باربعة شهود كما ان الزنا لا يثبت الا باربعة شهود دليلنا ان ساير الاقرار يثبت بشهادة
اثنين فالخلاف فمن اعتبر فيه في هذا وحده باربعة شهود يحتاج الى دلالة لا يخفى ان المفروض في هذه العبارة كعبارة ابن
ادريس هو الاقرار بالزنا فان كان المراد منه خصوص الزنا فيكون الاقرار باللواط والسحق داخلا في قولنا ساير الاقرار
كما هو في عبارة الخلاف او ساير الاقرارات كما في عبارة السراير فعلى هذا يكون المستفاد منهما الاجتزاء بالشاهدين في
ثبوت الاقرار باللواط والسحق ايضا بلا خلاف وان كان المراد من الزنا كل ما اعتبر فيه الاربعة وذكر الزنا انما هو
المثل فيكون الحال في الاقرار باللواط مثلا كالاقرار بالزنا في تحقق الخلاف في الاكتفاء بالشاهدين او الافتقار الى اربعة
قال في السراير ما حقوق الله تعالى الى ان قال وهي ثلثة اضرب ما لا يثبت الا باربعة وهو الزنا واللواط والسحق
وروى اصحابنا ان الزنا يثبت بثلثة رجال وامرأتين وبرجلين واربع نسوة وشرح ذلك عند المصير اليه ان شاء الله
تعالى والثاني منها ما لا يثبت الا بشاهدين وهو الردة والسرقة وحد الطرق وشرب المسكر وكذلك الحد فيه سواء عندنا
والثالث ما اختلف فيه وهو الاقرار بالزنا بالبينة فانه قال قوم لا يثبت الا باربعة كالزنا وقال اخرون يثبت بشاهدين
كساير الاقرارات وهو الذي يقتضيه مذهبنا والاصح من القولين لا يخفى ان المستفاد منه ومن الخلاف انطباقهم على ثبوت
الاقرار بالزنا بالبينة وانما هو اختلافهم في الافتقار الى اربعة شهود او يكفي فيه الشاهدين وهذا المعنى هو الظاهر من كلام
شيخ الطائفة في المبسوط ايضا قال وان كان اقرار بالزنا يثبت عند قوم بما يثبت به شرب الخمر وقد مضى وعند
اخرين بما يثبت به الزنا وقد مضى انتهى ومعلوم ان قوله مضى في الاول اشارة الى الشاهدين وفي الثاني الى اربعة

شهود كما لا يخفى وفيه ايضا الحقوق على ضربين حق الله وحق الآدمي فان كان حقا لله فلا مدخل للنساء فيه وهي تنقسم ثلثة اقسام
احدها ما لا يثبت الا باربعة رجال عدول وهو الزنا واللواط والثاني ما لا يثبت الا بشاهدين وهو القطع في السرقة
والحد في شرب الخمر والثالث اختلف وهو الاقرار بالزنا وقال قوم يثبت بشاهدين لانه اثبات اقرار كسائر
الاقرارات وقال الآخرون لا يثبت الا باربعة لانه اقرار بفعل فوجب ان لا يثبت الا بما يثبت به ذلك الفعل والاول
اقوى وفيه ايضا حقوق الله تعالى على ثلثة اضرب ما يثبت بشاهدين كالسرقة وشرب الخمر وما لا يثبت الا باربعة كالزنا
واللواط وما اختلف فيه كالاقرار بالزنا قال قوم يثبت بشاهدين وقال قوم باربعة وقال شيخنا يحيى بن سعيد في الجامع
باب حد الزنا والسحق واللواط والقيادة ووطء الميتة والبهيمة وشرب المسكر والمستمني بيده الزنا وطء محرم الوطء
بغير العقد ولا شبهة ولا يثبت بشهادة اربعة رجال عدول بالمعاينة على اثنين وجماعة او شهادة ثلثة رجال وامرأتين
الى ان قال وباقرار اربع مرات من حر بالغ عاقل وبشهادة شاهدين على اقراره اربع مرات الى آخر ما ذكره وقال
آية الله العظمى العلامة في التحرير الحقوق قسمان احدهما حق الله تعالى والآخر حق الآدمي اما حق الله تعالى فثلثة الزنا
ولا يثبت الا باربعة رجال او ثلثة رجال وامرأتين او برجلين واربع نساء لكن الاخير يجب به الجلد لا الرجم ولا يجب
بالاولين الحد ان معا الى ان قال ومنه اللواط والسحق وانما يثبت كل منهما باربعة رجال خاصة ثم قال واما حقوق
الله تعالى كالسرقة وشرب الخمر والردة فلا يثبت الا بشاهدين ولا يثبت بشاهد وامرأتين ولا بشاهد ويمين ولا بشهادات
النساء وان كثرن وفي الحاق الاقرار بالزنا بغيره من الاقرارات بالحقوق في قبول الشاهدين فيه او بالاصل في اشتراط
الاربعة فيه خلاف والاقرب الاول انتهى كلامه والمستفاد منه ايضا ان ثبوت الاقرار بالزنا بالبينة محل وفاق وانما
الخلاف في الاجتزاء بشاهدين او لا بد من الاربعة كما لا يخفى وقال في الشرائع ولو اقر باللواط او بالزنا بالعمة والخالة او بوطء
البهيمة ثبت بشهادة شاهدين ويقبل في ذلك الشهادة على الشهادة ولا يثبت بها حد وفي الارشاد ويثبت الاقرار باللواط
والزنا بالعمة والخالة او وطء البهيمة بشاهدين والشهادة على الشهادة لا لاثبات الحد وفي القواعد ما سنقف عليه وفي الدروس
لو اقر بالزنا او اللواط او اتيان البهائم ثبت بشاهدين وفي المسالك ان كانت الشهادة على الاقرار كفى اثنان في الاصل وفي
الفرع على كل منهما لان الاقرار مما يثبت بشاهدين وقيل يتوقف الاقرار بالزنا على اربعة كالاصل واختاره العلامة وان
كانت شهادة الاصل على نفس الزنا اعتبر كونهم اربعة وذهب العلامة في المختلف والتلخيص وولده فخر المحققين

في الايضاح

في الايضاح الى ان الاقرار بالزنا لا يثبت الا باربعة شهود كالزنا قال في لف بعد ان حكى عن الشيخ في المبسوط والخلاف وابن
ادريس الثبوت بالشاهدين ما هذا لفظه والمعتمد انه لا يثبت الا بشهادة اربع عدول كالزنا لنا ان المقصود من التشديد صيانة
نفس المكلف عن الاتلاف وعرض المسلم عن الاخذ وهذا ثابت هنا فيجب فيه التشديد رعاية لهذه المصالح وتحصيلا
لها وثبوت باقي الاقرارات بشاهدين لا يستلزم ثبوته هنا لافتراقهما في المعنى وكما ان المقربة لا يثبت هنا بشاهدين
ويثبت في غيره بهما كذا الاقرار يختلف باختلافهما وفي التلخيص والاقرب ان الاقرار كالاصل والمراد ان الاقرار بالزنا
كاصل الزنا فكما ان الزنا لا يثبت الا باربعة شهود فكذا الاقرار به فلا يثبت الاقرار بالزنا الا باربعة شهود وفي القواعد
وهل يثبت الاقرار بالزنا بشهادة رجلين او لا بد من اربعة نظر قال فخر المحققين في الايضاح ينشا من انه يتعلق به اقامة الحد
وهتك العرض فكان كالزنا وهو من باب اتحاد طريق المسئلتين ومن ان الشهود عليه اقرار فاشبه سائر الاقرارات
والاول اختيار المصنف في لف وهو الاقوى وقال السيد السند السيد عميد الدين في كنز الفوائد في حل مشكلات
القواعد وجه النظر في العبارات المذكورة ما هذا لفظه وجه النظر ان الشارع شدد في اثبات الزنا فراعى فيه شهادة
اربع رجال او ما يقوم مقامهم مراعاة لحفظ نفس المكلف عن الاتلاف وصيانة لعرض المسلم عن الاخذ وهذا المعنى
يتحقق فيما نحن فيه فيساويه في الحكم ومن انه ليس شهادة على الزنا بل على الاقرار فيثبت بالشاهدين كغيره من سائر الاقرارات الى
آخر ما ذكره والحاصل ان المستفاد من كلماتهم المذكورة وغيرها ان ثبوت الاقرار بالزنا واللواط بالبينة مما لا خلاف
فيه بينهم وانما الاختلاف في الاكتفاء بالعدلين بمعنى انه لو شهد عدلان بان فلانا اقر باللواط اربع مرات ثبت ذلك عند
الحاكم او لا بل لا بد من عدول اربعة كاصل الزنا والاكثر على الاول وهو الحق لعموم ما دل على حجية قول العدلين خرج ما دل
الدليل على خروجه كالزنا واللواط ونحوهما فبقي غيره مندرجا تحت العموم فعلى هذا لو شهد عند الحاكم عدلان ان فلانا اقر على
نفسه باللواط اربع مرات يثبت اقراره على نفسه بذلك لديه فيقول ثبت عندي انه قد اقر على نفسه اربع مرات
باللواط وكل من كان كذلك فحكمه كذا اما الصغرى فلما فصل واما الكبرى فقد عرفت ان قلت ان العبارات المذكورة
وان كان صريحة في ثبوت الاقرار بالزنا اربع مرات بالشاهدين مثلا لكن يمكن ان يكون المراد في غير المدعى نظير
المواخذة فيما اذا كان الاقرار بالزنا بالنسبة الى حق العباد كالمهر ونحوه لكن على الطلاق او سقوط حد القذف عن القاذف
فيما اذا اقام شاهدين مثلا على اقرار المقذوف بالزنا مثلا اربع مرات وهكذا فلا دلالة لكلام الجامع والمختلف والايضاح

وكذا الفوائد بل هي من مشكلات القواعد كما تصرح في خلافه فلاحظ حتى يتضح لك الحال وكذا الحال في القواعد قال ولو اقر باللواط
او بالزنا بالعمة او الخالة او وطي البهيمة ثبت بشاهدين ويقبل في ذلك الشهادة على الشهادة ولا يثبت بحضره الضمير في قوله بها
يعود الى الشهادة على الشهادات فنقول ان تخصيص عدم ثبوت بذلك بل على ثبوت الحد بالقبلة وهو المطلوب وثانيا لا وجه
لهذا الحمل اذ المفروض ان المعنى الزنا واللواط مثلا كما والمفروض ان كلا من الزنا واللواط انما يثبت باقرار المقر اربع مرات
بذلك ثم المفروض ان اقرار المقر بذلك كما يثبت بالاستماع منه يثبت بالبينة فيقال انه زان او لاط ليكون حده كذا اما
الصغرى فلان المفروض انه يثبت باقراره اربع مرات بذلك كما ان المفروض ان اقرار المقر اربع مرات يثبت بالعدلين مثلا
واما الكبرى فلما عرفت ومن جميع ما ذكر تبين ان ثبوت الاقرار بالزنا اربع مرات بالبينة في الجملة مما لا خلاف فيه بين الفحول حتى
هذا ما اشتمل عليه الصحيح المروي في الكافي والتهذيب عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر ع في رجل قال لامرأة يا زانية انا زنيت
بك قال عليه حد واحد لقذفه اياها واما قوله انا زنيت بك فلا حد عليه فيه الا ان يشهد على نفسه اربع مرات بالزنا عند الامام ينبغي ان يكون من باب المثل ولعله لذلك ترى جماعة
من اجلة العلماء اسقط الفقرة عند الامام في كتبهم الفقهية حتى الفتوى في المسئلة قال في الشرائع ولو قال زنيت بفلانة
لم يثبت الزنا في طرفه حتى يكرره اربعا وفي النافع من اقر انه زنا بفلانة فعليه مع تكراره اربعا اقرار حدان ولو اقر مرة فعليه
حد القذف وفي التحرير لو قال زنيت بفلانة لم يثبت الزنا في طرفه حتى يقر اربعا وهل يثبت القذف للمرأة فيه اشكال
وفي القواعد ولو نسب الى امرأة ثبت القذف باول مرة ولا يجب حد الزنا الا باربع ويقرب منه ما في الارشاد وفي التلخيص
لو نسب الى الزنا ثبت في حقه باربع وفي القذف نظر وفي اللمعة ولو نسب الزنا الى امرأة او رجل وجب حد القذف باول
مرة ولا يجب حد الزنا الا باربع وفيه ايضا ولو قال لامرأة زنيت بك احتمل الاكراه فلا يكون قذفا لها فلا يثبت الزنا في حقه الا
بالاقرار اربع مرات مضافا الى امكان القدح في قوله واما قوله انا زنيت بك في كونه من كلام المعصومين ع لعدم معهودية
مثل هذا التعبير عنهم ع فيمكن ان يكون الكلام للراوي كابن محبوب في السند مثلا فيكون ما صدر عنهم ع في مقام الجواب
عن السؤال المذكور عليه حد واحد لقذفه اياها والقذف ماخوذ من قول الرجل يا زانية لا انا زنيت بك لانه صريح
في نسبة الزنا الى نفسه وهو غير مستلزم لنسبة الزنا الى المرأة لاحتمال الشبهة في حقها وكذا الاكراه فلا يكون الكلام
صريحا في القذف الا ان قوله يا زانية وهو قرينة على ارادة هذا المعنى في قوله انا زنيت بك فالقذف لقوله
يا زانية ولما حكم ع بان اللازم عليه حد واحد لقذفه اياها ع مع انه اعترف بنسبة الزنا الى نفسه اراد الراوي

ان

ان ينبه على وجه ذلك فقال واما قوله انا زنيت بك الى آخره فاورده كذلك في كتابه ثم على ما ذكرنا ثم على تقدير تسليم انه
من كلام المعصوم ع قد عرفت الحال في ذلك وعلى تقدير الاغماض عنه ايضا نقول غاية ما يلزم منه اعتبار كون الاقرار
بالزنا عند الامام واما الاقرار باللواط كما لا يخفى والكلام انما هو في الاقرار باللواط ولا يلزم من اعتبار شيء
في احدهما اعتباره في الآخر كما لا يخفى الاخرى ان العلامة في القواعد توقف في ثبوت الاقرار بالزنا بشاهدين
مع انه افتى بثبوت الاقرار باللواط كالزنا بخصوص الحد والى ذلك بعينها وقد سمعت كلامه في الاول وقال فيها بعد ولو اقر
باللواط او بالزنا بالعمة او الخالة او وطي البهيمة ثبت بشاهدين فمن جميع ما ذكرنا الى هنا تبين ان ثبوت الاقرار
باللواط بالبينة مما لا تامل فيه وانما الكلام هنا في امور ينبغي التنبيه عليها الاول ان الانكار بعد الاقرار بالزنا سواء
كان عند الحاكم او ثبت عنده بالبينة المعتبرة هل له مدخلية في سقوط الحد فلو اقر بالزنا اربع مرات ثم في مقام
ارادة اقامة الحد عليه انكر ما اقر به يحكم بسقوط الحد عليه ام لا ذهب ابو الصلاح الى الاول قال في الكافي ان
رجع المقر بالزنا عن اقراره قبل اقامة الحد عليه او فيما له لم يتعرض له ووافقه ابن حمزة لكن في غير الجلد قال
في الوسيلة ان رجع اي الزاني قبل ان يتم اربع سقط ويستحب للحاكم التعريض اليه بالرجوع وان رجع بعد
الاربع لم يسقط ان كان موجبه الجلد وسقط ان كان موجبه القتل والفرق بينهما بين ان مقتضى ما في الكافي
سقوط الحد رجما كان او قتلا او جلدا ومقتضى ما في الوسيلة سقوط غير الجلد قال في الوسيلة واما الحد فالزاني على خمسة اضرب
قتل ورجم وجلد ثم رجم وجلد وتغريب فمن وجب عليه القتل امر بالاغتسال والتكفين وقتل بالسيف وان راى الامام الرجم جاز
واذا قتل صلي عليه واذا لم يحفر له حفيرة ورجم ويعتبر في الرجم ان يبدء اشيا الرجم بصغار الحجارة والرمي من خلفه وان لا
يضرب على راسه ولا على وجهه فان فر بعد ما مسته الحجارة لم يرد فان وجب عليه الحد بالبينة حفر له حفيرة ودفن فيها الى حقوه
وان كان رجلا والى صدرها ان كانت امرأة ورجم في حال الحر والبرد فان فر رد على كل حال ومقتضاه ان مقتضى الرجم
ان ثبت بالبينة يرد بعد الفرار ويرجم الى ان يموت وان يثبت باقراره فان كان فراره بعد ان مسه الم الحجارة خلي
ويخلي سبيله واما اذا كان الفرار قبل ان يمسه الم الحجارة فيرد ثم يرجم وفصل اكثر الاصحاب في الحد الذي يجب على نفسه باقراره
بين الرجم وغيره فان الانكار اوجب السقوط في الرجم دون غيره قال شيخ الطائفة في النهاية ومن اقر على نفسه بحد ثم
جحده لم يلتفت اليه الا الرجم فانه اذا اقر بما يجب عليه الرجم ثم جحده قبل اقامته خلي سبيله وفي المبسوط والذي رواه اصحابنا في الاخبار

الذي يوجب الرجم او رجع عنه فانه يسقط واما فيما عدا ذلك والزنا الذي يوجب الحد فلا يسقطها بالرجوع وقال جماعة انه يسقط
وهذا مذهبنا الاول في السرائر ومن اقر على نفسه بحد ثم انكر ذلك لم يلتفت الى انكاره الا الرجم فانه اذا اقر بما يوجب
الحد بالرجم ثم جحد قبل ان يرجم خلى سبيله ولا يكون الامام هنا مخيرا في تخليته سبيله بل يجب عليه ذلك وقال في الجامع عند البحث
حد الزنا وان اقر بما يوجب الرجم ثم رجع وان رجع فيما لا يوجب الرجم كالقطع والحد ولم يقبل رجوعه وفي الشرايع
ولو اقر بما يوجب الرجم ثم انكر سقط الرجم ولو اقر بحد غير الرجم لم يسقط بالانكار وفي التحرير لو اقر بما يوجب الرجم ثم انكر
سقط الرجم ولو انكر حدا اعترف به غير الرجم لم يسقط بالانكار وفي التلخيص ولو انكر اقرارا يوجب الرجم سقط دون غيره وفي
الارشاد ولو انكر اقرار الرجم سقط الحد ولا يسقط بانكار غيره وفي التبصرة ولو اقر الزاني بما يوجب الرجم ثم انكر سقط و
لو كان بحد لم يسقط وفي القواعد ولو انكر اي الزاني ما اقر به من الحد ولم يلتفت اليه الا فيما يوجب الرجم فانه يسقط في
القتل بالانكار وفي اللمعة ولا يسقط الحد بتصديق الشهود ولا بتكذيبهم وفي الروضة في شرحه اما مع التصديق فظاهر واما مع
التكذيب فلان تكذيب الشهود عليه لو اثر لزم تعطيل الاحكام وفي المفاتيح ولو انكر بعد الاقرار لم يسقط الا اذا كان رجما فيسقط
فالمتحصل من كلماتهم اختلافهم فيما اذا انكر الزاني ما ثبت باقراره قبل اقامة الحد عليه على اقوال الاول انه يوجب لسقوط الحد
عنه مطلقا جلدا كان او رجما او قتلا او غيرها وهو المدلول عليه من كلام ابي الصلاح في الكافي وقد سمعته والظاهر مما ذكره ابن
زهرة في الغنية قال واذا تاب احد الزانيين قبل قيام البينة عليه وظهرت توبته وصلاحه سقط الحد عنه وكذا ان رجع
عن اقراره بالزنا قبل اقامة الحد عليه اي حال وهذا القول هو الظاهر من كلام شيخ الطائفة في الخلاف قال اذا اقر بحد ثم رجع
عنه سقط الحد وهو قول ابو حنيفة وشافعي واحد الروايتين عن مالك وعنه رواية اخرى انه لا يسقط وبه قال الحسن البصري
وسعيد بن جبير دليلنا اجماع الفرقة وايضا فان ماعزا اقر عند النبي صلعم بالزنا الى آخره والثاني شذ الاني الحدود لا يسقط
وهو محكي عن صاحب الوسيلة فلاحظ عبارته المذكورة والثالث ان مقتضى الاقرار ان كان رجما فالانكار موجب لسقوط
وان كان غيره فلا يسقط وهو مختار شيخ الطائفة في النهاية والمبسوط وابن ادريس في السرائر وشيخنا يحيى ابن سعيد في الجامع
والمحقق في الشرايع والعلامة في التلخيص والتحرير والتبصرة والارشاد والقواعد لكن مع الاشكال في القتل وهو مختار
شيخنا الشهيد في اللمعة قال ولو اقر ثم انكر سقط الحد ان كان مما يوجب الرجم ولا يسقط غيره والمختار بين الاقوال هو
الثالث فمقتضى الاقرار ان كان هو الرجم يسقط بالانكار والا فلا تاثير الانكار فيه فالانكار هناك كعدمه والمعتبر في ذلك

نصوص

نصوص معتبرة كالصحيح المروي في الكافي والتهذيب عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عم قال من اقر على نفسه بحد اقمته عليه الا الرجم
فانه اذا اقر على نفسه ثم جحد لم يرجم وما رواه فيه عن جميل بن دراج عن بعض اصحابنا عن احدهما عم في رجل اقر على نفسه بالزنا
اربع مرات وهو محصن رجم الى ان يموت او يكذب نفسه قبل ان يرجم فيقول لم افعل فان قال ذلك ترك ولم يرجم و
في آخره لم يرجم الزاني حتى يقر اربع مرات بالزنا اذا لم يكن شهود فان رجع ترك ولم يرجم وجه الاستدلال اما بالاول فهو
ان الاستثناء وما بعده فيه اي قوله عم الا الرجم الى آخره دليل على ان هناك مقدرا والتقدير من اقر على نفسه بحد اقمته عليه
سواء جحد ام لا الا الرجم فانه اذا اقر به ثم جحد يسقط والحاصل ان المدعى يتحصل اي يستفاد من مدلولين احدهما سقوط غير الرجم
اي حد كان لازم بالاقرار وبالانكار بعده وجودي فيه وهو سقوط الرجم اللازم بذلك بالانكار بعده والحديث
مع صحة سنده دليل عليه والحديث دال على المدلولين واف بهما واما من دون ريب وشبهة واما بالثاني فلان قوله عم
او يكذب نفسه وقوله عم فان قال ذلك ترك صريح على سقوط الرجم اللازم بالاقرار بالانكار وكذا الحال في قوله عم فان
رجع ترك ولم يرجم هذه الدلالة متحققة في الوجودي فقط والصحيح المروي فيه عن الحلبي عن ابي عبد الله عم في رجل اقر على نفسه
بحد ثم جحد بعد فقال اذا اقر على نفسه عند الامام انه سرق ثم جحد قطعت يده وان رغم انفه وان اقر على نفسه انه شرب
خمرا او بفرية فاجلدوه ثمانين جلدة قلت فان اقر على نفسه بحد يجب فيه الرجم اكنت راجمه قال لا ولكن كنت ضاربه الحد
ودلالته اي الحديث على الوجودي مسلمة اذ الظاهر ان المراد من قوله فان اقر على نفسه بحد الى آخره ان الحد اذا كان حدا آخر
الذي يوجب رجم المقر بل يكون مثل ما ذكر في صدره من السرقة وشرب الخمر مثلا فلا يكون الجحود موجبا لسقوط الرجم اولا
احتمال ما عدا من ان الحد بعد الاقرار الموجب للرجم موجب لسقوطه واما دلالته على القذف فهي ايضا مسلمة لكن في
الجلد اي في خصوص حد السرقة وحد الشرب وحد الفرية والحاصل للنظام ان سقوط الرجم في الزنا بالانكار بعد ما ثبت
باقراره مما لا خلاف فيه ومدلول عليه بالنصوص المذكورة وغيرها فهو مما لا ارتياب فيه واما غير الرجم من القتل او
الجلد فلا فاذا اقر بالزنا بذات محرم او انه اكرهها الزاني بها ثم انكر قبل اقامة الحد عليه فلا يمكن الحكم بسقوط القتل
عنه بسبب الانكار للاستصحاب وعموم ما حكي عنه صلعم من ان اقرار العقلاء على انفسهم جائز وما دل على عدم جواز
تعطيل الحدود ومما ستقف عليه مفصلا الى ما دل على وجوب اقامة الحدود ونصوص صحيحة كصحيحة محمد بن مسلم المذكورة واما الصحيح
المروي في الكافي عن جميل بن دراج عن بعض اصحابه عن احدهما عم انه قال اذا اقر الرجل على نفسه بالقتل قتل اذا لم يكن

عليه شهود فان رجع وقال لم افعل ترك ولم اقتل فلا يمكن التعويل عليه فيما ذكر لقدح فيه سنداو دلالة اما الاول فلخفيه من الاول
لكن الامر فيه لكون المرسل من اصحاب الاجماع سهل واما الثاني فلوضوح ان الظاهر من قوله اقرار الرجل على نفسه بالقتل
انه اقر بقتل نفس فلا دخل له فيما نحن فيه وحمله على ان المراد منه الاقرار بموجب القتل مجازا وعلى فرض الاغماض عنه نقول ان
دلالته بعنوان العموم والاطلاق اذ معنى الكلام انه اذا اقر الرجل على نفسه بموجب القتل سواء كان ذلك الموجب موجبا
للقتل المتحقق في ضمن الرجم او غيره ومعلوم ان حجية الادلة المطلقة مشروطة بانتفاء المقيد والمقيد فيما نحن فيه موجود وهو
قوله من اقر على نفسه بحد اقمت عليه الا الرجم بناء على ما عرفت من ان التقدير فيه بمعونة ما بعده اقمت الحد عليه سواء
تحقق الانكار منه بعد اقراره ام لا الا الرجم فان الانكار بعد الاقرار بموجبه موجب لسقوطه فهو صريح في ان الانكار
الموجب لسقوطه اقرار به منحصر فيما اوجب الرجم فلا بد من تقييد قوله فان رجع وقال لم افعل ترك ولم يقتل بذلك فلا
يمكن التمسك به في ثبوت الحكم في غيره كما هو مختار اكثر الاصحاب والمقرون بالصواب مضافا الى اعتضاده بما ذكر
من قوله اقرار العقلاء على انفسهم جائز وقوله تعم والحافظون لحدود الله وغيره مما دل على رجحان بل حفظ الحدود
ولزومها وما دل على عدم جواز التعطيل فيها مما ستقف عليه ويمكن الاستدلال للقول الثاني بالموثق المروي في الكافي
عن الحلبي عن ابي عبد الله عم قال اذا اقر الرجل على نفسه بحد او اقر به ثم جحد جلد وذلك ان نقول ان المدلول عليه بالحديث
المذكور هو ان الحاصل بما اقر به جلد سواء كان الجلد جلد هو مقتضى اقراره ام لا وعلى الاول يتحقق الامتثال ولو كان
عدد الجلد بعد الانكار اقل مما اوجبه اقراره اولا والمدلول عليه بالكلام السالف من الوسيلة هو ان مقتضى الاقرار
ان كان غير الجلد يسقط بالانكار وان كان جلدا فلا يسقط بذلك وظاهره ثبوته بذلك الحد ويمكن فنقول ان عدم
عدم سقوط الجلد بالانكار وان كان حجة اصلا لكن لا اختصاص له بذلك بل ثابت في غير الرجم كما نسبناه كان على ما عرفت
ومما ذكر تبين ضعف القول الاول ايضا لكون صحيحة محمد بن مسلم المذكورة صريحة في خلافه فدعوى الاجماع مما لا التفات
اليه سيما بعد ما عرفت من مصير جماعة الى المبسوط والنهاية الى خلافه فليلاحظ فانكار الزاني بعد اقراره لا التفات
اليه الا في خصوص الرجم فانه اوجب سقوطه والثاني هو ان الفرار ممن يستحق الرجم من مكان الرجم هل هو بمنزلة الانكار
او لا فيه تفصيل قال في المقنع فان زنا رجل بامرأة محصنة والرجل غير محصنة ضرب الرجل الحد ورجمت المرأة وان
كانت المرأة غير محصنة والرجل محصن رجم الرجل وضربت المرأة مائة جلدة وان كان محصنين ضربا مائة جلدة ثم رجما

والرجم ان يحفر له حفيرة مقدار ما يقوم فيها فيكون بطوله الى عنقه فيرجم وان فر من الحفيرة رد ورجم
حتى يموت اذا شهد عليه الشهود بالزنا وان اقر على نفسه بالزنا من غير ان شهد عليه الشهود لم يرد وان اقر وفي المقنعة اذا
قامت البينة على رجل حر بالزنا او اقر بذلك على نفسه كما ذكرناه وكان محصنا وجب عليه الجلد مائة ثم ترك حتى يبرأ جلده ثم يحفر
له حفيرة الى صدره ثم يرجم بعد ذلك فان فر من الحفيرة وقت الرجم وكان عليه شهود بالزنا رد اليها ورجم حتى يموت وان
فر منها ولم يكن عليه شهود وانما اخذ باقراره ترك ولم يرد لان فراره رجوع عن الاقرار وهو اعلم بنفسه الى ان قال واذا وجبت
على المرأة رجم حفر لها الى صدرها كما يحفر للرجل ثم تدفن فيها الى وسطها وترجم ان كان عليها شهود بالزنا فان كانت عليها
بل شهود لم تدفن وترك كما ترك الرجل فاذا اخرجت ما بينه لم ترد وفي النهاية المحصن الذي وجب عليه الجلد والرجم
يجلد اولا ثم ترك حتى يبرأ جلده فاذا برأ رجم فاذا اراد الامام ان يرجمه فان كان الذي وجب عليه ذلك قد قامت
عليه بينة امر بان يحفر له حفيرة ويدفن فيها الى حقويه ثم يرجم والمرأة مثل ذلك تدفن الى صدرها ثم ترجم فان فر واحد
منهما من الحفيرة وهي يستوفي منه الحد بالرجم وان كان الرجم وجب عليهما باقرار منهما على انفسهما فعل بهما مثل ذلك غير
انه ان فر وكان قد اصابه شيء من الحجر لم يرد وتركا حتى يمضيا وان فر قبل ان يصابه شيء من الحجر رد على كل حال وفي المبسوط
اذا وجب على الزاني الرجم فلا احد رجم بحرب فان كان ثبت باعترافه ترك وان كان ثبت عليه بالبينة رد واقيم عليه
حده وقال الخفي لف ترك ولم يفصلوا وفي الكافي لابي الصلاح يشير الى الزانيين ان كان حدهما رجما فليحفر حفيرة
يجعل فيها المرجوم ويرد التراب عليه الى صدره وان كانت اقامة الحد بعلم الامام او بينة وان كانت باقراره لم يرد عليها
التراب ثم يرجمها ويبدأ بالرجم الامام حتى يموت فيها علم والشهود فيما يقام بشهادتهم ثم ولي الاخر الى ان قال فان فر من الحفرة
رد اليها ورجم حتى يموت ويبدأ فيما يقام بالاقرار الامام ثم ابدا الاخر فان فر من العذاب لم يتعرض له لان فراره رجوع
عن الاقرار وفي الوسيلة وان وجب عليه الرجم باعترافه وكان ذمي مستعمل في حرم الله وحرم رسوله صلى الله عليه وآله
يحفر له حفيرة ورجم ويبتدى الرجم ادبتا انيا الرجم نصف الاحجار والرمي من خلفه وان لا يضرب على راسه فلا على وجهه
فان فر نبذ ما ست الحي رده وان وجب عليه الحد بالبينة حفر له حفيرة ودفن فيها الى حقويه ان كان رجلا والى صدرها ان كانت
امرأة ورجم في حال الحرد البرد فان فر رد على كل حال وفي المراسم ويجلد الزاني اولا مائة جلدة ثم يرجم حتى يموت فان
اقر على نفسه اربع مرات حد ايضا ويحفر له حفيرة ويقام فيها الى صدره ثم يرجم والمرأة تقام الى وسطها وان

كان بالشهادة بدء برجم الشهود او لاثم غيرهم وان كان بالاقرار رجمه من يامره الامام بذلك فان فر من الحفيرة فلو
اقر فلا يرد وان كان قد قامت عليه الشهادة يرد ويرجم حتى يموت وفي الفقيه واذا تاب احد الزانيين قبل قيام البينة عليه وظهرت
توبته وصلاحه سقط الحد عنه وكذا ان يرجع عن اقراره بالزنا قبل اقامة الحد عليه او فر منه ولا يترك لفراره اذا كان ثبوت
الزنا عليه لا باقراره ثم قال ويحفر للمرجوم حفيرة يجعل فيها ويرد التراب الى صدره ولا يرد التراب عليه ان كان رجمه
باقراره وفي السرائر اذا كان الانسان قد زنى وكان ممن يجب عليه الحد والرجم معا وهو المحصن على ما ذكرناه وحررناه
حد اولا بالجلد ثم بعده بالرجم وقد روى اصحابنا انه لا يرجم حتى يبرء جلده فاذا برئ رجم والاولى حمل الرواية على الاستحباب
دون الفرض والايجاب لان الفرض في الرجم اتلافه واذا اراد الامام رجمه وكانت البينة قد قامت عليه بالزنا فليأمر
بان يحفر له حفيرة ويدفن فيه الى حقويه ثم يرجم بعد ذلك وكذلك يفعل بالمرأة الا انها تدفن في الحفيرة الى صدرها ثم يرجمان فان
فر واحد منهما من الحفيرة رد اليها حتى يستوفى منه الحد بالرجم وان كان الرجم وجب عليهما باقرارهما على انفسهما خلى بينهما على
ما تقدم ذكره الا انه اذا اصابه واحد منها الرجم وفر من الحفيرة لم يرد اليها بل يترك يمضي حيث شاء فان كان فراره
قبل ان يصيبه شيء من الحجارة رد الى الحفيرة على كل حال وانما لم يرد اذا اصابه شيء منها وكان الحد قد وجب عليه بالاقرار
دون البينة هذا مذهب شيخنا ابو جعفر الطوسي وذهب شيخنا المفيد في مقنعته الا انها اذا اقرا لم يردا سواء اصابها الحجارة ام
لم يصبها ولي فيه نظر واذا فرض يقام عليه الحد بالجلد رد واعيد الى ان يستوفى الحد منه سواء كان وجب عليه الحد منه سواء
كان قد وجب عليه الحد باقراره او البينة واذا اريد اقامة الحد على الزاني بالجلد او الرجم ينبغي للامام ان يعلم الناس بالحضور
فان في ذلك انزجارا عن مواقعة مثل ذلك الفعل للعباد ثم يحضر بحضرة منهم لينزجروا ولا يحضر عند اقامة الحد على الزاني الا خيار
الناس وفي الجامع والرجم بالحجارة صغار من وراء المرجوم يحفر له حفيرة الى حقويه والمرأة الى صدرها فاذا مات صلى عليه
ودفن فان فر من الحفيرة وكان حد بالبينة رد وان حد باقراره لم يرد وقيل يرد الا ان يناله الم الحجارة وفي الشرائع يدفن
المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها فان فر اعيد ان ثبت زناه بالبينة ولو ثبت بالاقرار لم يعد وقيل ان فر قبل اصابة
الحجارة اعيد وفي النافع يدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها فان فر اعيد ولو ثبت الموجب بالاقرار لم يعد
وقيل ان تصبه الحجارة اعيد وفي التحرير يدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها ويرجم بالحجارة الصغار لئلا
يتلف سريعا من ورائه ويبقى وجهه الى ان يموت ثم يدفن بعد الصلوة عليه ويؤمر قبل رجمه بالاغتسال وفيه لو

الرجل

الرجل والمرأة من الحفيرة فان ثبت الزنا بالبينة اعيد وان ثبت بالاقرار فقولان احدهما انه لا يعاد مطلقا وهو اختيار
المفيد والثاني انه لا يعاد ان اصابه شيء من الحجارة وان لم يصبه الحجر اعيد اختاره الشيخ ولو فر من يجب عليه الجلد اعيد
مطلقا وفي الارشاد يدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها فان فر اعيد ان ثبت بالبينة والا لم يعد وقيل يشترط
اصابة الحجارة وفي القواعد ويدفن المرجوم الى حقويه والى صدرها بعد ان يؤمر بالتغسيل والتكفين ثم يرمى بالحجارة
الصغار فاذا مات دفن ولا يجوز اهماله ولو فر احدهما اعيد ان ثبت الزنا بالبينة ولو ثبت بالاقرار لم يعد وقيل يشترط
ان تصيبه الحجارة فلو فر قبل اصابتها اعيد وان ثبت بالاقرار وفي التلخيص يدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى
صدرها ويعيدان ان فرا وثبت بالبينة والا فلا وفي التبصرة لو اجتمع الجلد والرجم بدأ بالجلد دون الرجم ويدفن المرجوم
الى حقويه والمرأة الى صدرها فان فر احدهما فقد ثبت بالبينة اعيد وان كان بالاقرار لم يعد مع اصابة الحجر ويبدأ الشهود
بالرجم وفي الاقرار الامام وفي اللمعة الاقرب بين الجلد والرجم في المحصن وان كان شابا ويبدأ بالجلد ثم يدفن المرأة الى
صدرها والرجل الى حقويه فان فرا اعيدا ان ثبت الزنا بالبينة او لم تصبه الحجارة على قول والا لم يعادا ولا يخفى الاختلاف
في العبارات المذكورة الصادرة من هؤلاء الاكابر والاجلة وحاصل الاختلاف يرجع الى وجوه الاول ان مقتضى
ذكره شيخنا الصدوق في المقنع ان عمق الحفيرة ينبغي ان يكون بقدر قامة المرجوم الى عنقه من غير تفرقة بين الذكور
والاناث ومقتضى ما ذكره ان يكون اقل من ذلك وهذا القدر هو القدر المشترك في كلام غيره لكنهم اختلفوا في التحديد
فالمدلول عليه بكلام شيخنا المفيد ان عمق الحفرة ينبغي ان يكون الى صدر المرجوم من غير تفرقة بين الذكور والاناث ووافقه
في ذلك ابو الصلاح والسيد بن زهرة في الكافي والغنية فلاحظ عبارتهما المذكورة وفصل شيخ الطائفة بين الرجل و
المرأة فاقتصر في المرأة دون الرجل قال في النهاية يدفن فيها الى حقويه ثم يرجم والمرأة مثل ذلك تدفن الى صدرها ثم ترجم و
وافقه في الوسيلة والسرائر والجامع والشرائع والنافع والتحرير والارشاد والقواعد والتلخيص والتبصرة واللمعة
وعكس صاحب المراسم فاعتبر الصدر في الرجل والوسط في المرأة وهو راجع الى الحقوين في المرأة والحاصل ان الاختلاف فيهم
في هذا المقام يرجع الى اربعة اقوال الاول ان عمق الحفيرة ينبغي ان يكون بقدر قامة المرجوم الى عنقه رجلا كان المرجوم
او امرأة وهو مختار المقنع والثاني ان يكون عمقها الى صدر المرجوم كذلك وهو مختار المقنعة والكافي والغنية والثالث
هو التفصيل بين ما كان المرجوم رجلا فالى حقويه او امرأة فالى صدرها وهو مختار النهاية والوسيلة والجامع والشرائع

والنافع والتحرير والارشاد والقواعد والتلخيص والتبصرة واللمعة والروض فلكنه فاذا كان المرجوم امرأة الى
وسطها واذا كان رجلا فالى صدره وهو محكي عن المراسم وهنا قول خامس وهو اعتبار الصدر في الرجل وفوق الثدي
في المرأة وهو مذكور في كتاب المنتهى الى ان قال وحد الرجم ان يحفر بئر بقامة الرجل الى صدره والمرأة الى فوق ثدييها
ويرجم فان فر المرجوم وهو المقر ترك وان فر وقد قامت عليه البينة رد الى البئر ويرجم حتى يموت والخلاف الثاني بالنسبة
الى اصل الحفر وعدمه فان العبارات المذكورة بأسرها مشتملة على اصل الحفر وانما الاختلاف في مقداره وفصل شيخ
الطائفة في المبسوط بين الرجل والمرأة واسقط الحفر في الاول واثبته في الثاني قال وان ثبت بالبينة فان
كان رجلا لم يحفر لانه ليس بعورة وان كانت امرأة حفر لها لان النبي صم حفر للغامدية الى الصدر ثم قال وروى
اصحابنا انه يحفر لمن يجب عليه الرجم ولم يفصلوا والخلاف الثالث في الدفن اي رد التراب الى المرجوم بعد ان جعل
في الحفيرة وعدمه فان شيخنا ابا الصلاح فصل بين ما كان سبب الرجم علم الحاكم او البينة او اقرار المرجوم فاثبت
رد التراب في الاول دون الثاني قال فليحفر حفيرة يجعل فيها المرجوم ويرد التراب عليه الى صدره ان كانت
اقامة الحد بعلم الامام او بينة فان كانت باقراره لم يرد عليها التراب وهذا التفصيل مذكور في كلام ابن زهرة
وقال ولا يرد التراب عليه ان كان رجمه باقراره وكذا الحال في كلام شيخنا المفيد ايضا لكن صرح به فيما اذا كان المرجوم
امرأة لكن كلامه في الآخر تركت كما ترك الرجل يفيد الاطلاق ايضا لكن صرح به فيما اذا كان المرجوم امرأة والخلاف في
الرابع في دفع اليد عن المرجوم بعد الفرار وعدمه وبعبارة اخرى في اعادة المرجوم بعد الفرار ليرجم وعدمها وسقوط
الرجم اذا علمت ذلك فنقول ان تنقيح المقام يستدعي التكلم في اربعة مقامات الاول في لزوم اعادة المرجوم بعد الفرار
وعدمه بل عدم جوازها فنقول ان هذا المطلب في الجملة مما لا خلاف فيه بين الاصحاب نفيا واثباتا بمعنى ان الفرار يفيد
حين يثبت موجب رجمه بالبينة لا يجدي في دفع العذاب عنه فلو فر اعيد ويرجم الى ان يموت كما ان الفرار حين ثبت
موجب رجمه باقراره يوجب سقوط الرجم عنه وهذا المطلب حين ثبت رجمه بالبينة محل خلاف ووفاق وانما الخلاف في الثاني
بمعنى ان الفرار حين ثبت رجمه باقرار موجب لسقوط الرجم عنه مطلقا ولو كان فراره قبل ان يمسه الم الحجارة او لا بل يختص
بما اذا كان الفرار بعد ان مسه الم الحجارة فلو فر قبله يرد والاطلاق مستفاد من كلام المقنع والغنية والكافي والمراسم
والجامع والشرائع والنافع والارشاد والقواعد والتلخيص والتبصرة والتفصيل مدلول عليه بكلام النهاية والوسيلة

والسرائر

والسرائر والجد الظاهر المبسوط ايضا قال واما المحصن فاذا وجب الرجم عليه وان كان امرأة حاملا او رجلا صحيحا والزمان
معتدلا فانه يرجم في الحال وان كان هناك مرض او كان الزمان غير معتدل فان كان الرجم ثبت بالبينة اقيم في الحال
ولم يؤخر لان القصد قتله وان كان ثبت بالاعتراف اخر الى اعتدال الزمان لانه ربما مسته الحجارة فيرجع فيعين الثاني
على قتله هذا نقل الخلاف الظاهر من كلمات الاصحاب في هذا المقام والمهم في هذا الباب التعرض لايراد المستند في الاختلافات
المذكورة لتبين ايها احرى بالقبول فنقول اما المستند لسقوط الرجم بالفرار فيما اذا كان موجبه الاقرار بعنوان الاطلاق
وعدم السقوط فيما اذا ثبت موجبه بالبينة مطلقا فهو ما رواه في الفقيه مرسلا قال وسئل الصادق عم عن المرجوم يفر قال ان كان
اقر على نفسه فلا يرد وان كان شهد عليه الشهود يرد وما رواه في التهذيب عن عيسى بن عبد الله قال قلت لابي عبد الله عم الزاني
يجلد فيهرب بعد ان اصابه بعض الحد أيجب عليه ان يخلى عنه ولا يرد كما يجب اذا رجم قال لا ولكن يرد حتى يضرب الحد
كاملا قلت فما فرق بينه وبين المحصن وهو حد من حدود الله قال المحصن يهرب من القتل ولم يهرب الا الى التوبة لانه
عاين الموت بعينه وهذا انما يجلد فلا بد من ان يوفى الحد لانه لا يقتل والاطلاق منزل لصورة الاعتراف والمخصص لهذا
القول بالتفصيل بمعنى ان الفرار انما يكون موجبا للسقوط اذا كان بعد ان اصابه الم الحجارة وان لم يصبه فعدم سقوطه فيما اذا كان قبله
لنا على ان نية معنى الى العموم المتعلق بالقبول اقرار العقلاء على انفسهم جائز والاستصحاب ما رواه في الكافي عن جميل بن دراج عن
بعض اصحابنا عن احدهما عم في رجل اقر على نفسه بالزنا اربع مرات وهو محصن رجم الى ان يكذب نفسه قبل ان يرجم فيقول لم افعل
فان قال ذلك ترك ولم يرجم ووجه الدلالة انه عم حكم برجم المقر على نفسه الا في صورة تكذيب نفسه ومعلوم ان الفرار من محل
الرجم تكذيب للنفس اصلا وما رواه في الفقيه والكافي من ان فراره رجوع عن الاقرار فكلام ظاهري لا تعويل عليه في مقام
ما دل على لزوم العمل بمقتضى الاقرار سيما بعد الالتفات الى قوله عم فيقول لم افعل وعلى الاول الصحيح المروي في التهذيب عن
ابان عن ابي العباس قال قال ابو عبد الله اتى النبي صم رجل فقال اني زنيت فصرف النبي وجهه عنه فاتاه من جانبه الآخر
ثم قال مثل ما قال فصرف وجهه عنه ثم جاء اليه الثالثة فقال يا رسول الله صم اني زنيت وعذاب الدنيا اهون من
عذاب الآخرة فقال رسول الله ابصاحبكم جنة قالوا لا فاقر على نفسه الرابعة فامر رسول الله صم ان يرجم فحفروا له حفيرة
فلما ان وجد مس الحجارة خرج يشتد فلقيه الزبير فرماه بساق بعير فعقله فادركه الناس فقتلوه فاخبروا النبي صم بذلك فقال هلا
تركتموه قالوا استر ثم تاب كان عبد الله وعلى الطالبين ما رواه في ... عن الحسين بن خالد قال قلت لابي الحسن اخبرني

عن الحصين اذا هو هرب من الحفيرة بعد ما يصيبه شيء من الحجارة لم يرد وان كان انما قامت عليه البينة وهو يجحد ثم هرب يرد وهو
صاغر حتى يقام عليه الحد وذلك ان ماعز بن مالك اقر عند رسول الله بالزنا فامر به ان يرجم وهرب من الحفيرة فرماه الزبير
بن العوام بساق بعير فعقله فسقط فلحقه الناس فقتلوه ثم اخبروا رسول الله صلى الله عليه وآله بذلك فقال لهم فهلا تركتموه اذ هرب يذهب فانما
هو الذي اقر على نفسه قال وقال لهم اما لو كان علي عليه السلام حاضرا معكم لما ضللتم قال ووداه رسول الله من بيت مال المسلمين
وجه الدلالة اما على السقوط فيما اذا كان الفرار بعد ان اصابه الم الحجارة فظاهر واما على العدم فيما اذا كان الفرار
قبله فلان التقييد بقوله بعد ما يصيبه شيء من الحجارة مقتض لذلك وهو ظاهر والصحيح المروي في يب عن صفوان الظاهر
انه صفوان بن يحيى عن رجل عن ابي بصير وغيره عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت المرجوم يفر من الحفيرة فيطلب قال لا ولا يعرض
له ان كان اصابه الم الحجارة فلا يرد وان لم يكن له اصابه الم الحجارة فلم يرد والنصوص المذكورة في هذا المقام دليل على تقييد
الاطلاق في المرسل المذكور وغيره بما اذا كان الفرار بعد ان اصابه شيء من الجرح فاما ما فيها من الارسال والضعف
في السند والا ذا الموجبة لاقامة الحدود وجب المصير الى مقتضاه لاعتضاده وجود المعارض الاقوى والقدر الثابت بالاجماع
والنصوص هو الاعراض عن الرجم فيما اذا كان الفرار بعد ان مسه الم الحجارة واما قبله فلا والثالث من ان ما ذكر من الحكم
بسقوط الرجم بالانكار بعد الاقرار في الاول وبالفرار عن محل الرجم في الثاني هل يختص بما اذا لم يفد الاقرار علم الحاكم
بالواقع او يعم صورة العلم بالواقع من اقراره فيه اشكال من عموم النصوص السالفة كقولهم في صحيحة محمد بن مسلم من
اقر على نفسه بحد اقمت عليه الا الرجم فانه اذا اقر على نفسه ثم جحد لم يرجم ومن ان الانكار بعد علم الحاكم على خلافه يكون
كذبا والحاكم عالم بذلك وهو من المعاصي العظيمة فلو لم يكن سببا للاشتداد كيف اوجب للاخفة وسقوط السبب المحقق
المبين من اسبابه فالظاهر ان الانكار المسبوق بالاقرار انما اوجب السقوط لكونه انكارا للاقرار السابق الموجب
لتنزل الحاكم والحاصل انه عند حصول العلم للحاكم من اقرار المقر تحقق سبب ان من الاسباب الموجبة لاقامة الحد
ثم مع الانكار فيشك في الزوال السبب الموجب لاقامة الحد وعدمه ومع الشك لا يمكن الحكم بالسقوط وهو ظاهر ومما
يؤيد ذلك هو ان الاقرار الموجب لاقامة الحد هو الاقرار اربع مرات فلو اقر ثلث مرات او مرتين واوجب
ذلك علم الحاكم بوقوع ما اقر به ثم لم يقر فيما بعد وجب على الحاكم العمل بمقتضى علمه مع عدم ثبوت الاقرار اربع مرات
بل لو فرض انكاره في تلك الصورة وكذا الحال فيما اذا شهد بالزنا شاهدان عدلان في غاية الوثاقة والعدالة

في ان سقوط الرجم بالانكار بعد الاقرار انما هو اذا لم يحصل العلم للحاكم بالواقع من اقراره

وحصل

وحصل للحاكم العلم من شهادتهما يقضي الحاكم بعلمه مع انه لم يشهد لديه اربعة شهود عدول وحيث قد انتهى الكلام الى هذا
المقام فبالحري صرف عنان الكلام الى البحث عن جواز الاتكال للحاكم بعلمه في امثال المقام فنقول قال السيد الاجل
المرتضى في الانتصار ومما ظن انفراد الامامية به واهل الظاهر يوافقونها فيه القول بان للحاكم والحكام من قبل ان
يحكموا بعلمهم في جميع الحقوق والحدود ومن غير استثناء وسواء علم الحاكم ما علمه وهو حاكم او علمه قبل ذلك وقد حكي انه مذهب
لابي ثور الى ان قال فان قيل كيف يستجيزون ادعاء الاجماع من الامامية في هذه المسألة وابن علي بن الجنيد يصرح بالخلاف فيها
ويذهب الى انه لا يجوز للحاكم ان يحكم بعلمه في شيء من الحقوق ولا الحدود قلنا لا خلاف بين الامامية في هذه المسألة
وقد تقدم اجماعهم ابن الجنيد وتأخر عنه وانما عول ابن الجنيد فيها على ضرب من الرأي والاجتهاد وخطأه ظاهر وكيف
يخفى اطباق الامامية على وجوب الحاكم بعلمه وهم ينكرون توقف ابي بكر عن الحكم لفاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله بفدك
لما ادعت انه نحلها اياها ويقولون اذا كان عالما بعصمتها وطهارتها وانها لا تدعي الا حقا فلا وجه لمطالبتها باقامة
البينة لان البينة لا وجه لها مع القطع بالصدق وكيف خفي على ابن الجنيد هذا الذي لا يخفى على احد فان قال والذي يدل
على صحة ما ذهبنا اليه زائدا على الاجماع المتردد قوله تعالى الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة وقوله تعالى
السارق والسارقة فاقطعوا ايديهما فمن علمه الامام زانيا او سارقا قبل القضاء او بعده فواجب عليه ان يقضي
فيه بما اوجبه الآية من اقامة الحد واذا ثبت ذلك في الحدود فهو ثابت في الاموال لان كل من اجاز ذلك في الحدود
اجازه في الاموال ولم يجزه احد من الامة في الحدود دون الاموال فان قيل لم زعمتم انه اراد بقوله الزانية والزاني
والسارق والسارقة من علمه كذلك دون ان يكون اراد من اقر عنده بسرقة او زنا او شهد عليه شهود عدول من اقر
بالزنا او شهد عليه الشهود ولا يجوز ان يطلق عليه القول بانه زان وكذلك السارق وانما حكمنا فيهما بالاحكام المخصوصة
اتباعا للشرع وان جوزنا ان يكون ما فعل شيئا من ذلك والزاني في الحقيقة من فعل الزنا وعلم منه ذلك وكذلك
السارق فمحمل الآيتين على من علم ذلك منه اولى من حملها على الشهادة والاقرار انتهى كلامه رفع مقامه وفي الخلاف للحاكم ان
يحكم بعلمه في جميع الاحكام من الاموال والحدود والقصاص وغير ذلك وسواء كان من حقوق الله او حقوق الآدميين
فالحكم فيه سواء ولا فرق بين ان يعلم ذلك بعد التولية في موضع ولايته او قبل التولية او بعدها قبل عزله او في غير موضع ولايته
الباب واحد وللشافعي قولان من حقوق الآدميين احدهما مثل ما قلناه وبه قال ابو يوسف واختاره المزني ان

قال دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم وايضا قوله يا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق وقال تعالى
اذا شهد احد عند الحاكم حكم بقوله لما غلب ظنه فانا بالقطع واليقين واذا احكم بعلمه حكم بالقطع واليقين اولى من غالب ظنه الا
ترى ان العلم بالخبر المتواتر اولى من العلم بالخبر واحد لشبهة ما قلنا وفي المبسوط وان لم يكن هناك بينة لكن الحاكم ذكر انه اقر بحضرته
يقضي بعلمه قال قوم يقضي بعلمه وقال آخرون لا يقضي وعندنا ان الحاكم اذا كان معصوما يقضي بعلمه وفيه ايضا والذي يقتضيه
مذهبنا ورواياتنا ان للامام ان يحكم بعلمه واما من عداه فيقضي بعلمه فيما عليه من الحكام فالاظهر انه له ان يحكم بعلمهم
وفي السرائر وعندنا للحاكم ان يقضي بعلمه في جميع الاشياء لانه لو لم يقض بعلمه ادى الى ايقاف الاحكام او فسق الحكام
وفي الغنية يجوز للحاكم ان يحكم بعلمه في جميع الاشياء من الاموال والحدود والقصاص وغير ذلك سواء في ذلك ما علمه في حال
الولاية وقبلها بدليل اجماع الطائفة وايضا قوله تعالى فان حكمت فاحكم بينهم بالقسط وقوله يا داود انا جعلناك خليفة
في الارض فاحكم بين الناس بالحق ومن حكم بعلمه فقد حكم بالحق والعدل وايضا قوله تعالى الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد
منهما مائة جلدة وقوله تعالى والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما ومن علمه الامام او الحاكم زانيا او سارقا وجب عليه
امتثال الامر واذا ثبت ذلك في الحدود ثبت في الاموال لان احدا لم يفرق بين الامرين الى ان قال وايضا فانا نحتاج الى العلم
في الظن صدق المدعي ولا شبهة في ان العلم بصدقه اكثر من غلبة الظن فاذا وجب الحكم مع ظن ذلك فلان يجب مع العلم
به اولى واحرى وفي الكافي لابي الصلاح ولا يمكن الحد زانيا في الشريعة بان يقر اربع مرات ولا تقام حجة او يشهد به اربعة رجال عدول
الى ان قال ولو ليس سلطان في الحد زانيا وحد اللواط يثبت في الشريعة بما يثبت به الزنا من اقرار اربع مرات او شهادة اربعة
نفر او علم الامام على الشروط المعتبرة في الزنا والمستند في ذلك مضافا الى الاجماعات المنقولة ما رواه في باب النوادر من اواخر
باب الحدود عن الحسين بن خالد عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول الواجب على الامام اذا نظر الى رجل يزني او يشرب الخمر ان يقيم
عليه الحد ولا يحتاج الى بينة مع نظره لانه امين الله في خلقه واذا نظر الى رجل يسرق فالواجب عليه ان يزبره وينهاه ويمضي
ويدعه قلت كيف ذلك قال لان الحق اذا كان لله فالواجب على الامام اقامته واذا كان للناس فهو للناس ودلالته على جواز اقامة الامام حد الزنا
اتكالا على نظره ظاهرة ومقتضى عموم التعليل في قوله ع لانه امين الله في خلقه وقوله ع لان الحق اذا كان لله فالواجب على الامام
اقامته ثبوت الحكم في كل حق من حقوق الله سبحانه من الذي علم الامام بتحقق موجبه ومقتضيه كما لا يخفى اذا علمت ذلك فنقول
ان الظاهر ان مراد الاصحاب بهوان الانكار المسبوق بالاقرار الموجب للرجم يوجب سقوط الرجم فيما اذا كان الاقرار حجة

موجبا لذلك ويكمل الحال في النصوص الواردة في الباب فلا اعتبار بالانكار فيما اذا تيقن الحاكم بكذبه وكون الرجم مستندا
الى علمه ومما ذكرنا تبين الحال في الفرار من محل الرجم في الصورة المذكورة ايضا فلا بد من رده ولو كان بعد ان اصابه شيء
من الحجارة وبه يشعر الية التعليل المذكور في جملة من كلماتهم قال في المقنعة وان فرقها ولم يكن له شهود وانما اخذ باقراره
ترك ولم يرد لان فراره رجوع من الاقرار وهو اعلم بنفسه وفي الكافي فان فر من العذاب لم يتعرض له لان فراره من الاقرار وفي المغنية
الثاني في رد الفار الى المرجوم بعد ان حل في الحفيرة وعدمه وقد عرفت حال ما رويناه من كلماتهم ان الظاهر من اكثر الاصحاب
ذلك مطلقا والظاهر من الشيخين المفيد وابي الصلاح وابن حمزة هو التفصيل بين ما كان مقتضى الرجم هو الاقرار وغيره فاسقطوا
رد الفار في الاول واثبتوه في الثاني فلاحظ عبارتهم ولعل الداعي لهذا التفصيل هو انه اذا كان الداعي للرجم علم الحاكم
بما صدر منه او شهادة البينة على ذلك ولا اثر للفرار في سكان الرجم بل اللازم رده لو فر فلما سوغ رد الفار وقد
فلا يتمكن من الفرار بخلاف ما اذا كان المقتضي اقراره فان الفرار مطلقا او بعد ان اصابه الم الحجارة موجب لسقوط
الرجم فلا يرد الفار اليه لكونه ما نحن من الفرار والظاهر ان هذا هو الداعي للتفصيل المذكور وهو صحيح لا اعتبار فيه لان
اللازم استقصاء النصوص الواردة في الباب للحاجة اليها في المقام والمقاييس الاخر فنقول منها الصحيح المروي
في في ويب عن يونس عن اسحاق بن عمار عن ابي بصير قال قال ابو عبد الله ع تدفن المرأة الى وسطها ثم يرمي الامام ويرمي الناس باحجار صغار
ومنها المروي فيهما ايضا عن الموثق المروي في الكافي بين عن سماعة بن مهران عن ابي عبد الله ع قال تدفن المرأة الى وسطها
ثم يرمي الامام ثم يرمي الناس باحجار صغار ومنها المروي فيهما ايضا عن سماعة عن ابي عبد الله ع قال تدفن المرأة الى وسطها
ثم يرمي الامام ويرمي الناس باحجار صغار ولا يدفن الرجل اذا رجم الا الى حقويه ومنها الصحيح المروي في في ويب عن
ابي ايوب عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن عمران بن ميثم او صالح بن ميثم عن ابيه قال اتت امرأة مجح امير المؤمنين ع فقالت
يا امير المؤمنين اني زنيت فطهرني طهرك الله فان عذاب الدنيا ايسر من عذاب الآخرة الذي لا ينقطع فقال لها
مما اطهرك فقالت اني زنيت الى ان قال فصعد امير المؤمنين ع المنبر فقال يا قنبر ناد في الناس الصلاة جامعة
فنادى قنبر في الناس فاجتمعوا حتى غص المسجد باهله وقام امير المؤمنين صلوات الله عليه فحمد الله واثنى عليه ثم قال
ايها الناس ان امامكم خارج بهذه المرأة الى هذا الظهر ليقيم عليها الحد ان شاء الله فعزم عليكم امير المؤمنين لما خرجتم
وانتم متنكرون ومعكم احجاركم ولا يتعرف منكم احد الى احد حتى تنصرفوا الى منازلكم ان شاء الله قال ثم نزل فلما اصبح الناس بكر

بكرة خرج بالمرأة وخرج الناس متنكرين متلثمين بعمائمهم وبأرديتهم والحجارة في أرديتهم وفي أكمامهم حتى انتهى بها والناس معه

الى الظهر بالكوفة فأمر ان يحفر لها حفيرة ثم دفنها فيها ثم ركب بغلته واثبت رجليه في غرز الركاب ثم وضع اصبعيه السبابتين

في اذنيه ثم نادى باعلى صوته يا ايها الناس ان الله تبارك وتعالى عهد الى نبيه ص عهدا عهده محمد ص الي بانه لا يقيم الحد من

لله عليه حد فمن كان لله عليه مثل ما له عليها فلا يقيم عليها الحد قال فانصرف الناس يومئذ كلهم ما خلا امير المؤمنين والحسن والحسين

صلوات الله عليهم فاقام هؤلاء الثلثة عليها الحد يومئذ وما معهم غيرهم قال وانصرف فيمن انصرف يومئذ محمد بن امير المؤمنين ع

رواه شيخنا البرقي في المحاسن ايضا وكذا شيخنا الصدوق في الفقيه ايضا لكن مرسلا ومنها الصحيح الذي رواه الثقة الجليل

علي بن ابراهيم في تفسيره في سورة النور عن ابي بصير قال قال ابو عبد الله ع انه جاء رجل الى امير المؤمنين فقال اني زنيت

فطهرني فقال امير المؤمنين ع ألك حرفة قال لا قال اتقرأ من القران شيئا قال نعم فقال ممن انت قال انا من مزينة

او من جهينة قال اذهب حتى اسأل عنك فسأل عنه فقال يا امير المؤمنين ع هذا رجل صحيح العقل مسلم ثم رجع اليه

فقال يا امير المؤمنين ع اني زنيت فطهرني فقال ويحك ألك زوجة قال نعم قال كنت حاضرها ام غائبا عنها قال

بل كنت حاضرها قال اذهب حتى ننظر في امرك فجاء اليه الثالثة فذكر له ذلك فاعاد اليه امير المؤمنين ع ذلك ثم نادى امير المؤمنين ع

ايها الناس ان هذا رجلا يحتاج ان يقام عليه حد الله فاخرجوا متنكرين لا يعرف بعضهم بعضا ومعكم احجاركم فلما كان

من الغد اخرجه امير المؤمنين ع من الغلس وصلى ركعتين ثم حفر حفيرة ووضعه فيها ثم نادى ايها الناس ان هذه حقوق

حقوق الله لا يطلبها من كان عليه مثله فمن كان عليه حق مثله فلينصرف فانه لا يقيم الحد من لله عليه الحد فانصرف

الناس فاخذ امير المؤمنين ع حجرا فكبر اربع تكبيرات فرماه ثم اخذ الحسن ع مثله ثم الحسين ع مثله فلما مات اخرجه امير المؤمنين

وصلى عليه ودفنه فقالوا يا امير المؤمنين الا تغسله قال قد اغتسل بما هو طاهر الى يوم القيمة ثم قال امير المؤمنين ع يا ايها الناس من اتى

هذه القاذورة فليتب الى الله فيما بينه وبين الله فوالله لتوبته الى الله في السر افضل من ان يفضح نفسه ويهتك ستره وهذا الحديث

رواه ثقة الاسلام في في عن علي بن ابراهيم عن احمد بن محمد بن خالد رفعه الى امير المؤمنين ع لكن في المتن بينهما بعض الاختلاف

والمغايرة لكن ما في التفسير اولى سندا ومتنا ولهذا اخترناه في الذكر ومنها النصوص التي اوردناها عند البحث عن نزول الرجم

عن محل الرجم فلاحظ ومنها ما في الفقيه مرسلا عن مولانا الصادق ع انه قال ان رجلا جاء الى عيسى بن مريم ع فقال له يا روح الله اني

زنيت فطهرني فامر عيسى ان ينادى في الناس لا يبقى احد الا خرج لتطهير فلان فلما اجتمع واجتمعوا فصار الرجل في الحفيرة نادى

رواه مولانا الصدوق عن عبد الرحمن [illegible]

الرجل

الرجل لا يحدني من لله في جنبه حد فانصرف الناس كلهم الا يحيى وعيسى ع فدنا منه يحيى فقال يا مذنب عظني فقال لا تخلين

بين نفسك وبين هواها فترديك قال زدني قال لا تعيرن خاطئا بخطيئته قال زدني قال لا تغضب قال حسبي

في الفقيه عن يونس بن يعقوب عن ابي مريم عن ابي جعفر ع قال اتت امرأة امير المؤمنين ع فقالت اني قد فجرت فاعرض بوجهه

عنها فتحولت حتى استقبلت وجهه فقالت اني قد فجرت فاعرض عنها بوجهه ثم استقبلته فقالت اني قد فجرت فاعرض عنها

بوجهه ثم استقبلته فقالت اني قد فجرت فامر بها فحبست وكانت حاملا فتربص بها حتى وضعت ثم امر بها بعد ذلك فحفر لها

حفيرة في الرحبة وخاط عليها ثوبا جديدا وادخلها الحفيرة الى الحقو وموضع الثديين واغلق باب الرحبة ورماها بحجر فقال

بسم الله اللهم على تصديق كتابك وسنة نبيك ثم امر قنبرا فرماها بحجر ثم دخل منزله فقال يا قنبر ائذن لاصحاب محمد ص

فدخلوا فرموها بحجر حجر ثم قاموا لا يدرون ايعيدون حجارتهم او يرمون بحجارة غيرها وبها رمق فقالوا يا قنبر اخبره انا قد

رمينا بحجارتنا وبها رمق فكيف نصنع فقال عودوا في حجارتكم فعادوا حتى قضيت فقالوا له قد ماتت فكيف نصنع بها قال

فادفعوها الى اوليائها ومروهم ان يصنعوا بها كما يصنعون بموتاهم هذه هي النصوص المناسبة للمقام وبعد استقصائها

يبقى للمورد ما كان نصبه وتحقيقه فنقول ان المقصود بيان ما ينبغي ان يكون المرجوم عليه حال الرجم عليه فنقول قد علمت ان

كلمات الاصحاب فيه تختلف ويحصل الاختلاف بما يرجع الى اقوال الاول ما يظهر من شيخنا الصدوق في المقنع

فلاحظ عبارته المذكورة فان مقتضاها في الامتثال بحفر الحفيرة وجعل المرجوم فيها ثم ما رد التراب اليه ام لا ومقتضاها

ثبوت الحكم سواء كان مقتضى الرجم اقراره او البينة او علم الحاكم وسواء كان المرجوم رجلا او امرأة فلاحظ عبارته حتى يتضح

لك الحال عبارة الجامع فيما ذكر والثاني ما يظهر من شيخنا المفيد في المقنعة وهو التفصيل بين الرجل والمرأة بانه ان كان

رجلا يحصل الامتثال بوضعه في الحفيرة وان لم يرد التراب اليه بعده واما المرأة فكذلك ان ثبت رجمها باقرارها والا فـ

ان ثبت ذلك بالبينة فانه لا بد من رد التراب اليها بعد وضعها في الحفيرة واشار الى هذا المعنى بقوله ثم تدفن فيها فان

الدفن لا يصدق بمجرد الوضع في الحفيرة من غير رد التراب كما لا يخفى وان شئت ان يتضح لك ما نبهنا عليه من التفصيل

فحق النظر في عبارته السالفة والثالث هو التفصيل بين من ثبت موجب الرجم فيه باقراره وبين من ثبت بالبينة

او علم الحاكم فانه في الاول يجتزي بوضعه في الحفيرة من غير رد التراب اليه بخلافه في الثاني فانه لا بد من رد التراب

اليه بعد وضعه فيها من غير تفرقة بين الرجال والنساء في الحالين وهو الظاهر من ابي الصلاح في في وابن حمزة

في بيان حال المرجوم عند ارادة الرجم به

في الوسيلة والسيد ابن زهرة في الغنية فلاحظ عباراتهم السالفة وقد نبهنا على وجهه فيما سلف والرابع هو انه لابد
من رد التراب اليه بعد وضعه في الحفيرة بعنوان الاطلاق من غير تفاوت بين الذكور والاناث ولا بين من ثبت موجب
رجمه بالاقرار وغيره وهو الظاهر من شيخ الطائفة في ية وابن ادريس في السرائر والمحقق في الشرايع والنافع والعلامة
في التحرير والقواعد والارشاد والتلخيص والتبصرة وشيخنا الشهيد في اللمعة واما عبارة المراسم فهي تحتمل الموافقة للاول و
الرابع ولا يبعد دعوى الظهور في الثاني اذ تقييد القيام فيها ظاهر فيه بناء على ان المتعارف من الاقامة في الحفيرة هو
ان يكون ذلك برد التراب اليه وان امكن فرض القيام في الحفيرة بحيث لا يفتقر في الاقامة فيها الى الخارج و بها
قول خامس يظهر من كلام شيخ الطائفة في المبسوط وهو التفصيل بين الرجل والمرأة بعدم لزوم اصل الحفر في الاول
ولزومه في الثاني كما نبهنا عليه فيما سلف ويظهر من قوله وروى اصحابنا الى آخره ان التفصيل المذكور ليس للاصحاب
وانما هو للعامة وعلى اي حال ان اللازم اختيار المختار من بين الاقوال فنقول ان حفر الحفيرة في مقام الرجم وجعل المرجوم
فيها مما لا ينبغي التامل مطلقا سواء كان المرجوم رجلا او امرأة ثبت موجب الرجم بالاعتراف او بغيره من البينة او علم الحاكم للنصوص
السالفة باسرها والتي عليه شاهدة به واما الكلام في رد التراب اليه بعد وضعه في الحفيرة وعدمه فقد عرفت اختلاف
كلمات الاصحاب في ذلك فاما النصوص فمقتضى الاطلاق في بعضها هو الاكتفاء بمطلق جعل المرجوم ووضعه في الحفيرة
ولو لم يرد التراب اليه كقوله ثم حفر حفيرة ووضعه فيها في الصحيحة المروية في تفسير علي بن ابراهيم وكذا الحال فيما روي في
ان المذكور فيه بكلمة ثم وضعه في حفرته لكن فيمن اقر على نفسه بموجب الرجم كان المستفاد من البعض الاخر جواز الاجتزاء بذلك
مطلقا ولو فيمن ثبت موجب الرجم فيه بالبينة وهو ما دل على لزوم رد المرجوم فيما اذا هرب من محل الرجم كقوله وان كان
انما قامت عليه البينة وهو يجحد ثم هرب رد واستيفاء الرد فيما اذا كان موجب الرجم اقراره بناء على ان الفرار انما يكون اذا وضع
المرجوم في الحفيرة من غير ان يرد التراب اليه فمقتضى النصوص المشتملة على ان مع الفرار من مكان الرجم يرد المرجوم ان
ثبت موجب الرجم بالبينة ولا يرد ان ثبت بالاعتراف هو جواز الاجتزاء بمطلق الوضع في الحفيرة مطلقا ولعله المستند في الاطلاق
المدلول عليه بكلام شيخنا الصدوق وغيره ويمكن الجواب عن الاول بانه حكاية فعل من افعاله عم فلا اطلاق فيه فيحتمل ان
يكون الوضع في الحفيرة مع الرد للتراب الى المرجوم فلا من الاطلاق مضافا الى معارضته بما حكي عنه عم ايضا في حكاية المرأة المرجومة
اي قوله فامر ان يحفر لها حفيرة ثم دفنها فيها اذ الظاهر ان الدفن لا يصدق الا مع رد التراب مع ان تلك المرأة انما ثبت موجب

رجمها

رجمها باقرارها وعن الثاني بعدم منافاة رد التراب الى المرجوم للنصوص المعتبرة السالفة الآمرة بعنوان الاطلاق برد
المرأة والرجل ثم رجمها لما عرفت من ان الدفن لا يتحقق الا بحفر الحفيرة وجعل المرجوم فيها ثم رد التراب اليه لكن ينبغي المسامحة
في الرد فيما اذا كان موجب الرجم اقراره ومما ذكر تبين ان اختيار الحفر الحاصل في مقام الرجم مما لا ارتياب فيه ولو كان
المرجوم رجلا فيما يظهر من المبسوط من التفرقة بين الرجل والمرأة في ذلك كما عرفت فهو مما لا شبهة في ضعفه وان كان
الظاهر من ذيل كلامه انه مما لم يقل به احد من الاصحاب والحاصل ان المستفاد من النصوص الواردة في الباب
وكلمات الاصحاب ان اعتبار اصل الحفر في محل الكلام مما لا شك فيه ولا ريب يعتريه واما الكلام في مقداره وكيفيته
فقد عرفت اختلاف كلمات الاصحاب في ذلك الى الاقوال السالفة لكن المختار في ذلك هو ان عمق الحفيرة بالاضافة الى
المرأة ينبغي ان يكون الى وسطها والى الرجل الى حقويه وهل اقل من الاول بقليل لصحيحة ابي بصير وموثقة سماعة السالفتين
والظاهر انه الى ما ذكره شيخ الطائفة في ية ومن وافقه ممن نبهنا عليه من اعتبار الصدر في المرأة والحقوين في الرجل يرجع
الى ذلك واما ما يظهر من كلام شيخنا الصدوق في المقنع من اعتبار كون الحفيرة بقدر قامة المرجوم الى عنقه فهو مما لا
شبهة في ضعفه لكون النصوص السالفة صريحة في خلافه مضافا الى انه بناء عليه لم يبق من موضع الخارج مما يرجم عليه الحجر في
مقام الرجم الا العنق والوجه والرأس وهو غير معهود في الاخبار ومهجور في كلمات الاخيار و قال في الوسيلة ويتقي
في الرجم اربعة اشياء ان قال وان لا يضرب على رأسه ولا على وجهه وبما ذكرنا في هذا المقام تبين الحال في المقامين
الباقيين من المقامات الاربعة المشار اليها والرابع في ان سقوط الرجم بالانكار المسبوق باقرار موجب له هل يعم
اللواط ايضا يعني ان من اقر على نفسه باللواط اربع مرات يكون ذلك موجبا لرجمه او قتله بالسيف والقائه من جدار
اليه او القائه من موضع عال او احراقه بالنار فاذا اقر بذلك واراد الحاكم فانكر ما اقر به يكون ذلك موجبا لسقوط
الرجم عنه فلا يجوز الرجم ح اولا بل يختص بالزنا فلو اقر باللواط واراد الحاكم رجمه ثم انكر لا يكون الانكار هنا موجبا لسقوط
الرجم فيسوغ في حقه الحكم برجمه ايضا فالانكار كعدمه فلا يجري الظاهر من كلمات الاصحاب هو الثاني اي اختصاص
الحكم المذكور بالزنا وعدم ثبوته باللواط وهكذا الحال في الفرار عن مكان الرجم الموجب لسقوط الرجم فيمن اقر
بموجبه فان الظاهر من كلمات الاصحاب اختصاصه بالزاني وعدم ثبوته في اللواط ايضا لانهم تعرضوا للحكم
المذكور عند بيان حد الزاني وسكتوا عنه عند بيان حد اللواط مع تعرضهم للامور المشتركة بينهما في المقامين

في الانكار بعد الاقرار الموجب لسقوط الرجم في الزنا دون اللواط

سهفا فالى في كما تم ما يؤدي الى الاختصاص بالزنا وعدم ثبوته في اللواط بل يدل عليه وانما استقصا كما تم في المقام لاطلاع
على حقيقة الحال واتفاق الكرام قال في المقنع فان زنا رجل بامرأة محصنة والرجل محصن رجم الرجل وضرب المرأة مائة
جلدة وان كانا محصنين ضربا مائة جلدة ثم رجما والرجم ان يحفر له حفيرة مقدار ما يقوم فيكون بطوله الى عنقه ثم يرجم ويبدأ
الشهود برجمها فان فر من الحفيرة رد ورجم حتى يموت اذا شهد عليه الشهود بالزنا وان اقر على نفسه بالزنا من غير ان
تشهد عليه الشهود بالزنا وان اقر على نفسه بالزنا من غير ان تشهد عليه الشهود لم يرد اذا فر ولم يقبل شهادته واعلم ان
اللواط هو ما بين الفخذين فاما الدبر فهو الكفر بالله العظيم واعلم ان حرمة الدبر اعظم من حرمة الفرج لان الله تعالى
يهلك امة بحرمة الدبر ولم يهلك احدا لحرمة الفرج واعلم ان عقوبة من لاط بغلام ان يحرق بالنار او يهدم عليه حائط
او يضرب ضربة بالسيف فاذا احب التوبة تاب من غير ان يرجع خبره الى امام المسلمين فان رفع خبره الى الامام
فانه يقيم عليه احدى هذه الحدود التي ذكرناها وللامام ان يعفو عن كل ذنب بين العبد وخالقه فان عفى عنه جاز عفوه
واذا كان الذنب بين العبد والعبد فليس للامام ان يعفو واذا تاب اللواطي والزاني فان الامام يقبل توبتهما
اذا عرف من نيتهما الصدق ولم يؤاخذهما به وان فوت التوبة في حال اقامة الحد عليهما فقد تخلصا في الآخرة
وان لم يتوبا بالتوبة كانا مستحقين في الآخرة الا ان يعفو تبارك وتعالى انتهى كلامه رفع مقامه ولا يخفى عليك
ان الظاهر من هذا الكلام ان صاحبه يعتقد ان الفرار من مكان الرجم الذي يوجب سقوط الرجم انما هو في الزنا دون
اللواط سيما بعد ان لم يذكر الرجم في عقوبة اللاطي اصلا كما لا يخفى وفي المقنعة ما قد سمعته عند البحث في كون الفرار
عن محل الرجم هل يكون موجبا لسقوط الرجم ام لا فليلاحظ فان الظاهر منه ايضا اختصاص الحكم بالزاني وعدم ثبوته
في اللاطي وقال في حد اللواط بعد تقسيم اللواط على ضربين ما هو التفخيذ والثاني الايلاج في الدبر ففيه القتل سواء
كان الفاعلان على الاحصان او لا الى ان قال والامام مخير في القتل بين ان يقتل بالسيف فيضرب عنقه
بين ان يلقى عليه جدارا يتلف نفسه تحته او يلقيه من فوق جدار يكون هلاكه بذلك الالقاء او يرميه بالاحجار حتى يموت
بذلك ثبت الخبر عن امير المؤمنين ثم قال واذا تاب اللاطي قبل قيام البينة عليه ثم حمل الى السلطان سقط
عنه الحدود ودرأت التوبة عنه العقاب وكذلك اذا تاب المفعول به فلا حد عليه ولا عقاب وان احدثا
التوبة بعد قيام البينة عليهما بالفعل كان السلطان بالخيار في العفو عنهما او العقاب لهما حسب ما يراه في ذلك

من التدبير

من التدبير للصلاح فان لم تظهر منهما توبة لم يجز اسقاط الحد عنهما مع التمكن منه والاختيار وذكر نظير ذلك في حد الزنا قبله
قال ومن زنا وتاب قبل ان تقوم الشهادة عليه بالزنا درأت عنه التوبة الحد فان تاب بعد قيام الشهادة عليه كان
للامام العفو عنه او اقامة الحد عليه حسب ما يراه من المصلحة في ذلك له ولاهل الاسلام فان لم يتب لم يجز العفو عن الحد
بحال فلو اعتقد ان الفرار من مكان الرجم كان موجبا لسقوط الرجم في حق المقر من اللاطي ايضا يكون ذلك من الامر
المشترك بين الزاني واللائط فينبغي التنبيه عليه في اللاطي ايضا كما نبه على قضية التوبة فيهما وايضا يقتضي اطلاق
كلامه كون الاقرار باللواط اربع مرات موجب لرجمه واطلاقه يعم صورتي الفرار عن محل الرجم وغيره فلو لم
يكن هذا الاطلاق مرادا لينبغي التنبيه عليه كما نبه عليه في الزاني وعدم التنبيه دليل على عدم الاعتقاد وذلك سيما بعد تعرضه
بذلك في الزاني والسكوت عنه في اللاطي وفي المراسم ويجلد الزاني او الزانية مائة جلدة ثم يرجم والمرأة تقام الى
الى وسطها وان كان بالشهادة بدأ برجمه الشهود او لا ثم غيرهم وان كان بالاقرار بدأ برجمه من يأمره الامام بذلك فان فر من الحفيرة
وقد اقر فلا يرد وان كان قد قامت عليه الشهود رد ورجم حتى يموت والامام مخير في حد اللواط بين القتل بالسيف وبين
ان يرمي عليه حائطا من موضع عال او يرميه بالحجارة وفي النهاية واذا تاب احد الزانيين قبل قيام البينة عليه فظهرت توبته وصلاحه
سقط الحد عنه وكذا ان رجع عن اقراره بالزنا قبل اقامة الحد عليه او في حالة او فر منه فلا تأثير لفراره اذا كان بعد
ثبوت الزنا عليه الا باقراره وفي السرائر اذا اراد الامام رجمه وكانت البينة قد قامت عليه بالزنا فيأمر بان يحفر له
حفرة ويدفن فيها الى حقويه ثم يرجم بعد ذلك وكذلك يفعل بالمرأة الا انها تدفن في الحفيرة الى صدرها ثم ترجم فان فر واحد منهما
من الحفيرة رد اليها حتى يستوفي منه الحد بالرجم فان كان الرجم وجب عليهما باقرارهما على انفسهما من غير بينة ثم فرا مما تقدم ذكره الا
انه اذا اصاب واحدا منهما الرجم وفر من الحفيرة لم يرد اليها بل ترك يمضي حيث شاء وان كان فراره قبل ان يصيبه
شيء من الاحجار رد الى الحفيرة على كل حال وان لم يرد اذا اصابه شيء منها وكان الحد قد وجب عليهما باقراره دون البينة
بما ذكره في الزنا وقال في اللواط واذا ثبت على اللائط حكم اللواط بالايقاب كان حده القتل الا ان الامام بالخيار في
كيفية قتل اللائط اما ان يرمي من حائط عال او يرمي عليه جدار او يرمي من جبل ومعنى [illegible] اي يرجم او يضرب
عنقه بالسيف او يرجمه الامام والناس او يحرقه بالنار والامام مخير في ذلك اي شيء اراد فعله منها كان له ذلك بحسب
ما يراه صلاحا فان اقام عليه حدا بغير النار كان له احراقه بعد ذلك ثم قال اذا لاط رجل ثم تاب قبل قيام البينة لم يكن الا

ولا غيره اقامة الحد عليه فان كان تاب عنه الله تعالى عوض الله تعالى بالحد بما ناله من الم الحد والعقوبة ولم يجز العفو عنه على حال
وان كان اللائط اقر عند الامام على نفسه باللواط اربع مرات ثم تاب او علم الامام منه ذلك جاز له ان يعفو عنه ويجوز له
ايضا اقامة الحد عليه فان تاب على حسب ما يراه الامام من المصلحة وشاهد الحال ومتى لم تظهر التوبة منه لم يجز العفو عنه
بحال انتهى كلامه وانت اذا لاحظت كلامه في الزنا واللواط يظهر لك انه لم يقل بسقوط الرجم عن اللائط بالانكار
ولو حين اقر على نفسه بذلك بخلافه في الزاني وكذا الحال في الفرار من مكان الرجم من حيث ان المدلول بكلامه في الزنا
ان المقتضي لسقوط الحد هناك ثلثة اشياء الاول التوبة قبل رفع الامر الى الامام والثاني هو الانكار قبل اقامة
الحد والثالث هو الفرار من مكان الرجم بعد ان اصابه شيء من الحجارة والاخيران في خصوص من يكون المقتضي للحد
عليه اقراره والاول مطلق واما في اللواط فلم يذكر المسقط للحد فيه الا التوبة قبل الانكار والفرار موجب لسقوط
الحد في الزنا دون اللواط دليل على عدم سقوطه بهما في اللواط عنده وهو ظاهر وفي الجامع عند البحث عن الزاني ورجمه
والرجم بالحجار صغار من وراء المرجوم يحفر له حفيرة الى حقويه والمرأة الى صدرها فاذا مات صلي عليه ودفن فان فر الزاني
الزاني من الحفيرة وكان حده بالبينة رد وان حد باقراره لم يرد وقيل يرد الا ان يناله الم الحجارة وان اقر بحد
بما يوجب الرجم ثم رجع لم يرجم وان رجع فيما لا يوجب الرجم كالقطع وسائر الحدود لم يقبل رجوعه وان اقامت
عليه البينة بما يوجب الحد او الرجم فتاب لم يسقط عنه وان تاب قبل قيامها سقط وان اقر ثم تاب فللامام العفو عنه
وان تاب قبل قيامها سقط وان اقر ثم تاب فللامام اقامة الحد عليه اي الحد وكان وقال في اللائط واللواط بالايقاب
يوجب الرجم اولا والاحراق في النار او يلقى من عال او يلقى عليه جدار او يضرب عنقه وله احراقه بالنار وان لم يجز
حيا ثم قال بعد ذكر الحد في السحق ووطء البهيمة وحد شرب الخمر وغيره ما هذا لفظه وذكرنا حكم التائب مما يوجب الحد قبل
البينة او بعدها وبعد اقراره في اول هذا الباب وهو عام في جميع الحدود انتهى كلامه رفع في جنة الخلد مقامه ومما نبهنا عليه
في كلام ابن ادريس يظهر الحال في عبارة الجامع فلا افتقار الى الاعادة وفي الشرائع ولو اقر الزاني بما يوجب
الرجم ولو اقر بحد غير الرجم لم يسقط بالانكار ولو اقر بحد ثم تاب فان للامام الخيار في اقامته رجما كان او جلدا وفيه
فان فر اعيد ان ثبت زناه بالبينة ولو ثبت بالاقرار لم يعد وقيل ان فر قبل اصابة الحجارة اعيد وفيه اذا تاب
اللائط قبل قيام البينة سقط الحد ولو تاب بعده لم يسقط ولو كان مقرا كان الامام مخيرا بين العفو والاستيفاء

وفي النافع

وفي النافع ولو اقر الزاني بما يوجب الرجم ثم انكر سقط عنه ولا يسقط غيره ولو اقر به ثم تاب كان الامام مخيرا في الاقامة
رجما كان او غيره ثم قال واذا اجتمع وفيه ولا يسقط الحد بالتوبة بعد قيام البينة ويسقط لو كانت قبلها رجما كان او غيره ثم قال
واذا اجتمع الجلد والرجم جلد اولا ويدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها فان فر اعيد ولو ثبت الموجب بالاقرار
لم يعد وفيه عند البحث عن حد السحق ويسقط الحد بالتوبة قبل البينة كاللواط ولا يسقط بعد البينة والتصريح بكون المسقط
في الزنا ثلثة التوبة لو كانت قبل اقامة البينة والانكار بعد الاقرار والفرار من محل الرجم والفرق بين الثلثة هو ان الاول
موجب لسقوط الحد كائنا ما كان ثبت موجب الحد بالاقرار وغيره بخلاف الاخيرين فانهما لا يوجبان الا سقوط الرجم
لما لو يوجبه لا مطلقا والحاصل ان التصريح في الزنا بكون المسقط ثلثة والاقتصار في اللواط بالتوبة قبل قيام البينة عند
الحاكم دليل على عدم سقوط الرجم بالانكار والفرار من اللائط كما نبهنا عليه في عبارة السرائر وغيرها وفي التحرير
لو تاب اي الزاني قبل قيام البينة سقط عنه الحد ولو تاب بعد قيامها لم يسقط جلدا كان او رجما ولو تاب بعد الاقرار
تخير الامام في اقامة الحد عليه وعدمه رجما كان او جلدا ولو اقر بما يوجب الرجم ثم انكر سقط الرجم ولو انكر حدا
غير الرجم لم يسقط وفيه ايضا يدفن الرجل او المرأة من الحفيرة فان ثبت الزنا بالبينة اعيد وان ثبت بالاقرار فقولان
وفيه عند البحث عن حد اللائط اذا تاب اللائط قبل قيام البينة سقط الحد وان تاب بعده لم يسقط ولو تاب بعد اقراره
اربعا تخير الامام بين العفو والاستيفاء ولو تاب ثم اقر فلا حد عليه ولا تعزير وفي القواعد ولو انكر الزاني ما اقر
به من الحد ولم يلتفت اليه الا بما يوجب فانه يسقط بانكاره وفي الحاق القتل به اشكال ثم قال ولو تاب بعد الحكم بعد
الاقرار تخير الامام في اقامة الحد عليه رجما كان او غيره وان تاب قبل قيامها سقط ثم قال ولو فر احدهما اعيد ان ثبت
الزنا بالبينة ولو ثبت بالاقرار لم يعد وفيه في اللواط والتوبة قبل قيام البينة تسقط الحد لا بعدها ولو تاب بعد الاقرار
تخير الحاكم بين الحد وتركه وفي الارشاد ولو انكر الزاني اقرار الرجم سقط الحد ولا يسقط بانكار غيره ولو تاب تخير
الامام في الاقامة وعدمها جلدا او رجما وفيه ايضا ويسقط بالتوبة قبل البينة لا بعدها ثم قال ويدفن المرجوم الى حقويه
والمرأة الى صدرها فان فر اعيد ان ثبت بالبينة والا لم يعد وفي اللمعة ويثبت الزنا بالاقرار البالغ المختار الحر
او بحالي اربعة مجالس اجماعا الى ان قال ولو انكر اقرارا بما يوجب الرجم سقط دون غيره على رأي ولو اقر بحد ثم تاب
تخير الامام وفيه ايضا ويدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها ولو فر اعيد ان ثبت بالبينة والا فلا لا ان يقال على

الاقرار وفيه في حد اللواط وان تاب قبل قيام البينة يسقط عنه لا بعده ولو اقر ثم تاب تخير الامام وفي التبصرة
ولو اقر بما يوجب الرجم ثم انكره سقط ولو كان بحد لم يسقط ولو اقر ثم تاب تخير الامام ولو تاب بعد البينة تحتمت الاقامة
ولو كان قبلها سقط الحد ثم قال ويدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها فان فر احدهما وقد ثبت بالبينة اعيد
وان كان بالاقرار لم يعد مع اصابة الحجر وفيه عند البحث عن حد اللواط والسحق ويسقط الحد بالتوبة قبل البينة كاللائط
ولا يسقط بعدها ولا يخفى ان العبارات المذكورة باسرها اتفقت ان انكار موجب الرجم من المقر انما اوجب سقوط
الرجم في حق الزاني دون اللائط وكذا الفرار عن محل الرجم كما نبهنا عليه في جملة من العبارات السالفة وفي اللمعة في حد
الزنا والاقرب الجمع بين الجلد والرجم في المحصن وان كان شابا فيبدأ بالجلد ثم يدفن المرأة الى صدرها والرجل الى
حقويه فان فر من الحفيرة اعيد ان ثبت الزنا بالبينة او لم تصبه الحجارة على قول والا لم يعاد وفيها ايضا ولو اقر
اقرار الزاني ثم انكر سقط الحد ان كان مما يوجب الرجم ولا يسقط غيره ولو اقر بحد ثم تاب تخير الامام في اقامته
رجما كان او غيره وفيه في حد اللواط ولو تاب قبل قيام البينة سقط عنه الحد قتلا او جلدا ولو تاب بعده لم يسقط الحد
ولكن يتخير الامام في المقر بين العفو والاستيفاء انتهى وهو كثيره من العبارات السالفة فيما نبهنا عليه من اختصاص
سقوط الحد بالفرار عن مكان الرجم بالمقر بالزنا وعدم ثبوته في اللواط وكذا الحال في الانكار بعد الاقرار وخالف
في ذلك ابو الصلاح فقضى بالسقوط بذلك في كل من الزاني واللائط حيث قال في اللائط فان فر الزاني الفاعل والمفعول
او احدهما وكانت اقامته ببينة او علم رد الفاعل وكمل اقامة الحد عليه وان كان باقرار لم يعرض له لان فراره رجوع عن الاقرار
هذا وان ذكره في الفرار لكن تعليله بقوله لان فراره الى آخره يقتضي القول بذلك في الانكار بعد الاقرار ايضا كما لا يخفى
وهو الظاهر والحاصل ان الظاهر من اكثر الاصحاب ان الانكار بعد الاقرار انما اوجب سقوط الرجم في الزاني دون اللائط
وكذا الحال في الفرار عن مكان الرجم مطلقا او بعد اصابة شيء من الحجر اليه فانه ايضا مختص بالزنا فلا يثبت باللواط كما علم
من ملاحظة عبارات المذكورة واما ما ذكره شيخ الطائفة في الخلاف حيث قال اذا اقر بحد ثم رجع عنه سقط الحد وهو
قول ابي حنيفة والشافعي واحدى الروايتين عن مالك وعنه رواية اخرى انه لا يسقط وبه قال الحسن البصري وسعيد بن
جبير وداود دليلنا اجماع الفرقة وايضا فان ماعزا اقر عند النبي ص بالزنا فاعرض عنه مرتين او ثلاثا ثم قال لعلك لمست
الى آخره فالظاهر من كلامه سابقا ولاحقا ان الغرض في اقرب قوله اذا اقر بحد حد الزاني ويشهد عليه قوله ايضا

فان ماعزا الى آخره فان ماعزا انما اقر عنده ص بالزنا فلا شمول له للائط بحال كما لا يخفى ويقال من اقر على نفسه ثم جحده لم
يلتفت الى انكاره الا الرجم فانه اذا اقر بما يجب عليه الرجم ثم جحده قبل اقامته خلي سبيله فان قوله الا الرجم معناه الا اذا اقر
بما يجب فيه الرجم بعنوان التعيين كما هو المدلول عليه بما فرعه عليه من قوله فانه اذا اقر بما يجب عليه الرجم وظاهر عدم تحققه
في اللواط للقطع بعدم ايجابه للرجم فقط وهو ظاهر ويؤيده ما ذكره عند البحث عن حد الزنا فقط وما ذكره في كل من المقامين
اما في الزنا فقد قال بعد ما قدمناه آنفا وقال ايضا المحصن الذي وجب عليه الجلد والرجم يجلد اولا ثم يترك حتى يبرأ جلده فاذا برأ رجم
فاذا اراد الامام ان يرجم فان كان الذي وجب عليه ذلك قد قامت عليه بينة امر بان يحفر له حفيرة ويدفن فيها الى حقويه ثم
يرجم والمرأة مثل ذلك تدفن الى صدرها ثم ترجم فان فر واحد منهما من الحفيرة رد حتى يستوفى منه الحد بالرجم فان كان الرجم
وجب عليهما باقرارهما على انفسهما فعل بهما مثل ذلك غير انه اذا فر وكان قد اصابه شيء من الحجارة لم يرد وتركا حتى يمضيا
ان فر قبل ان يصيبه شيء من الحجارة رد على كل حال وقال ايضا ومن زنى وتاب قبل قيام البينة عليه بذلك درأت
التوبة عنه الحد وان تاب بعد قيام الشهادة عليه وجب عليه الحد ولم يجز للامام العفو عنه فان كان اقر على نفسه عند الامام
ثم اظهر التوبة كان للامام الخيار في العفو عنه واقامة الحد عليه حسب ما يراه من المصلحة في ذلك ومتى لم يتب لم يجز للامام
العفو عنه على حال واما عند البحث عن حد اللواط واذا لاط رجل ثم تاب قبل قيام البينة عليه بذلك سقط عنه الحد
فان قامت بعد ذلك البينة لم يكن للامام اقامة الحد عليه فان تاب بعد ان شهد عليه بالفعل لم يسقط عنه الحد ووجب
على الامام اقامته عليه فان كان تائبا عند الله تعالى فان الله تعالى يعوضه بما يناله من الالم ولم يجز له العفو عنه على حال وان
كان اللائط اقر على نفسه ثم تاب وعلم الامام منه ذلك جاز له ان يعفو عنه على حال ويجب التأييد بل الدلالة لنظيرتها
نبهنا عليه فيما سلف والحاصل ان عدم سقوط الرجم عن اللائط بالانكار بعد الاقرار وكذا بالفرار عن محل الرجم واختصاص
سقوطه بكل واحد منهما بالزنا هو الظاهر من المقنع والمقنعة والمبسوط والنهاية والخلاف والمراسم والسرائر والجامع
والشرائع والنافع والتحرير والقواعد والارشاد والتلخيص والتبصرة واللمعة والداعي لهم على ذلك اختصاص ما يكون الاعتماد
عليه من النصوص الواردة في المسئلة بالزنا وعدم شموله للواط فهنا انما نستقصي النصوص الواردة في المقام للاطلاع
على حقيقة الحال فنقول ان النصوص الواردة في الانكار بعد الاقرار فمنها الصحيح المروي في الكافي في باب الحد في السرقة
والجناية عن ابي بصير عن الحلبي عن ابي عبد الله ع في رجل اقر على نفسه بحد ثم جحد بعد فقال اذا اقر على نفسه عند الامام انه سرق ثم جحد

فقطعت يده وان رجم انفذ وان اقر على نفسه انه شرب خمرا او بفرية فاجلدوه ثمانين جلدة قلت فان اقر على نفسه بحد يجب
فيه الرجم أكنت راجمه قال لا ولكن كنت ضاربه الحد وقد نبهنا فيما سلف ان الظاهر من قوله يجب فيه الرجم هو تعيين الرجم فيه
وعدم تحققه في اللواط ظاهر لكون الحد فيه مرددا بين الامور الخمسة التي منها الرجم ومنها الصحيح المروي في في عن جميل بن
دراج عن بعض اصحابنا عن احدهما عم في رجل اقر على نفسه بالزنا اربع مرات وهو محصن رجم الى ان يموت او يكذب نفسه
قبل ان يرجم فيقول لم افعل فان قال ذلك ترك ولم يرجم الى ان قال لا يرجم الزاني حتى يقر اربع مرات بالزنا اذا
لم يكن شهود فان رجع ترك ولم يرجم وهو مذكور في الباب المذكور من التهذيب ايضا لكن صدره غير مذكور فيه واختصاصه
بالزنا وعدم شموله للواط ظاهر مضافا الى احتمال ان يكون المراد من الفرار من ذيله عدم اتمام الاقرار اربع
مرات وهو وان كان بعيدا لكن عدم لزوم التكرار مؤيد له ومنها الصحيح المروي في في وآخر باب الحد في الزنا من
التهذيب عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عم قال من اقر على نفسه بحد اقمته عليه الا الرجم فانه اذا اقر على نفسه ثم جحد لم يرجم
ومما ذكر في الحديث الاول ينكشف عدم صحة التمسك به في كون الانكار بعد الاقرار موجبا لسقوط الرجم في اللائط
لو صح ان الظاهر من قوله عم الا الرجم الا اذا كان اقراره موجبا لخصوص الرجم فان الجحود عما اقر به هناك يوجب
لسقوطه وقد عرفت عدم تحققه في اللواط بل نقول ان التمسك به في السقوط لما نبهنا عليه فيما سلف من ان ذيله قرينة
على ان هناك وما لتقدم من اقر على نفسه بحد اقمته عليه سواء انكر بعد الاقرار او لا اذا كان مقتضى اقراره خصوص الرجم
كالزاني كالزاني المحصن فان الجحود بعد الاقرار موجب لسقوط موجب الرجم ومعلوم ان الكل في سنده بحث المنتقى عنه
لو صح ان الثابت فيه الاقرار ليس خصوص الرجم فمقتضى الحديث انه لا يسقط بالانكار فيه مط وهو المط ومنها
المرسل المعتبر في في عن بعض اصحابه عن احدهما عم انه قال اذا اقر الرجل على نفسه بالقتل قتل اذا لم عليه شهود فان
رجع وقال لم افعل ترك ولم يقتل وعدم صحة التمسك به في محل الكلام يظهر مما نبهناه عند البحث عن اختصاص السقوط
الرجم ومنها الصحيح المروي في باب صفة الرجم من الكافي وباب حدود الزنا من التهذيب عن ابي العباس
قال قال ابو عبد الله عم اتى النبي صم رجل فقال اني زنيت فصرف النبي صم وجهه عنه فاتاه من جانبه الآخر ثم قال مثل
ما قال فصرف وجهه عنه ثم جاء اليه الثالثة فقال يا رسول الله اني زنيت وعذاب الدنيا اهون علي من عذاب الآخرة
فقال رسول الله صم ان يرجم فحفر له حفيرة فلما ان وجد مس الحجارة خرج يشتد فلقيه الزبير فرماه بساق بعير فعقله

الناس

الناس فقتلوه فاخبروا النبي صم بذلك فقال هلا تركتموه ثم قال لو استتر ثم تاب كان خيرا له واختصاصه بالزاني وعدم
شموله للائط ظاهر ومنها ما رواه في البابين المذكورين من الكتابين عن الحسين بن خالد قال قلت لابي الحسن
صلوات الله عليه اخبرني عن المحصن اذا هرب من الحفيرة هل يرد حتى يقام عليه الحد قال يرد ولا يرد قلت كيف ذلك
فقال اذا كان هو المقر على نفسه ثم هرب من الحفيرة بعد ما يصيبه شيء من الحجارة لم يرد وان كان انما قامت عليه البينة وهو
يجحد ثم هرب رد وهو صاغر حتى يقام عليه الحد وذلك ان ماعز بن مالك اقر عند رسول الله صم بالزنا فامر به ان يرجم فهرب
من الحفيرة فرماه الزبير بن العوام بساق بعير فعقله فسقط فلحقه الناس فقتلوه ثم اخبروا رسول الله صم بذلك فقال
لهم هلا تركتموه اذا هرب يذهب فانما هو الذي اقر على نفسه وقال لهم اما لو كان علي حاضرا معكم لما ضللتم قال ووداه رسول الله
من بيت مال المسلمين وهو ايضا وارد في الزاني فلا يشمل اللائط ولك ان تقول ان مورده وان كان الزاني لكن
عموم التعليل في قوله صم فانما هو الذي اقر على نفسه يشمل اللائط ايضا فمقتضاه ان اللائط المقر على نفسه اذا هرب
من الحفيرة لا يرد وهو المطلوب وفيه انه مقدوح السند والدلالة اما السند فلكون الحسين بن خالد الراوي مجهول
الحال واما الدلالة فلان الظاهر انه اشارة الى ما دلت عليه الصحيحة المذكورة وهي غير مشتملة على العلة المذكورة ولو سلم
يمكن القدح في استفادة العموم من التعليل بحيث يشمل محل الكلام بناء على ان قوله انما هو الذي اقر على نفسه بالزنا
فالعموم مستفاد في كل من اقر على نفسه بالزنا فلا يفيد فيمن اقر على نفسه باللواط ويؤيده انه متروك الظاهر للقطع بعدم
صحة ترك كل من اقر على نفسه باي سيئة كانت كقتل النفس وشرب الخمر والسرقة في المرة والثانية او الرابعة بل في كل
حد ولو لم يبلغ القتل ومع التقييد بالزنا المفيد لخصوص المقام يسلم عن جميع ذلك ولو فرض الاغماض عن جميع ذلك
نقول ان قتل ذلك الشخص بعد الفرار من الحفيرة لو لم يكن جائزا كيف حكم صم على ذلك مع بنيتهم على عدم جواز
القتل لو هرب من الحفيرة ومعلوم ان تحكيم الجاهل قبيح قطعا سيما في مثل قتل النفوس فكيف يليق منه صم القول بانه
لو كان علي حاضرا معكم لما ضللتم مع ان اللازم عليه صم اما وقوفه بنفسه الشريف هناك او ايقافه منه عليا او تعليمهم
الحق لئلا يقطعوا في ضلالة لا سيما قتل من لا يسوغ في الشريعة قتله فقد اتضح مما ذكر عدم امكان التعويل على هذا التعليل
في محل الكلام ومن جميع ما ذكر من الاول الى هنا تبين الوجه في تعرض الاصحاب الذين عثرت بكلماتهم المذكورة في
كون الانكار بعد الاقرار موجبا لسقوط الرجم في الزنا وكذا الفرار عن محل الرجم واعراضهم قدس الله سرهم

ارواحهم واسكنهم في محل القدس عن ذلك في هذه الالواح فشكر الله تعالى مساعيهم الجميلة وجزاهم بالعلو في دين الله
سبحانه في جنة عالية ثم اقول يمكن الاستدلال للاطلاق بما رواه في الفقيه قال وسئل الصادق ع عن المرجوم يفر قال ان
كان اقر على نفسه فلا يرد فان كان شهد عليه الشهود يرد ثم قال بعده من غير فصل وقد روي انه ان كان قد اصابه الم
الحجارة يرد وقال وروى ذلك صفوان عن غير واحد عن ابي بصير عن ابي عبد الله ع ووجه الاستدلال هو ان المرجوم
في كلام السائل مطلق يعم المرجوم في الزنا واللواط ومعلوم ان المراد من اريد رجمه وترك الاستفصال في التفرقة
بين القسمين يقتضي ثبوت الحكم فيهما والجواب عن الاول هو ان ضعفه بالارسال يقدح الركون اليه سيما بعد
الالتفات الى مصير عظماء الاصحاب الى الاعراض عن ظاهره وعن الثاني بعد غض العين عن ارساله وتسليم كون
المرسل هو صفوان بن يحيى نقول ان المرجع للضمير في قوله انه ان كان الى آخره غير معلوم فيمكن ان يكون المراد المرجوم
من اللاطي او الزاني فاذا قام الاحتمال بطل الاستدلال لا يقال ان الظاهر ان المرجع للضمير المذكور هو المرجوم المذكور
في قوله وسئل الصادق ع عن المرجوم وهو مطلق يعم ما نحن فيه لانا نقول يمكن دعوى القطع بانه ليس عين ما صدر من
المعصوم بان يكون سئل اولا عنه ع عن المرجوم يفر فاجاب ان كان اقر على نفسه فلا يرد وان كان شهد
عليه الشهود يرد ثم انه ع قال من غير فصل انه ان كان قد اصابه الم الحجارة فلا يرد الى آخره حتى يبقى ان الضمير
في كلامه يعود الى المرجوم المذكور اولا وهو ظاهر لا خفاء فيه بل يبقى انه نقل بالمعنى فينطرق اليه الاحتمال المذكور
فلا يمكن التمسك به في غير محل اليقين نعم في اواخر باب حدود الزنا من التهذيب باسناده عن محمد بن احمد بن يحيى عن العباس
عن صفوان عن رجل عن ابي بصير وغيره عن ابي عبد الله ع قال قلت المرجوم يفر من الحفيرة فيطلب قال اولا
ان كان اصابه حجر واحد لم يطلب فان هرب قبل ان تصيبه الحجارة رد حتى يصيبه الم العذاب والظاهر ان ما
في الفقيه اشارة الى هذا الحديث وهو وان كان مرسلا لكن لا يبعد ان يقال ان صفوان المرسل هو صفوان بن
يحيى لانه من اصحاب مولانا الكاظم والرضا ع والظاهر ان عباس هنا هو ابن معروف الذي ذكره الشيخ الطائفة في اصحاب
مولانا الرضا والهادي عليهما السلام فالمناسب روايته عن صفوان بن يحيى لا ابن مهران فهو مرجح بحمل صفوان
هنا على ابن يحيى وهو من اصحاب الاجماع فالارسال غير مضر بصحة الدلالة هو ان المرجوم في السؤال يحتمل الزاني واللائط
وجوابه ع بالتفصيل المذكور من غير تفرقة دليل ثبوت الحكم في القسمين ويمكن الجواب عنه بان الظاهر ان المراد

من المرجوم

من المرجوم من استحق الرجم فقط وهو غير متحقق في اللائط لما عرفت والحاصل ان الحكم بعدم سقوط الرجم عن اللائط المقر على
نفسه بالانكار او الفرار عن محل الرجم مستند الى امور الاول الاستصحاب فان وجوب الرجم عليه قبل الانكار او الفرار
بعنوان التخيير بينه وبين غيره من الامور المذكورة فهو محكوم بالبقاء الى ان يتحقق الرافع وهو غير معلوم والثاني ما هو المتلقى
بالقبول مما حكي عنه ص انه قال اقرار العقلاء على انفسهم جائز لوضوح ان المراد منه انهم مؤاخذون بما اقروا به على انفسهم
وهو اعم من ان يعقب بالانكار او الاقرار او لا والثالث ما دل على كمال المدح لاقامة حدود الله سبحانه من الكتاب
قال الله تعالى والآمرون بالمعروف والناهون عن المنكر والحافظون لحدود الله والسنة وهي كثيرة كالصحيح المروي في الفقيه
عن حنان بن سدير عن ابيه قال قال ابو جعفر ع حد يقام في الارض ازكى فيها من مطر اربعين ليلة واياما وما رواه فيه عن السكوني
عن ابي عبد الله ع قال قال رسول الله ص اقامة حد خير من مطر اربعين صباحا وما رواه فيه ايضا عن عبد الرحمن بن الحجاج
عن ابي ابراهيم ع في قول الله عز وجل يحيي الارض بعد موتها قال ليس يحييها بالقطر ولكن يبعث الله رجالا فيحيون
العدل فيحيى الارض لاحياء العدل واقامة الحدود فيه انفع في الارض من القطر اربعين صباحا وما رواه فيه
ايضا عن حفص بن عون رفعه قال قال رسول الله ص ساعة امام عادل افضل من عبادة سبعين سنة وحد يقام لله
في الارض افضل من مطر اربعين صباحا والرابع ما دل على ان الاقرار موجب الحد موجب لاقامته على المقر بعنوان
الاطلاق كالصحيح السالف آنفا اقر على نفسه عند القضاة عليه مضافا الى ما عرفته مما نبهنا عليه انه يجوز الاستثناء صريح في
الباب والخامس ما دل على اقامة وجوب حدود الله وعدم جواز تعطيلها والتاخير كالحسن فيها المروي في اواخر
باب حدود الزنا من التهذيب عن ابن المغيرة عن السكوني عن جعفر عن ابيه عن علي ع في ثلثة شهدوا على رجل بالزنا
فقال علي ع اين الرابع فقالوا الآن يجيء فقال ع حدوهم فليس في الحدود نظر ساعة ورواه هناك ايضا وفي عن ابن ابراهيم
عن ابيه عن النوفلي عن السكوني عن ابي عبد الله عن ابيه عن علي ع في ثلثة شهدوا على رجل بالزنا فقال علي ع اين الرابع فقالوا الآن يجيء
فقال امير المؤمنين ع حدوهم فليس في الحدود نظر ساعة ورواه في الفقيه باسناده عن السكوني والصحيح المروي في الكافي والتهذيب
المذكور من باب عن الحسن بن محبوب عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن عمران بن ميثم او صالح بن ميثم عن ابيه قال
اتت امرأة امير المؤمنين ع قال الى ان قال ع اللهم انه قد ثبت لك عليها اربع شهادات وانك قد قلت لنبيك
فيما اخبرته من دينك يا محمد ص من عطل حدا من حدودي فقد عاندني وطلب بذلك مضادتي اللهم واني غير معطل

حدودك ولا طالب معفا ذلك ولا مصفح لاحكامك بل مطيع لك وتخ سنة عليك وهو مروي في الفقيه ايضا لكن مرسلا
ورواه شيخنا البرقي في محاسنه عن ابيه عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن عمران بن ميثم عن صالح بن ميثم عن ابيه وهذه الاخبار
المذكورة لاحجية لها في اصلها واعتضادها بما نقل عن قدماء الاصحاب من اختصاص ما ذكرنا بالزنا وعدم ثبوته في اللواط
تعين المصير الى مقتضاها والحديث المذكور بعد تسليم دلالته غير صالح لمعارضتها كما لا يخفى وانت اذا احطت خبرا
بما بيناه من الاول الى هنا تبين لك ان ما ذهب اليه ابو الصلاح ضعيف جدا وان كان الظاهر من ابن زهرة موافقته
قال في حد اللائط والملوط فان اقر او احدهما فكانت اقامته بينة او علم به الفاعل ولكن اقامة الحد عليه وان كان
باقراره لم يعرض له لان اقراره رجوع والله العالم

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله المتفرد بالقدم والكمال المتقدس بقدس جلاله عن مشابهة الاشباه والامثال والصلوة والسلام على من اصطفاه الله
من نجاه من الضلال وعلى ابن عمه المخلوق من طينته المبرى عن النقايص والاضلال وآله وعترته الهداة لا ينجي من لم يأتم بهم الا من اصفاد
الانكال وبعد فيقول الملتجي الى باب سيده الكريم المتعال الذي يكون العفو من شيمته لديه يعز ... باليقينيات ابن محمد تقي الموسوي
محمد باقر وقاه الله من الشدائد هذه مقالة في تحقيق اقامة الحد في هذه الاعصار والتي في غيبة حجة الله تعالى عن الانظار
عجل الله تعالى فرجه الكلي جعلنا من تراب نعاله وجعل اشرف البرية والكل المخلوقات عليه وعلى اجداده وابنائه الاف التحية من بارئ الارضين والسموات
فنقول قال في الصحاح الحد الحاجز بين الشيئين وحد الشيء منتهاه تقول حددت الدار احدها حدا والتحديد مثله وفلان حديد
... اذا كان ... والمدابغ ومنه قيل للبواب حداد وفي الاصطلاح الائمة الميزان هو المعرف للشيء المشتمل لذاتياته
فان قيل التعريف بالفصل القريب حد وبالخاصة رسم وان اشتمل كل منهما على الجنس القريب فتام والا فناقص وعند بعضهم
هو المعرف للشيء مطلقا وان اشتمل على خاصته وفي الشرع اختلف كلماتهم في ذلك وفي الشرايع كل ما له عقوبة مقدرة يسمى حدا وما ليس كذلك
يسمى تعزيرا ولا يخفى ان الظاهر من العبارة ان يكون الضمير في يسمى عايدا الى كل فمقتضاه ان يكون ذلك الشيء حدا وليس كذلك
فالمراد ان تلك العقوبة تسمى حدا فالمراد ان الحد عقوبة مقدرة لمعصية معينة وفيه ان طرده منقوض ببعض التعزيرات كما في تزويج
الذمية على المسلمة وعلى الرجل زوجته حايضا وفي نهار شهر رمضان وفي اتيان البهايم ونحوها مما يكون العقوبة فيه مقدرة
مع انه ليس من افراد الحدود روى في باب ما يجب فيه التعزير من حدود الكافي عن منصور بن حازم عن ابي عبد الله عليه السلام
قال سألته عن رجل تزوج ذمية على مسلمة ولم يستأمرها قال يفرق بينهما قال قلت فعليه ادب قال نعم اثنى عشر سوطا ونصف
ثمن حد الزاني وفي الباب عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر ع عن الرجل ياتي المرأة وهي حايض قال يجب عليه في استقبال
الحيض دينار وفي استدباره نصف دينار قال قلت جعلت فداك يجب عليه شيء من الحد قال نعم خمسة وعشرون سوطا ربع حد الزاني
وفي الباب ايضا عن اسمعيل بن الفضل الهاشمي قال سألت ابا الحسن ع عن رجل اتى اهله وهي حايض قال يستغفر الله ولا يعود قلت فعليه
ادب قال نعم خمسة وعشرون سوطا ربع حد الزاني وفي الباب عن مفضل بن عمر عن ابي عبد الله ع في رجل اتى امرأته وهي
صائمة قال ان كان استكرهها فعليه كفارتان وان كان طاوعته فعليه كفارة وعليها كفارة وان كان اكرهها فعليه
ضرب خمسين سوطا نصف الحد وان كان طاوعته ضرب خمسة وعشرين سوطا وضربت خمسة وعشرين سوطا وفي الباب

الحد على من يأتي البهيمة عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله ع وعن الحسن بن عمار عن ابي ابراهيم ع وعن الحسين بن خالد عن ابي الحسن الرضا ع في الرجل يأتي البهيمة فقالوا جميعا ان كانت البهيمة للفاعل ذبحت فاذا ماتت احرقت بالنار ولم ينتفع بها وضرب هو خمسة وعشرين سوطا ربع حد الزاني وان لم تكن البهيمة له قومت واخذ ثمنها منه ودفع الى صاحبها وذبحت واحرقت بالنار ولم ينتفع بها وسند في بعضها صحيح وكذا ينتقض طرده بالقصاص سواء كان في الطرف او في النفس لوضوح انه يصدق على قطع يد قاطع اليد انه عقوبة مقدرة لاجل معصية خاصة وكذا الحال في قصاص النفس فلو حدد الحد بان يقال انه عقوبة مقدرة للزاني واللائط والقاذف والسارق والشارب والمحارب والساحر والمرتد وبهذا يسلم عن ذلك ولما ذكر شيخنا الشهيد الثاني في مقام التحديد **في المسالك** حيث قال وهو لغة المنع الى ان قال وشرعا عقوبة خاصة تتعلق بايلام البدن بواسطة تلبس المكلف بمعصية خاصة عين الشارع كميتها في جميع افراده والتعزير لغة التأديب وشرعا عقوبة او اهانة لا تقدير لها باصل الشرع غالبا ففيه ما لا يخفى لان التحديد انما هو للتعريف وما ذكره انما هو يناسب فيما اذا حصل معرفة الحد من غير طريق التحديد كما لا يخفى على المتأمل وقال الفاضل الاسترابادي **في آيات الاحكام** وهو عقوبة قدرها الشارع على كبيرة زجرا عنها وفيه ما عرفت وعلى اي حال فالاهم الاشتغال الى ما هو اهم من ذلك فنقول اختلف الاصحاب قدس الله ارواحهم في انه هل يسوغ اقامة الحدود والتعزيرات في هذه الاعصار للفقهاء ام لا فقيل بالجواز لكل احد كان على ولده واهله ومماليكه اذا لم يخف في ذلك ضررا من الظالمين وبالعدم في غير ذلك مطلقا وللفقيه الجامع لشرائط الفتوى وهو الظاهر من الشيخ الطائفة **في النهاية** قال فاما اقامة الحدود فليس يجوز لاحد اقامتها الا لسلطان الزمان المنصوب من قبل الله تعالى ومن نصبه لاقامتها ولا يجوز لاحد سواهما اقامتها على حال وقد رخص في حال قصور ايدي الائمة الحق وتغلب الظالمين ان يقيم الانسان الحد على ولده واهله ومماليكه اذا لم يخف في ذلك ضررا من الظالمين وامن من بوائقهم فمتى لم يامن ذلك لم يجز له التعرض لذلك على حال ومن استخلفه سلطان ظالم على قوم وجعل اليه اقامة الحدود جاز له ان يقيمها عليهم على الكمال ويعتقد انه انما يفعل ذلك باذن سلطان الحق لا باذن سلطان الجور ويجب على المؤمنين معونته وتمكينه من ذلك ما لم يتعد الحق في ذلك وما هو مشروع في شريعة الاسلام فان تعدى فيما جعل اليه الحق في ذلك لم يجز له القيام ولا لاحد غيره معاونته على ذلك اللهم الا ان يخاف في ذلك على نفسه فانه يجوز له ان يفعل ذلك في حال التقية ما لم يبلغ قتل النفوس فلا يجوز فيها التقية على حال فاما الحكم بين الناس والقضاء بين المختلفين فلا يجوز ذلك ايضا الا لمن اذن له سلطان الحق في ذلك وقد فوض ذلك الى الفقهاء الشيعة في حال لا يتمكنون فيه من توليته نفوسهم فمن تمكن من انفاذ حكم او اصلاح

بين الناس او فصل بين المختلفين فليفعل ذلك وله بذلك الاجر والثواب ومنهم من منع من اقامتها على غير العبيد كابن ادريس **قال في السرائر** بعد ان حكى هذا الكلام المذكور من الشيخ في النهاية الى قوله وامن من بوائقهم ما هذه الفاظه قال محمد بن ادريس مصنف هذا الكتاب والاقوى عندي انه لا يجوز له ان يقيم الحدود الا على عبده فحسب دون ما عداه من الاهل والقرابات لما قد ورد في العبد من الاخبار واستفاض به النقل من الخاص والعام وقد روي ان من استخلفه سلطان ظالم على قوم وجعل اليه اقامة الحدود جاز له ان يقيمها ويعتقد انه انما يفعل ذلك باذن سلطان الحق لا باذن سلطان الجور ويجب على المؤمنين معونته ما لم يتعد الحق في ذلك وما هو مشروع في الشريعة الاسلام الى ان قال قال محمد بن ادريس مصنف هذا الكتاب والرواية اوردها شيخنا ابو جعفر **في النهاية** وقد اعتذرنا فيما يورده في هذا الكتاب اعني النهاية في عدة مواضع وقلنا انه يورده ايرادا من طريق الخبر لا اعتقادا من جهة الفتيا والنظر لان الاجماع حاصل منعقد من اصحابنا ومن المسلمين جميعا انه لا يجوز اقامة الحدود ولا المخاطب بها الا الائمة والحكام القائمون باذنهم في ذلك واما غيرهم فلا يجوز له التعرض بها على حال ولا يرجع عن هذا الاجماع لاخبار الآحاد بالاجماع بل بمثله او كتاب الله او سنة متواترة مقطوع بها فان خاف الانسان على نفسه من ترك اقامتها فانه يجوز له ان يفعل في حال التقية ما لم يبلغ قتل النفوس فلا يجوز فيه التقية عند اصحابنا بلا خلاف بينهم واما الحكم بين الناس والقضاء بين المختلفين فلا يجوز ايضا الا لمن اذن له سلطان الحق في ذلك وقد فوضوا ذلك الى فقهاء شيعتهم المؤمنين المحصلين الباحثين عن مآخذ الشريعة الديانين المحققين بذلك في حال لا يتمكنون فيه من تولية نفوسهم فمن تمكن من انفاذ حكم وهو من اهله او اصلاح بين الناس او فصل بين المختلفين فليفعل ذلك وله الاجر والثواب ما لم يخف في ذلك على نفسه ولا احد من اهل الايمان ويأمن الضرر فيه فان خاف شيئا من ذلك لم يجز له التعرض له على حال قال شيخنا الراوندي **في فقه القرآن** في تفسير قوله تعالى والزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة ما هذا لفظه الخطاب وان كان متوجها الى الجماعة فالمراد به الائمة بلا خلاف لان اقامة الحد ليس لاحد الا للامام او من نصبه الامام وقال شيخنا الطبرسي **في مجمع البيان** في تفسير الآية فاجلدوا خطاب للائمة او من كان منصوبا للامر من جهتهم لانه ليس لاحد ان يقيم الحدود الا الائمة وولاتهم بلا خلاف منهم ومن جواز اقامتها على جميع الناس لكن للفقيه الجامع لشرائط الفتوى بشرط الامكان وهم الاكثر **قال في المقنعة** فاما اقامة الحدود فهو الى سلطان الاسلام المنصوب من قبل الله تعالى وهم الائمة المهدي من آل محمد ع او من نصبوه لذلك من الامراء والحكام وقد فوضوا النظر فيه الى فقهاء شيعتهم مع الامكان فمن تمكن من اقامتها على ولده وعبده ولم يخف من سلطان الجور اضراره به

على ذلك فليقمه [illegible]

الظالمين اعتراضا عليه في إقامتها أو خاف ضررا بذلك على نفسه أو على الدين فقد سقط عنه فرضها وكذلك إن استطاع إقامة الحدود
على من يليه من قومه وأمن بوائق الظالمين فقد لزمه إقامة الحدود عليهم فليقطع سارقهم ويجلد زانيهم ويقتل قاتلهم وهذا فرض
متعين على من نصبه المتغلب لذلك على ظاهر خلافته له والإمارة من قبله على قوم من رعيته فيلزمه إقامة الحدود وتنفيذ الأحكام والأمر
بالمعروف والنهي عن المنكر وجهاد الكفار ومن يستحق ذلك من الفجار ويجب على إخوانه من المؤمنين معونته على ذلك إذا استعان بهم ما لم
يتجاوز حدا من حدود الإيمان أو يكون مطيعا في معصية الله من نصبه من سلطان الضلال فإن كان على وفاق الظالمين في شيء لا يجد كف
السلطان بهم لم يجز لأحد من المؤمنين معونته فيه وجاز لهم معونته بما يكون به مطيعا لله تعالى من إقامة حد وإنفاذ حكم على حسب ما يقتضيه الشريعة
دون ما خالفها من أحكام أهل الضلال وفي المراسم أما القتل والجراح في الإنكار فإلى السلطان فإن تعذر الأمر لمانع فقد فوضوا
عليهم السلام إلى الفقهاء إقامة الحدود والأحكام بين الناس بعد أن لا يتعدوا واجبا ولا يتجاوزوا حدا وأمروا عامة الشيعة بمعاونة الفقهاء
على ذلك ما استقاموا على الطريقة ولم يحيدوا وإن اضطرتهم تقية أجابوا داعيا إلا في الدماء خاصة فلا تقية فيها وقد روي أن للإنسان
أن يقيم على ولده وعبده الحدود إذا كان فقيها ولم يخف من ذلك على نفسه والأول أثبت قوله والأول أثبت له احتمالان من جهة
التخصيص والإطلاق أما الأول فلأن الرواية المذكورة لما اختصت بجواز إقامة الحد في الولد والعبد ولم يكن يرضى عنه أشار إليه
بقوله والأول أثبت جواز إقامة الحد ويحتمل أن الإطلاق أثبت وأولى من هذا التخصيص وأما الثاني فلأن مقتضى إطلاق
الرواية جواز إقامة الحد على الولد والعبد للوالد والسيد بعنوان الإطلاق ولو حال حضور الإمام ولم يكن ذلك يرضى عنه
كما يستفاد من قوله إلى السلطان أو من يأمره السلطان قال والأول أثبت ثم قال ومن تولى من قبل ظالم وكان قصده إقامة الحد
واضطر إلى التولي فليتعمد تنفيذ الحق ما استطاع وليقض حق الإخوان وفي الكافي لأبي الصلاح تنفيذ الأحكام الشرعية والحكم بمقتضى
التعبد فيها من فروض الأئمة عليهم السلام مختصة بهم دون من عداهم ممن لم يؤهلوا لذلك فإن تعذر تنفيذها بهم وبالمأهول لها من قبلهم
لأحد الأسباب لم يجز لغير شيعتهم تولي ذلك ولا التحاكم إليه ولا التوصل بحكمه إلى الحق ولا تقليده الحكم مع الاختيار ولا لمن لم يستكمل شروط
النيابة عن الأئمة في الحكم من شيعتهم إلى أن قال فمتى تكاملت هذه الشروط فقد أذن له في تقلد الحكم وإن كان مقلده ظالما
متغلبا وعليه متى عرض لذلك أن يتولاه لكون هذه الولاية أمرا بمعروف ونهيا عن منكر تعين فرضهما بالتعريض للولاية وإن كان في الظاهر
من قبل المتغلب فهو نائب عن ولي الأمر في الحكم ومأهول له لثبوت الإذن منه ومن آبائه عليهم السلام لمن كان بصفته في ذلك
فلا يحل له القعود عنه وإن لم يقلده من هذه حاله النظر بين الناس فهو في الحقيقة مأهول بإذن ولاة الأمر عليهم السلام وإخوانه في الإيمان تحت

مأمورون

مأمورون بالتحاكم وحمل حقوق الأموال إليه والتمكين من أنفسهم لحد أو تأديب تعين عليهم لا يحل لهم الرغبة ولا الخروج عن حكمه وفي الغنية
يجب في متولي القضاء أن يكون عالما بالحق في الحكم المردود إليه بدليل إجماع الطائفة وأيضا فتولية المراد لا يؤمن قبيح عقلا ولا يجوز
فعلها وأيضا فالحاكم مخبر في الحكم عن الله تعالى ونائب عن رسول الله ولا شبهة في قبح ذلك من دون العلم وأيضا قوله تعالى ومن لم يحكم بما
أنزل الله فأولئك هم الكافرون ومن حكم بالتقليد لم يقطع على الحكم بما أنزل الله ويحتج على المخالف بما رواه في خبر تقسيم القضاة ورجل
بين الناس قضى على جهل وهو في النار ومن قضى بالفتيا فقد قضى على جهل ويجب أن يكون عدلا بلا خلاف إلا من الأصم [illegible]
غير معتد به وينبغي أن يكون كامل العقل سديد الرأي ذا ورع وقوة على القيام بما فوض إليه ويجوز للحاكم أن يحكم بعلمه في جميع الأشياء
من الأموال والحدود والقصاص وغير ذلك سواء في ذلك ما علمه في حال الولاية وقبلها بدليل إجماع الطائفة وفي المبسوط
للسيد أن يقيم الحد على ما ملكت يمينه بغير إذن الإمام عبدا كان أو أمة مزوجة كانت الأمة أو غير مزوجة عندنا وعند جماعة
وقال قوم ليس له ذلك ومن قال له ذلك فمنهم من قال له التغريب أيضا وهو الأصح ومنهم من قال ليس له ذلك وأما الحد
لشرب الخمر فله أيضا إقامته عليهم عندنا لما رواه علي عليه السلام أن النبي صلى الله عليه وآله قال أقيموا الحد على ما ملكت
أيمانكم وهذا عام وأما القطع بالسرقة فالأولى أن يقول ذلك لعموم الأخبار وقال بعضهم ليس له ذلك فأما القتل
فله أيضا لما قدمناه ومنهم من قال ليس له ذلك والأول أصح عندنا ومن قال للسيد إقامة الحد عليهم أجراه مجرى الحاكم
والإمام به إقامة الحد من إقرار وبينة وعلم فللسيد مثله ومنهم من قال ليس له أن يسمع البينة لأن ذلك يتعلق بالجرح والتعديل وذلك
وذلك من فروض الأئمة والأول أصح عندنا فإذا ثبت أنه يسمع البينة والجرح والتعديل كالإمام فمتى ثبت ذلك عنده
عمل به ومن قال ليس له ذلك قال الإمام يسمع البينة ويبحث عنها فإذا صحت عنده حكم بها وكانت الإقامة إلى السيد وكان ذلك للإمام
ما إليه وللسيد ما إليه وأما إقامته إليه بحكم بعلمه وقد ثبت عندنا أن للحاكم أن يحكم بعلمه في حد الحدود ومن أصحابنا من قال لا يحكم فيها بعلمه الحدود
ومن الناس من قال مثل ذلك على قولين وفي الخلاف للحاكم أن يحكم بعلمه في جميع الأحكام من الأموال والحدود والقصاص وغير ذلك
سواء كان من حقوق الله أو حقوق الآدميين والحكم فيه سواء ولا فرق بين أن يعلم ذلك بعد التولية في موضع ولايته أو قبل التولية
أو بعدها قبل عزله وفي غير موضع ولايته الباب واحد ثم نقل الخلاف والأقوال بين العامة فقال دليلنا إجماع الفرقة و
أخبارهم وفيه أيضا من فعل ما يجب به الحد في أرض العدو من المسلمين وجب عليه الحد إلا أنه لا يقام عليه الحد في أرض العدو
بل يؤخر إلى أن يرجع إلى دار الإسلام وقال الشافعي يجب الحد وإقامته سواء كان هناك إمام أو لم يكن وقال أبو حنيفة إن كان

هناك امام وجب وان لم يكن فيه امام لم يقم الى ان قال ودليلنا على وجوب الحد قوله تعالى الزانية والزاني فاجلدوا
كل واحد منهما مائة جلدة ولم يفصل وقوله تعالى والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما لاجماع الفرقة على ذلك وفي الجامع خيرا
الى الامر بالمعروف ويجب ان باليد واللسان والقلب ويبدا بالوعظ والتخويف فان لم ينجع ادب فان لم ينجع
الا بالقتل والجرح فهل فان لم يمكن فبالقلب وقيل اذا بلغ الى القتل والجرح لم يجز الا باذن الامام والاول اصح وفيه
ايضا في مباحث الحدود ويتولى الحدود الامام الاصل او خليفته او من ياذن له فيه وروي ان السيد يقيم الحد على مملوكه
بنفسه والوالد على ولده وللامام ان يحكم بعلمه في حقوق الله كالزنا واللواط من غير مطالبة احد وفي حقوق الناس كالدين
وبعد المطالبة وخليفته كذلك وقيل لا يحكم خليفته بعلمه في حقوق الله ويحكم به في حقوق الناس وفي الشرائع خيرا الى النهي
عن المنكر ولو افتقر الى الجراح او القتل هل يجب قيل نعم وقيل لا الا باذن الامام وهو الاظهر ولا يجوز لاحد اقامة الحدود
الا للامام مع وجوده او من نصبه لاقامتها ومع عدمه يجوز للمولى اقامة الحد على مملوكه وهل يقيم الرجل على ولده وزوجته فيه
تردد ولو ولي وال من قبل الجائر وكان قادرا على اقامة الحدود هل له اقامتها قيل نعم بعد ان يعتقد انه يفعل ذلك باذن امام
الحق وقيل لا وهو احوط ولو اضطره السلطان الى اقامة الحد جاز له اجابته ما لم يكن قتلا ظلما فانه لا تقية في الدماء وقيل
يجوز للفقهاء العارفين اقامة الحدود في حال غيبة الامام كالحكم بين الناس مع الامن من ضرر السلطان ويجب على الناس
مساعدتهم على ذلك فلا يجوز ان يتعرض لاقامة الحدود ولا للحكم بين الناس الا عارف بالاحكام مطلع على ماخذها عارف
بكيفية ايقاعها على الوجوه الشرعية وفي النافع خيرا اليه ايضا اما لو افتقر الى الجرح والقتل لم يجز الا باذن الامام وكذا
الحدود لا ينفذها الا الامام او من نصبه وقيل يقيم الرجل الحد على زوجته وولده ومملوكه وكذا قيل يقيم الفقهاء الحدود
في زمان الغيبة اذا امنوا ويجب على الناس مساعدتهم وفي كشف الرموز واما البحث في الفقهاء فقد قال الشيخان وسلار رحمهم الله بجواز
ذلك اي الفقهاء والثاني فيه نظر وفي التذكرة لا يجوز اقامة الحدود الا للامام او من نصبه الامام لاقامتها ولا يجوز لاحد
سواهما اقامتها على حال وقد رخص في حال غيبة الامام ان يقيم الانسان الحد على مملوكه اذا لم يخف ضررا على نفسه وماله وغيره
من المؤمنين وامن بوائق الظالمين قال الشيخ رحمه الله وقد رخص في حال غيبة الامام الحد على ولده وزوجته اذا
امن الضرر ومنع ابن ادريس ذلك في الولد والزوجة وسلم في العبد وفي رواية حفص بن غياث انه سئل الصادق
من يقيم الحدود السلطان او القاضي فقال اقامة الحدود الى من اليه الحكم فهل يجوز للفقهاء اقامة الحدود في حال

السرقة عندهم

الغيبة

الغيبة جزم به الشيخان عملا بهذه الرواية لما ياتي ان للفقهاء الحكم بين الناس فكان اليهم اقامة الحدود ولما في تعطيل الحدود من
الفساد وقد روي ان من استخلفه سلطان ظالم على قوم وجعل اليه اقامة الحدود جاز له ان يقيمها عليهم على
الكمال ويعتقد انه انما يفعل ذلك باذن سلطان الحق لا باذن سلطان الجور ويجب على المؤمنين معونته وتمكينه من ذلك ما لم
يتعد الحق في ذلك وما هو مشروع في شريعة الاسلام فان تعدى من جعل اليه الحق لم يجز له القيام به ولا لاحد معاونته على ذلك
ومنع ابن ادريس في ذلك نعم لو خاف الانسان على نفسه من ترك اقامتها جاز له فعل ذلك للتقية ما لم يبلغ قتل النفوس فان
بلغ الحال ذلك لم يجز فعله لانه لا تقية في الدماء على حال وفي المنتهى لا يجوز لاحد اقامة الحدود الا للامام او من نصبه الامام
لاقامتها فلا يجوز لاحد سواهما اقامتها على حال وقد رخص في حال غيبة الامام ان يقيم الانسان الحد على مملوكه الى ان قال
قال الشيخ ره وقد رخص في حال غيبة الامام اقامة الحد على ولده وزوجته اذا امن الضرر ومنع ابن ادريس ذلك وسلمه في
العبد الى ان قال فهل يجوز للفقهاء اقامة الحدود في حال الغيبة جزم به الشيخان عملا بهذه الرواية وعندي في ذلك توقف
وقال فيما بعد ذلك بفاصلة قليلة قال الشيخان ره انه يجوز للفقهاء العارفين اقامة الحدود في حال غيبة الامام كما لهم
الحكم بين الناس مع الامن من الضرر الى ان قال وهو قوي عندي وفي التحرير لا يجوز لاحد اقامة الحدود غير الامام او من
نصبه الامام لاقامتها وقد رخص في حال غيبة الامام ان يقيم الانسان الحد على مملوكه اذا لم يخف ضررا على نفسه وماله ولا على
من المؤمنين قال الشيخ وقد رخص ايضا في حال الغيبة اقامة الحد على الولد والزوجة مع الامن ومنعه ابن ادريس وهل يجوز للفقهاء
اقامة الحدود حال الغيبة جزم به الشيخان وهو قوي عندي ويجب على الناس مساعدتهم على ذلك وفي القواعد واما اقامة الحدود
فانها للامام خاصة او من ياذن له وللفقهاء الشيعة في حال الغيبة ذلك وللمولى في حال الغيبة اقامة الحد على مملوكه وفي اقامته على ولده
وزوجته قول بالجواز ولو ولي من قبل الجائر عالما بتمكنه من وضع الاشياء في مواضعها ففي جواز اقامة الحد له بنية انه نائب عن
سلطان الحق نظر فان الزمه السلطان بها جاز ما لم يكن قتلا ظلما فلا تقية وان بلغ حد تلف نفسه وفي الارشاد خيرا الى
النهي عن المنكر لو افتقر الى الجرح او القتل افتقر الى اذن الامام على راي فلا يقام الحدود الا باذنه ويجوز اقامتها على
المملوك وقيل على الولد والزوجة وللفقيه الجامع لشرائط الافتاء وهي العدالة والمعرفة بالاحكام الشرعية عن ادلتها التفصيلية
اقامتها والحكم بين الناس بمذهب اهل الحق ويجب على الناس مساعدته على ذلك والترافع اليه والمؤخر لغيره ظالم
ان قال والوالي من قبل الجائر اذا تمكن من اقامة الحدود قيل جاز له معتقدا نيابة الامام والاحوط المنع وفي التبصرة

ولو افتقر الى الجراح لم يفعله الا باذن الامام والحدود لا يقيمها الا باذنه ويجوز للرجل اقامة الحد على عبده وولده وزوجته
اذا امن الضرر وللفقهاء اقامتها حال الغيبة مع الامن ويجب على الناس مساعدتهم وفي التلخيص مشيرا الى الامر بالمعروف
والنهي عن المنكر ويجبان بالقلب مطلقا وان لم يؤثر فباللسان فان لم يؤثر فباليد ما لم يبلغ الجراح فيشترط الامام على راى
وكذا اقامة الحدود والوالي من الجائر القادر يقيمها نيابة الاصل على راى ولو اضطر الى ما لا يجوز استحل الا الدماء ويجوز
النيابة عن العادل وقد يجب ويحرم عن غيره مع استحلال المحرم ويجوز لا معه وللفقهاء العارفين الحكم والفتوى ويجب مساعدتهم
والترافع اليهم وفي المختلف بعد ذكر الخلاف والنسبة الى السيد عدم افتقار النهي عن المنكر الى اذن الامام ولو احتاج الامر
الى الجرح والقتل بهذا اللفظ والاقرب ما قاله السيد وقال فيما بعد ذلك مشيرا الى اقامة الحدود والاقرب عندي جواز
ذلك للفقهاء الى ان قال والعجب ان ابن ادريس ادعى الاجماع في ذلك مع مخالفة مثل الشيخ وغيره من علمائنا فيه
وفي الدروس يقضي الامام بعلمه مطلقا وغيره في حقوق الناس وفي حقه تعالى قولان اقربهما القضاء وفيه في مباحث الامر
بالمعروف والحدود والتعزيرات الى الامام ونائبه ولو عموما ويجوز في حال الغيبة للفقيه الموصوف بما ياتي في القضاء اقامتها
مع المكنة ويجب على العامة تقويته ومنع المتغلب عليه مع الامكان ويجب عليه الافتاء مع الامن وعلى العامة المصير اليه فالترافع اليه
في الاحكام فيعصي مؤثر المخالف ويفسق ولا يكفي في الحكم والافتاء التقليد الى ان قال ويجوز للمولى اقامة الحد على رقيقه اذا
شاهد او اقر الرقيق او قامت عنده بينة ثبت عند الحاكم وعلى قول للاب اقامته على ولده وان نزل وللزوج على الزوجة
حرة او غيرها والاظهر منع على الامة ولاية الزوج والسيد ولا فرق بين الجلد والرجم لما روي انه لو وجد رجلا يزني بامراته
قتلهما ومنع الفاضل من الرجم والقطع بالسرقة ولا يشترط في الزوجة الدخول وفي اشتراط الدوام نظر اقربه المنع فيجوز اقامتها في المؤجل
وفي جواز اقامة المراة الحد على رقيقها والمكاتب على رقيقه والفاسق مطلقا نظر ولا يمكن اقامة الحد على المكاتب والمبعض ولو اشترك
الموليان اشتركا في الاستيفاء ولا يجوز لاحدهما الاستقلال ولو ولي من قبل الجائر كرها قيل له اقامة الحد معتقدا النيابة عن الامام
وهو الحسن ان كان مجتهدا والا فالمنع احسن وفي اللمعة ويجوز للفقهاء حال الغيبة اقامة الحدود مع الامن والحكم بين الناس مع اتصافهم
بصفات المفتي وهي الايمان والعدالة ومعرفة الاحكام بالدليل والقدرة على رد الفرع الى الاصول ويجب الترافع اليهم ويأثم الراد
عليهم ويجوز للزوج اقامة الحد على زوجته والوالد على ولده والسيد على عبده وفي غاية المرام واختار المصنف الجواز للفقهاء لان تعطيل الحدود
يفضي الى ارتكاب المحارم ولما رواه عمر بن حنظلة عن الصادق ع الى ان قال انظروا الى من كان منكم وقد روى حديثنا ونظر

فى حلالنا

في حلالنا وحرامنا وعرف احكامنا فارضوا به حكما فاني قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما بحكم الله استخف وعلينا رد والراد
علينا كالراد على الله وهو على حد الشرك بالله عز وجل دل على التراضي ووجوب قبول حكم عام انتهى فيظهر منه الميل الى الجواز وفي
تعليقات المحقق الثاني على الشرائع القول بالجواز مع التمكن من اقامتها على الوجه المعتبر والامن من الضرر له ولغيره من المؤمنين
وهو قوي ان الفقيه لا يخلو من قوة وفي تعليقاته على الارشاد بعد ان عنون كلام الارشاد وقيل وعلى الولد والزوجة بهذا اللفظ
الاصح انه لا بعد في الوالد والزوج من كونهما جامعين لشرائط الفتوى ليجوز له ذلك وقال في الوالي من قبل الجائر والاصح انه لا يجوز
له ذلك الا اذا كان بالصفات وفي المسالك بعد ان عنون عبارة المسالك من الشرائع اي قوله وقيل يجوز للفقهاء اقامة
الحدود في حال غيبة الامام ع بهذا اللفظ هذا القول مذهب الشيخين وجماعة من الاصحاب وبه رواية عن الصادق ع وفي
طريقها ضعف ولكن رواية عمر بن حنظلة مؤيدة لذلك فان اقامة الحدود ضرب من الحكم وفيه مصلحة كلية ولطف في ترك
المحارم وحسم لانتشار المفاسد وهو قوي وفي الروضة بعد التكلم في اقامة السيد والزوج والوالد على المملوك والزوجة والولد
وحال الحكم في المولى مشهور بين الاصحاب لم يخالف فيه الا الشاذ واما الاخران فذكره الشيخ ره وتبعه جماعة منهم المصنف
ودليله غير واضح واصالة المنع تقتضي العدم نعم لو كان المتولي فقيها فلا شبهة في الجواز وفي التنقيح بعد ان عنون عبارة النافع
وكذا قيل يقيم الفقهاء الحدود في زمان الغيبة القائل هو الشيخان وكذا سلار ما لم يكن قتلا او جرحا ومنع منه ابن ادريس
قال هو رواية شاذة واختاره العلامة قول الشيخان محتجا بان تعطيل الحدود يفضي الى ارتكاب المحارم وانتشار المفاسد
وذلك مطلوب الترك في نظر الشارع وبما رواه عمر بن حنظلة عن الصادق ع في حديث طويل يقول فيه انظروا الى من
كان منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا الى اخر الحديث قال وهذا يؤيده العمومات والنظر اما العمومات فقوله ص
العلماء ورثة الانبياء ومعلوم انهم لم يورثوا من المال شيئا فيكون وارثهم العلم او الحكم والاول تعريف المعرف فيكون
المراد هو الثاني وهو المطلوب وقوله ص علماء امتي كانبياء بني اسرائيل ومعلوم ان انبياء بني اسرائيل لهم اقامة الحدود واما النظر
فلان المقتضي لاقامة الحد قائم في صورتي حضور الامام وغيبته وليست الحكمة عائدة الى المقيم قطعا فيكون عائدة
الى مستحقه او الى نوع المكلفين وعلى التقديرين لا بد من اقامتها مطلقا واكتفى في غاية المرام والمهذب البارع
بنقل القولين من دون ترجيح احدهما على الاخر في البين قال في غاية المرام بعد ان اورد عبارة النافع مثل الشرائع
اي قوله وقيل للفقهاء ... اقامة الحدود حال غيبة الامام الى اخره بهذا الكلام هو قول الشيخ وابن الجنيد وسلار

واختاره العلامة ومنع ابن ادريس من اقامة الحد في حال الغيبة مطلقا على غير مملوك لاختصاص هذا الكلام بالامام او نائبه
وفي المهذب الثالثة للفقهاء اقامة الحدود على العموم وهو مذهب الشيخ في النهاية وابي علي واختاره العلامة لما تقدم
والرواية عمر بن حنظلة عن الصادق عم الى ان قال ومنع ابن ادريس من اقامة الحد من ذلك وقال ولا يقيم غير الامام الا
على المملوك وفي كنز العرفان مشيرا الى قوله تعالى ولا تأخذكم بهما رأفة في دين الله والخطاب بها وفي قوله فاجلدوا كل واحد
والائمة والحكام وفي آيات الاحكام للفاضل الاسترابادي في تفسير قوله تعالى الزانية والزاني والخطاب للحكام الشرع مما
النبي والائمة عليهم السلام ومن لا يتهم يجب عليهم اقامة الحد كل امرأة زنت ورجل زنى وفي الكفاية مشيرا الى القول بالجواز
ونقل الترجيح لهذا الاقوال الضعيفة بعموم الخ رفع الف وفي المفاتيح وكذا للامر بالمعروف والنهي عن المنكر مما غير منكره
باذنهم عم ونسبة القول بالجواز النيابة قرينة عليها من المفيد وكذا اقامة الحدود والتعزيرات وساير السياسات
الدينية فان للفقهاء المأمونين اقامتها في الغيبة بحق النيابة عنه اذا امنوا الخطر على انفسهم او احد من المسلمين على الاصح
وفاقا للشيخين والعلامة وجماعة لانهم مأذونون من قبلهم عم في امثال هذه العبارات المتعلقة بالمرام الصادرة
من علماء العظام والمتحصل منها اقوال الاول يجوز للفقهاء في هذه الاعصار التي غاب الحجة فيها عن الابصار والانظار
اقامة الحدود والتعزيرات عند التمكن منها على كافة المكلفين المستحقين لها لارتكاب موجبها ولم يكونوا من العبيد
والاولاد والازواج بل وجبت عليهم ح وهو مختار المقنعة والمراسم والكافي لابي الصلاح والمبسوط والخلاف
والفقيه والجامع والتحرير والقواعد والارشاد والمختلف والتبصرة والدروس واللمعة وغاية المراد وتعليقات
المحقق الثاني على الشرائع والارشاد والمسالك والروضة والتنقيح وكنز العرفان والمفاتيح فلاحظ عباراتهم السالفة
ويمكن حمل العبارة السالفة من شيخنا الراوندي لتصريح بانه لابد ان يكون ممن نصبوهم لاقامة الحدود فقط والثاني
عدم الجواز للوالي على عبيدهم وهو مختار السرائر وقد سمعت عبارته والثالث جوازها لمن استخلفه سلطان ظالم
على قوم واجازه اقامة الحدود مع اعتقاد انه انما يفعلها باذن سلطان الحق لا باذن سلطان الجور وكذا جوازها
للوالد على ولده والزوج على زوجه والسيد على عبده وعدم الجواز لغيرهم ولو كان فقيها وتمكن من اقامتها
وهو الظاهر من الشيخ الطائفة في النهاية فلاحظ عبارتها السالفة ثم اختلف كلماتهم في بيان المراد من ذلك
فالظاهر من بعضهم لا يعتبر في اقامة الوالد والزوج والسيد على الولد والزوجة والمملوك اذن الامام ولا كونهم

جامعين لشرائط الفتوى فيسوغ لهم ذلك ولو مع عدم اذنهم ولو مع التمكن منه وعدم تحقق الشرائط وهو الظاهر من كلام
في النهاية وقد سلف فليلاحظ والمصرح به في المبسوط لكن في العبد حيث قال للسيد ان يقيم الحد على ما ملكت يمينه بغير
اذن الامام الى آخر عبارته السالفة والظاهر منها دعوى اتفاق علمائنا عليه قال اما الكلام في صفة الذي له اقامة
الحد فجملته انه لابد ان يكون ثقة من اهل العلم بقدر الحدود بالطش في نفسه فاذا كان كذلك فله اقامته بنفسه وان
ضعيفا في نفسه وكل من يقيم عليه وان كان فاسقا او مكاتبا قال بعضهم ليس له ذلك لانها ولاية والرق والفسق
ينافيان الولاية وقال آخرون له ذلك لانه يستحق ذلك بحق الملك فلا يؤثر الفسق كالتزويج فان للسيد ان يزوج
امته وان كان فاسقا وهو الاقوى عندي لعموم الاخبار التي وردت في ذلك فان كان السيد امرأة قال قوم
لها ذلك وهو الصحيح عندي وقال آخرون ليس لها ذلك كالفاسق والمكاتب فمن قال لها ذلك اقامته بنفسها ومن
قال ليس لها ذلك منهم من قال يقيمه الامام وقال بعضهم يقيمه وليها الذي يزوجها كما اليه تزويجها واقامها والظاهر من
كلام النهاية انه فيما اذا تمكن سلطان الحق من اقامة الحدود لقوله وقد رخص في حال قصوره الى آخر لكنه اعم من ان يكون
كل من الوالد والزوج والسيد فقيها او لا لكن ظاهر العلامة في المختلف حمله على حال الفقهاء قال قال الشيخ في النهاية وقد رخص
في حال قصور ايدي ائمة الحق وتغلب الظالمين ان يقيم الانسان الحد على ولده واهله ومماليكه اذا لم يخف في ذلك ضررا من
الظالمين وامن من بوائقهم انتهى ثم بين ذلك ثم لم يجز ذلك التعرض لذلك على حال وكذا قال ابن البراج ومنع سلار من ذلك
وقال ابن ادريس الاقوى عندي انه لا يجوز له ان يقيم الحدود الا على عبده فحسب دون ما عداه من الاهل والقرابات لما
ورد في العبيد من الاخبار واستفاض به النقل بين الخاص والعام والاقرب الاول لنا انه اشترط فيه ان يكون
فقيها وسيأتي بيان تجويز ذلك للفقهاء انتهى ثم ان ما عزاه الى سلار فليس بصحيح اذ مقتضاه ان سلار منع من اقامة
الاب والزوج والسيد مع انه جوز للفقهاء هذه الحدود على الولد والزوجة والعبد وهو غير صحيح قطعا لما عرفت من تصريحه
بتفويض الائمة اقامة الحدود للفقهاء فنقول ان المفروض في الموارد الثلاثة مع تحقق الفقهاء لو لم يكن اكده وادخل في اقامة
الحدود ولم يكن منافيا قطعا والظاهر ان المعاني لكلام سلار هي ذلك هو قوله والاول ثبت بعد قوله فقد روي ان للسلطان
ان يقيم على ولده وعبده الحدود واذا كان فقيها لكنه لا يصح لذلك بل مفاده احد الوجهين الذين اوردناهما عند ايراد
عبارته فلاحظ حتى يتضح ذلك الحال فحمل كلامه على ما حمل عليه غير جيد وان وافقه المحققين في الايضاح وشيخنا الشهيد

في غاية المرام في ذلك وغيرهما كما ستقف عليه وتنقيح المقام يستدعي ان يبحث في مقامات **الاول** في جواز اقامة الحد
المولى الحد على مماليكه فنقول والظاهر انه مما لا خلاف فيه بين الاصحاب في الجملة وقد عرفت التصريح به وبعدم الافتقار فيه
الى اذن الامام من المبسوط ومشكل الخلاف قال للسيد ان يقيم الحد على ما ملكت يمينه بغير اذن الامام سواء كان
عبدا او امة مزوجة كانت الامة او غير مزوجة وبه قال ابن مسعود وابن عمر وابو برزة وفاطمة عليها السلام وعائشة وحفصة
ومن التابعين الحسن البصري وعلقمة والاسود ومن الفقهاء الاوزاعي والثوري والشافعي واحمد واسحق وقال ابو حنيفة
واصحابه ليس له ذلك والاقامة والاقامة الى الائمة وقال مالك ان كان عبدا اقام عليه السيد الحدود وان كان امة ليس
له الا في القتل ذلك وان كان لها زوج لم يقم عليها لانه لا بد عليها دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم وفيه ايضا للسيد
اقامة الحد على مملوكه في شرب قولان الاصح مثل ما قلناه وفي القتل بالردة واتفقا عليه الشافعي في شرب الخمر قولا واحدا
وفي القطع والسرقة قولان الاصح مثل ما قلناه وفي القتل بالردة على وجهين دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم وفيه ايضا يقيم
السيد الحد على مملوكه بالاقرار [?] والبينة وعلمه ووافقنا الشافعي في الاعتراف قولا واحدا وفي البينة على قولين وكذلك
في العلم دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم وفيه ايضا اذا كان السيد فاسقا او مكاتبا او امرأة كان له اقامة الحد على
مملوكه وللشافعي فيه وجهان **احدهما** مثل ما قلناه **والثاني** ليس كذلك لان الفسق ينافيه دليلنا عموم الاخبار التي
وردت بان للسيد اقامة الحد على مملوكه ولم يفصل **والحاصل** ان جواز اقامة السيد الحد على عبده مما لا خلاف فيه
لانه المصرح به في المقنعة والنهاية والمبسوط والخلاف والوسيلة والغنية والسرائر والشرائع والمنتهى والتذكرة
والتحرير ولمعة [?] والقواعد والارشاد والتبصرة والتلخيص والدروس واللمعة وغاية المراد وتعليقات المحقق الثاني
على الشرائع والارشاد والروضة والمسالك وغيرهم ومن الخلاف في موضع والغنية عليه الاجماع وعبارة الخلاف قد سمعته
وفي الغنية يجوز للسيد اقامة الحد على من ملكت يمينه بغير اذن الامام ولا يجوز لغير السيد ذلك الا باذنه كل ذلك بدليل اجماع الطائفة
عليه وفيه الجملة والظاهر انه مما لا خلاف فيه بين علمائنا واما ما يظهر من المختلف حيث قال **قال الشيخ في النهاية** وقد رخص
في حال قصور ايدي ائمة الحق وتغلب الظالمين ان يقيم الانسان الحد على ولده واهله ومماليكه اذا لم يخف في ذلك
ضررا من الظالمين وامن بوائقهم فمتى لم يامن ذلك لم يجز له التعرض لذلك على حال وكذا قال ابن البراج ومنع سلار
من ذلك وقال ابن ادريس الاقوى عندي انه لا يجوز له ان يقيم الحدود الا على عبده خاصة دون ما عداه من الاهل

القرابات

والقرابات لغير مطابق لما نبهنا عليه والجود [?] ان يكون الموضع [?] له في ذلك كلام سلار والاول اثبت لعبد قوله وقد روي ان للانسان ان
يقيم على ولده وعبده الحدود اذا كان فقيها ولم يخف من ذلك على نفسه والاول اثبت فيتوهم من ظاهره ان المدلول عليه
بالرواية يكون غير اثبت عنده فيكون اقامة السيد الحد على عبده غير مرضي عنده لكنك قد عرفت مما اوضحناه في بيان مراده انه ليس
مراده وهو ظاهر والظاهر ان ما ذكره شيخنا ابن فهد **في المهذب** وشيخنا الشهيد الثاني **في المسالك والروضة** منشاؤه التاويل
على ما في المختلف **قال في المهذب** واما اقامة الحد على المملوك فمختار الشيخ والقاضي وابن ادريس والعلامة ومنع سلار
وكلام الروضة قد سمعته **قال في المسالك** جواز اقامة السيد الحد على مملوكه هو المشهور بين الاصحاب ولم يخالف فيه
الشيخ بهذا اللفظ وهو سلار رحمه الله فانه منع من اقامته غير الامام مطلقا انتهى وهو غير صحيح قطعا وكيف مع انه كلام صريح
في ان الائمة فوضوا اقامة الحدود الى الفقهاء فلاحظ كلامه السالف والحاصل ان ما نسبوه الى سلار غير صحيح ومما يرشدك
الى انتفاء الخلاف في المسئلة بين علمائنا كلام شيخ الطائفة **في المبسوط** قال للسيد ان يقيم الحد على ما ملكت يمينه بغير اذن
الامام عبدا كان او امة مزوجة كانت او غير مزوجة عندنا وعند جماعة وقال قوم ليس له ذلك وفي موضعين من هذا الكلام اشارة
الى انتفاء الخلاف في علمائنا احدهما قوله عندنا والثاني نسبة الخلاف الى العامة واوضح منه في الدلالة عليها عبارة المذكورة
من الخلاف بل الظاهر منه ان اكثر المخالف لنا ايضا وافقونا على ذلك ويرشدك اليه ايضا كلام الغنية حيث قال بعد دعوى
اجماع الطائفة ويحتج على المخالف في السيد بما رواه من قوله اقيموا الحدود على ما ملكت ايمانكم فالظاهر من جميع ما ذكر ان
الخلاف في المسئلة في الجملة غير ظاهر وربما يومي اليه كلام الشرائع والقواعد والارشاد وغيرها فليلاحظ والحاصل هو انا لم نجد
المخالف في المسئلة ولا نقل ناقل سوى العلامة وشيخنا ابن فهد وشيخنا الشهيد الثاني وهم قد صرحوا بنسبة الخلاف الى سلار
وقد علمت عدم استقامته فلو لم يجعل المخالف كما احتملناه غيره لكنه بعد [illegible] وتبين الخلاف مما لا يعول عليه واما ما عزاه
عن المحقق في النافع من نسبة جواز الاقامة الى قيل فهو غير مستلزم لانكاره الجواز لاحتمال التردد مضافا الى انه يمكن ان يرى
ان ذلك باعتبار الجمع بين الزوجة والولد والمملوك وربما يومي اليه كلامه في الشرائع حيث قطع اولا بجواز اقامة المولى
الحد على مملوكه وجعل التردد مختصا باقامة الوالد والزوج الحد على الولد والزوجة على ان المملوك غير مذكور في بعض نسخ المعتبرة
من النافع واما ما نقلناه في الجملة لا ستقف عليه من ان الظاهر من سلار والعلامة في المختلف انما يقولان به عند فقد الولي
لا مطلقا وستقف على تحقيق الحال في ذلك لكنه لا يكفي لتصحيح كلامهما كما لا يخفى وجهه على من لاحظهما وربما يظهر من

صاحب جامع التردد في ذلك حيث نسبه الى الرواية فقال وروي ان السيد يقيم الحد على ما ملكت يمينه والوالد على ولده لكنه
يمكن ان يكون وجهه ما نبهنا عليه من حيث الاطلاق بل الظاهر ذلك وعلى اي حال ان جواز اقامة السيد الحد على مملوكه مما لا ينبغي
التامل فيه والمستفيضة مضافا الى الاجماع المنقول في العدة مواضع من الخلاف والغنية وعدم ظهور الخلاف في المسئلة
عدة نصوص منها ما تمسك به جماعة من الاعيان منهم شيخ الطائفة في الخلاف حيث قال روي عن علي ع ان النبي صلى قال
اقيموا الحدود على ما ملكت ايمانكم وقصوره من حيث انه من طرقهم بعد الاعتقاد بالعمل غير ضاير ومنها الصحيح المروي في باب
النوادر من حدود الكافي وفي باب كتاب الحدود من التهذيب عن ابي بصير عن ابي جعفر ع قال من ضرب مملوكا حدا من الحدود
من غير حد اوجبه المملوك على نفسه لم يكن لضاربه كفارة الا عتقه بناء على ان المستفاد منه جواز اقامة الحد عند ارتكاب
موجبه لكن يمكن التامل في ذلك اذ غاية ما يستفاد منه انه من ضرب مملوك احد حدا ايجابه على نفسه حدا لم يكن كفارته عتقه
واما الدلالة على الجواز فلا ومنها الموثق كالصحيح المروي في اواخر باب النوادر من حدود الكافي عن عثمن بن عيسى عن
سحق بن عمار قال قلت لابي عبد الله ع ربما ضربت الغلام في بعض ما يجرم فقال وكم تضربه فقلت ربما ضربته مائة فقال مائة
فاعاد ذلك مرتين ثم قال حد الزنا اتق الله فقلت جعلت فداك فكم ينبغي لي ان اضربه فقال واحدا فقال والله لو علم
اني ما اضربه الا واحدا ما ترك لي شيئا الا افسده

خاتمة فی المتفرقات سوآل ضعیفهٔ قلیله که در سیادت او هست لکن سن او به پنجاه و هفت رسیده خون حیض می بیند بطور
بطور طبیعیه قبل از پنجاه می دید با این شرط حکم بصحت نسب و سیادت او می توان نمود یا نه جواب خون حیض دیدن دلیل
سیادت نمیشود بجهة آنکه جمعی از فقها از جمله محقق مرحوم در کتاب شرایع قایل شده اند بر اینکه سن یاس در قاطبه زنان
شصت سال است بر فرض بطلان این قول و حقیقة قول تفصیل ما بین قرشیه و غیرها باین نحو نسا قرشیه حیض می بینند تا شصت
سال و غیر قرشیه تا پنجاه سال اینجا از این شخص چیزی که مسلم است که حیض دیدن بعد از پنجاه سال دلیل قرشی بودن زن است و
مستلزم سیادت نیست چه نسبت ما بین سیده و قرشی عموم و خصوص مطلق است یعنی هر سیده قرشی است اما هر قرشی سید نیست توضیح
مطلب مقتضی این است که گفته شود قرشی کسانی را میگویند که منسوب باشند بنضر بن کنانه که جد فخر کاینات است در مرتبه
دوازدهم یعنی جد دوازدهم آن سرور است نسب آن سرور در مرتبه سیزدهم با ایشان میرسد باین نحو که محمد بن عبد الله بن
عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن زید بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه
و اسم او قریش بوده لهذا منسوب باو را قریشی می گویند و سید بنا بر مشهور ما بین فقها کسانی هستند که منسوب باشند
از جانب پدر بهاشم که جد ثانی جناب ختم انبیاء و سید رسل است پس هر سیدی قرشی است و هر قرشی سید نیست علاوه اینکه
چنانچه از فقها ذکر نموده اند بنا بر قول تفصیل و بطلان قول باطلاق حیض دیدن بعد از پنجاه سال مستلزم قرشی بودن
هم نیست نظر باینکه چنانچه این حکم را نسبت بقرشی فرموده اند به نبطیه نیز فرموده اند و نبطیه طایفه دیگرند در مقابل
قرشی پس حیض دیدن بعد از پنجاه سال بنا بر بطلان قول باطلاق مستلزم این است از احد قبیل بوده باشند یا قرشی
یا نبطی والعلم عند الله تعالی و اهل البیت سوآل مشهور ما بین ناس این است که شهادت جناب سید اوصیا در بیست
و یکم ماه مبارک رمضان واقع است تاریخ تولد آن جناب برا شخص جهت التماس این است که از آنجا بیان فرموده
جواب آنچه مشهور است آنست که تولد آنجناب در روز سیزدهم ماه رجب واقع شده تصریح باین فرموده شیخ مفید
در کتاب مقنعه و ارشاد و شیخ طوسی و علامه و شیخ شهید و غیرهم اعلی الله مقامهم و شیخ طوسی در کتاب مصباح بسند
صحیح عن صفوان از جناب کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرموده که جناب حضرت
امیر المؤمنین ع متولد شده در روز یکشنبه هفتم ماه شعبان و بعضی از علما عامه نقل نموده که تولد سعادت مآب آن
سرور در بیست و سیم ماه شعبان بوده سوآل عدد غزوات جناب رسول خدا را اسم بیان فرمائی که چند غزوه بوده جواب

عدد غزوات آن جناب چنانچه شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان در تفسیر سورهٔ آل عمران ذکر فرموده اند در آیهٔ ولقد نصرکم
الله ببدر وانتم اذلة چنین است شش غزوه است اول غزوهٔ ابواء دوم غزوهٔ بواط سیم غزوهٔ عشیره چهارم غزوهٔ بدر اولی
خامس غزوه بدر کبری سادس غزوه بنی سلیم سابع غزوة السویق ثامن غزوه ذی امر تاسع غزوهٔ احد عاشر غزوه
بحران حادی عشر غزوه سب ثانی عشر غزوه بنی النضیر ثالث عشر غزوه ذات الرقاع رابع عشر غزوه بدر الاخری خامس عشر غزوه
دومة الجندل سادس عشر غزوة الخندق سابع عشر غزوه بنی قریظه ثامن عشر غزوه بنی لحیان تاسع عشر غزوهٔ بنی قرد عشرون
غزوه بنی المصطلق بیست ویکم غزوهٔ حدیبیه بیست ودوم غزوه خیبر بیست وسیم غزوة الفتح که فتح مکه بوده باشد بیست وچهارم
غزوهٔ حنین بیست وپنجم غزوة الطائف بیست وششم غزوه تبوک سؤال در مسجد رسول خدا در مدینه منوره ستونی هست که
مشهور است باستوانهٔ ابی لبابه واو نوشته شده که استوانة التوبه وجه از اینجهت خواهش دارند که مطلع باشند حقیقه
انرا بیان فرمایند جواب ابو لبابه یکی از اصحاب جناب رسول خدا صلعم بود واین شخص معصیتی عظیم از او صادر شده بعد
نادم شده لشدت خواست تکافی آن نموده باشد خود را باین ستون بست وقسم یاد نمود که چیزی نخورد ونیاشامد تا توبه
او قبول شود یا بمیرد و در بیان آن معصیت اختلاف است روی شیخ الطبرسی فی مجمع البیان فی سورة الانفال
فی تفسیر آیه یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتکم وانتم تعلمون عن مولانا الباقر والصادق علیهم السلام
انهما قالا نزلت هذه الآیة فی ابی لبابة بن عبد المنذر الانصاری وذلک ان رسول الله صلعم حاصر یهود بنی قریظة احدی و
عشرین لیلة فسألوا رسول الله صلعم الصلح علی ما صالح علیه اخوانهم من بنی النضیر علی ان یسیر الی اخوانهم الی اذرعات واریحا من
ارض الشام فابی ان یعطیهم ذلک رسول الله الا ان ینزلوا علی حکم سعد بن معاذ فقالوا ارسل الینا ابا لبابه وکان
مناصحا لهم لان عیاله وماله وولده کانت عندهم فبعثه رسول الله صلعم فاتاهم فقالوا ما تری یا ابا لبابه فو الله ما زالت قدمای
من مکانهما حتی عرفت انی خنت الله ورسوله فنزلت الآیة فیه فلما نزلت شد نفسه علی ساریة من سواری المسجد وقال والله لا اذوق
طعاما ولا شرابا حتی اموت او یتوب الله علی فمکث سبعة ایام لا یذوق فیه طعاما ولا شرابا حتی خر مغشیا علیه ثم تاب الله علیه فقیل له یا
ابا لبابه قد تیب علیک فقال لا والله لا احل نفسی حتی یکون رسول الله هو الذی یحلنی فجاءه فحله بیده ثم قال ابو لبابه
ان من تمام توبتی ان اهجر دار قومی التی اصبت فیها الذنب وان انخلع من مالی فقال له النبی صلعم یجزیک الثلث ان
تصدق به ولا یخفی ان المستفاد من هذه الروایة ان المعصیة الداعیة لابی لبابة الی شد نفسه تلک

الاسطوا

الاسطوانة هی التی منه الشدیدة المذکورة وذکر شیخنا الطبرسی ایضا فی مجمع البیان فی سورة التوبة فی تفسیر آیة وآخرون اعترفوا
بذنوبهم خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم والله غفور رحیم ما هذا لفظه قال ابو حمزة الثمالی بلغنا انهم
ثلثة نفر من الانصار ابو لبابة بن عبد المنذر وثعلبة بن ودیعة واوس بن حذام تخلفوا عن رسول الله صلعم عند مخرجه الی تبوک
فلما بلغهم ما انزل الله فیمن تخلف عن نبیه ایقنوا بالهلاک واوثقوا انفسهم بسواری المسجد فلم یزالوا کذلک حتی قدم رسول الله
صلعم فسأل عنهم فذکروا له انهم اقسموا لا یحلون انفسهم حتی یکون رسول الله یحلهم فقال رسول الله وانا اقسم ان لا اکون اول
من حلهم الا ان اومر فیهم بامر فلما نزل عسی الله ان یتوب علیهم عمد رسول الله صلعم فحلهم فانطلقوا فجاؤا باموالهم الی رسول الله صلعم
فقالوا هذه اموالنا التی خلفتنا عنک فخذها وتصدق بها فقال صلعم ما امرت فیها بامر فنزل خذ من اموالهم صدقة تطهرهم
وتزکیهم بها وصل علیهم ان صلوتک سکن لهم   من عبد ذلیل لم یال جهدا فی کثرة الاخلاص الی سید جلیل لم
یقصر شیئا فی قلة الاشفاق نذکر بعد حمد المعلوم عموم الحرمان ان ذلک الفقیر المستفیض من مشکاة جودکم استقصی ملاحظه فیه
ودیعة وغیرها استصعب فهمه علی وذکر ابین ذلک الجناب العلامة والحضرة الفهامة لیبین علیه کله ویتبع علیه بتحققه وهو ان
الادعیة التی یستحب ان یدعی بها فی کل یوم من شهر رمضان وما طول بها المجلسی فی خلاصة کتاب معمول للادعیة فقلنا
بعده بها لو کان المعهود یا اللهم شهر رمضان الذی انزلت فیه القرآن المزید احرسنی من حیث لا احترس وصل اللهم
علی محمد وآل محمد وسلم تسلیما کثیرا کثیرا وفیه مواضع لا تمشی علی ما یذهب نحن معاشر الامامیة الیه من حصر موضع لیلة القدر فی
شهر رمضان وفی اللیالی الآخر والثلث منه او اللیلتین الاخریین منها فمنها قوله اللهم صل علی محمد وآل محمد وفقنی
فیه لیلة القدر ومنها قوله اسئلک باسمک بسم الله الرحمن الرحیم ان کنت قضیت فی هذه اللیلة الی ان قال وان لم تکن
قضیت ومنها قوله اللهم انی اسئلک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تجعل فیما تقضی الخ اما الاول فان الظاهر استحباب الدعاء
فی کل یوم یوجب عدم وجوب لیلة القدر فی شهر رمضان فانه حسن طلب التوفیق للیلة القدر فی کل یوم یدل علی تحققها فی اللیالی
قبل ذلک قطعا اذ الحسن طلب التوفیق للیلة القدر فی الیوم الاخر من الشهر یوجب تحققها فیما بعد شهر رمضان وهو
فیه قطعا وبهذا ذکرنا من الالزام یعلم ان القول باستتار لیلة القدر فی شهر رمضان لا معنی لهذه الفقره مطلقا وعلی القول
الاخرین لا معنی لما بعد الثانی من عشر اما العشرین وفی الثالث والعشرین ولو وجه یحمل علی التقیة اتفاقا ای ذهاب بعض
الناس الی استتار لیلة القدر فی جمیع السنة نقول هذا یوجب اسقاط هذه الفقره عند عدم التقیة واللهم زحمتی

قال الشيخ الطبرسي قدس الله نفسه القدوسي والكفعمي وابن طاوس والعلامة المجلسي طيب الله نفوسهم قد ذكروا هذا الدعا
بتمامه في كتبهم التي لم يتعقبوا فيها اصلا لكونها مشحونة بعين الشك ولم يجد وجه وهم وغيره مما التقية فيه اشد وتركه ذكره في الكتب
اشد **واما الثاني** فلعدم موافقته للاول من الاقوال لدلالته على خروج الاول من رمضان ودخول الاولى من شوال
بل وما بعده وعدم مطابقته للقولين الاخيرين ايضا لدلالته على تحقق الشك في جميع ليالي الشهر فيرالاولى من الشوال
بل وما بعدها وفي احتمال الحمل على التقية ما ذكرناه **واما الثالث** والكلام فيه قريب من الكلام في الاول لو لم يكن اباه
ثم ان السيد الاجل ... لم يرتض البلغ لغريضتي فخرج من موطنه وبلغ بكم ... فبهذا السلام الى من اوصى
في اول الكلام وهو بين السطر في اولها دون الثانية بل الاستبعد في نظري ان اجري به القلم لكن ليس ذلك مما تقتضيه
الراقم والممكن حمل الفقرة على تطابق الواقع والقرينة حالي والله تعالى العالم **واما الاشكال** الذي ذكرتموه فهو في محله
ولقد كان خطر ببالي في سالف الزمان اوان تشرفي بجوار ائمة الانام عليهم آلاف التحية والسلام واوردته هناك
على جناب السيد السند جامع المكارم في السر والعلن المغفور المبرور المرحوم السيد محسن رفع الله قدره لكن الجواب عنه
على القول الذي ذكرتم من استتار ليلة القدر في شهر رمضان ممكن بل سهل وذلك لان القول بذلك لا يكون لان
القول بذلك لا يكون الا عن دليل وهو ظاهر وذلك الدليل يوجب المصير الى ان الدعاء المذكور انما يدعى به في غير اليوم الاخير وتمامية
هذا الحمل يؤيده ما في الدعاء وهو لفظة فيه في قوله وتقضي فيه لليلة القدر فكل يوم مذكور في كلام الشيخ الطائفة مخصص
بذلك لذلك كان منذ زمان طويل تركت الدعاء به في اليوم الثالث والعشرين الى آخره لذلك والحمل على التقية ايضا ممكن
واما الاشكال الذي ذكرتموه فيمكن دفعه بانه ليس من دأب المحدثين حديثا من قديم اسقاط ما ينبغي فيه من الاحاديث كما لا يخفى
على مطلع بكتب الاخبار نعم ان المناسب على التقدير التقية في كتب الادعية ليلة لكنه ليس بشيء جديد فان ترك التقية
على المناسب في الكتب غير عزيز واما ما ذكرتم من كون الكتب الذي اشتملت على هذه الدعا من شيخ الطائفة وابن طاوس والكفعمي مشحونة
بعين الشك ومن تجدد حقد وهم فلم يخطر في ان هؤلاء الاماجد العظام رتبة وبلغتهم صريحا في كتبهم في مواضع فضلا عن كونها مشحونة
بذلك لكن عدم الوجدان لا يصلح المعارضة سيما دعي الوجود وما ماحية الكتب للتفحص ذلك في هذا الآن اصلا وانتم ان عثرتم به
في كتبهم كلامهم احق الاتباع والصدق وان كان في نظري بعيدا في الغاية لكن بعد ادعائكم بالقطع بالوجود يوجب ذلك ... في
الاعتقاد ... الاعتقادية فيما قبل لكن ان عنيتم موضع التصريح كان احسن واما زيارت عاشورا المعلوم ... بجهة لوشه

ان

انما الكلام لا في الصراحة ولا في الارشاد واما العلامة المجلسي ره من كلامه كما ذكر لكن معلوم انه نقل الدعا من كتب المشايخ
وقد عرفت ان التغيير والاسقاط غير معهود بينهم ويمكن الجواب من وجه آخر وهو ان الدعا المذكور يدعى به تعبدا وقد ورد منهم
الدعا بكل يوم يقرأ كل يوم لذلك وهو نظير الدعا الذي ورد في صلوة الميت **اللهم انا لا نعلم منه الا خيرا** فانه يدعى به ولو كان الميت
فاسقا ظاهرا ويمكن ان يكون الوجه فيه ما ذكر ان الممكن التوجيه بوجه آخر ان الفقرات الثلثة المذكورة مختلفة ويمكن الجواب
من الفقرة الاخيرة بوجه آخر تقريره ان قوله ان تجعل فيما تقضي وتقدر من الامر العظيم المحتوم في ليلة القدر من
القضاء الذي لا يرد ولا يبدل ان تكتبني الى آخره غاية لتقضيه وذلك سوال منه تم ان تجعل من الامر المحتوم في ليلة
القدر وكذا سواء كان من ليلة القدر في هذا الشهر او شهر الرمضان الاتي فعندي امكان كونه من الشهر الحاضر فيصرف اليه
وعند عدمه يصرف الى شهر الاتي وبهذا الحال في قوله تم وتقضي فيه ليلة القدر على افضل حال تحب ان يكون عليها احد
او لك فقبل انقضاء ليلة القدر من هذا الشهر ينوى شهر رمضان الحاضر وبعد الانقضاء ينوي شهر الآتي فقبل الثالث
والعشرين من الشهر ينوي من الضمير في فيه هذا الشهر وبعده الى آخر الشهر ينوي منه شهر الآتي فلا اشكال غاية ما في الباب انه
مخالف الظاهر لكن مخالفة الظاهر بعد قيام الداعي لا حرج في ذلك تم **سوال** آية الكرسي عبارت است از آيه **الله لا اله**
الا هو الحي القيوم الى آخر قوله تعالى **وهو العلي العظيم** يا عبارت است از آيه شريفه مذكوره الى قوله **هم فيها خالدون**
جواب اين مطلب محل خلاف مابين فقهاست از جانبي از اعاظم فقها ظاهر ميشود كه آية الكرسي تا هم فيها خالدون بوده
منهم شيخ الطائفة **قال في المصباح** في عمل ذي الحجة عند ذكر اليوم الرابع والعشرون منه ما هذا لفظه في هذا اليوم تصدق
امير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه بخاتمه وهو راكع وروي عن الصادق عليه السلام انه قال من صلى في هذا اليوم ركعتين قبل
الزوال بنصف ساعة شكرا لله على ما به عليه وخصه به يقرأ في كل ركعة ام الكتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد
وعشر مرات آية الكرسي الى قوله **هم فيها خالدون** وعشر مرات انا انزلناه عدلت عند الله عز وجل مائة الف حجة ومائة الف
عمرة ولم يسئل الله عز وجل حاجة من حوائج الدنيا والآخرة الا قضيت كائنة ما كانت ان شاء الله عز وجل وهذه الصلوة رويناها
في يوم الغدير من يعينها انتهى وهذا الكلام منه اشارة الى ما ذكره في يوم الغدير وهو هذا اذا كان يوم الغدير وحضرت عند
امير المؤمنين عليه السلام في مسجد الكوفة وحيث كان من البلاد فاغتسل في صدر النهار منه فاذا بقي الى الزوال نصف ساعة
فصل ركعتين يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله احد عشر مرات وآية الكرسي عشر مرات وانا انزلناه

عشر مرات الی آخره و چونکه آیة الکرسی را در روز بیست چهارم تفسیر فرموده اند تا هم فیها خالدون و بعد فرموده اند
این همان زمان است بعینها که در روز عید غدیر ذکر فرموده اند در اینجا آیة الکرسی را مطلق ذکر فرموده اند مشخص است این
معنی آن در وقتی میشود که آن مرحوم معتقد این بوده باشد که آیة الکرسی ممتد است تا هم فیها خالدون و هو المطلوب مجملا تفسیر کرده
در نماز روز بیست چهارم مذکور است بالاخود مرحوم شیخ است باین معنی که مذکور در حدیث آیة الکرسی مطلق بوده یا از
اجزای حدیث است اگر اول است میگوئیم این نمیشود مگر آنکه صاحب تفسیر معتقد این بوده باشد که آیة الکرسی ممتد است تا هم
مذکور پس دلالت این کلام بنا بر این تقدیر که صاحب کلام معتقد امتداد آنست تا خالدون از فرط ظهور محتاج به بیان نیست
و اگر ثانی است چنانچه همین ظاهر است و اول بسیار بعید است باز میتوان دلیل عبارة مذکوره آنست که آن مرحوم معتقد امتداد
اصل آیة الکرسی است تا خالدون چنانچه بیان شد و از اینجا مذکور شد مشخص میشود که مراد آن مرحوم از آیة الکرسی
در کتاب نهایه و مبسوط در نماز روز عید غدیر تا خالدون خواهد بود قال فی النهایة ویستحب ان یفعل الانسان
یوم الغدیر اذا بقی الی الزوال نصف ساعة بعد ان یغتسل رکعتین یقرأ فی کل رکعتین واحدة منهما الحمد مرة و قل هو الله
احد عشر مرات و آیة الکرسی عشر مرات و انا انزلناه عشر مرات فاذا سلم دعا بالدعاء المعروف و عبارت آن مرحوم در مبسوط
مثل عبارت نهایه است پس آنچه در کتاب مصباح فرموده اند همین مراد ایشان است در این دو کتاب مگر در هر جا که لفظ آیة
الکرسی در کتب ایشان مذکور شده باشد مگر آنکه قرینه بر خلاف آن یافت شود و احتمال آنکه مراد المرحوم از لفظ بعینها اصل آیة الکرسی
تا هم که مذکور شد بسیار بعید است از کتاب آن حکمی جهت که با تحقق قرینه و آن منتفی است مجملا ظاهر از آنچه مرحوم در
کتاب مصباح ذکر فرموده است که آن مرحوم معتقد این بوده باشد که آیة الکرسی ممتد است تا هم فیها خالدون و مذکور این
جزئیست که مذکور خواهد شد بعد از این در بیان دلالت عبارت مرحوم علامه و غیره بر این مطلب و منهم سید بن طاوس
فان کلامه فی الاقبال مطابق الکلام المذکور للشیخ الطائفة قال فصل فیما نذکره من عمل زائد فی هذا الیوم عظیم الشأن
رویناه ذلک عن جماعة من الاعیان و الاخوان احدهم جدی ابو جعفر الطوسی الی ان قال روی عن الصادق انه قال من صلی
فی هذا الیوم رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة شکرا لله علی ما من به علیه و خصه به تقرأ فی کل رکعة ام الکتاب مرة واحدة
و عشر مرات قل هو الله احد و عشر مرات آیة الکرسی الی هم فیها خالدون و عشر مرات انا انزلناه فی لیلة القدر عدلت
عند الله مائة الف حجة الی ان قال و هذه الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر و قد اتضح الحال فی وجه دلالته علی المرام

مما سلفنا

مما سلفناه فی کلام هذا الاعلام و منهم العلامه اعلی الله مقامه فی محل الکرامات جلائل کتبه المعتبرة کالقواعد و صلوة الغدیر رکعتان
قبل الزوال بنصف ساعة یقرأ فی کل منهما الحمد مرة و کلا من القدر و التوحید و آیة الکرسی الی هم فیها خالدون عشرا و
فی التذکرة و یستحب ان یصلی قبل الزوال بنصف ساعة یوم الصدقة بالخاتم و هو الرابع و العشرون من ذی الحجة شکرا لله
رکعتین یقرأ فی کل رکعة الحمد و الاخلاص عشر مرات و القدر عشر مرات و آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون
و قال الشیخ و هذه الصلوة و ان کان رویناها فی یوم الغدیر و هو یعطی ان آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون و فی نهایة
الاحکام یستحب ان یصلی یوم الرابع و العشرین من ذی الحجة و هو یوم الصدقة بالخاتم قبل الزوال بنصف ساعة رکعتین
یقرأ فیهما فی کل رکعة الحمد مرة و کل واحد من الاخلاص و آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون و القدر عشر مرات
قال الشیخ هذه الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر و هو یعطی ان آیة الکرسی فی صلوة الغدیر الی هم فیها خالدون
و منهم الشیخ الکفعمی قال فی الجنة الواقیة فی مقام بیان صلوة یوم الغدیر ما هذا کلامه و صفة صلوتها ان الرکعتین
ان یقرأ فی کل رکعة بعد الحمد التوحید و آیة الکرسی الی خالدون و القدر عشر مرات فهی تعدل عند الله مائة
الف حجة و مائة الف عمرة و لم یسأل الله شیئا من حوائج الدارین الا قضاها کائنة ما کانت ثم قال و صلوة یوم الصدقة بالخاتم
و هو الرابع و العشرون من ذی الحجة کالغدیر وقتا و ثوابا و ادنی لعلها لا یعنی صلوة یوم الغدیر رکعتان و هی مرویة عن الصادق قال
من صلی فیه رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة شکرا لله تعالی علی ما من به علیه و خصه به یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة و کلا من التوحید و آیة الکرسی
الی الآیتین و القدر عشرا عشرا الی آخره و ذکر فی یوم الآیتین الظاهر انه بتقدیر الی آخر الآیتین و القرینة کلامه فی الجنة الواقیة و منهم
شیخنا الشهید فی البیان قال بایتها الصلوة یوم الغدیر قبل الزوال بنصف ساعة تقرأ فی کل رکعة الحمد مرة و کلا من التوحید و آیة
الکرسی و القدر عشرا و ثوابها مائة الف حجة و عمرة و یعطی ما سأل الی ان قال و سابعها صلوة یوم الرابع و العشرین فی ذی
الحجة و هی تصدق فیه علی علیه السلام بالخاتم یصلی فیه قبل الزوال بنصف ساعة کنصف صلوة الغدیر انتهی کلامه رفع مقامه وجه دلالت کردن
این کلام بر اینکه اعتقاد آن مرحوم امتداد آیة الکرسی است تا خالدون چون که آیة الکرسی در صلوة روز بیست چهارم پیش است
که تا خالدون است و در صلوة روز غدیر مطلق است و حکم بر اینکه صلوة بیست چهارم مثل صلوة غدیر است با آنکه در صلوة بیست چهارم
بیان شده است که مراد از آیة الکرسی تا خالدون میباشد مستلزم این است که حاکم باین حکم معتقد این بوده باشد که آیة الکرسی ممتد
تا هم فیها خالدون و لکن بنا بر آنکه کلام آن مرحوم دو وجه دارد خلاف این است قال و من الصلوة المستحبة صلوة یوم الغدیر و هی مشهورة

بين الاصحاب ثم ذكر الحديث الآتي ثم قال ومنها صلوة يوم المباهلة وهو الرابع والعشرون من ذي الحجة في اظهر الروايات وقيل
الخامس والعشرون منه الى ان قال وروي عن الصادق ان يصلي فيها ركعتين بصفة صلوة يوم الغدير الا انه قال في آية الكرسي
الى قوله هم فيها خالدون نظر باينكه اعتقاد آن مرحوم اين مي بود كه آية الكرسي ممتد است تا خالدون فرقي بين دو اينجا نبود كه
باجمال وتفصيل واين موجب اشتباه نميشود ممكن است كه مراد محض تصريح بوده باشد يعني مخالفت مابين حديث در مقام
حيث مگر اينكه در حديث روز بيست چهارم تصريح شده است تا هم فيها خالدون بخلاف در حديث غدير واين اگرچه بعيد است لكن
مويد است بانچه در بيان فرموده بيان خواهد شد مجملا چونكه مقتضاي كلام آن مرحوم در بيان اين است كه معتقد اين بوده است كه آية
الكرسي ممتد است تا خالدون وعبارت ذكري ممكن است حمل شود بنحوي كه مطابق آن بوده باشد چنانچه ممكن است كه حمل شود بنحوي كه
خلاف آن باشد اول اگرچه بعيد بوده باشد دوم اين است بعلاوه كتاب بيان متاخر است از كتاب ذكري در تصنيف بنا براين ترجيح
تسليم تكلف مابين كتاب بين ما في البيان ودليل است عدول از آنچه در ذكري فرموده پس احتمال دوم نخواهد بود اما تاخير بيان از ذكري
در تصنيف پس ايمائي دارد به آن كلام آن بزرگوار در اول درس ودلالت دارد بر آن كلام آن مرحوم در بيان نظر باينكه در مواضع
متعدده در كتاب بيان حواله فرموده اند بكتاب منها ما في اواخر مباحث دفن الميت قال كما يهدي الى الميت ينفعه
وقد استوفينا هذا في كتاب الذكرى منها في اواخر مبحث صلوة الجمعة قال ويستحب الاكمال بالاتقدم عند الزوال وتركها وقد ذكرنا
الآداب مذكورة في الذكرى ومنها مباحث القضاء قال والمشهور لمن عليه قضاء عدم التنفل والاقرب جوازه لا يقدر
بالقضاء وقد حققناه في الذكرى ومنهم المحقق الثاني قال في الجعفرية ومنها صلوة يوم الغدير قبل الزوال بنصف
ساعة وهي ركعتان يقرأ في كل ركعة الحمد مرة وكل من القدر والتوحيد وآية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون عشرا الى اخره
ومنهم المولى التقي المجلسي حال في كتاب الصوم في اللوامع عند مقام بيان صلوة الغدير باين لفظ هركه در اين روز دو ركعت
نماز كند باينكه قبل الزوال بنصف ساعة غسل كند ودر هر ركعتي يك مرتبه حمد وده مرتبه قل هو الله احد وده مرتبه آية الكرسي
تا هم فيها خالدون وده مرتبه انا انزلناه بخواند الخ ومنهم المحدث القاساني قال في الخلاصة اذكار يوم الغدير صلوة
ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة يقرأ في كل ركعة الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات وآية الكرسي الى هم فيها خالدون
عشر مرات والقدر عشر مرات انتهى مراد بقول صادق عم اين است كه مروي از امام جعفر صادق است مختص شده
مروي بر مطلق آية الكرسي تفسيرش گو ودليل مثل اينكه صاحب تفسير معتقد اين است كه آية الكرسي ممتد است تا خالدون وقال الفيض

فالفصل

فالفصل الحادي عشر المنعقد لبيان موضوع آداب المسافر من الكتاب المذكور بهذا اللفظ الاستحفاظ للمسافران
يقرأ صلوة آية الكرسي الى هم فيها خالدون ومنهم صاحب الذخيرة قال في كتاب مفاتيح النجاة في مقام بيان العمل في
الرابع والعشرين من ذي الحجة باين لفظ سنت است نماز كه در روز گذشت بجا آورد انتهى وچونكه مستفاد از روز بيست
چهارم مشتمل بر آية الكرسي است تا هم فيها خالدون چنانچه بيان شده ومستفاد از روز غدير مشتمل است بر مطلق آية الكرسي
چنانچه بيان خواهد شد پس حكم باينكه نماز روز بيست چهارم نماز روز غدير است در وقتي ممكن است كه حاكم اين حكم معتقد
امتداد آية الكرسي بوده باشد تا هم فيها خالدون وقال ايضا فيها قبل ذلك عند بيان رقية الجيب باين لفظ وبعد
آية الكرسي على التنزيل چنانچه بعضي از علما ذكر فرموده اند اين است الم الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في
السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم لا يظهر على غيبه احدا من ذا الذي يشفع
عنده الا باذنه تا قول الله تم هم فيها خالدون والحمد لله رب العالمين انتهى ما في المفاتيح ومنهم العلامة السمي المجلسي قال
في زاد المعاد اما كيفيت نماز روز عيد غدير بنا بر مشهور آنست كه از حضرت صادق عم روايت كرده اند كه هركه در اين روز
پنج ساعت پيش از زوال شمس دو ركعت نماز بجا آورد ودر هر ركعت سوره حمد يكمرتبه قل هو الله احد وانا انزلناه وآية الكرسي تا هم فيها
خالدون هر يك را ده مرتبه بخواند برابر باشد نزد حق تعالى با صد هزار حج وصد هزار عمره ودلالت عبارات مذكوره بر آنكه
صاحبان اينها معتقد امتداد آية الكرسي بوده اند تا هم فيها خالدون آنست كه چونكه مستفاد از نماز روز عيد غدير مشتمل است بر آية الكرسي
مطلق واين بزرگواران در مقام تفسير ذكر فرموده اند تا هم فيها خالدون مشخص است اين تفسير در صورتي تفسير ميتواند شد كه آن
بزرگواران معتقد امتداد آية الكرسي بوده باشند تا خالدون كما لا يخفى وجه من داخل في المقام اير المستفد
المذكور فان الاطلاع بمن اعظم ماله مدخلية في الاصول الى المرام فنقول روى شيخ الطايفة نور الله مرقده في التهذيب
عن الحسين بن الحسن الحسيني قال حدثنا محمد بن موسى الهمداني قال حدثنا علي بن حسان الواسطي قال حدثنا علي بن الحسين العبدي
قال سمعت ابا عبد الله عم يقول صيام يوم غدير خم يعدل صيام عمر الدنيا لو عاش انسان ثم صام ما عمرت الدنيا لكان له ثواب
ذلك وصيامه يعدل عند الله عز وجل في كل عام مائة حجة ومائة عمرة مبرورات متقبلات وهو عيد الله الاكبر وما بعث الله
عز وجل نبيا الا وتعيد في هذا اليوم وعرف حرمته واسمه في السماء يوم العهد المعهود وفي الارض يوم الميثاق المأخوذ والجمع المشهود
ومن صلى فيه ركعتين يغتسل عند زوال الشمس قبل ان تزول مقدار نصف ساعة يسئل الله عز وجل يقرأ في كل ركعة سورة الحمد

مرة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آية الكرسي وعشر مرات انا انزلناه عدلت عند الله عز وجل مائة الف حجة وما سئل الله
عز وجل حاجة من حوائج الدنيا والآخرة الا قضيت له كائنة ما كانت الحاجة وان فاتتك الركعتان والدعاء قضيتهما بعد
ذلك الحديث بعد از آنكه مطلع برستنه غافر بود شدى ميكويم آية الكرسي در حديث مطلق است تفسير اين بزركواران در چنان
مقام اين كه از آية الكرسي را تا هم فيها خالدون بجهت اين است كه معتقد استمداد ان مى باشند تا موضع مذكور وهو المطلوب
ومنهم السيد السند الطاهر سيد محي الدين الحسيني في شرح الصحيفة فانه في مقام الشرح اورد العبارات المذكورة من
الجعفرية ساكتا من القدح فيها بل على وجه يظهر من الاذعان بحقيقتها مضافا الى انه استدل لذلك بقوله للرواية والمراد
بالرواية هو الحديث المذكور معلوم ان ذلك انما يستقيم عند اعتقاد امتداد آية الكرسي الى خالدون كما لا يخفى ومنهم شارح
الالفية وكلامه في الدلالة على المرام اظهر مما ذكر قال ومنها صلوة يوم الغدير وهو الثامن عشر من ذي الحجة قال الصم ما بعث الله
عز وجل نبيا الا ويعيد في هذا اليوم وعرفت حرمته ومن في ذلك مؤكد الخروج الى خارج المصر وعقد الصلوة اقتداء برسول الله
وهو قبل الزوال بنصف ساعة لمن يشكل عليه الجهة امامة الجماعة وهي اي صلوة الغدير ركعتان بعد الغسل في ذلك مستحبا يقرأ
كل ركعة فيها الحمد مرة وكلا من القدر والتوحيد وآية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون عشر مرات للرواية انتهى كلامه مستاد نحر
ومنهم العلامة السمي المجلسي وقد سمعت عبارته في زاد المعاد وقال في مرآة العقول بعد ان اورد الحديث في روضة الكافي عن
السميل بن عباد عن ابي عبد الله ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء واخرها وهو العلي العظيم والحمد لله رب العالمين وآيتين
بعدها ما هذا لفظه قوله وآيتين بعدها اي ذكر آيتين بعدها وعدهما من آية الكرسي واطلاق اية الكرسي عليها على ارادة الجنس
فيكون ثلث آية الكرسي فدلالته على امتدادها عنده الى خالدون ظاهرة ومنهم شيخنا البهائي قال في مفتاح الفلاح في
تعقيب صلوة الصبح ثم قال اقرأ آية الكرسي الى هم فيها خالدون ومنهم المولى الفاضل جمال الدين الخوانساري قال في ترجمة
مفتاح الفلاح ما هذا لفظه بعد از آن بخوان فاتحة الكتاب وآية الكرسي را الله لا اله الا هو الحي القيوم وذكر فرموده اند
تا هم فيها خالدون اكر چه آنچه ذكر فرموده اند ترجمه عبارت مذكوره از مفتاح الفلاح ميباشد لكن چون مطلع متعرض
قدح نشده اند واين منظر اذعان بحقيقت آنست وچونكه كلمات مذكوره كه دال است بر امتداد آية الكرسي الى هم فيها خالدون
وصادر شده است از اعاظم واكابر فقهاء قدس الله ارواحهم شايد از اين راه بوده باشد كه جنت مكان خلد آشيان
شيخ جعفر محقق قدس الله تربته ودعا القدسي در كشف الغطاء آيه الله لا اله الا هو الحي القيوم الى العلي العظيم ومنهم مولى المحقق

الاردبيلي

[illegible]

الاردبيلي قال في مجمع الفائدة والظاهر من آية الكرسي الى قوله وهو العلي العظيم كما هو المقرر عند القراء والمفسرين ومنهم صاحب
مجمع البحرين قال وآية الكرسي معروفة وهي الى قوله وهو العلي العظيم ظاهر اين است كه مراد از اين كلام اين بوده باشد كه اصل آيه
بر آنكه مراد آن بوده باشد كه معروف اين است كه آية الكرسي تا وهو العلي العظيم بوده باشد والا حاجت بقوله وبقول وهو العلي العظيم
كه لا يخفى على المتأمل ومنهم الفاضل الجليل القزويني وبه صرح في مواضع من شرحه على الكافي منها ما ذكره في باب الدعاء للوجع الصفو
من كتاب الدعاء من اصول الكافي قال آية الكرسي الى آخرها عبارة عن الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات
وما في الارض من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض
ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم ومنها ما ذكره في باب الحرز والعوذة من الكتاب المذكور في شرح الحديث الصحيح الذي رواه الا
قال علمني ابو عبد الله قال قل بسم الله الجليل اعيذ فلانا بالله العظيم من الهامة والسامة واللامة والعامة من الجن والانس من العرب والعجم
من نقمتهم وبغيهم ونفخهم وبآية الكرسي ثم تقرؤها ثم تقول في الثانية بسم الله اعيذ فلانا بالله الجليل حتى تأتي عليها حيث قال ما هذا لفظه تعليم
كرد مرا امام جعفر صادق عم در عوذه كفت كه بكو پناه ميدهم بنام الله كه منزه از عيب ونقصان است پناه ميدهم فلان را بالله كه
بزرك از كز ندكان كشنده وكزندكان غير كشنده وچشم بد وبلائى كه فرو كيرنده مردمان باشد از جن وانس وعرب وعجم واز خرابي ايشان واز دروغ ايشان
وازده ميدن ايشان وبآية الكرسي بعد از آن ميخوانى آية الكرسي را كه الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات
وما في الارض من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض
ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم بعد از آن ميكوئيم در بار دوم اعيذ فلانا بالله الجليل حتى آخر تا آنكه تمام كنى دعا را ومنها ما ذكره
في شرح الحديث الموثق المروي في باب فضل القرآن من كتاب فضل القرآن من الكافي عن يعقوب بن شعيب عن ابي عبد الله قال لما امر الله
عز وجل هذه الآيات ان يهبطن الى الارض تعلقن بالعرش وقلن اي رب الى اين تهبطنا الى اهل الخطايا والذنوب فاوحى الله عز وجل
الى اهبطن فوعزتي وجلالي لا يتلوكن احد من آل محمد وشيعتهم في دبر ما افترضت عليه الا نظرت اليه بعيني المكنونة في كل يوم سبعين نظرة
اقضي في كل نظرة سبعين حاجة وقبلته على ما فيه من المعاصي وهي ام الكتاب وشهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم وآية الكرسي وآية
الملك حيث قال ومراد از آية ام الكتاب آيه است كه در سوره آل عمران است هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب
واخر متشابهات فاما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله وما يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم يقولون آمنا به
كل من عند ربنا وما يذكر الا اولوا الالباب وآيه ثانيه در سوره آل عمران شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط

الا الا هو العلي العظيم آيه ثالثه آية الكرسي كه در سوره بقره است الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما في الارض
من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض ولا يؤده حفظهما
وهو العلي العظيم آيه رابعه آيه ملكيت كه در سوره آل عمران قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل
من تشاء بيدك الخير انك على كل شيء قدير مجملا مرحوم آخوند ملا خليل مسطور در موارد بسيار در شرح خود تصريح فرموده بانكه آية الكرسي
عبارت از آيه مذكوره است ومنهم المولى الصالح المازندراني في شرحه على الاصول قال الظاهر ان آية الكرسي من قوله الى العلي العظيم
وان ما بعده فيما قبل ذلك وقال في شرح وآية الكرسي وآخرها هم فيها خالدون كما صرح به الشيخ في المصباح لكن التعويل على المتأخر
لدلالته على العدول عما ذكره فيما قبل ذلك وقال في شرح وآية الكرسي الى آخرها اي آخرها هم فيها خالدون لدلالته على العدول
عما ذكره فيما قبل مضافا الى امكان ان يقال ان ما ذكره فيما قبل يمكن ان يكون على وجه الحكاية وان كان بعيدا ومنهم السيد الجليل السيد صدر
الدين الحسيني الحسني في شرحه على الصحيفة السجادية على منشئها الاف التحية والثناء قال في اول التنبيهات التي اوردها في اواخر شرحه المذكور
الى هذا اللفظ وهو المشهور انتهى كلامه رفع مقامه ولا يخفى ان نسبته التصريح بنحو ما ادعى لدعوى الاشتهار ثم اقول وافتى بهذا الاخير
العلامة المجلسي قال في البحار والمشهور ان آية الكرسي الى العلي العظيم ويظهر من بعض الاخبار انها الى خالدون
وقد سمعت كلامه وشرح روضة الكافي المسمى بمرآة العقول وهذا القول هو الظاهر من المفسرين من الخاصة والعامة عدا علي بن
ابراهيم فان الظاهر من كلماتهم اطباقهم على انتهاء آية الكرسي بالعظيم فما دل على الكلام السالف من المولى المحقق الاردبيلي مطابق
للواقع الا ان الاتيان بصيغة الجمع المحلى باللام بغير شيء لما ستقف عليه انا قلنا عدا علي بن ابراهيم فانه لا يمكن دعوى ظهور كلامه
في تفسيره في ذلك بل ربما يمكن دعوى ظهور كلامه في الامتداد الى خالدون فيها انا نورد كلامه ليظهر لك الاطلاع على حقيقة الحال
فاقول قال واما آية الكرسي فانه حدثني ابي عن الحسين بن خالد انه قرأ ابو الحسن الرضا عليه السلام الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا
نوم له ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين
ايديهم وما خلفهم قال ما بين ايديهم فامور الانبياء وما كان وما خلفهم اي ما لم يكن بعد قوله الا بما شاء اي بما يوحي اليهم ولا يؤده حفظهما اي لا
يثقل عليه حفظ ما في السموات وما في الارض قوله لا اكراه في الدين اي لا يكره احد على دينه الا بعد ان يتبين له وتبين الرشد من الغي
فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى يعني الولاية لا انفصام لها اي حبل لا انقطاع له الله
ولي الذين آمنوا يعني امير المؤمنين والائمة عليهم السلام يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا هم الظالمون آل محمد

اولياؤهم

اولياؤهم الطاغوت وهم الذين اتبعوا من غصبهم يخرجونهم من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون والحمد لله
رب العالمين كذلك نزلت حدثني ابي عن النضر بن سويد عن موسى بن بكر عن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام قوله وسع كرسيه السموات
والارض ايهما اوسع الكرسي او السموات والارض قال بل الكرسي وسع السموات والارض وكل شيء خلق الله في الكرسي
انتهى ووجه ظهوره فيما ذكرنا ان احدهما انه لو كان معتقدا بان آخر آية الكرسي هو العلي العظيم كان المناسب ذكر الحديث المتعلق
بالكرسي هناك وعدم ذكره هناك وذكره بعد الآيتين ويرشد الى اعتقاده امتدادها باستدادها وثانيهما قوله
كذلك نزلت بناء على ان المقرر عند النحاة انه اذا كان المراد هو الاشارة الى القريب يؤتى باسم الاشارة مجردة عن
عن الكاف واذا كان المراد الاشارة الى البعيد يؤتى بها مع اللام كما ذهب اليه جماعة من اعاظمهم او من غيرها
يعني عدم لزوم الاتيان بها لا امتناع الاتيان بها كما قال ابن مالك في منظومته وبذا البعد انطق بالكاف حرفا دون
لام او معه وان الاحسن انهم اطبقوا على انه اذا كان المراد الاشارة الى القريب يؤتى باسم الاشارة مجردة عن اللام
والكاف لكنهم اختلفوا في ان الاشارة الى المتوسط مثل الاشارة الى البعيد او القريب فالاكثر فيها استعمال الكاف
سواء ذكر الكاف او لا فلا يكون فرق في اسم الاشارة فيما اذا كان المشار اليه متوسطا وبعيدا فيما اذا كان بعيدا اقل علت
ذلك فنقول ان ذلك في كلام علي بن ابراهيم كذلك نزلت لا يكون اشارة الى خصوص والحمد لله رب العالمين بل الى الآية
التي قبلها اذ لا بد ان نقول كذا نزلت فيكون اشارة الى المجموع ما رواه عن مولانا الرضا عليه السلام الى آخره فمقتضاه امتداد
الكرسي الى خالدون منهم شيخ الطائفة والسيد بن طاوس والعلامة وشيخنا الشهيد والمحقق الثاني وشارح الكلام في الجعفرية
وشيخنا الكفعمي وشيخنا البهائي والمولى التقي المجلسي وولده الاجل الاعظم وصاحب الذخيرة والمحدث الكاشاني وشيخنا
البحراني النجفي قدس الله ارواحهم وان القائلين بانتهائه الى العظيم شيخنا الشهيد الثاني والمولى المحقق الاردبيلي
وغيرهما ممن سمعت كلامهم وقد علمت ان الظاهر من ذكر المفسرين والمهم في المقام هو التكلم في مستند القولين فنقول
يمكن الاستناد الى القول الاول لبعده نصوص منها ما رواه شيخ الطائفة في المصباح قال روي عن النبي صلى الله عليه وآله قال
من صلى في ذلك اي في اليوم الرابع والعشرين من ذي الحجة ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكرا لله على ما من به عليه وخصه
يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون
وعشر مرات انا انزلناه الى آخرها حكيناه عنه فيما سلف [illegible] طاوس من جماعة من الاعيان منهم شيخ الطائفة حيث قال الخبر

الرابع والعشرين من ذي الحجة بهذا اللفظ بما تذكره من عمل زائد في هذا اليوم العظيم الشأن رويناه ذلك عن جماعة من الاعيان
والاخوان اسنادهم الى جدي ابو جعفر الطوسي بما يذكره في المصباح الى اخر ما حكيناه عنه فيما سلف وجه الدلالة هو ان الظاهر من هذا الكلام
ان التحديد المذكور انما هو لآية الكرسي لما في آخره من المخالفين انما الى خالدون ضمن فيما يكون التقدير وعشر مرات آية الكرسي حتى
الى العلي العظيم كان المناسب نقول وعشر مرات آية الكرسي وهي الى قوله هم فيها خالدون فلو لم يكن هذا هو المراد بل كان المراد هو القراءة الى ذلك وان
آية الكرسي بعد ان اورد الحديث فالاه هذه والقضوة بعينها رويناها في يوم الغدير وقد عرفت مما اسلفناه ان الحديث في يوم الغدير اشتمل على لفظ
آية الكرسي فقط ومعلوم ان هذا البيان انما هو من قوله الى قوله هم فيها خالدون انه بيان آية الكرسي كما لا يخفى وشيخنا العلامة في القواعد
وشيخنا الشهيد في البيان والمحقق الثاني في الجعفرية وشارحاه الفاضلان من ذكرها معا وشيخنا الكفعمي في الجنة الواقية والبلد الامين
والمولى التقي المجلسي رحمه الله كل ذلك وصاحب الذخيرة والمحدث القاساني قدس الله ارواحهم كما علمت مما حكيناه عنهم والحديث وان كان مرسلا لكن
اعتضاده لعمل هؤلاء والقول يسهل الخطب فيه ومنها ما رواه شيخنا الكفعمي في بعض الحواشي التي كتبها اوائل البلد الامين حاكيا عن كتاب الغرر [illegible]
[illegible] من قرء اول البقرة الى المفلحون [illegible] آية الكرسي الى خالدون [illegible] في اول الصلوة الى الاخر
ويا معشر الجن والانس والرحمن الى تنتصران وآخر سورة الحشر [illegible]
ذكر ومنها ما رواه في روضة الكافي عن محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد عن اسماعيل بن عباد عن ابي عبد الله ع ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وآخرها
وهو العلي العظيم والحمد لله رب العالمين وآيتين بعدها بناء على ان الربع [illegible] قوله آخرها آية الكرسي وقوله وآيتين بعدها [illegible] التقدير وذلك
آيتين كما ترى التصريح به في كلام العلامة المجلسي [illegible] بعد الآية المذكورة والمعنى ان آية الكرسي هي الآية المذكورة والحمد لله رب
رب العالمين والاتيان بعدها وهو المناسب لسوق الكلام واما ما ذكره السيد السند السيد علي صدر الدين في رياض السالكين
لقول ان الرواية وردت بنصب آيتين ولا وجه للنصب الا بعامل مقدر والتقدير واقرأ آيتين بعدها فيكون الكلام قد تم عند قوله
والحمد لله رب العالمين وهو في محل النصب على تقدير القول اي وقل الحمد لله رب العالمين واقرأ آيتين بعدها فهو مخالف
للظاهر اذ المفروض انه في مقام التحديد لآية الكرسي فقال [illegible] وآخرها العلي العظيم فتقدير القراءة [illegible] غير ملائم لسوق الكلام قطعا
قيل هذا الاحتمال الذي [illegible] للفظ [illegible] غير قادح للاستدلال والحاصل ان المذكور في كلامه من انه لا وجه للنصب الا بعامل مقدر ان
كان مسلما لكن العامل المقدر في كلامه غير مناسب لسوق الكلام [illegible] حاصل الكلام ح يكون [illegible] آخرها آية الكرسي وهو العلي العظيم
وقل الحمد لله رب العالمين فاقرأ آيتين بعدها فان [illegible] تقدير القول في الاول انما يليق اذا كان المراد [illegible] اذا علمت ان الحق

العلي

العلي العظيم فاشكر الله وقل الحمد لله رب العالمين ثم لا وجه للامر بقراءة الآيتين هناك كما لا يخفى وان اغمضنا النظر
عن ذلك وقلت ان المراد ان آخرها آية الكرسي العلي العظيم لكن كلما قرأت آية الكرسي وأي موضع كان فقل الحمد لله رب العالمين
واقرأ آيتين بعدها ثم بقي الثمرة المترتبة من التحديد المذكور اذ التقدير بذلك يستدعي الحكم بتاتي الحكم لا امتثال بالقراءة
اليه كلما ورد الامر بقراءتها بخلافه على القول بامتدادها الى خالدون ومعلوم انه بناء على المعنى المذكور يبقى الثمرة المذكورة
كما لا يخفى على ذي فطنة وانما يبقى في النتيجة وذلك ليس مما يعتنى به كما لا يخفى في التقدير المذكور في كلام السيد المسطور
من طريق السداد بعيد ثم لا يخفى انه يمكن ان يكون مقتضى الحديث المذكور في امتداد آية الكرسي الى خالدون وكذا يمكن
مقتضاه جزئية الحمد لله رب العالمين لها ولعل هذا هو الماخذ لكلام مولى التقي المجلسي قال في شرحه على الفقيه في مقام
البحث في كراهة التكلم في بيت الخلاء واستثناء آية الكرسي ما هذا لفظه آية الكرسي [illegible] روايات اهل بيت
عليهم السلام تا العلي العظيم والحمد لله رب العالمين هست وعبد له ما في السموات وما في الارض وارد شده است وما بينهما وما تحت
الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذي الى آخرها [illegible] روايت [illegible] علي بن ابراهيم وكليني وشيخ طوسي وسيد بن
طاوس وغير ايشان ذكر كرده اند ومي بايد اين را آية الكرسي على التنزيل انتهى كلام مولى [illegible] مقام [illegible] ماند الحمد
كه في مسطور است در دو حديث است اول باين كه علي بن ابراهيم عن احمد بن محمد عن محمد بن خالد عن محمد بن سنان عن ابي
جرير القمي وهو محمد بن عبد الله وفي نسخة عبد الله عن ابي الحسن ع له ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى
عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه حديث دوم باين كه محمد بن خالد عن حمزة بن
عبيد عن اسمعيل بن عباد عن ابي عبد الله ع ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وآخرها وهو العلي العظيم والحمد لله رب
العالمين وآيتين بعدها ظاهر اين است كه نسبت بكليني داده اشاره باين دو حديث بوده باشد ولكن الحمد [illegible]
بعلي بن ابراهيم داده باين كه الحمد لله رب العالمين بعد العظيم بوده باشد بلكه [illegible] اين روايتي در تفسير المرحوم
بنظر رسيده است وليكن قراءه در كلام او بالتمام ملاحظه حتى ينضح الحال لك ايضا ثم قال في مجمع البيان في تفسير آية الكرسي
عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن الحسين بن خالد انه قرأ ابو الحسن الرضا ع الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم
له ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه
علاوه بر اين در مجمع البيان در اين مقام مذكور نيست مجملا ذكر الحمد لله رب العالمين در مجمع البيان مرحوم مجلسي مذكور [illegible]

بحث عبادة آنست خبر حکایت مستند بجای دیگر بوده باشد والله العالم بحقیقة الحال اگرچه مرحوم مجلسی مذکور قدس الله روحه
ذکر نموده و نسبت داده اند بروایات ائمه علیهم السلام منافی نیست باین معنی که مرحوم سید مذکور در شرح صحیفه ذکر نموده بجهت
وجه آن باز که تامل ظاهر میشود ومنها ما رواه ثقة الاسلام في باب الدعاء في الكافي عن بكر بن محمد رواه عن ابي عبد الله عليه السلام
قال من قال هذه الكلمات عند كل صلاة مكتوبة حفظ في نفسه وداره وماله وولده اجير نفسي ومالي وولدي واهلي وداري
وكل ما هو مني بالله الواحد الاحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد اجير نفسي ومالي وولدي واهلي وداري وكل
ما هو مني برب الفلق من شر ما خلق الى اخرها وبرب الناس الى اخرها وباية الكرسي الى اخرها وجه الدلالة هو انه لو كان
اية الكرسي عبارة الى العلي العظيم كان المناسب الاكتفاء بلفظ اية الكرسي وعدم الاكتفاء بذلك والاتيان بقوله
الى اخرها للتنبيه على امتدادها زائدا على الاية المذكورة فيكون ممتدة الى خالدون لانتفاء الواسطة ويمكن الاستدلال
للقول الثاني اي القول بانتهائها الى العظيم بعدة نصوص ايضا منها ما رواه شيخ ابو علي نجل الشيخ الاجل الطوسي في امالي
الجزء الثالث من عشر عن جماعة عن ابي المفضل قال حدثنا عبد الله بن ابي سفيان ابو محمد القرشي السقراني الملاسي اصل
كتابه بالموصل قال حدثنا ابراهيم بن عمرو بن بكير قال حدثنا محمد بن شعيب بن شابور القرشي قال حدثنا عثمان بن ابي العاتكة
الهلالي عن علي بن يزيد انه اخبره ان ابا عبد الرحمن قسم بن عبد الرحمن عن صدي ابي امامة الباهلي انه سمع علي بن ابي طالب
يقول ما ارى رجلا ادرك عقله الاسلام وولد في الاسلام يبيت ليلة سوادها قلت ما سوادها يا ابا امامة قال جميعها حتى
يقرأ هذه الاية الله لا اله الا هو الحي القيوم فقرأ الاية الى قوله ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم ثم قال فلو تعلمون ما هي او
قال ما فيها لما تركتموها على حال ان رسول الله اخبرني قال اعطيت آية الكرسي من كنز تحت العرش ولم يؤتها نبي كان
قبلي قال علي فما بت ليلة قط حتى سمعتها من رسول الله حتى قرأتها ثم قال لي يا ابا امامة اني اقرؤها ثلث مرات في ثلث
احايين كل ليلة فقلت وكيف تصنع في قراءتك لها يا بن عم محمد قال اقرؤها قبل الركعتين بعد صلاة العشاء الاخرة فوالله
ما تركتها منذ سمعت هذا الخبر من نبيكم حتى اخبرتك به الحديث ودلالته على ان آخر آية الكرسي هو العظيم مما لا خفاء فيه ومنها
ما رواه ثقة الاسلام في باب فضل القرآن من كتاب فضل القرآن عن عمرو بن جميع رفعه الى علي بن الحسين عليه السلام قال قال رسول الله
من قرأ اربع آيات من اول البقرة واية الكرسي وآيتين بعدها وثلث آيات من آخرها لم ير في نفسه وماله شيئا يكرهه ولا
يقربه شيطان ولا ينسى القرآن والاستدلال بالحديث المذكور بانفراده في اثبات المدعى وان اشتبه المصادرة

بانه

بناء على ان دلالة على انتهاء اية الكرسي بالعظيم انما تتم اذا كان المراد من الآيتين بعدها لا اكراه في الدين الى اخر الآيتين
وهو انما يتجه اذا ثبت ان آية الكرسي عبارة عن قوله الله لا اله الا هو الحي القيوم الى العلي العظيم لا يكون المراد من الآيتين
بعدها هو الاتيان بعد خالدون فالتمسك بالحديث في اثبات ذلك مصادرة لكنه بعد ملاحظة الحديث المروي في مجمع
البيان يتجه الاستدلال عليه من جهة الجملة قال روى عن عبد الله بن سنان قال من قرأ عشر آيات من سورة البقرة
في كل ليلة في بيت لا يدخل ذلك البيت شيطان حتى يصبح اربع آيات من اولها وآية الكرسي بعدها وخواتيمها ذلك
ان المراد من الآيتين بعد آية الكرسي في هذا الحديث اوليها لا اكراه في الدين الى اخر آيتين جزما والا لم يكن عدد
الآيات عشرا بل اثنى عشرة اذ حينئذ يكون آية الكرسي عبارة عن ثلث آيات والمراد بخواتيمها ثلث آيات في اواخر البقرة
كما هو المصرح به في الحديث الاول ايضا وفيه نظر لان المراد من الآيتين بعد آية الكرسي في الحديث الاول ايضا
تتم التقريب ومنها ما رواه صاحب كتاب طب الائمة عليهم السلام في الثلث الاول في الكتاب المسطور عن محمد
كثير الدمشقي عن الحسن بن علي بن يقطين عن مولانا الرضا عليه آلاف التحية والثناء انه قال هذه العوذة حرز وامان من كل
مرض وخوف بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله اخسؤا فيها ولا تكلمون اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقيا او غير تقي اخذت
بسمع الله وبصره على اسماعكم وابصاركم وبقوة الله على قوتكم لا سلطان لكم على فلان بن فلانة ولا على ذريته ولا على اهله ولا
على اهل بيته سترت بينه وبينكم بستر النبوة التي استتروا بها من سطوات الفراعنة جبرئيل عن ايمانكم وميكائيل عن يساركم ومحمد
واهل بيته امامكم والله مطلع عليكم يمنعه الله منكم وماله وذريته واهل بيته منكم ومن الشياطين ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله
العلي العظيم اللهم انه لا يبلغ حلمه اناتك ولا يبلغ مجهوده نفسك فلك توكلت وانت نعم المولى ونعم النصير حرسك الله
وذريتك يا فلان بن فلانة بما حرس به اولياءه صلى الله على محمد واهل بيته وتكتب آية الكرسي الى قوله وهو العلي العظيم ثم تكتب لا حول ولا
قوة الا بالله العلي العظيم ولا ملجأ من الله الا اليه حسبي الله ونعم الوكيل وسلام على ... في ... للسلسلة والسلسلة ... وقوله
الى قوله وهو العلي العظيم تحديد لاية الكرسي فالمراد بكتابة آية الكرسي هي الى قوله هو العلي العظيم فدلالته على المرام مما لا خفاء فيه ومنها
ما رواه في هذا الكتاب قبل الحديث المذكور قليل في بيان عوذة المأخوذ والمسحور فقد روى مؤلف الكتاب المسطور عن احمد بن ... السجستاني
عن مولانا موسى بن جعفر انه قال يا صحابه قلت ليلة يا رسول الله قال انك مأخوذ عن اهلك قلت بلى يا بن رسول الله منذ ثلث سنين
كل الادواء والله ما نفعني قال يا صحابه اذا اعلمك قلت يا بن رسول الله ... ما عندكم ... صنعت ... الجبار ... مسحور مأخوذ ...

[illegible]

ان اخافك جزالك قل بسم الله الرحمن الرحيم ادرابك ابنا المسجد من خالد بن خالد بالله الذي قال لا ابليس اخرج منها مذموما مدحورا
الى ان قال ام وهم بجا رجيلين من النار باذن الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما في الارض من ذا
الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض وما بينهما ورب العرش
الى آخرها فيه وجه التأييد بوان التوسل والاستفاده في امثال المقامات انما هو باية الكرسي على كانت ما في العلي العظيم لذكرهم اليه
ولم ذكره والاقتصار بما ذكره يومي الى الاستدلال بما ذكره قيل اعلم ان الظاهر ان مؤلف هذا الكتاب اي كتاب طب الائمة عليهم السلام
هو الحسين بن بسطام قال النجاشي الحسين بن بسطام وقال ابو عبد الله بن عباس هو الحسين بن بسطام ساه ابو الزيات له ولا
ابي عتاب كتاب جمعاه في الطب كثير الفوائد والمنافع على طريقة الطب في الاطعمة ومنافعها والرقى والعوذ انتهى ومنها ما رواه شيخ الطائفة
في كتاب الخصال في الخصال التي نقل عنها ابو ذر رحمه قال دخلت على رسول الله صلعم وهو جالس في المسجد وحده واغتنمت خلوته الى ان قال
اية انزل الله عليك اعظم قال اية الكرسي ورواه صاحب كتاب مكارم الاخلاق في اواخره وجه الدلالة هو ان الظاهر من كلام السائل
ركونه من اهل اللسان ان اية اعظم سؤال عن الاية الواحدة التي اعظم من غيرها وجوابه صلعم عن هذا السؤال بقوله اية الكرسي يرشد الى ان
الكرسي اية واحدة فاللازم منه انتهائها بالعظيم لما عرفت من انتفاء التشكيك في اية الكرسي من حيث الابتداء فالكلام في الانتهاء
حيث علم انها اية واحدة كما هو المعلوم لفظا للفظ علم انتهائها بالعظيم واما القول بان من لفظ الله الى القيوم اية واحدة ومن لا
تأخذه سنة الى العظيم اية اخرى كما حكاه شيخنا الطبرسي في مجمع البيان فلا شبهة في ضعفه وشذوذه ومنها ما رواه في جملة من الكتب المعتبرة
من العامة في كتاب تيسير الوصول الى جامع الاصول وغيره عن ابي هريرة عن رسول الله صلعم انه قال لكل شيء سنام وان سنام القرآن سورة
البقرة وفيه آية هي سيدة اي القرآن وهي اية الكرسي وجه الدلالة ظاهر ومنها ما رواه ايضا في كتاب المشكوة وغيره عن ابي بن كعب قال قال رسول الله
يا ابا المنذر اتدري اي آية من كتاب الله معك اعظم قلت الله لا اله الا هو الحي القيوم فضرب في صدري فقال ليهنك العلم يا ابا المنذر
وفيه شيء لا يخفى على الناس منها ذكر ايضا ومنها ما روي في جملة من كتبهم ايضا كالمصابيح وتيسير الوصول عنها عن ابي هريرة انه قال وكلني رسول الله صلعم بحفظ
زكوة رمضان فاتاني آت فجعل يحثو من الطعام فاخذته وقلت لارفعنك الى رسول الله صلعم قال اني محتاج وعلي عيال ولي حاجة
شديدة قال فخليت عنه فاصبحت فقال النبي يا ابا هريرة ما فعل اسيرك البارحة قلت يا رسول الله شكى حاجة شديدة فخليت عنه سبيله
فقال اما انه سيعود فرصدته فجاء يحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنك الى رسول الله قال دعني فاني محتاج وعلي عيال لا اعود
فرحمته فخليت عنه سبيله فاصبحت فقال رسول الله يا ابا هريرة ما فعل اسيرك البارحة قلت يا رسول الله شكى حاجة شديدة وعيالا

فرحمته

فرحمته فخليت سبيله فقال اما انه كذبك وسيعود فرصدته فجاء يحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنك الى رسول الله وهذا آخر ثلاث مرات
انك تزعم لا تعود ثم تعود فقال دعني اعلمك كلمات ينفعك الله بها قلت ما هو قال اذا اويت الى فراشك فاقرأ اية الكرسي الله لا اله الا هو الحي
القيوم حتى تختم الآية فانك لن يزال عليك من الله حافظ ولا يقربك شيطان حتى تصبح فخليت سبيله فاصبحت فقال لي رسول الله
ما فعل اسيرك فقلت زعم انه يعلمني كلمات ينفعني الله بها فقال اما انه صدقك وهو كذوب انتهى يعني صدقك في اية الكرسي
وذكر خواصه لكنه كذب في غيرها وجه الدلالة على المراد هو ان المراد من ختم الآية تمامها وهو الى العلي العظيم فيكون آخر آية الكرسي
ذلك وهو المطلوب سؤال التماس این است معنی این فقره دعا که از جناب سید الساجدین امام زین العابدین صلوات الله علیه مرویست
که در اوایل صحیفه ثبت تلاوت صحیفه سوده از چاپ فرمایند بجهت جمعی از طلبه علوم دینیه حقایق دارد ملکه محل اشکال است اللهم
ان ذکر الموت وهو المطلع والوقوف بین یدیک فغصنی مطعمی ومشربی مقصود از لفظ مطلع است که چه چیز است
آن چه چیز است جواب این لفظ چند احتمال دارد اول آنست که بتشدید طا و کسر لام بوده باشد از اسم فاعل والف لام
بمعنی الذی معنی بنابراین چنین میشود که ای پروردگار من هرگاه متذکر مردن شوم و متذکر شوم هول الذی یطلع علی الشدائد
بعد الموت یعنی متذکر شوم هول کسی را که مطلع میشود بر شدائد بعد از موت بالجمله تلخ میگردد بر من اکل و شرب من دوم
مثل اول است لکن بفتح لام اسم مفعول با حذف نایب فاعل و تقدیر چنین است هو الذی اطلع علیه معنی چنین میشود که
متذکر میشوم موت را و هول آنچه را که بعد از مردن اطلاع بر او میشود تلخ میگردد بر من خوردن و آشامیدن سیم آنست
که بتخفیف طا بوده باشد و فتح لام مطلع التی محل الاطلاع بر آنست قال في القريبين في الحديث لو ان لي ما في الارض جميعا
لافتدیت به من هول المطلع قال قال الاصمعي هو موضع الاطلاع من اشراف الى انحدار بنابراین چنین خواهد بود متذکر
میشوم مردن را و هول موضعی را که آن محل اطلاع بر شدائد است مثل قبر یا امر اطلاع تلخ میشود بر من اکل و شرب من سؤال
زید مبلغی [illegible] طلب [illegible] و حال آنکه [illegible] تعذر دارد [illegible] پیش از ادای زید
و عمرو که [illegible] مظالم [illegible] زید را [illegible] میکند [illegible] قسم [illegible] پول [illegible]
میکند زید [illegible] بقصد [illegible] حیف [illegible] پول [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و همچنین [illegible] مظالم [illegible]



[illegible]

۱۲۵۰

[illegible]

جلد دوم